دانسان بهوش کسی که در خواب باشد بر آنها تکلیفی نیست و اما اینکه نماز و روزه بر آنها قضای هست یا نه
بعد از این مذکور خواهد شد باید دانست که اطفال را بنماز وا دارند و آنها را بالعبادت عادت
بدهند و دور نیست که بجهت اطفال هم ثواب باشد در آن عبادت و بلوغ دانسته میشود بیکی از چند چیز
اول احتلام است و آن عبارتست از بیرون آمدن منی از فرج زن یا مرد در بیداری یا خواب
دویم رویدن موی درشت است در اطراف فرج زن یا مرد و موی زیر بغل آنها اعتباری ندارد
و بعضی علما اعتبار رویدن موی ریش هم کرده اند و خالی از قوتی نیست سیم تمام شدن سال
پانزدهم است از برای مرد و تمام شدن سال نهم است از برای زن و بعضی تمام شدن چهارده سال را در مرد
کافی دانسته اند و بعضی در داخل شدن سال چهارده اکتفا کرده اند و قول اول اقوی است پس هر گاه
احتلام یا رویدن مو حاصل شود انتظار تمام شدن سال را نباید کشید و هر گاه با آنها معلوم نشود سن را
اعتبار میکنند و اما حایض شدن زن و حامله شدن او پس آن نیز علامت بلوغ است جزما بلکه علما
اینها را علامت سبق بلوغ گرفته اند و گفته اند که هر گاه عقدی یا معامله از او صادر شود متصل
بزمان حیض یا انعقاد نطفه آن معامله صحیح است و این در نزد حقیر خالی از اشکالی نیست پس الحال
شروع میکنیم در بیان نماز و مقدم میداریم مقدمات نماز را و بعد از آن میپردازیم بذکر حقیقت نماز
از احکام آن در بیان دو در ضمن چند قاعده میشود قاعده اول در مقدمات نمازست و آن
در ضمن ~~چند قاعده میشود در مقدمات نمازست~~ و آن در ضمن چند منهج بیان میشود منهج
اول در طهارتست و آن بر دو قسم است طهارت از حدث و آن حالتی است که مانع از دخول
نماز است و ازاله آن محتاج به نیت است مثل بیرون آمدن بول و غایط و جنب شدن و حایض

شدن مسائل آن و طهارت از خبث و آن عبارتست از نجاست بدن از آنچه محتاج است به نجاست مانند
بول و غایط و خون و مثل اینها و مقدم میداریم مسایل طهارت از حدث را و آن به سه چیز حاصل میشود وضو و غسل
و تیمم و مسایل این هر دو قسم در ضمن چند باب میشود **باب اول** در وضوست و در آن چند فصل است
فصل اول در احکام و اقسام موجب آنست و در آن چند مطلب است **مطلب اول** وضو منقسم میشود بواجب و سنت
و وضو واجب میشود از برای نماز واجب و طواف واجب و بجهة مس کتابت بنذر یا شبه آن پس بدرستی
که بر محدث حرام است مس کتابت قرآن و چنانکه وضو واجبست از برای مذکورات شرط صحت اینها
نیز هست و گاهی وضو واجب میشود بسبب نذر و عهد و قسم بدانکه وضو را وجوبی فی نفسه نمیباشد بلکه
وجوب آن از برای غیر است مثل نماز و طواف و تا وقت واجب داخل نشده باشد نیت وجوب
نمیتوان ساخت مگر وضوئی که بنذر و شبه آن واجب شده باشد اما هرگاه وقت داخل شود
و وضو داشته باشد پس اگر آن وضوئی که دارد از برای نماز واجبی و سنتی ساخته بوده یا از برای
هر چیزی که قصد رفع حدث در آن کرده باشد مثل وضو بجهة تلاوت قرآن یا دخول مساجد یا از برای
اینکه بر طهارت باشد و نخوابیدن پس بهمان اکتفا میتواند کرد و وضوئی دیگر در کار نیست بلکه هرگاه
در نیت صریحا قصد رفع حدث نکند قصد فعلی را بکند که صحت آن یا کمال آن مشروط برفع حدث
باشد مثل قراءت قرآن و دخول مساجد و مثال آن این نیز کافی است و اگر آن وضوئی که دارد از این قبیل
نباشد بلکه مثل وضوی تجدیدی ~~ساخته بوده است~~ باشد پس هرگاه معلوم شود که حدثی از او صادر شده
بوده است و بعد از آن وضوی تجدیدی ساخته بوده است در اکتفا بآن وضو اشکال است و احوط

آنست

۲

آن است که حدثی بعمل بیاورد و بعد از آن وضو بسازد یا اگر وضوئی بسازد برای نماز بقصد قربت
و نیت واجب و سنت نکند و همچنین وضوئی که برای آمدن خواب ساخته باشد و بعد از آن معلوم
شود که حدثی از او واقع شده بوده است آنهم مثل وضوی تجدیدی است و اما وضوئی که از برای
خوابیدن بر طهارت ساخته باشد پس اظهر آنست که بآن وضو میتواند نماز کند **مطلب دوم** در سنیت
وضو در مواضع بسیار از جمله آنها وضو از برای نمازهای سنتی است و طواف سنت و سایر مناسک
حج و قرائت قرآن و مس کتابت قرآن و با خود داشتن قرآن و دخول مساجد از برای اینکه با وضو
باشد و از برای مهیا بودن بجهة نماز قبل از دخول وقت آن ظاهر آنست که همین وضو وضوی
نماز است که جایز است پیش از وقت نیت سنت بکنی و باید قصد او از برای همین برای مهیا بودن
نماز باشد و اما اگر سهو اسود باشد و بجهة سنیت در تاخیر وضو قصد تعیش میشود مقدم دارد و در خصوص
در صحت این وضو قبل از وقت اشکال است بلکه ظاهرا صحیح نیست و ظاهر نیست که هرگاه
داند که در اول وقت نماز میسر نمیشود اما آن وقتی که میسر میشود میخواهد مهیای آنوقت باشد وضو را
قبل از وقت نماز بجهة مهیا بودن در وقتی که میسر شود میتواند بسازد و همچنین سنت است که وضو
از برای طلب حوائج و زیارت قبور مؤمنین و نماز جنازه و از برای تجدید در وقتی که فاصله معتد به
حاصل شده باشد از وضوی اول نماز کرده باشد یا نکرده باشد و سنت است وضو از برای اعاده
خصوصا در جنابت و از برای جماع کردن محتلم و جماع بعد جماع و جماع کردن کنیزی بعد کنیز
دیگر و غسل دادن جنب میت را و از برای کسی که میخواهد میت را بقبر بگذارد و جماع کردن

بجماع کردن زن

بار زن حامله و کسی که غسل میت داده و خواهد میت را کفن کند و از برای ذکر حایض در اوقات نمازها
و از برای کسی که قبل از استنجا با آب وضو ساخته باشد و از برای کسی که از او مذی آمده باشد از روی
شهوت و از برای کتابت قرآن و سنت است وضو دادن میت قبل از غسل مطلب سیم در بیان احداثی
که موجب وضو میشوند و آن بول و غایط کردن و بیرون آمدن باد است از مخرج معتاد هرگاه
مخرج معتاد سد شده باشد یا آنکه مخرج او منحصر باشد در موضعی که غیر موضع طبیعی که خلقت انسان را
عادت بر آنست آن نیز موجب وضو میشود اما بادی که از جای دیگر بیرون آید مثل سوراخی که از جرح
حاصل شده باشد و اما موضع طبیعی بر حال خود باشد پس بطلان وضو در آنجا معلوم نیست و همچنین
بادی که از ذکر مرد یا قبل زن بیرون آید موجب وضو نیست و از جمله موجبات خوابی است که بر عقل
و هوش غالب شود و آن در وقتی است که گوش چیزی نشنود و همچنین بیهوشی و دیوانگی و مستی از جمله
موجبات است و استحاضه بتفصیلی که بعد مذکور خواهد شد و اکثر علما حیض و نفاس و مس میت را نیز از جملهٔ
موجبات وضو دانسته اند و حکم کرده اند بآنکه بعضی که جهة این امور کرده باشد به تنهائی نماز نمیتوان کرد بلکه
باید وضو هم بسازد پس هریک از این امور باعث این میشود که حدث اکبر و حدث اصغر هر دو حاصل
میشود که غسل رافع حدث اکبر است و وضو رافع حدث اصغر و تحقیق این مسئله در نزد حقیر این است
که اینها باعث حدث صغیر نمیشوند پس اگر فرض کنیم که زن حامله باشد و وضو داشته باشد و وضع حمل او
بشود و قلیل خونی به بیند و پاک شود و از یکی از موجبات وضو سر نزده باشد غسل نفاس میکند و نماز
میکند دیگر وضوئی نمیخواهد و همچنین مس میت و اما حیض پس آن خونیست که از رحم زن در اکثر [illegible] شود و

محال

محال است که در این مدت سه روز موجب وضوئی از آن زن سر نزند پس آنکه حکم بوجوب وضو
با غسل حیض میکنیم بجهة آن احداث است نه بجهة حیض و همچنان در نفاس نظر بغالب احوال بجهة آنکه حق
این است که این علتها مسقط وضو نیستند چنانکه بعد از این خواهیم گفت حاصل آنکه اگر با حیض و نفاس
و مس میت حدثی دیگر مثل بول و غایط و خواب و غیر اینها حاصل نشده باشد وضوئی در کار
نیست اما وضو ساختن احوط است مطلب چهارم هرگاه کسی یقین طهارتی دارد از حدثی خواه وضو خواه غسل آمده باشد
و بعد از آن شک کند در حدث بنا بر طهارت میگذارد و بهمان طهارت اکتفا
میکند بلکه هرگاه شک او این باشد که با آن طهارت نماز نمیتوان کرد ثانیا وضو بسازد
فعل حرامی کرده است و همچنین هرگاه یقین بحدث داشته باشد و شک کند که آیا بعد از آن
طهارت بعمل آمده یا نه در حکم محدث است و واجب است که طهارت بعمل آورد و هرگاه یقین
دارد که از او حدثی و طهارتی حادث شده مثل آنکه جزم دارد که هم بول کرده و هم
وضو ساخته اما نمیداند که کدام پیش و کدام پس بوده است اقوی آنست که در حکم محدث است
و واجب است که وضو بسازد مطلب پنجم مشهور است که کسی که از سلس البول داشته باشد حکمش این است که
بول خود را نگاه دارد از برای هر نماز وضوئی بسازد و بجهة محافظت از زیادتی نجاست
کیسه یا کهنه پاره که مجرای بول را محافظت کند از تعدی با خود داشته باشد و بعضی گفته اند بیک وضو
نمازهای بسیار میتوان کرد و بعضی گفته اند که ظهر و عصر را با هم جمع کند و یک وضو از برای آنها
کافی است و همچنین مغرب و عشا و احوط بلکه اقوی قول مشهور است و همچنین اظهر در کسی که آزار

شکم داشته باشد و نتواند خود را نگاه دارد از غایط یا باد اینست که از برای هر نماز وضو میسازد
و اولی این است که صاحب سلس و بطن هرگاه دانند که از برای ایشان زمانی میسر میشود که توانند
نماز را تمام با وضو بکنند انتظار آن زمان بکشند و درین صورت که چنین زمانی میسر نشود از برای
کسی که آزار شکم دارد یا آنکه اتصال آمدن غایط دریج برطرف شود قبل از شروع در نماز و ناگاه
در میان نماز از شکمش چیزی بیرون آید مشهور آنست که وضو باز زند و از همانجا که ایستاده است تمام
کند مگر آنکه بداند که میتواند خود را بمقدار نماز نگاه دارد پس وضو باز زند و از سر گیرد چنانکه
علامه فرموده است و دور نیست که مشهور هم این باشد و همچنین ناگاه آمدن بول در اثنای نماز
بول را جماعتی از علما گفته اند که وضو باز زند و از همانجا بنا بگذارد و بعضی گفته اند که اگر تواند
بمقدار نماز خود را محافظت کند وضو باز زند و نماز را از سر گیرد و طرف احتیاط را در این
مسایل نگاه دارد که در ادله اکثر اینجا سخن را نگاه دارد فصل دویم در احکام و آداب خلا رفتن و در آن
چند مطلب است مطلب اول واجب است پوشیدن عورت از کسی که حرام است که نظر کند بعورت
او از غیر زن و کنیز و طفل است بلکه ستر عورت از غیر ممیز هم واجب است و عورت در مرد ذکر است
و خصیها و مخرج غایط و عورت زن هم قبل است و هم دبر که واجب است بپوشاند از غیر شوهر
و آقا هر چند که سایر اجزا را از غیر محارم هم باید بپوشاند اظهر آنست که حرام است در حال
بول و غایط کردن بلکه در حال استنجا هم رو بقبله نشستن و پشت بقبله نشستن و معتبر رو کردن
و پشت کردن بجمیع بدن است پس اگر کسی رو بقبله نشیند و سر عورت را از قبله بگرداند فایده

ندارد

ندارد و اظهر آنست که این حکم در صحرا و غیر صحرا یکی است مطلب دویم واجب است شستن مخرج بول با آب
و بعضی علما گفته اند هرگاه آب میسر نشود بسنگ و کهنه و امثال آن ها واجب است ازاله بول کند و دلیلی
بر آن ظاهر نیست لیکن احوط و اظهر آنست که یکمرتبه شستن یعنی همین قدر که آب از آن موضع جاری
سازد هر چند بسیار کم باشد یا زوال عین نجاست کافی است و بهتر آنست که دو مرتبه بشویند
و هرگاه ازاله بدون دست مالیدن نشود دست مالیدن در کار است و هرگاه ضرور باشد
مثل آنکه مخرج بمذی یا چیزی دیگر غیر آن آلوده باشد و تا دست نمالد پاک نمیشود دست بمالد و اما
مخرج غایط پس در آنجا مخیر است در میان شستن باب و استعمال کردن جسم ظاهری مثل سنگ
و کلوخ و کهنه و پنبه کهنه و غیر اینها بشرط آنکه ازاله عین نجاست بکنند و اظهر آنست که پاک
شدن نجاست کافیست هر چند بیک رمالیدن باشد و احوط آنست که سه مرتبه بمالد هر چند
به طرف پاک شود یا یک کهنه باشد و احوط ازین آنست که سنگ و نحو آن هم سه عدد باشد
و به طرف بجسم اکتفا کنند و جمعی واجب دانسته اند این را و آن ضعیف است و در زوال اثر واجب نیست
یعنی زردی و لغزندگی که باقی میماند ضرر ندارد و آنکه گفتیم که استعمال جسم ظاهر کافی است در
وقتی است که نجاست از موضع معتاد تعدی نکرده باشد و اگر تعدی کرده بغیر آب هیچ چیز پاک
نمیشود و باید به آب ازاله عین و اثر همه را بکند و شستن اندرون و داخل کردن انگشت و پنبه
و غیر آن در کار نیست و حرام است استنجا کردن با استخوان و سرگین و خوردنیها مثل نان
و میوه و هر چیزی که در نزد خدا احترام داشته باشد مثل ورق قرآن یا دعا یا تربت مقدسه

بلکه بعضی اوقات منجر بکفر میشود و اگر عصیانا چنین کاری از و سر زند پس اظهر این است که موضع پاک میشود
اما فعل حرام کرده و بعضی گفته اند پاک نمیشود مطلب سیم سنت است در حال خلا نشستن شخص او مخفی باشد یا آنکه
داخل خانه یا خیمه بشود یا در گودی داخل شود یا دور برود که کسی او را نه بیند و سنت است پوشیدن سر و
قناع بر سر انداختن و مقدم داشتن پای چپ در وقت دخول و پای راست در وقت بیرون آمدن
بعکس مکان شریف مثل مسجد و غیر آن و بسم الله گفتن و خواندن دعاهائی که وارد شده است در وقت
دخول و کشف عورت و در وقت نشستن و در وقت بول و غایط کردن و در وقت نظر کردن
با آنچه از وی بیرون می آید و در نزد فارغ شدن و وقت بیرون آمدن و دست بمالد بر شکم
و در وقت بیرون رفتن و دعاهائی که وارد شده است بخواند و سنت است که سنگ و مثل
آن که برای طهارت میخواهد پیش از وقت مهیا کند و اول استنجا از غایط کند و بعد از آن
از بول و افضل آن است که در جائی که بغیر آب میتواند اکتفا کند با آب استنجا کند و اکمل از این
آن است که اول بسنگ و امثال آن استنجا کند و بعد از آن با آب و سنت است استبرا از بول تا
آنکه بعد از آن اگر رطوبت مشتبهی ظاهر شود جامه او نجس نشود و وضوی او باطل نشود و کیفیت آن بعد
ازین خواهد آمد مطلب چهارم مکروه است رو بباد کردن و پشت کردن و ظاهر آنست که این حکم مخصوص بول نیست
بلکه در غایط همچنین است و مکروه است که روی فرج خود را بقرص آفتاب و ماه بکند و مکروه است
بول کردن در زمین سخت و در آب خصوصا آب ایستاده بلکه کردن غایط در آب هم مکروه است و
مکروه است نشستن در مواضع لعن مثل سر راهها و جائی که مردم آب برمیدارند مثل کنار نهرها و سر

الا آنکه [illegible] مستعمل کرده [illegible] باشد [illegible]

چاهها و در خانها و مسجدها و جائی که قوافل و مترددین فرود می آیند و در زیر درخت میوه دار خصوصا
در وقتی که میوه دارد و موجود باشد و در سوراخ حشرات مثل مورچه و موش و غیر اینها و بر سر قبر و
در میان قبرستان و در حال ایستادن و مکروه است بلند کردن بول را در هوا و طول دادن نشستن
بر خلا و مسواک کردن و حرف زدن بغیر ذکر خدا و آیة الکرسی و حکایت اذان و چیز خوردن
و آشامیدن و استنجا بدست راست و بدست چپ هرگاه در آن انگشتری باشد که بر او اسم خدا
باشد بلکه داخل شدن خلا در حالی که این انگشتر در دست او باشد بلکه اسماء انبیا و ائمه و فاطمه
علیهم السلام نیز چنین است و این در وقتی است که علم بهم رسد که نجاست بآسامی شریفه میرسد و اگر نه
حرام است مطلب سیم در کیفیت وضو است و در آن چند مطلب است مطلب اول واجب است در وضو شستن رو
و شستن دستها تا مرفق و مسح سر و مسح پاها و اما رو پس حد آن از جهت طول از رستنگاه موی سر است
تا با آخر زنخ و از جهت عرض آن قدری است که فرو گیرد آن را انگشت بزرگ و انگشت میان
و هر قدر از آنچه داخل این حد واجب است شستن و اما همه آن واجب نیست و همچنین عذار و آن
موئیست که از آخر [illegible] میروید تا آخر نرمه گوش و همچنین عارض و آن موئیست که از آخر عذار [illegible]
در طرفین رو هر قدر اینها داخل حد مذکور باشد باید شست و هر قدر خارج باشد واجب نیست
و اما مواضع تحذیف و آن جائیست که مو میروید در دو طرف پیشانی پس آن هم چنین است و غالب آنست
که دو انگشت مذکور آنها را فرو گیرد و اما نزعتان یعنی آن دو گوشه ای که در دو طرف پیش سر است
در دو جانب پیشانی که مو ندارد شستن آن واجب نیست و معتبر حال مستوی الخلقه است پس کسی که پیش

سر او مو ندارد نباید آب را بفرق سر بریزد و کسی که موی سر او نزدیک باشد بروش رسته آنهم اگر شستن
باین مو نکند بلکه مراعات این معنی را بکند بآن بکلی که اغلب مردم بآن نکنند از آنجا که شود و همچنین
در انگشتان و صورت بجهت آنکه بعضی هستند که انگشتان بسیار بلند و روی بسیار باریک دارند
و بعضی بعکس این باشند آنها نیز باید ملاحظه حال میانه مردم را بکنند و واجب است که ابتدا از بالا بکنند
در شستن و آب را از دم مو بریزند و سر از زیر بشویند تا مشتهای زنخ و حدی که از برای رو قرار
داده ایم اندکی از طرف رو بر آن بیفزاید از باب مقدمه واجب تا خاطر جمع رو در شسته باشد و واجب
نیست در وضو که آب را بته مو برساند خواه ریش و خواه غیر ابرو و خواه غیر آن همان شستن ظاهر
کافیست و بعضی گفته اند که هرگاه مو تنک باشد بنحوی که پوست زیر در مجلس گفتگو ظاهر باشد واجبست
که آب را بته مو برساند و اقوی قول اول است اما این قول احوط است و اما دستها پس حد آنها
از مرفقهاست تا سر انگشتان و واجب است که مرفق را داخل کنند و از مرفق سر شروع بشویند تا سر
انگشتان و قدری بالاتر از مرفق بشویند تا خاطر جمع واجب بعمل آمده باشد و اما اگر دست مو
داشته باشد آب را بته مو برساند و دست مثل رو نیست و همچنین باید هیچ حایلی در بدن نباشد و هرگاه
انگشتر تنگی یا انگشتری یا مثال آن مثل دستبرنج زنان که در دست باشد و آب از زیر آن
جاری نشود واجبست آنها را حرکت بدهد و آب را در زیر آن داخل کند و شستن زیر ناخنها واجب
هر چند دراز باشد و زیر ناخن تا حدی که ظاهر است و بچشم دیده میشود واجبست شستن و زیاده
بر آن واجب نیست پس هرگاه چرکی یا گلی در زیر ناخن باشد اگر مانع از رسیدن آب باشد واجبست

6 ازاله و اگر چه باطن باشد مانعی ندارد و سیاهیهای قلیلی که نازک است و در ریشه ناخنها پیدا میشود و از چرک
یا دود مانع رسیدن آب نیست واجب نیست شستن آنها و اگر در بدن خود مانعی به بیند و احتمال
داشته باشد که بعد از وضو بهم رسیده باشد اظهر آن است که وضو صحیح است و اگر دست کسی را بریده
باشند پس اگر قدری از استخوان بند و هم بریده شده است که مرفق بالمره در میان نیست پس شستن دست
ساق ازو ساقط است باتفاق علما و همچنین هرگاه از پایین مرفق بریده باشد که قلیلی از استخوان باقی
مانده باشد او هم باید آن دست را بشوید باتفاق علما و اما اگر استخوان ساق تمام بریده باشد
و استخوان بازو تمام بر جا باشد احوط آنست که آن سر استخوان را بشوید چنانکه حدیث صحیحی دلالت
بر آن دارد هر چند وجوبش معلوم نیست نظر بآنکه بعضی علما دعوی اجماع کرده اند بر عدم وجوب آن و اما
مسح سر پس آن واجب است از پیش سر و کمی کافیست مثل آنکه بسر انگشت بقدر ناخنی بمالند و بعضی واجب
دانسته اند بقدر سه انگشت موضع سه انگشت را هر چند یک انگشت مسح کند و از قول بعضی معلوم میشود که کمتر از مقدار
یک انگشت را جایز نمیدانند و اقوی قول اول است و افضل و احوط اعتبار سه انگشت است و
محتمل است که موضع سه انگشت از جانب طول سر مراد باشد و محتمل است که از جانب عرض و هر یک
از این دو احتمال از کلام بعضی علما ظاهر میشود و بهتر آنست که ملاحظه هر دو بشود یا ملاحظه بکار برد
خود سه انگشت و حاصل میشود باین نهج که سه انگشت را بطول بگذارد و بعرض سر و بقدر عرض
یک انگشت انگشتها را پایین بکشد و مسح سر را از زیر بسر بالا نکشد هر چند ابتدا از بالا گویی
بهتر است و اما مسح پاها و آن در پشت پا واجبست و حد آن از سر انگشتان است تا کعبها و معنی

مسح در آن کافیست و در آنکه واجبست عرض یا تمام مسح شود ظاهر اختلافی نیست و اما طول آن
پس دعوی اجماع شده که واجبست که باید منقطع نشود و خط متصلی از سر انگشتان تا کعب ببرد
در احوط و افضل آن است که تمام پشت پاها را بتمام کف دست مسح کند اما وجوبش معلوم نیست
و ظاهر نیست که جایز است مسح از کعبین تا سر انگشتان نیز و اما احوط آن است که ابتدا از سر
انگشتان بکند و مراد از کعبان آن برآمدگی پاست که در پشت پاهاست بنا بر مشهور علما و بعضی
گفته اند که آن کودی است بالاتر از آن برآمدگی که در مفصل پاهاست یعنی که استخوان ساق
تمام میشود و متصل بال قدم میشود و اقوی قول اول است و احوط آنست که خود کعب را هم
داخل مسح کنند بلکه احوط آنست که مسح کنند تا آن کودی بلکه خود کودی را هم داخل کنند و ظاهر
آنست که مسح مطلق دست صحیح است اما بهتر آنست که انگشتها را در مسح سر بکار برد و اولی
آنست که بکف مسح کند و در مسح پشت دست و ذراع اگر تیمم کند هم احوط است و ظاهر آنست
که واجب باشد که مسح پای راست را بدست راست بکند و مسح پای چپ را بدست چپ و هرگاه در
غیر این بکند و واجبست آنکه مسح بتری آب وضو باشد و اگر آب تازه بردارد و مسح کند وضو
باطل است و اگر در دست تری نمانده باشد در هر عضوی از اعضای سابقه که رطوبت
داشته باشد از آنجا تری بگیرد و مسح کند هر چند آبی باشد که بر قدری از ریش باشد که زیاده
از قدری که واجبست شستن آن در وضو که در وقت شستن آن در وضو آب بآن میرسد
در عادت اما آبی که در اطراف عمامه و کلاه و نحو آن میریزد پس آن را آب وضو نمیگویند

و بمالی

و بآن مسح نمیتوان کرد و این حکم ثقات نمیکنند در جائی که فراموش کرده باشد مسح را و بعد از آن
بخاطرش آید یا بدون فراموشی بلکه هر چند دست تر باشد و باز از عضو دیگر آب بردارد هم باکی
نیست و اما هرگاه همه عضوها خشک شده باشد پس واجبست اعاده وضو و اما اگر هوا بسیار گرم باشد یا باد
تندی باشد که اعاده هم ممکن نباشد اگر ممکن شود که قدری هم از دست چپ را بگذارد که در آخر
در کمال سرعت آب بآن قدر بریزد و بشوید و بآن تری مسح بکند و اگر این هم ممکن نباشد در این صورت
مشهور نیست که جایز است با آب تازه مسح کردن و احوط آنست که تاخیر وضو بکنند تا زمانی که امید
رفع عذر باشد یا آنکه جمع کند مابین وضو و تیمم هر دو در القصد قربت بکند و هرگاه در سر یا پا
تری باشد پس اگر تری وضو که در دست است زیاده بر آن تری باشد باکی نیست مسح کردن
بلکه دور نیست که هرگاه زیاده بر آن هم نباشد صحیح است اما احوط آنست که آن تری را
بخشکاند یا کم کند و در مسح نیز شرط است که حایلی بر سر و پا نباشد مثل عمامه و مقنعه و حنا اگرچه
حائلی باشد که بسبب رقت و نازکی مانع از مسح نباشد و موی پیش سر مادامی که بالغ نیست
که بسیار دراز شده باشد که از حد خود در رفته باشد و اگر چنین باشد بر بیخ مو مسح کند و هرگاه
موی غیر پیش سر بلند شده باشد و به پیش سر آمده باشد بر او مسح جایز نیست و همچنین هر حایلی
که بر پا باشد از کفش و چکمه و غیر آن مگر از برای تقیه یا خوف سرما یا دزد یا قطاع الطریق
و باز ماندن از رفقا که در این صورتها جایز است مسح کردن بر چکمه و هرگاه عذر زایل بشود
در اکتفای باین وضو اشکال است و احوط اعاده وضوست بلکه احوط آنست که این وضو را

بشکنند و وضوی تازه بسازد مطلب ۹ واجبست در وضو ترتیب باین نحو که اوّل رو را بشوید بعد ازان
دست راست را و بعد ازان دست چپ را و بعد از آن مسح سر و بعد از آن مسح پاها و اقوی
در نزد حقیر آنست که واجبست مقدم داشتن پای راست بر پای چپ و مشهور علما این را سنت
میدانند و حدیثی در احتجاج از صاحب الامر عج روایت شده است که مضمون آن اینست
که هر دو را با هم میتواند مسح کند و امّا اگر از هم جدا کنند واجبست که پای راست را مقدم
دارد و فتوی صریحی از احدی از علما برین مضمون در نظر نیست و اگر ترتیب را فراموش کند
پس باید برگردد و ترتیب را بعمل آورد و اوّل دست را بشوید و رو را فراموش کند باید برگردد — پس اگر
و رو را بشوید و بعد از آن دست را بشوید و همچنین اگر دست راست را فراموش کرده باشد
و دست چپ را بشوید و بعد از آن بخاطرش آید برمیگردد و دست راست را میشوید و همچنین — و بعد از ان دست چپ را میشوید
بلی درین صورت اشکال است و آن اینست که رو را بشوید و بعد از آن دست چپ را بشوید
و بعضی دیگر دلالت میکند بر اینکه دو مرتبه شستن دست راست در کار نیست فظاهر آنست
که فتوی علما بر این باشد چنانکه از جماعتی ظاهر میشود و احوط آنست که چنین کند و وضو را
اعاده کند مطلب ۱۰ واجبست موالات در وضو یعنی اجزاء وضو را از هم متفرق نکند و حدی که
اکثر علما از برای این قرار داده اند این است که باید در هر عضوی شروع کند پیش از آنکه
خشک شود اعضای سابق بر آن پس اگر بسبب تفریق و دیر کردن بخشکد خواه بسبب تمام شدن
آب در میان یا بسبب بیان یا غیر آن باشد پس اتفاقی است که مبطل وضوست و اگر

از جمله

از جمله تفریق و دیر کردن نباشد بلکه بسبب باد یا گرما یا غیر اینها باشد پس در آنجا جمعی قایل شده اند
که مبطل نیست و این قول دور نیست و امّا احوط اعاده است و این سخن در غیر مسح است
امّا در مسح پس حکم در آن بطلان است بجهه آنکه محتاج میشود بآب تازه و مسح بآب تازه جایز
نیست اینکه مذکور شد در غیر حال ضرورت است مثل گرمای بسیار شدید یا باد شدید و امّا در صورت
ضرورت پس مسح و غیر مسح همه مساوی است در اینکه خشکیدن ضرر ندارد و پیش ازین حکم مسح را
ذکر کردیم و جمعی دیگر از علما موالات را باین معنی که گفتیم تفسیر کرده اند علاوه بر این اعتبار
تتابع را هم کرده اند یعنی تفریق میان اعضا نکنند و در پی همدیگر بکنند و دلیل آن مجمل گفتگو است
بلی اگر تفریق بحدی حاصل شود که اهل عرف دین داران بگویند که این شخص وضوئیرا رد
و از وضو دست برداشته و بگویند چنین وضوئی وضو نیست پس در آنجا ظاهراً حکم ببطلان است
هر چند تری باقی بماند مگر در آنجاهائی که احادیث شامل آن باشد مثل صورتی که مسح را فراموش
کند و مشغول امر دیگر شود هر چند داخل نماز شده باشد و نحو آن ظاهر اینست که موارد آنهم
الحاق بهمین صورت میکنیم و بدانکه اکثر علما اعتبار خشک شدن از همهٔ اعضای سابقه را کرده اند
باین معنی که اگر تری در هر یک از اعضای سابقه باقی باشد کافیست هر چند تمام آن عضوها تر نباشد
و بعضی گفته اند باید آن عضو سابق متصل بآن عضو تر باشد و بعضی گفته اند باید همه اعضای سابقه تر
باشد و اقوی قول اول است مطلب ۱۱ شرط است در وضو نیت و مراد از نیت قصد فعل است بعنوان
معین است که ممتاز باشد از غیر تقرباً الی الله و کافی است از برای او اینکه داعی و باعث

بر فعل همین معنی باشد یعنی کردن آن فعل معین از برای خدا او را برین امر داشته باشد هر چند در وقت
کردن فعل این معنی را بخاطر نگذراند پس آنچه پیش از وقت فعل را معین کند بمعنی که منظورش
این است که مثلاً وضو میسازد بعد از اینکه از و حدثی سر زند از برای نماز ظهر از برای خدا
و بعد از مدتی می آید که وضو بسازد و همان معنی که در نظر داشت بجهت نیت که او را
بر این فعل میدارد پس همان کافی است و ضرور نیست که در وقت آب ریختن برو بخاطر
بگذراند که وضو میسازم از برای رفع حدث و از برای مباح شدن نماز بلی هرگاه
غافل باشد بالمره از آنچه منظور داشت در این صورت البته باید خود را متذکر کند لکن
همان مجملا که بخاطرش آید کافی است دیگر تفصیل یکی یکی در خاطر و متصل کردن این خطرات
بفعل در کار نیست و همین معنی استدامت حکمیه است که فقها گفته اند یعنی باید در حین فعل قصد
خلاف منظور خود را نکند و هم آنچه منظور داشت همان او را باعث بر تمام آن فعل باشد و
ضرور نیست که در هر جزء نماز بخاطرش بگذراند که نماز میکنیم یا وضو میسازم از برای خدا
بلکه این نزدیک بمحال است و منافی حضور قلب مطلوب در عبادت است و قصد وجوب
و سنت و رفع حدث و اباحت نماز در ادا و قضا و غیر اینها هر یک از اینها اگر
مدخلیتی در تعیّن عبادت دارند باید قصد کند بمعنی که قصد آن فعل باین صفت معینه
او را وامیدارد و اگر نه بر آن عبادت مثل اینکه شخصی است نماز قضا گذار و نافله گذار
در اول صبح از نماز شب فارغ شده و نماز قضا هم میکند و میخواهد نماز صبح را بکند پس

شخصی

شخصی باید قصد بکند که نماز صبح میکنیم یا نافله صبح یا نماز قضای صبح هرگاه نزد او یکی از اینها
معین است و بر میخیزد بهمان قصد دیگر در حال تکبیر احتیاج بخاطر گذراندن نیت
نیست تکبیر را بگوید و اما اگر معین نکند تا وقتی که برخواست بنماز پس باید در آنحال معین بکند و بعد
از آن تکبیر بگوید و همچنین در وضوی واجب و سنت و غیر آن پس معلوم شد که مقارن
نیت که علما گفته اند که باید نیت متصل بعبادت باشد اگر مرادشان این است که در همه حال
باید نیت را بخاطر بگذراند در وقت شروع بنماز یا وضو پس آن دلیلی ندارد و اگر مراد این است
که غافل از آنچه منظور او بود نشود و نیت خلاف آن نکند پس صحیح است و اما اگر آن عبادت
معین است و اشتباه و تردیدی نیست میانه دو عبادت که باید تعیین کند پس در اینجا احتیاج
بتعیین هم نیست مثل اینکه کسی هرگز نافله نمیکند و نماز قضا هم نمیکند و همیشه صبح که از خواب بر میخیزد
و نماز صبح را میکند این شخص همین که میداند که نماز صبح امروز را میخواهد بکند از برای خدا کافی است
که تکبیر بگوید و دیگر نیت قضا و ادا و واجب و سنت نمیخواهد بلکه هرگاه تردد داشته باشد که آفتاب
طلوع کرده است یا نه کافیست که قصد نماز آن روز را بکند دیگر نیت قضا و ادا در کار نیست و همچنین
کسی که هرگز وضوی تجدیدی نمیسازد و وضو از برای آمدن مذی نمیسازد و همچنین هرگاه بر کسی
مشتبه باشد که آیا غسل جمعه واجب است یا سنت بگوید غسل جمعه میکنیم از برای خدا نیت وجوب
و استحباب در کار نیست خلاصه اینکه قاعده این است که هرگاه افعال مختلفه باشد در نظر تو
خواهی یکی از آنها را بکنی باید که در نزد تو معین باشد که این کدام یک از آن افعال است

د هرگاه فعل منظور منحصر است در یک فعل دیگر احتیاج بقصد چیز دیگر نیست و مراد از قصد قربت و کردن
آن فعل برای خداست که منظور این باشد که این عبادت را چون خدا فرموده است میکنیم یا
از برای آنکه خدا مرا عذاب نکند یا از برای آنکه خدا ثواب بمن بدهد و آنچه غالباً از عوام
الناس بلکه از اکثر خواص حاصل میشود همین است و بهتر ازین آنست که از برای آنکه این
عمل شکر الهی است و موجب تعظیم اوست میکنیم و ازین بهتر آنست که از عظمت الهی حیا میکنیم و
هراسان میشوم و بسبب حیا و مهابت میکنیم و ازین بهتر آنست که چون خدا اهل عبادت
و ستایش است این عمل را میکنیم و این محض مقربین است و باید که داعی بر فعل همان قرب
الهی باشد و پس اگر ریا را باو ضم کند یعنی قصد خودنمائی هم داشته باشد نماز او باطل است
و اگر فعل راجحی که مطلوب شارع باشد با آن ضم کند مثل قصد پرهیز کردن یا و ضم کند یا قصد ارشاد
راهنمائی را باو ضم کند که مردم ببینند چه نوع وضو میسازد و متابعت او کنند باکی نیست
و آنچه شارع رخصت داده بخصوص که داخل محل گفتگو نیست مثل نماز شب از برای وسعت
روزی و سبحان الله گفتن بجهة تاخیر کردن غیر و امثال اینها و اما ضم کردن مباحات در نیت
مثل خنک شدن در وضو بآب سرد یا گرم شدن در غسل بآب گرم یا گرم شدن بنماز
کردن در آفتاب و امثال اینها در آن خلاف است اظهر آنست که هرگاه داعی
بقرب بخدا و اطاعت چنان قوت دارد که اگر اینها در نظر نباشد [illegible]
از برای او حاصل میشود البته خواهد کرد آن عمل را باکی نیست و احتیاط اجتناب است

بقدر امکان

بقدر امکان و اما مثل لذت بردن از خنکی آب در بین وضو یا خوشحال شدن باینکه کسی ترا در عبادت
ببیند پس ظاهر اینست که ضرر ندارد و هرگاه آن داعی تو بر فعل نباشد و اما در بین عبادت
قصد ریا و خودنمائی بکنی بعمل یا ضم کنی به نیت قربت یعنی ریا پس نماز باطل است و هرگاه
در میان وضو قصد کند قطع وضو را پس اگر عود کند به نیت وضوی او باطل است هرچند تمام کند
و اگر عود نکند پیش از آنکه موالات فوت شود پس ظاهر اینست که وضو صحیح است تنبیه
هرگاه کسی عمداً قصد نیت کند در وضوی واجب بالعکس اظهر آنست که وضوی او باطل است بلکه
در صورت جهل مسئله با امکان آموختن همچنین است و اظهر آنست که وضوی مستحب در حال
اشتغال ذمه بواجب میتوان کرد هرچند ظاهر مشهور آنست که نمیتوان کرد مطلب پنجم
جایز نیست وضو بآب غصبی مثل اینکه کسی ظرفی آب کرده از برای خود کسی که بدون اذن او
وضو بسازد یا از حوضی که در خانه غیر است آب بردارد بلکه آب وضو باید مباح باشد خواه
ملک او باشد یا از آبهای باران و رودخانهای مباح للاصل باشد که کسی آنها را در تحت ملک
خود در نیاورده باشد یا آنکه مال غیر باشد اما اذن داده باشد در وضو ساختن بعنوان صریح یا
بفحوای مثل آنکه کسی او را مهمان کرده باشد که یکروز مثلا در خانه او باشد پس جایز است که از
او آب بردارد و آبهائی که مهیاست از برای استعمال وضو بسازد یا آنکه از شاهد حال و قرائن
احوال معلوم باشد که صاحب آب راضی است و از کلام اکثر علما معلوم میشود که باید علم حاصل شود
برضا و از بعضی ظاهر میشود که گمان هم کافیست و اولی احوط است اما نهرهائی که مال غیر است

و فی نهرها پس جایز است وضو ساختن از آنها بدون اذن و همچنین غسل کردن و آب خوردن و در
نشستن در آنها مگر آنکه صاحب آنها منع کند یا علم بهم رسد که راضی نیست یا گمان حاصل شود بعدم
رضا خواه بدانی که یتیم و مجنون وغیره در آن دخل دارد یا نه و خواه صاحب آن معلوم باشد
و خواه نباشد و اما آوردن آب بحمام و جمع کردن آن در حوضها و مثل اینها پس اگر حقابه از آن
او در قدیم بوده و طریقه مستمره سابق بوده است پس ظاهر آنست که باکی نیست و اما اگر معلوم نباشد
پس در آن اشکال است و اگر کسی آن نهرهای مملوکه را غصب کند پس ظاهر آنست که حکم باقی است
و جایز است وضو ساختن و غسل کردن و نحو آن بلی ظاهر آنست که خود غاصب نمیتواند این تصرف
هم بکند بجهة آنکه غالب آنست که مالک بتصرف او راضی نیست و هرگاه آب مغصوب مشتبه شود
با آب مباح که نداند کدام ظرف آب مباح است و کدام مغصوب پس مشهور این است که
استعمال هیچکدام جایز نیست و در این حکم اشکال است و همچنین هرگاه بیکی از آن آبها
وضو بسازد حکم ببطلان وضو مشکل است و احوط آنست که به هیچیک وضو نسازد و خصوصا
در وقتی که آب مباح یقینی ممکن باشد اگر بیکی وضو ساخته باشد و آب دیگر بهم رسید احوط
آنست که تیمم هم بکند و شرط است در آب وضو آنکه پاک باشد و وضو با آب نجس باطل است
و اما هرگاه مشتبه شود آب نجس با آب پاک مثل آنکه موشی در یکی از دو ظرف آب افتاده
و مرده و الحال نمیدانی که کدام یکی نجس است پس واجب است اجتناب از هر دو و آن
آبها را بریزد و تیمم کند و باید که آب وضو مضاف نباشد مثل گلاب و عرق نعناع و سایر

آبهای مضاف

آبهای مضاف نباشد بلکه آب حقیقی باشد و اگر آب مطلق با نجس مشتبه شود و آب دیگر هم نباشد
بهر یک جدا وضو بسازد و اگر یکی از آنها بریزد و دیگری بماند با آن یکی که باقی مانده وضو
بسازد و بعد از آن تیمم هم بکند مطلب سیم واجب است که مکلف خود مباشر وضو باشد در حال اختیار
اما اگر عذری داشته باشد مثل مرض یا غیر آن که خود نتواند وضو بسازد دیگری او را وضو
میتواند داد و اما احوط آنست که هر دو نیت کنند مطلب چهارم در احکام جبیره است هرگاه
در اعضای کسی چیزی بسته باشد که آن را جبیره خوانند هرگاه بتواند که آن جبیره را بردارد
و زیر آن را بشوید یا اگر چنانکه بسته است میتواند در زیر آن جاری کند که ضرری باو نرسد چنان
کند و اگر نتواند هیچیک از اینها را بکند پس هر جای عضو که صحیح است بشوید و تا آنجا که میرسد که تخته جبیره
بسته است دست تری بر روی آن بمالد و در حکم جبیره است کهنه هائی که بر زخم و جراحت
و دمل بسته باشند و واجب نیست جاری کردن آب بر روی جبیره بلکه همان دست مالیدن
بر آن کافی است اما باید دست بر همه روی آن بمالد و ظاهر آنست که رسانیدن تری بهمه
اجزای آن جبیره ضرور نباشد و اما موضع مسح مثل سر و پا پس اگر تمام موضع مسح را میتواند بعمل آورد
چنانکه بیان کردیم در باب مسح پس همان کافی است و اگر میسر نشود پس در آنجا نیز دست تر بر جبیره
بمالد و باید که آن جبیره یعنی آن تخته یا کهنه پاک باشد و اگر نجس باشد چیز پاکی بر روی
آن بگذارد و بر آن مسح کند و اما اگر زخمی و جراحتی باشد که بر روی آن جبیره نباشد و حکم
نباشد شستن او پس اطراف آن را بشوید و آن زخم را بگذارد و اگر دست مالیدن بر روی

آن ضرر نمیرسد دست بمالد هر چند مسمی شستن بعمل نیاید واگر آن هم میسر نشود ضرورست
دست مالیدن واگر نتواند چیزی بر روی آن بگذارد و دست تر بر و بمالد احوط است و ظاهر
اینست که دمل و شکستگی که بر روی او چیزی نباشد هم حکم زخم دارد واگر در اینجا تیمم هم بکند
احوط است و هرگاه بعضی اعضا را نتوان شست و نتوان بر جبیره آن دست تر مالید
یا آنکه جبیره هیچ ندارد مثل اینکه آن عضو مریض باشد پس درینصورت باید تیمم کرد و دیگر شستن
اعضای صحیحه در کار نیست و همچنین هرگاه عضوی که مسح باید کرد اینحال داشته باشد و جمیع
آنچه ذکر کردیم در احکام جبیره در غسل جاری است و فرقی مابین وضو و غسل نیست بلکه در تیمم
هم جاریست و هرگاه جبیره مستوعب عضو باشد مثل اینکه دست او شکسته باشد و تخته‌هائی
که بر او بسته اند از مرفق تا سر انگشتان را گرفته است پس او که وضو میسازد و عمل معتادی
حکم جبیره میکند بلکه از بعض علما ظاهر میشود که هرگاه جمیع اعضائی که باید بشوید جبیره داشته باشد
بر بعضای آن عمل کند و احوط آنست که درینصورت جمع کند مابین آن و تیمم مقید
هرگاه کسی وضو با جبیره ساخت و بعد از آن عذر زایل شود و آن وضو باقی باشد اقرب
آنست که وضو باطل میشود و احوط آنست که ناقضی بعمل بیاورد و وضو را اعاده نماید
مطلب دیگر هرگاه شک کند در فعلی از افعال وضو پس اگر مشغول وضوست باید که آن فعل را
بعمل بیاورد و بعد از آن آنچه بعد اوست بعمل بیاورد و اگر از وضو فارغ شده است
و در عملی دیگر داخل شده است پس بر او چیزی نیست واما اگر فارغ شده است بجای خود نشسته است

ومشغول

ومشغول عملی دیگر نشده است پس اظهر آنست که در اینجا هم بر او چیزی نیست و هرگاه یقین کند
که بعض افعال وضو را نکرده است پس باید برگردد و آن را و آنچه بعد اوست بعمل بیاورد بشرط آنکه اخلال
بموالات نشود کثیر الشک در وضو اعتبار بشک نمیکند مثل نماز فصل دوم در آداب وضوست و سنت است
قبل از وضو مسواک کردن و در آن تاکید بسیار وارد شده است واگر قبل از وضو فراموش کند
بعد از وضو بکند و هرگاه مسواک نباشد بانگشت سبابه و ابهام مسواک کند و سنت است ظرفی
که از آن وضو میسازد اگر در گشاده است در طرف راست بگذارد و دست بر آن فرو برد
و در رو را بشوید و بدست راست آب بگرداند بدست چپ و بآن دست راست را بشوید و اما
مثل آفتابه و لولهنگ پس آن را بطرف چپ بگذارد و از برای شستن دست راست آب را
بریزد بدست راست و از آنجا بگرداند بدست چپ و بآن دست راست را بشوید و سنت است
بسم الله گفتن در اول وضو و شستن دستها تا بند پیش از آنکه داخل ظرف کند از برای بول
و خواب یکمرتبه و از برای غائط دو مرتبه و دو مرتبه که مطلقا سنت باشد یعنی خواه از ظرف
خواه وضو بسازد که دست در او فرو میرود و یا نه و سنت است مضمضه کردن بعد از آن استنشاق
کردن بعد از آن هر یک سه مرتبه و بهتر آنست که از برای هر دفعه یک کف آب بردارد و مضمضه
آن است که آب را در دهان کند و در تمام دهان بگرداند و بریزد و استنشاق آنست که آب را
بکشد باندرون بینی و برگرداند و سنت است که مبالغه در رسانیدن آب بجمیع دهان و بینی
بکند و سنت است گشادن چشم در حال وضو بدون آنکه آب را داخل چشم کند و دعاهائی که وارد

شده است بخوانند در نزد هر یک از افعال وضو سنت است که مرد آب را بر پشت ذراع بریزد
و زن بر شکم ذراع بریزد و سنت است که وضو را شاداب بکند و آب را وافر بریزد هر چند که مجرد
جریان آب از هر جزوی از بدن بجزوی دیگر کافیست در تحقیق شستن و سنت است که آب
وضو یک مد باشد و آن یک چهار یک من تبریزی شاهی است و سه مثقال و نیم و نصف ثمن یک مثقال
و بسنگ تبریزی هشت عباسی از یک چهار یک شش مثقال و چهار یک مثقال و چهار یک کم است چهار یک مثقال
و بعضی آب استنجا را داخل این مد میدانند و این بی‌وجه است و مشهور است که مستحب است
که هر یک از رو و دستها را در وقت شستن دو بار بشوید و بعضی گفته‌اند سنت نیست
و بعضی گفته‌اند حرام است و قول اول اقوی است و اما دو بار آب ریختن بر همه عضو
هرگاه شاداب کردن وضو موقوف باشد بر آن آن نیز مستحب است و معنی دو بار
شستن آن است که در هر دفعه تمام عضو را بشوید و آب برساند و در دو بار آب
ریختن این معنی منظور نیست و اما هرگاه آب وفا نکند بسبب خشکی دست یا بسبب ریختن
اکثر آبی که میریزد بدست از اطراف آن پس لازم است که غرفه دیگر بریزد بلکه هرگاه
حاجت افتد سه بار هم ضرر ندارد بلکه بیشتر هم و اما سه بار شستن هر یک از اعضا پس آن حرام
و مبطل وضو است خصوصاً هرگاه مسح با شستن سیم باشد و اما مسح پس در آن تکرار مستحب نیست
و اما هرگاه بکند و معتقد رجحان و شرعیت آن نباشد معلوم نیست که وضو باطل شود و
مکروه است که استعانت در وضو بمعنی که کسی دیگر آب بدست او بریزد و او خود وضو را عمل

آورد

١٣

آورد اما مثل آب از چاه کشیدن یا از نهر آوردن و مثل آنها پس کی است اینها معلوم نیست
چنانکه در روایتی است که جناب امیر المؤمنین ع محمد حنفیه را امر فرمود که آب بیار از برای
وضو ساختن و مکروه است وضو ساختن با آبی که در آفتاب گرم کرده باشند بلکه اگر کسی مباشر
آن نشده باشد اما آن آب اتفاقاً در آفتاب گرم شده دور نیست که آن هم چنین باشد
و این در غیر مثل حوض و برکه و امثال آنهاست و در آنها کراهتی نیست و همچنین مکروه است
وضو ساختن با آبی که متعفن و متغیر شده باشد بغیر نجاست و آبی که موش و کرپاسه و مار در آنها
افتاده باشد یعنی در حال حیوة و همچنین آبی که عقرب در آن مرده باشد و همچنین سور حائض متهمه
که احتیاط از نجاست ندارد بلکه هر که بی‌پروا از نجاست باشد و اما آب غساله جنابت پس
اظهر آن است که نمیتوان با آن غسل کرد و وضو ساخت بلکه حیض هم چنین است بلکه نفاس هم و از اطلاق
کلام علما بر می‌آید که هر چه در رفع حدث اکبر استعمال شده چنین است پس استحاضه و مس میت هم
باید داخل باشد و بعضی مکروه میدانند و اول احوط و اظهر است و مراد از غساله آن آبی است
که جدا شود از بدن از آب غسل و آن قطره‌ها که از بدن میپاشد در آب ضرر ندارد و همچنین
داخل کردن دست جنب در آن آب بجهة آب برداشتن یا غیر آن هم ضرر ندارد و اما حوض و
خزانه حمام مثل آنها که بقدر کر و زاید بر آن باشند هزار نفر که در آن غسل کنند ضرر ندارد
و مکروه است خشکانیدن آب وضو بدستمال و بهتر است که بدامن و غیر آن هم نخشکاند **باب دوم**
در غسل است و در آن چند فصل است **فصل اول** در غسلهای واجب و در آن دو مطلب است **مطلب اول**

اول غسلهای واجب شش است غسل جنابت و غسل حیض و غسل نفاس و غسل استحاضه و
غسل میت و غسل مس میت و گاه است که واجب میشود غسل بنذر و شبه آن و اقوی است
که غسل هم مثل وضو واجب لغیره است اما تا وقت نماز داخل نشود به نیت وجوب نمیتوان کرد
مگر آن غسلی که واجب شده باشد بنذر و شبه آن و آن غیری که گفتیم که غسل از برای او
واجب میشود چند چیز است اما غسل جنابت پس آن واجب است از برای نماز واجب و
شرط است از برای صحیح بودن هر نمازی و همچنین واجب است از برای طواف واجب و از برای
مس کتابت قران اگر واجب شده باشد بنذر یا شبه آن و همچنین از برای درنگ کردن
در مسجدها و از برای داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم اگر واجب شده باشد و همچنین
از برای قرائت سورهائی که سجده واجب دارند اگر واجب شده باشد آن قرائت
و شرط است از برای اینها اگر واجب نشده باشد و اما غیر سورهای سجده واجب پس اظهر آنست
که جایز است خواندن آن از برای جنب و حائض و مشهور آنست که زیاده از هفت آیه یا هفتاد
آیه مکروه است و حکم بکراهت خالی از اشکال نیست و غسل حیض نیز مثل غسل جنابت است در همه
مذکورات و همچنین غسل نفاس و همچنین واجب است غسل جنابت از برای داخل شدن در روزه
واجب هر چند بعضی علما تردد کرده اند در وجوب از برای غیر روزه رمضان و اقوی
در نزد حقیر وجوب است از برای رمضان و قضای آن و اما مثل روزه نذری و غیر آن
هر چند روایت صریحی ندیده ام اما کلام اکثر علما شامل وجوب از برای آن هم هست اما

روزه سنتی

روزه سنتی پس اقوی آنست که مشروط نیست بغسل بلکه اگر عمداً بجنابت باقی بماند تا صبح میتواند آن
روز را روزه بگیرد و اقوی در نزد حقیر آنست که غسل حیض هم واجب باشد از برای روزه
واجب و همچنین غسل نفاس و اما غسل استحاضه پس آن واجب است از برای نماز و طواف و
روزه و در مس کتابت قران دو قول است و اظهر وجوب است و اما در دخول مسجدین و مکث
در سایر مساجد پس اظهر عدم وجوب است و خواندن مطلق قرآن از برای او منعی ندارد در غیر
سوره سجده واجب داشته باشد و هر گاه غسل کردن از برای روزه در شب میسر نشود
و تیمم بکند بدل از غسل و با تیمم داخل صبح شود از کلام علما و غیره ظاهر میشود که غسل واجب را
پیش از صبح باید کرد بمقدار بجا آوردن غسل مگر آنکه واجبی دیگر در ذمه او باشد که بنیت او
غسل را بکند و با آن غسل صبح کند و اظهر در نزد حقیر آنست که غسلی که از برای روزه
ضرورت در تمام شب میتواند بنیت واجب بکند از برای روزه فردا و بقصد قربت
اکتفا میتواند کرد مطلب دوم واجب است غسل بر کسی که بدن او ببدن میت آدمی برسد بعد از سرد
شدن میت و قبل از غسل دادن و ظاهر اینست که هر گاه بدن بمو و ناخن او برسد موجب
غسل نباشد و همچنین هر گاه مو و ناخن شخصی برسد ببدن او و مشهور آنست که پاره از بدن میت
و پاره که از بدن انسان زنده جدا شود آن نیز حکم میت دارد و در این معنی هر گاه در او
استخوان باشد و اما هر گاه بعضی اعضای میت را غسل داده باشند و بعضی را نداده باشند
پس بدن شخصی برسد بآن عضو غسل داده پس اظهر آنست که غسل واجب میشود و اظهر اینست

که غسل مسّ میّت هم واجب لغیره است **فصل دوم** در بیان حقیقت موجبات غسل است و در آن
چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه جنابت حاصل میشود به بیرون آمدن منی از موضع معتاد
از مرد یا زن در بیداری یا خواب و یا شک در خروج منی مثل اینکه خواب ببیند که جماع میکند
و وقتی که بیدار میشود تری در موضع معتاد ببیند اما یقین نکند که منی است بر او غسل واجب
نیست و شناخته میشود منی بجهندگی و قوت دفع و سست شدن بدن بعد از آن
آن و مقارن بودن آن با شهوت و در مریض همان شهوت کافیست هر چند قوت دفع
نباشد و حاصل میشود بداخل کردن ذکر تا به ختنه گاه در فرج زن و اظهر و اشهر آنست که داخل
کردن در دبر زن تا ختنه گاه نیز همین حکم دارد و در هر دو صورت بر مرد و زن هر دو غسل
واجب میشود هرگاه العیاذ بالله دبر پسری یا مردی داخل کند تا ختنه گاه و اقوی آنست
که آن نیز موجب غسل است و اقوی آنست که بر مفعول هم غسل واجب باشد و سید مرتضی
دعوی نموده است که وطی حیوانات هم موجب غسل است و احتیاط در نیت اینها همه در وقتیست
که منی نیاید اما اگر منی بیاید در هیچ حال غسل با قطعیت و خلافی نیست و اکثر علما
در مفعول فرقی مابین زنده و مرده نکرده اند و اما احکام جنب پس حرام است بر او
نماز و روزه و طواف چنانکه گذشت و قرائت سورهائی که سجده واجب دارد
و قرائت بعضی از آنها حتی بسم الله بقصد آنها و همچنین الفاظ مشترکه مثل الم و حم هرگاه
به نیت سجده بخوانند و سجده واجب در چهار سوره است الم سجده و حم سجده و والنجم

و باسم

و باسم ربک و حرام است بر او مس کتابت قرآن حتی تشدید و مد و اسم خدا و بعضی
ملحق کرده اند بآن اسمهای انبیا و ائمه را علیهم السلام و حرام است بر او نشستن در مسجدها
و گذاشتن چیزی در آنها و گذار کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و مکروه است از برای او
خوردن و آشامیدن مگر اینکه مضمضه و استنشاق کند و بعد از آن چیزی بخورد و هرگاه
طولی بهم رسد ما بین این کارها و چیز خوردن اینها را اعاده کند و وضو هم سنت است
از برای جنب برای چیز خوردن و مکروه است از برای او دست کشیدن بمصحف بغیر
کتابت او و در کراهت خضاب کردن خلافست بهتر ترک آنست **مطلب دوم** در حیض است
و در آن چند مبحث است **مبحث اول** بدانکه خون حیض از خلقتهائی است که حق تعالی
آن را مصلحتهای چند خلق کرده مثل اینکه غذای طفل باشد در شکم و در اطراف آن طفل
جمع شود از برای محافظت او و مبدل بشیر شود از برای غذای او بعد تولد و اغلب اوقات او
سیاه و گرم و غلیظ و سوزنده میباشد و از طرف چپ می آید و هرگاه ممکن است که خون حیض
باشد و شرایط آن در آن موجود باشد چنانکه بعد میگوئیم پس باید آن را خون حیض دانست
در احکام او و اقل العمل او و پس هرگاه سه روز خونی ببیند و بعد از آن قطع شود پیش
از تمام شدن ده روز باز خونی ببیند بشرایط حیض آن نیز حکم میشود باینکه حیض است
و شرایط خون حیض آنست که قبل از تمام شدن نه سال نباشد و بعد از یائسگی
نباشد و حد یائسگی پنجاه سال است در غیر قرشی و تمام شدن شصت سال است از برای

وحشی و اظهر آنست که زن حامله حیض می‌بیند و حکم بحیض بودن میشود خصوصا آن خونی
که در ایام عادت خود می‌بیند و قولی هست که هرگاه بعد از بیست روز از عادت مستمره
می‌بیند آن خون حیض نیست و این قول قوت دارد و خون حیض از سه روز کمتر نمی‌باشد
و از ده روز بیشتر نمی‌باشد و همچنین طهر و پاکی از ده روز کمتر نمی‌باشد پس هرگاه ده روز
از حیض گذشته خونی ببیند حیض نیست هر چند بصفات حیض باشد و شرط است در آن سه روز
آنکه متوالی باشد و کافیست در تحقق این همین قدر که در هر یک از سه روز لمحه خونی
ببیند و هرگاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت پنبه بخود بر دارد پس اگر آن خون
بر پنبه طوق بگیرد و میان پنبه پاک باشد آن خون بکارتست و اگر خون پنبه را فرو گیرد
و همه را آلوده کند خون حیض است و بهتر آنست که در ینحال به پشت بخوابد و پاها را
بالا گیرد و لمحه صبر کند و بعد از آن پنبه را بیرون آورده ملاحظه کند مبحث دوم
زنان که خون می‌بینند بر سه قسمند ذات عادت و مبتدئه و مضطربه ذات عادت
آن است که از برای او عادتی حاصل شده بخون دیدن و این بر سه قسم است اول
آن است که عادت کرده است که در هر ماهی مثلا در اول هفت روز خون می‌بیند
یا در میان ماه یا در آخر ماه و عدد روزها و وقت آنها در همه ماهها مساوی است
و این را ذات عادت وقتی و عددی میگویند و قسم دویم آنست که عادت وقت
کرده و در عدد او خلاف بهم رسیده مثل آنکه همیشه در اول ماه خون می‌بیند اما در بعضی

ماهها

ماهها پنج روز می‌بیند و در بعضی شش روز و در بعضی هفت روز و این را ذات عادت وقتی میگویند
و قسم دیگر آن است که عادت بعدد کرده اما وقت او مختلف است مثل آنکه در ماهی هفت روز
حیض می‌بیند اما در بعضی ماهها در اول ماه می‌بیند و گاهی در میان و گاهی در آخر و عادت بدو
دفعه حاصل میشود پس هرگاه در دو ماه بیک طریق ببیند در ماه سیم بمجرد دیدن خون باید خود را
حایض بداند اما در دو قسم اول پس اشکالی نیست و اما در قسم سیم پس خلافی در آن هست
که آیا در مرتبه سیم بمجرد دیدن خون خود را حایض بداند یا صبر کند تا سه روز شود و اظهر در نزد
حقیر اینست که خود را حایض بداند و احکام حیض را عمل می‌آورد و از ترک نماز و روزه و غیر
اینها اما احوط آنست که احتیاط کند و جمع کند مابین عمل حیض و مستحاضه تا سه روز تمام شود
و بعد از آن خود را حایض بداند و چون عادت گاه هست پیش می‌افتد و گاه هست پس
می‌افتد پس هرگاه یکروز یا دو روز یا بیشتر پیش می‌افتد ظاهر اینست که ذات عادت
وقتی در آخر حیض مثل مضطربه باشد و حکم آن می‌آید و اما مبتدئه و آن زنیست که تا بحال
حیض ندیده است و اظهر آنست که آن زن بمجرد دیدن خون خود را حایض نداند
بلکه احتیاط کند تا سه روز و بعد از آن خود را حایض داند و روزه که در آن چند
روز گرفته است قضا کند و همچنین مضطربه یعنی زنی که عادت خود را فراموش کرده باشد
آن نیز مثل مبتدئه است مبحث سیم بدانکه مادام که حیض از اندرون زن قطع نشده است
پس اگر خون از بیرون قطع شود پس واجبست بر او استبراء یعنی پنبه بخود بر دارد و اگر پنبه

شده یا

پاک بیرون آید غسل میکند و اگر آلوده باشد هر چند بقدر پر مگسی باشد صبر کند تا پاک شود و بهتر
آن است که در وقت پنبه برداشتن بایستد و پای شکم خود را به دیوار بچسباند و پای چپ خود را
بردارد چنانکه سگ در حال بول کردن برمیدارد و بعد از آنکه معلوم شد که خون باقی است
پس اگر مبتدئه یا مضطربه باشد صبر کند تا پاک شود یا ده روز بگذرد و اگر در ده روز تمام شد
و پاک شد معلوم شود که همه خون حیض بوده و اگر از ده روز بگذرد پس حکم آن را بعد از این بیان
میکنیم و اگر ذات عادت باشد پس آن خونی که زیاده بر عادت باقی میماند سنت است
که باز آن را در حکم حیض داند تا ده روز پس اگر از ده روز نگذشت همه اینها حیض بوده است
و قضای روزه‌ها همه را بکند و اگر گذشت معلوم میشود که همه اینها استحاضه بوده است و قضای
نماز و روزه آن روزها را باید بکند و الحال بیان میکنیم حال خونی را که از ده روز
بگذرد پس میگوییم اما ذات عادت هر گاه بعد از عادت خون ببیند تا از ده روز
بگذرد و اگر تمیزی ندارد یعنی خونها همه یک رنگ و یک صفت باشد یا آنکه تمیز داشته باشد
اما تمیز او موافق عادت باشد یعنی که در ایام عادت خونی که می‌بیند بصفت حیض
باشد و در غیر آن بصفت حیض نباشد پس این زن ایام عادت خود را حیض میداند و
در باقی عمل استحاضه میکند و اگر تمیز داشته باشد اما مخالف ایام عادت باشد یعنی
که در ایام عادت بصفت حیض نباشد و در غیر آن بصفت حیض باشد یا میانه ایام عادت
و ایام تمیز اقل طهر که ده روز است گذشته باشد پس دور نیست که آنها را دو حیض

حساب کند

حساب کند اما در ایام تمیز صبر کند و احتیاط کند تا سه روز بگذرد و همچنانکه در مبتدئه و مضطربه
ذکر کردیم چنین کند تا آنکه از راه تمیز هم عادتی از برای او حاصل شود و اگر بعد از ایام عادت
ده روز نگذشته باشد و ایام تمیز داخل شود پس اگر مجموع ایام عادت و ایام تمیز و فاصله
میان این دو تا از ده روز تجاوز نکند اظهر آن است که مجموع را حیض میداند و احوط آن است که
در مابعد ایام عادت تا انقضای ده روز جمع کند میان عمل حیض و عمل استحاضه و اگر از ده
تجاوز کند پس در این صورت حکمی نیست که مجموع حیض باشد و اشهر و اظهر در اینجا اعتبار
عادت است و زاید بر آن را استحاضه داند و اظهر آن است که ذات عادت عددی تنها
عدد ایام عادت را اعتبار میکند نه تمیز را و اما مبتدئه پس آن اگر تمیزی دارد یعنی
که بعضی از آن خونها بصفت حیض باشد و بعضی نباشد رجوع به تمیز میکند بشرط آنکه آنچه بصفت
خون حیض است یعنی سیاه و گرم و سوزنده است کمتر از سه روز نباشد و اگر در هر یک از سه
روز خون بصفت خون حیض ببیند هر چند مجموع آنچه در سه روز ببیند چنین نباشد کافی است
و بیشتر از ده روز نباشد و خون ضعیف و باریکی که ببیند کمتر از ده روز نباشد و ظاهر آن است
که در تمیز مشابهه خون حیض کافی است پس هر چه شبیه‌تر است بخون حیض آن را حیض حساب کند
مثلاً هر گاه بعضی خونها سرخ باشد و بعضی زرد و سرخ را حیض حساب کند و بعضی اشقر باشد و بعضی
زرد و اشقر را حیض کند و اشقر رنگی است میان سرخی و زردی بلکه جماعتی از علما تمیز را هم اعتبار کرده‌اند و اگر از جهت
مبتدئه تمیزی حاصل نشود و اگر بعضی از شرایط مذکوره باشد پس آن رجوع میکند

بعادت خویشان خود از جانب پدر یا مادر یا هر دو و هر گاه ایشان متفق باشند در عادت
معتبر عادت متعارف ایشان است و الا ظاهر آنست که در اول سن عادت ایشان
بیشتر است و در آخر سن کمتر میشود و اگر خویشان ندارد یا عادت ایشان معلوم نباشد یا مختلف
باشند پس درین صورت باید که عمل بآنچه در روایت شده بکند و اظهر روایات در نزد حقیر
این است که عمل یکی ازین دو کار بکند یا در ماهی هفت روز را حیض حساب کند و از هر جا
که خواهد یا آنکه در یکماه سه روز بگیرد و در ماه دیگر ده روز و همچنین و عمل باول در نزد حقیر
بهتر است و بعضی گفته اند در صورت نبودن خویشان یا در اختلاف آنها رجوع بعادت
زنانی که هم سن او باشند میکند و اگر آنها هم نباشند عمل بامور مذکوره میکند و دلیل آن
واضح نیست و اما مضطربه آن کسیست که وقت و عدد را هر دو فراموش کرده است
و آن را متحیره میگویند پس آن نیز اگر تمیزی دارد رجوع بتمیز میکند چنانکه بیان کردیم
و اگر تمیز ندارد پس یکی از آن دو کار را بکند که در مبتدئه ذکر کردیم و بهتر آن کار
اولی است یعنی در هر ماهی هفت روز را حیض داند از هر جا که خواهد بگیرد و ظاهر آنست
که زنی که چند بار خون دیده است اما امور عادتی از برای او معین نشده است
بهیچوجه آن نیز در حکم مضطربه است و اما ذات عادتی که وقت حیض را در خاطر دارد
اما عدد را فراموش کرده است پس اگر اول وقت را بخاطر دارد مثل اینکه میداند
که اول حیض او اول ماه بوده اما نمیداند چند روز بوده است پس اول آن ماه و اول

حیض گیرد

۱۸

حیض گیرد تا سه روز یقین خود را حایض داند و اختیار دارد در اینکه یکی از آن
دو کار سابق را در ما بعد سه روز بجا آورد یعنی که در یکماه همان سه روز اکتفا کند و
در ماه دیگر هفت روز هم بر سه روز بیفزاید یا اینکه در هر ماه چهار روز دیگر بر سه روز بیفزاید
که ماهی هفت روز را حیض شمرده باشد که اول آن هفت روز اول وقتی باشد که در خاطر
دارد و اگر آخر وقت را در خاطر دارد اما اول را نمیداند مثل اینکه میداند که همیشه
در روز پانزدهم ماه پاک میشد از حیض اما نمیداند که در چند روز حیض میدید پس آن نیز عمل
کند بیکی ازین دو کار مذکوره اینجا باید که ایام حیضش را از روز پانزدهم قرار دهد و اگر وسط عادت را
خاطر دارد آن را وسط یکی از آن دو کار که گفتیم قرار دهد و این در جائی میشود که حکم
شود وسط شدن پس اگر خاطرش باشد که ششم ماه وسط حیض او بوده پس این نمیتواند
که ششم را وسط ده قرار دهد و اما میتواند که وسط سه و هفت قرار دهد و همچنین هر گاه
داند که ششم و هفتم وسط حیض او بوده این میتواند که آنها را وسط ده قرار بدهد اما وسط هفت
نمیتواند قرار داد و هر گاه داند که عدد او از ده کمتر بوده اما نداند که چند روز بوده پس در اینجا
عمل بهیچیک از دو کار که گفتیم نمیتواند کرد بلکه در صورتی که نداند که کمتر بوده باز هم عمل بهیچیک
از آن دو نشده است جهت آنکه یعنی در آن ماهی که سه روز باید خود را حایض داند درست
نمی آید و احوط در اینجا عمل بمقتضای قول شیخ است که ده روز از باب احتیاط عمل حیض و مستحاضه
بکند در هر وقت که احتمال انقطاع حیض میرود غسل حیض هم بکند و در وقتی که نبارا

بر قول ها یمکن یکی اختیار میکنیم مثلا هر گاه در صورت مفروضه که در خاطر دارد که در وسط حیض او ششم
و هفتم بوده پس قرار یقین آن است که عادت او چهار روز بوده است پس خود را از روز پنجم
حایض داند در روز ششم غسل حیض کند و برین قیاس است فروض و اگر وقت معینی را در خاطر
دارد مثل اینکه میداند در روز دوم همیشه حایض بوده است اما نمیداند که اول حیض بوده است
یا وسط یا آخر پس اقوی آنست که یکی از آن دو کار که گفتیم بمقتضای او عمل کند خواهد اورا
از جمله سه و ده قرار دهد و خواهد از جمله هفت و باقی عدد را که باید با و ملحق کند مخیر است
که پیش بیندازد یا پس بیندازد یا بعضی را پیش بیندازد و بعضی را پس بیندازد و اما ذات عادت وقتی
که وقت را بالمره فراموش کرده اما عدد را میداند پس آن نیز رجوع بتمیز میکند با وجود شرایط
و هر گاه تمیز او از عدد او تفاوت داشته باشد پس اظهر آنست که تمام عدد را اعتبار کند
و اگر تمیزی نداشته باشد پس مشهور آنست که آن عدد در حیض خود قرار دهد در جائی از او وقتی
که عادت در آن کم کرده است خواسته دور نیست که اول وقت بهتر باشد و اینکه
گفتیم در وقتی است که عددی که کم کرده است وقت او را در چنین زمانی که کم کرده باشد
که آن عدد مساوی نصف آن زمان باشد یا کمتر از نصف مثل اینکه میداند در هر ماه ده روز
اول چهار روز حیض میدید یا پنج روز میدید و نمیداند در اول ده بوده یا آخر آن یا اینکه میداند
که در نصف اول ماه ده روز حیض میدید اما نمیداند که در کجای آن نصف بوده یا میداند که
در هر ماهی ده روز یا هفت روز حیض میدید اما نمیداند که در کجای آن ماه بوده و اما اگر از نصف

لکنان حیض

زمان بیشتر باشد مثل اینکه میداند در ده روز اول شش روز عادت او بوده اما وقت را
معین نمیداند پس چنین زنی یقین پنجم و ششم را با حیض داند و چهار روز دیگر را خواهد پیش میدارد
و خواهد پس بیندازد و همچنین هر گاه داند که عادت او در ماهی شش روز است و این را هم
میداند که از دو نصف ماه چیزی داخل حیض او بوده پس چنین زنی یقین دارد که پانزدهم
و شانزدهم ایام حیض اوست پس تتمه را همان نهج که گفتیم تمام کند در احکام
حایض است حرام است بر او نماز و روزه و طواف و مس کتابت قرآن و مکث در مسجد
و گذاشتن چیزی در آنها و گذر کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و قرائت سورهائی که سجده
واجب دارند چنانکه گذشت در جنب اما اگر بخواند یا گوش دهد بکسی که میخواند اظهر آنست
که برو سجده کردن لازم است در آن حال بلکه اگر بشنود که کسی میخواند هر چند گوش نداده
باشد احوط سجده کردن است و جنب هم همین حکم دارد و حرام است جماع کردن
زن حایض تا پاک شود اظهر آنست که همین که پاک شود جماع جایز است هر چند غسل نکرده
باشد اما مکروه است و بعضی واجب دانسته اند کفاره را بر کسی که عالماً عامداً جماع کند
با حایض در اول حیض یک دینار و در وسط آن نصف دینار و در آخر آن ربع دینار و یک
مثقال طلای سکه دار است بمثقال شرعی و آنچه حرام است جماع کردن در قبل زن است
و باقی استمتاعات جایز است و واجب است بر او قضای روزه بدون نماز و سنت است
که اوقات نمازها وضو بسازد و رو بقبله بنشیند و بمقدار نماز ذکر خدا کند و مکروه است

برای خضاب کردن **مطلب سیم** در نفاس است و آن خونیست که در وقت زائیدن [illegible] می آید
خواه همراه طفل آید خواه بعد از آن و آنچه پیش از زائیدن می آید نفاس نیست و فرقی نیست
میان آنکه طفل تمام متولد شود یا تمام نشده باشد و سقط شود هرچند مضغه باشد هرگاه علم
بهم رسد که مضغه ماده انسانست و مضغه بشبه است پاره گوشت جائیده و بعضی علقه را
هم گفته اند علم بهم رسد که آن نیز ماده و مبداء انسانست هرچند گفتن
چهار زن قابله باشد و علقه پاره خون بسته باشد و اقل نفاس را حدی در شرع نیست
گاهست که یک لحظه هم میشود و در اکثر آن خلافست و تحقیق آن از مشکلات است از مسائل فقهیه
و آنچه در نظر حقیر راجح است اینست که اکثر نفاس مثل اکثر حیض است اما بمعنی که اگر ذات
عادت باشد ایام عادت خود را که در حیض است همان قدر می نشیند و خود را صاحب
نفاس میداند اگر در تمام شدن ایام پاک شد پس غسل میکند اگر پاک نشد می نشیند
تا ده روز یا کمتر قطع شد معلوم میشود که نفاس بوده و اگر قطع نشد و از ده گذشت معلوم
میشود که زیاده بر ایام استحاضه بوده است چنانکه در حیض بیان کردیم اما مبتدئه و مضطربه
پس ایشان اگر خون به بینند تا ده تمام شود همه را نفاس میشمرند خواه قطع شود در سر ده
یا از ده بجاوز کند مثل حیض نیست که رجوع بتمیز یا عادت خویشان یا غیر آن بکند و اگر
زنی در روز اول زائیدن لحظه خون به بیند با روز دهم و در روز دهم هم خونی به بیند
با مجموع ده روز را نفاس میداند و خونی که زنان بعد از ده روز می بینند خون استحاضه است

باید که بعد

باید که بعد رو غسل استحاضه بکند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد مگر آنکه بعد از قطع شدن
خون نفاس ده روز گذشته باشد که اول طهر است پس ذات عادت باید بعادت
خود رجوع کند و ایام عادت خود را حیض داند مگر آنکه ممکن باشد که حیض تازه از برای
او حاصل شود پس درین صورت هرچند در ایام عادت هم نباشد که او را حیض میداند و چنین
زنی که در غیر عادت خود خون دید بمجرد دیدن خون ترک نماز نمیکند بلکه تا سه روز احتیاط
عبادت بکند و بعد از آن خود را حائض داند و هرگاه بعد از ایام نفاس مستمر الدم باشد
یعنی خون مستمر می بیند پس احکام آن چنانست که در مسائل حیض گفتیم و اما احکام نفساء
پس آن مثل احکام حائض است در واجبات و محرمات و مکروهات و فرقی که ذکر کرده اند
همانست که قلیل نفاس حدی ندارد بخلاف حیض و در اکثر نفاس خلافست و در اکثر
حیض خلاف نیست و دیگر آنکه در حیض گاهی رجوع بعادت خویشان و تمیز و غیر آن میشود
بخلاف نفاس و دیگر آنکه اول طهر در مابین دو حیض فاصله میشود اما مابین دو نفاس شرط نیست
پس هرگاه طفلی متولد شود و خونی به بیند و پاک شود بعد از چند روز دیگر طفلی متولد شود
و خونی به بیند هر یک از اینها نفاس علیحده است **مطلب چهارم** در استحاضه است و خون استحاضه
غالباً سرد و زرد و نازکست و هر خونی که معلوم نشود که از دمل یا زخمی بهم رسیده و حکم بآن نشود
که خون حیض باشد یا نفاس بسبب انتفاء شرائط آنها آن استحاضه است و استحاضه را سه
قسم است قلیله و کثیره و متوسطه و معلوم میشود که این اقسام بآنکه زن بخود پنبه برمیدارد

و اگر خون به پنبه فرو رود و سوراخ کند و از بیرون آید و بکهنه و لته برسد آن کثیره است
و اگر آن پنبه را فرو گیرد و سوراخ کند اما از پشت پنبه روان نشود آن متوسطه است و اگر
پنبه را سوراخ نکند هر چند قدری در او فرو رفته باشد آن قلیله است اما قلیله پس حکم آن
این است که از برای هر نمازی وضو بسازد و بر و غسلی نیست و اما متوسطه پس آن نیز از برای
هر نماز وضو بسازد و یک غسل هم بر او واجب است پیش از نماز صبح بکند و اما کثیره پس او نیز
آنچه بر آنها واجب است بر او هم واجب است بعلاوه دو غسل دیگر یکی از برای ظهر و عصر و آنها را
با هم بکند و یکی از برای مغرب و عشا و آنها را نیز با هم بکند و بدانکه زن مستحاضه با استحاضه
کثیره هرگاه بعد از غسل صبح استحاضه اش قلیله شود دیگر غسل نیست از برای عشائین
و همچنین در سایر اقسام مثلاً هرگاه زن مستحاضه با استحاضه قلیله بعد از ظهرین نماز
صبح کثیره باو رو دهد هر چند یک لحظه باشد از برای ظهرین غسل کند و همچنین هرگاه بعد ظهرین
رو دهد باید غسل کند از برای عشائین و همچنین در سایر اقسام و ضرور نیست که این صفت
قلیله و کثیره و متوسطه متصل باوقات نمازها باشد بلکه همان بمجرد مسمی که حاصل شد کافیست
در ثبوت حکم و همچنین در وضو از برای قلیله مثلاً اگر کسی در اول طلوع آفتاب استحاضه
قلیله بیند بقدری که دیگر پاک شد تا ظهر و حدث دیگر از و سر نزند باید وضو از برای
ظهر بسازد و اگر بعد از آن دیگر خون نیاید از برای عصر وضوئی در کار نیست و همچنین
در کثیره نه غسل بکند در صورتی بود که جمع کند ما بین ظهرین و عشائین و این اقوی

آن خون

کردن کارست و اگر نه جایز است که از برای هر نماز غسل کند و نماز را از هم جدا
بکند بلکه بعضی دعوی اجماع کرده اند بر استحباب این دو واجبست بر زن مستحاضه که در وقت
هر نماز پنبه را تغییر بدهد و همچنین کهنه را و جمعی واجب دانسته اند که ظاهر فرج را هم بشویند
اگر آلوده باشد و تمام این مطلب در لباس مصلی مذکور خواهد شد انشاء الله فصل پنجم
در غسلهای سنتی است و در آن دو مطلب است مطلب اول در اقسام آن بدانکه غسلهای واجب
که مذکور شد سنت است کردن آنها بمجرد حصول سبب هر چند وقت عبادت مشروطه
بآن داخل نشده باشد و سنت است کردن آنها از برای هر امر سنتی که مشروط باشد
صحت آن بطهارت مثل نماز سنت یا مس کتابت قرآن یا مشروط باشد کمال آن بطهارت
مثل تلاوت قرآن و دخول مساجد و غیر اینها از آنچه گذشت در وضو بلکه مطلق غسل
کردن در هر وقت سنت است هر چند سببی از اسباب مقدمه بعمل نیامده باشد و همچنین
سنت است غسل در روز جمعه و بسیار تاکید دارد و وقت آن از طلوع صبح است تا ظهر
و اگر تا ظهر نکرده باشد اما هنوز نماز جمعه یا ظهر را نکرده است در غسل نیت قضا و ادا
هیچکدام نکند و اگر نماز را کرده است و هنوز غسل نکرده است پس او جز نیت قضا
نکند و هر چه غسل را نزدیک بظهر بکند افضل است و هرگاه غسل در روز جمعه فوت شده باشد
در روز شنبه قضای آن را بکند و ظاهر نیست که در قضا مخیر است ما بین بعد ظهر روز شنبه
و دو نیست که بعد از ظهر افضل است بجهت سرعت بخیر و جمعی کثیر مستحب دانسته اند قضا را

در شب شنبه نیز با وجود مظنهٔ امکان در روز شنبه انجکم خالی از اشکال نیست و کسی که در
روز پنجشنبه بترسد که در روز جمعه آب نایاب شود از برای غسل جایز است تقدیم غسل در روز
پنجشنبه بلکه اختصاص بخوف یکی آب ندارد و همچنین که بترسد فوت شود در روز جمعه در روز
پنجشنبه میتواند کرد و بعضی شب جمعه را هم بروز پنجشنبه ملحق کرده اند و عمل بآن باکی نیست و هرگاه
اتفاق افتد که در چنین صورتها در روز جمعه غسل مقدور شود سنت است که غسل را اعاده کند
و از جمله غسلهای سنتی غسل عید فطر و عید قربان است و وقت آن بعد از طلوع صبح است
تا وقتی که نماز عید میکنند و دور نیست که تا آخر روز هم توان کرد و غسل شب عید فطر و بهتر
آن است که مقارن غروب آفتاب بکنند و غسل روز عرفه که نهم ماه ذی الحجه است و در روز
ترویه که هشتم آن است و روز عید غدیر که هیجدهم آنست و روز مباهله که بیست و چهارم آنست
و غسل روز مولود نبی که هفدهم ربیع الاول است و غسل روز دحو الارض که آن پهن
گردان زمین است که بیست و پنجم ذی قعده است و روز مبعث که بیست و هفتم رجب است
و شب نیمه آن و در روز نوروز که تحویل آفتاب است بحمل و شب نیمه شعبان و شبهای
طاق ماه مبارک رمضان خصوصاً در شب اول و شب نیمه آن و شب هفدهم
و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم و در آن دو غسل است در اول شب و آخر شب
و غسل قضا نماز کسوف و خسوف هرگاه نماز را عمداً ترک کرده باشد و قرص هم تمام
گرفته باشد و غسل از برای احرام و از برای طواف و بعضی افعال حج که در مقام خود

مذکور شود

[illegible] و غسل توبه از کفر و فسق و گناه کبیره و غسل زیارت پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم
و غسل دخول مکه و کعبه و حرم و مسجد الحرام و مدینه و مسجد پیغمبر و غسل از برای کسی که عمداً برود
بدیدن شخصی که او را بدار کشیده بعد از سه روز و از برای فرخ کشتن یعنی کرپاسه و سنت است
غسل مولود یعنی غسل دادن طفلی که تازه متولد میشود و غسل نماز حاجت و استخاره و طلب
باران و بدانکه هر غسلی که سنت است از برای وقتی باید در آن وقت کرد و آنچه از برای
فعلی است مثل زیارت و نماز و امثال اینها باید قبل از آن کرد بغیر توبه و تماشای دار
کشیده و کشتن کرپاسه که بعد باید کرد و آنچه از برای فعل حدثی حاصل شود اعاده بکند
و آنچه از برای زمان میکنند مثل غسل جمعه و عید و مثل آن همان کردن غسل کافی است
و بسبب حدثها اعاده در کار نیست مطلب دویم هرگاه بر مکلف چند غسل جمع شود
پس یا این است که همه اینها واجب یا همه سنت است و بعضی از آنها واجب و بعضی
سنت است پس اگر همه آنها واجب باشد پس اگر در میان آنها غسل جنابت باشد
پس اگر یک غسل بکند و نیت همه آنها را بکند مجزی است از همه و ظاهراً وضو ساقط است
و اگر نیت غسل جنابت تنها بکند آن نیز مجزی است از همه مگر آنکه در نیت قصد کند
که این غسل جنابت تنهاست و میخواهم که غسلهای دیگر را بعد بکنم که در این صورت در مجزی
بودن او از همه اشکال است و احوط آنست که بجهت آنها علی حده غسل کند و وضو در اینجا
ساقط است و اگر غیر غسل جنابت را نیت بکند مثل غسل حیض یا مس میت پس احوط

بلکه اظهر آنست که آن غسل مجزی از غسل جنابت نیست بلکه مجزی از همان چیزی است که قصد کرده
واگر در جمله غسلهائی که بر وی است غسل جنابت نباشد پس احوط بلکه اظهر در نزد حقیر این است که اگر
یک غسل قصد همه را بکند کافیست اما اگر قصد بعضی بکند از غیر مجزی نیست واگر آن غسلها همه سنت
باشد پس اظهر آنست که اگر همه را قصد کند و یک غسل بکند کافی است واگر بعضی را قصد کند
غسل مخصوص همان است که قصد کرده و قصد اجمال کافی است یعنی همین قدر که قصد کند
که هرچه آن روز مستحب شده برمن پس غسل میکنم از برای او کافیست هرچند تفصیل متذکر آن
نباشد مثل آنکه روز جمعه است و میخواهد زیارت هم بکند اما متذکر این نیست که روز ماه
هم است یا امروز داخل مکان شریفی خواهد شد و مثل اینها اما حال او این است که
اگر بداند و متذکر باشد اینها را نیز قصد خواهد کرد و اگر بعضی از غسلها واجب و بعضی سنت
باشد و اقوی در نزد حقیر درین جا این است اگر همه را قصد کند یک غسل کافی است
و اگر بعضی را بکند مخصوص همان بعض است مگر آنکه آن بعض غسل جنابت باشد که ظاهر
آن مجزی است از غیر **فصل چهارم** در کیفیت غسل است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
بدانکه واجب است در غسل مباشرت آن بخود خود در حال اختیار اما هر گاه مضطر باشد
و عاجز باشد دیگری میتواند او را غسل بدهد و واجب است در آن نیت مقارن اول آن
و معنی نیت و کیفیت نیت از آنچه در وضو گفتیم معلوم میشود و واجب است که ابتدا کند بشستن
سر و بعد از آن نصف طرف راست را بشوید و بعد از آن نصف طرف چپ را و گردن

هرچند اظهر آن است که با سر شسته شود اما احوط آنست که او را با سر بشوید و بعد از آن نصف
آن را که در طرف راست است بشوید و نصف دیگر را با طرف چپ و ناف و عورتین را
که با هر طرف بشوید مختار است و احوط آن است که با هر یک از دو طرف بشوید با نصف
هر یک را با آن طرفی که در سمت اوست بشوید و ترتیبی در میان اجزای عضو نیست اما
بهتر آن است که آب را از بالا بریزد تا پائین و اگر پاها را مثل اینها از دستها بشوید صحیح است
و باید که مسمی شستن بعمل آید یعنی آب را از جزوی بجزوی دیگر جاری کند و هر گاه روغن
مال کند کافی نیست و واجب است که هر جائی که آب بآن نرسد آب را بآن برساند مثل پیچ موها
و پیچ گوش و ناف و زیر پستان زنان و زیر بغلها و چینهائی که در بدن آدمهای چاق
پیدا شده و آنچه نمایان است از زیر ناخنها و شستن خود مو واجب است و هر گاه چیزی که حایل
آب باشد در بدن او مثل موم یا گل یا چرک بسیار غلیظی که مانع باشد ازاله کند اما چرکهای
متعارف ضرر ندارد و واجب نیست شستن بواطن مثل توی بینی و دهن و چشم و سوراخ
گوش مگر آن قدر که از او نمایان است آن سوراخهائی که در گوش و بینی بجهة حلقه و گوشوار
میکنند اگر چیزی در آنها هست حرکت بدهند تا آب بسوراخ برسد و اگر در آنها چیزی
نیست پس اگر سوراخ چنان تنگ و بهم بر آمده است که آب اندرون نمیرسد شستن اندرون
آن واجب نیست و اگر اندرون نمایان است آن را بشوید و هر گاه میان آب
ایستاده غسل کند پاها را بیرون آب بیاورد و آب بر آنها یعنی هر یک از پاها را بر اطراف

که در سمت اوست بشوید و ظاهر است که هرگاه نصف بدن راست تا آنجایی که در میان
آب است و آن باقی مانده پا را بیرون بیاورد و به نیت غسل در آب فرو برد کافیست
و اما آب ریختن و شستن بهتر است مطلب دوم جایز است که در عوض این غسل ترتیبی نیت کند
دیگر دفعه در آب فرو برد و این غسل را ارتماسی گویند و اگر داند که آب به ته مو یا
آن نمی رسد در زیر آب دست بمالد تا آب برسد و هرگاه به نیت غسل داخل آب شده
هر عضو که آب باو برسد دیگر احتیاج به آب رسیدن دیگر ندارد مثل آنکه کسی در نهری
یا حوض که گل داشته باشد غسل کند و پیش از آنکه تمام بدن او در آب فرو گیرد یا پای
او بگل فرو رود باکی نیست و تمام شدن غسل بفرو گرفتن آب تمام بدن را حاصل
میشود و دیگر بیرون آوردن از آب در حال غسل نیست و ظاهر روایات آنست که اگر
آب بمداخل آب فرو رود پس اگر کسی در زیر آب باشد و نیت غسل را بکند و خود را
حرکت بدهد اکتفا کردن مشکل است هر چند حکم به بطلان هم مشکل است در صورتی که فرو
رفتن در آب بر وصادق نیاید و اما مثل بعضی کان حوض یا خزانه حمام که تا ساق یا کمتر
یا بیشتر آب دارد و از آنجا بقصد غسل در حوض یا خزانه رود ظاهرا اشکالی ندارد اما هرگاه
در میان حوض یا خزانه ایستاده باشد و تا کمر یا بیشتر آب داشته باشد و فرو رود
با آب و پا را از زمین جدا کند که آب بکف پای او برسد این خالی از اشکالی نیست چه
آنکه این صورت از احادیث ظاهر نمیشود بلکه در چنین صورتی آن نحو غسلی که سابق

کفتیم

24 کفتیم که بعد شستن سر هر یک از طرفین را از آب در آورده فرو برد به نیت غسل بهتر است و هرگاه
بعد از غسل ارتماسی معلوم شود که جزوی از بدن او در آب نگرفته غسل را اعاده کند و در زیر باران
شدن و ناودان و آبشار غسل ارتماسی صورت ندارد اما غسل ترتیبی مانعی ندارد مثل آنکه در زیر باران
نیت غسل کند و باران بر سر او که ببارد دست بمالد و بر سر و گردن آب برساند و بعد از آن
طرف راست و بعد از آن طرف چپ را و ظاهر است که غسل ارتماسی در همه غسلهای
واجبی و سنتی جایز باشد هر چند که بسیاری از آنها حدی نیست مطلب سیم باید که آب غسل
مباح باشد و پاک باشد و آب مضاف مثل گلاب و غیر آن نباشد بلکه آب حقیقی باشد و
آن است که باید بدن پاک باشد پس هرگاه بدن نجس باشد صحیح نیست بلکه اگر غسل ارتماسی
در آب جاری یا کر کند و نجاست بمجرد دخول در آب زایل شود حکم به صحت مشکل است
و ظاهر است که ازاله نجاست از هر عضوی قبل از شستن آن عضو کافی باشد و احتیاط
که جمیع اعضا را قبل از غسل تطهیر کند فصل ششم در آداب سنتهای غسل است و در آن دو مطلب است
مطلب اول سنت است از برای مردی که منی از برای او آمده باشد استبرا کردن یعنی سعی کند
که مجری منی را یا آنکه بول کند اولا بعد از آن بدست مالیدن مجرای بول بقیه بول را
هم بیرون آورد و بهترین صورتها این است که اولا سه مرتبه تنحنح کند و بعد از آن
بمالد از دم سوراخ مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه و بعد از آن از بیخ ذکر دست بمالد تا سر آن
سه مرتبه و بعد از آن سر ذکر را سه مرتبه بفشارد و بهترین صورتها آن است که

در پشت زهار و انگشت میانه را در دم مقعد بکشد و بیاورد تا آنچه تری که در هیچ ذکر است
در میان ختنه‌گاه هم داخل اصل ذکر شود و همچنین اصل ذکر را هم بکشد تا سر ذکر تا که بیاید
در استبرا است و فایده آن این است که دیگر بعد از آن اگر تری از او ظاهر شود دیگر معلوم
نباشد چه چیز است غسل و وضوی او شکسته نشود پس اگر بول و استبرا هر دو بکند بعد از آن
از و تری ظاهر شود و معلوم نباشد که منی است یا بول یا مذی یا غیر آن پس مردانه غسل و احتیاط
منه وضو و هم شستن آن تری و اما هیچکدام را نکرده باشد و بعد از این تری ظاهر شود
آن شخص غسل را اعاده کند و آن تری را هم بشوید و هر چه با و رسیده است نجس است و اگر
بول کرده و استبرا نکرده است غسل اعاده نمی‌خواهد لیکن آن تری نجس است و وضو باید بسازد
و اگر استبرا کرده و بول نکرده پس اگر متوانست بول کند و نکرد آن نیز غسل را اعاده کند
و تری را هم بشوید و اگر بول او نمی‌آید و ممکن نبود که بول کند در مسئله خلاف است و اظهر در نزد
حقیر اینست که این هم مثل سابق است و در صورتی که غسل شکسته می‌شود و آن نمازی که
قبل از آمدن این تری کرده صحیح است و اعاده ندارد و اینها که گفتیم همه در صورتیست
که آن تری مشتبه الحال باشد اما اگر دانیم که آن تری منی است یا بول یا مذی پس باید بحکم
آن عمل کنیم هر چند بول واقع شده باشد و اشکال در صورتیست که بول و استبرا نکرده
غسل کند و بعد از آن طاعت و دست بازی بکند و او را مذی پیدا شود یا بول کند
و احتمال این هم باشد که آلودگی از منی در مجری باشد که با آن مخلوط شده باشد و حکم از این بالا کلام

فقهی

فقها صریحا بر نمی‌آید و بملاحظه احادیث احتیاط از اینها هم بکند بهتر خواهد بود و بعضی از
زنان هم استبرا از بول را سنت دانسته‌اند و اما آن احکامی که در استبرای مرد گفتیم در اینجا جاری
نیست و هر تری که از آن ظاهر شود مشتبه باشد پس ضرری ندارد در هیچ حال و طریق استبرا این است
که با انگشتان خود از جانب عرض از دو طرف بقوت مخرج را بفشارد و هر گاه منی مرد که در رحم
زن بوده بعد از غسل بیرون آید بر او غسلی نیست و اگر منی خود زن بیرون آید باید غسل را اعاده کند
خواه مخلوط باشد بمنی مرد یا خالص در صورت استبرا نیز بر او غسلی نیست **مطلب دویم** سنت است که در اول
غسل بسم الله بگوید و دستها را تا بند دست سه مرتبه بشوید و بعضی تا مرفق سنت دانسته‌اند و این
بهتر است و مضمضه و استنشاق بکند و ظاهر این است که این وقتی در اینها در غسل ارتماسی و ترتیبی
نباشد و سنت است که در غسل ترتیبی دست ببدن بمالد و آب را بدست بهمه جا برساند
و در آنجاها که آب باینها نمیرسد بار مبالغه در دست مالیدن آنها کند مثل موی شارب و چین
بدن و سنت است شستن و دعا خواندن با آنچه وارد شده است در اثنای غسل و بعد
از فراغ و اینکه غسل بیک صاع باشد و صاع چهار مد است و بیان آن گذشت و موالات
بعمل آورد و موالات بهیچیک از دو معنی که در وضو گذشت در اینجا واجب نیست بلکه
سنت است و هر یک از اعضا را سه مرتبه بشوید و مکروه است که کسی بملک او بکند یا بغیر کسی که آب
بدستاو بدهد و او ببدن بریزد و غسل کردن با آبی که در آفتاب گرم گشته باشد **فایده**
هر گاه کسی در اثنای غسل از او حدث اصغری سر زند پس در آن خلاف عظیم است و اشکال

پس باطل است و احوط آنست که غسل را اتمام کند و وضو هم بسازد و دور نیست که اگر تمام نکند
هم ضرر نداشته باشد بلکه قصد کردن بطلان آن و از سر گیرد و وضو هم بسازد و ظاهر اینست که این
گفتگو در غسل ارتماسی هم جاری میشود بجهة اینکه پیش گفتیم هر جزوی از بدن که آب گرفت
غسل آن بعمل آمده است و چنان نیست که بعضی گفته اند که تا تمام بدن باب فرو نرود
هیچ جزو از غسل بعمل نیامده است باب سیم در تیمم است و در آن چند فصل است فصل اول
در اقسام تیمم است بدانکه چون تیمم بسبب اضطراری که در جناب اقدس الهی از برای رفع
مشقت و حرج قرار داده که در جاهائی که آب نباشد یا استعمال آن متعسر باشد که تیمم
بآن جایز است پس از برای هر چیزی که وضو واجب است مثل نماز و طواف و مس کتابت
قرآن و دخول مساجد و قرائت عزایم و غیر آنها از آنچه گذشت و میسر نشود وضو و غسل
پس تیمم واجب خواهد بود و آن سبب مباح بودن آنها میشود و همچنین گاهی واجب میشود
بنذر و شبه نذر و علاوه بر آنچه گذشت واجب میشود بر کسی که در مسجد الحرام یا مسجد
رسول صلعم خوابیده باشد و محتلم شود پس تیمم میکند از برای بیرون آمدن مگر در صورتی که ممکن
شود غسل بدون اینکه نجاست بمسجد برسد و آن فرض نادری است و همچنین هر چیزی که
باشد از برای وضو یا غسل از اموری که پیش ذکر کردیم سنت است تیمم از برای آنها
و علاوه بر آنها سنت است تیمم از برای خوابیدن با وجود آب حتی بغبار رخت
خواب هر چند ممکن باشد از برای او خاک و نیز تیمم سنت است از برای میت هر چند

آب میسر نشود

آب میسر نشود و همچنین تجدید کردن تیمم از برای هر نماز فصل دوم در اسبابی که باعث عدم
تمکن از وضو و غسل میشود و در آن چند مطلب است مطلب اول از جمله اسباب تیمم نیافتن
آب است بقدر وضو و غسل و اگر قلیلی آب داشته باشد که وفا نکند و ممکن باشد که قلیلی
گلاب یا چیز دیگر که بو یا عرق و مثل آن داخل کند که کفایت کند و آن آب از اطلاق آب
بیرون نرود و باز در عرف آن را آب گویند باید که داخل کند و بآن وضو یا غسل بعمل
آورد و اگر آب بقدر وضو داشته باشد یا بقدر غسل و هر دو بر او واجب باشد مثل اینکه
در غیر غسل جنابت باشد احوط آن است که غسل کند و در عوض وضو تیمم کند و اگر نجاستی
در بدن او باشد که لازم آن یا آن نجاست در جامه اش باشد و نتواند جامه خود را
از خود دور کند بجهة سرما یا غیر آن ازاله نجاست را مقدم دارد و در عوض وضو
یا غسل تیمم کند مگر آنکه که با وجود تیمم نتوان گرد بهم رسد در اینصورت با آن آب وضو یا غسل
بعمل آورد و با آن نجاست نماز کند و کسی که آب ندارد یا اینست که یقین دارد که آب
تا وقت نماز یا قیمت آب از برای او میسر نمیشود یا اینست که یقین دارد که آب در وقت
میسر میشود و نماز را در وقت میتواند کرد پس در اینصورت اول طلب آب باید کرد و تفحص
آن لازم نیست و در صورت ثانیه صبر بر انتظار ضرورت است و همچنین هر گاه مظنه حصول
آب دارد هم باید طلب کند تا گمان او باقیست و اما در صورتی که گمان او اینست
که در وقت آب میسر نمیشود یا آنکه طرفین مساوی اند حصول و عدم حصول آب در وقت

در نزد او مساوی است پس این شخص باید در زمین هموار که کوه و درخت و سنگلاخ نباشد
بقدر دو تیر پرتاب از هر جانب تفحص کند و اگر زمین ناهموار است بقدر یک تیر پرتاب
و اگر از دزد یا درنده ترسد و هم ضرر باشد طلب از وی ساقط است و این وجوب طلب
در وقتی است که وقت وسعت داشته باشد و اما اگر وقت تنگ باشد مثل آنکه پیش
از طلوع آفتاب از خواب برخیزد و وقت وفا نکند تیمم کند و نماز کند و همچنین هرچند
آب موجود باشد اما وقت آنقدر نیست که وضو یا غسل بعمل آورد باز تیمم کند و اگر کاهلی
کند و طلب آب نرود تا وقت تنگ شود مشهور آنست که گناهکار است اما اگر تیمم
کند و نماز کند اعاده بر او نیست و احوط آنست که نماز را اعاده کند و هرگاه آب موجود
باشد و اهمال کند تا وقت وفا نکند بوضو و غسل و ادراک نماز در وقت هرچند بقدر
یک رکعت آن باشد آن نیز تیمم کند و نماز را در وقت بکند و احوط آنست که اعاده هم بکند
و اعاده در این دو صورت هرگاه ترک بکند در مسئله اشکال قوی است مطلب دوم
از جمله اسباب تیمم آنست که خود را بآب نتواند رسانید بجهت بسیار زمین گیر بودن یا آنکه
آب در چاه است بند و دلوی ندارد که آب بیرون بیاورد و یا آب را مفروش شد و قیمت
ندارد که بگیرد یا از دزد یا درنده میترسد خواه از جان خود ترسد یا از مال یا از عرض خود
خوف زیاد هم از جمله عذرهاست و هرچند از امور نکوره نباشد مثل کسی که از رفتن
قبرستان میترسد یا از جاهای تاریک میترسند و همچنین هرگاه از سرما ترسد و شاق باشد

براو تحمل آن

براو تحمل آن هرچند امین باشد از آزار رسیدن هرگاه ممکن باشد در افکندن چاه یا آب
از چاه بیرون آوردن بهر چاره که باشد مثل آنکه جامه خود در اجاده پاره یا ویزد و بعد از آن
که تر شده بیرون بیاورد و بفشارد و باید که تحصیل آب بکند و همچنین واجب است گرم کردن آب
هرگاه از سرما ترسد و واجب است خریدن آب از برای کسی که ممکن باشد قیمت و ضرری باو نرسد
در دادن قیمت هرچند باضعاف قیمت آن باشد اما اگر ضرر باو میرسد یعنی که بجهت قوت
خود و عیال خود و لباس ضروریه میماند پس او واجب نیست خریدن خواه ضرر حال باشد یا از برای
بعد از این هرگاه امید بهم رسیدن چیزی دیگر از برای او نباشد که کفایت او کند
و همچنین واجب است بند و دلو و امثال آن هرگاه موقوف باشد تحصیل آب بر آن و همچنین
خریدن هیزم از برای آب گرم کردن و امثال آنها و اگر کسی آب را باو بخشد واجب
قبول کند بلکه اگر قیمت آب را بخشد و میسر شود خریدن هم واجب است مطلب سیم از جمله عذرها
آزار و مرض است که بترسد با وجود مرض از استعمال از مردن بترسد یا از سخت شدن
آزار و طول کشیدن و همچنین دمل و جراحت در جائی که چیره میسر نیست و در آن حصول
مشقت و عسر و تعبی است که در عادت تحمل آن شاقست نه مجرد اسم مرض و آزار
بجهت آنکه بسیار آزار است که استعمال آب با آن ضرری ندارد و مظنه ضرر کافیست
بلکه احتمال هم کافیست و جنبی که ترسد از استعمال آب باید تیمم کند خواه عمداً خود
جنب کرده باشد یا بی اختیار جنب شده باشد و بعضی علما قایل شده اند بوجوب غسل

برکسی که عمدا جنب شده باشد هر چند بترسد از تلف شدن و این قول ضعیف است و کسی که او را که آب بدست او نمی آید جایز است از برای او جماع بلکه هر چند بعذر وضو هم آب داشته باشد جایز است جماع کردن و خوف ترکیدن دست و خون آمدن هم از جمله عذرهاست بلکه شستن را هم از جمله اسباب تیمم شمرده اند و آن هست که پوست بدن زبر میشود و بدرستیکه و گاهی پوست میشود و گاه هست منتهی میشود و بترکیدن پوست و دعوی اجماع نیز بر آن کرده اند و بعضی مردم از راه جهالت و دعوی صلاح در چنین اوقات وضو یا غسل بعمل می آورند نمازشان صورتی ندارد پس اگر کسی در بعضی این احوال مثل خوف شیر یا ترکیدن دست و مثال آن اگر وضو بسازد یا غسل کند یا آن اکتفا کند و تیمم هم بکند و از جمله عذرها تشنگی است و خوف تشنه شدن که تحمل آن شاق باشد پس در این صورت آب را نگاهدارد و تیمم کند و خوف تشنگی برادر مومن مسلم عذر است بلکه جاندار و انی که همراه دارد مگر آنکه حیوانی باشد که از ذبح آن ضرر لازم نیاید و تضییع مال نشود که در این صورت جمعی تجویز ذبح کرده اند مطلب هرگاه کسی از برای او آبی میسر نشود و برف باشد اگر تواند که آب کردن برف یا مالیدن به بدن بحدی که آب از او روان شود که گمی شستن بعمل آید بآن وضو یا غسل بعمل آورد و اگر این مقدور نشود بخاک آن یا غیر آن از آنچه خواهیم گفت تیمم کند و اگر نه آب و نه خاک و نه غبار و نه گل و نه سنگ هیچیک نباشد ظاهر آنست که نماز از او ساقط است و احوط آنست که بر برف تیمم کند مثل خاک و اگر با وجود تیمم برف

بر اعضای وضو

بر اعضای وضو یا غسل هم بماله بحال حیاط کرده خواهد و بعد از میسر شدن وضو یا غسل بی تیمم صبح نماز را اعاده کند فصل اول در کیفیت تیمم است و در آن چند مطلب است مطلب اول بدانکه واجبست که در اول نیت کند و قصد کند که تیمم میکنم بدل از وضو یا بدل از غسل از برای مباح شدن نماز یا هر چه از برای او تیمم میکند قربة الی الله و حقیقت نیت و تفصیل آن و احکام آن همان است که در وضو گذشت و نیت رفع حدث در کار نیست بجهة آنکه تیمم رفع حدث بالمره نمیکند بلی اگر منظورش رفع حدث باشد تا وقتی که استعمال آب میسر شود یا تا قصی بهمرسد باکی ندارد و نیت باید مقارن دست زدن بر خاک باشد و بعد از نیت کف دستها را با هم بر خاک میزند و مجرد گذاشتن دست بر خاک کافی نیست هر چند بقوت بر آن بگذارد و بتمام هر دو دستها را بر پیشانی بالا یعنی و جبهتین که دو طرف پیشانی است که منتهی میشود بگوشها بماله و بعضی مسح ابرو را هم واجب دانسته اند و دلیلی بر آن ندیده ام و داخل کردن آنها احوط است بعد از آن بکف دست چپ تمام دست راست را از بند دست تا سر انگشتان بماله و بعد از آن بکف دست راست تمام پشت دست چپ را و احوط آنست که بتمام کف هر دو دست بتمام پیشانی و جبهتین برسد و همچنین بتمام کف دست چپ بتمام پشت دست راست و بتمام کف دست راست را بتمام پشت دست چپ اما آنکه هر جزو از اجزاء کف بجزوی از اجزا در پشت دستها برسد ضرور نیست و باید قدری از موی سر را داخل کند از باب مقدمه که خاطر جمع مسح پیشانی

بعمل آمده باشد و همچنین قطع از بالای بند دست داخل کند و باید که مسح [illegible]
بعمل آید و به پشت دست نمیتوان مسح کرد مگر در حال اضطرار و اگر دستهای او از هر دو
بریده باشند پس مسح دستها ساقط است و با ذراع خود رو را مسح کند و اگر آنهم میسر نشود
نایب بگیرد چنانچه خواهیم گفت و اگر یک دست او قطع شده باشد با آن دست دیگر رو را
مسح کند و پشت این دست بذراع آن دست بمالد یا نایب بگیرد و اگر میسر نشود بخاک
بمالد و اگر بعض دست را بریده باشند باقی را مسح کند و اظهر آنست که واجبست که چیزی بدست
بچسبد از خاک که بآن مسح کند و هرگاه مسح بدست نچسبد دفعه دیگر بر خاک زند مطلب
مشهور آنست که در تیمم بدل غسل یکمرتبه دستها را بر خاک زند از برای مسح رو و یکمرتبه از برای
پشت دستها و در بدل وضو بهمان دفعه اول اکتفا کند و اظهر در نزد حقیر آن است
که فرقی میان وضو و غسل نیست و یکدفعه در هر دو کافیست اما دو مرتبه زدن بهتر است
خصوصا از برای غسل و نهایت احتیاط آن است که بدل وضو یا غسل هر کدام باشد
دو تیمم بکند یکی یکضربی و دیگری دوضربی هر دو بقصد قربت یا آنکه یکضربی را بنیت
وجوب کند و دوضربی را بنیت سنت و در تیمم بدل غسلها فرقی نیست مگر آنکه در تیمم
بدل غسل جنابت وضو لازم نیست اما سایر غسلها هرگاه موجب وضو هم
رسیده و وضو هم میسر نشود دو تیمم دیگر هم بدل وضو بکند مطلب و واجبست ترتیب بنحوی که مذکور
شد و موالات یعنی عقب یکدیگر کردن افعال خواه بدل غسل باشد یا بدل وضو و ابتدا

از بالا کند

از بالا کند در رو و دستها هر دو و جمعی از اصحاب گفته اند که باید موضع مسح پاک باشد و این
احوط است و اگر ازاله ممکن نشود با نجاست تیمم کند هر چند متعدی باشد و خاک را و بدن را
نجس کند و همچنین است هر چند نجاست حایل باشد مثل خون غلیظ خشکیده و واجبست که تیمم را
خود مباشر شود مگر در صورت عجز پس در آنوقت نایب بگیرد و آن نایب دستهای او را
بخاک زند و اعضای او را مسح کند و با وجود امکان آنکه غیر دست او را بخاک زند و یا
دست خود را بخاک زند و اکتفا بخاک مالیدن صورت و پشت دستها اشکال است بجهت
آنکه دست بر خاک زدن هم از افعال تیمم است پس باید در آنحال نایب بگیرد و اگر آنهم میسر
نشود اعضای تیمم خود را بخاک بمالد مطلب سنت است بسم الله گفتن و گشادن انگشتان
در حال زدن بخاک و تخلیل انگشتان در مسح یعنی دست مالیدن در میان انگشتها و در سنت
بلکه مستحب هم نیست و سنت است که دست را از عضو برندارد تا مسح تمام شود فصل [illegible]
در بیان چیزی که بآن تیمم جایز است بدانکه خلافی نیست در میان علما در اینکه تیمم بخاک
جایز است و اقوی در نزد حقیر آنست که تا خاک میسر شود بچیزی دیگر تیمم نمیتوان کرد
و اکثر متاخرین و بعضی از قدما گفته هرچه بر او زمین صادق آید خوبست مثل سنگ و ریگ
و غیر آن و دلیل آن تمام نیست اما گل یعنی تشنه خورده که شبیه بخاک است پس ظاهر آن
این است که جایز است تیمم بآن و خلافی در آن نشده و اما گچ و آهک پیش از پختن اظهر
پس اگر خاک بر آنها صادق آید مثل بعضی بلد که گچ آنها خاک است خوبست و اگر

صادق نیابد اظهر آنست که تیمم نمیتوان کرد و همچنین جایز نیست تیمم با آنها و بعضی جایز دانسته‌اند
و این ضعیف است و همچنین اظهر آن است که بسفال مثل کوزه برشته و امثال آنها تیمم
جایز نیست و هرگاه خاک نباشد بغبار جامه یا نمد زین یا یال اسب و امثال آنها تیمم
کند و اظهر آنست که غبار مقدم است بر سنگ و احوط آنست جمع میان تیمم بغبار و سنگ
و اظهر آنست که در تیمم بغبار تکانیدن جامه یا امثال آن معتبر است که آن غبار محسوس شود
و بعد از آن تیمم کند و اگر فرض شود که در آنها هیچ غبار نباشد پس تیمم با آن ساقط است
و باید که غبار پاک باشد و غبار خاکستر و امثال آنها کافی نیست و اگر غبار هم میسر نشود به گل
تیمم کند و طریق آنست که دستها را بگل میگذارد و بعد از آن می تکاند و بعد از آن
بر اعضا میمالد و گل هم باید که از جنس خاک باشد یعنی گل خاکستر و آهک و امثال آن نباشد
و اظهر آنست که گل بر سنگ مقدم است و احوط آنست که جمع میان هر دو بکند اگر هر دو
موجود باشد و اگر هیچیک از آنها موجود نباشد و برف بهم رسد پس حکم آن پیش گذشت و باید
که خاک تیمم پاک باشد و بر خاک نجس هم تیمم جایز نیست و همچنین باید که مباح باشد
و هرگاه محبوس باشد در مکان غصبی و اکراهی از صاحب معلوم نباشد و ضرری باو رسد
از تیمم کردن در آنجا تیمم کند و اگر غیر این باشد محل اشکال است و مکروه است تیمم
بزمین شوره زار و ریگ و دشت است که در نشیبهای زمین باشد و در میان جاده‌ها
نباشد فصل نهم در احکام تیمم و لواحق آن است و در آن چند مطلب است مطلب اول

باید

۳۰ جایز نیست تیمم کردن پیش از داخل شدن وقت اما بعد از دخول وقت بعضی گفته‌اند که در اول
وقت میتواند تیمم کند و بعضی گفته‌اند که صبر کند تا آخر وقت و اظهر در نزد حقیر آنست که اگر امید
زوال عذر باشد و ممکن باشد که آب پیدا شود یا آزار رفع شود تا آخر وقت تیمم کند
و نماز کند و اگر امید زوال عذر نباشد در اول میتواند تیمم کند و هرگاه کسی تیمم از برای
نماز کرده باشد و وقت نماز دیگر داخل شود با آن تیمم نماز دیگر را در اول وقت
میتواند کرد و شرط رفع عذر نمیکند و بیک تیمم چندین نماز میتواند کرد و ابتدای
نماز قضا هر وقت که اراده کند میتواند که تیمم کند و همچنین اظهر آنست که از برای نوافل
یومیه در اول میتواند تیمم کند و از برای نمازهای سنتی دیگر هم هر وقت که خواهد میتواند
تیمم کند و همچنین نماز آیات مطلب دوم هرگاه نماز را با تیمم کرده دیگر بر او قضای آن نماز
نیست و همچنین هرگاه بعد از نماز آب پیدا شود و عذر زایل شود و وقت باقی باشد
بر او اعاده واجب نیست خواه در سفر و خواه در حضر ولیکن مستحب است اعاده اگر تیمم
کند و هنوز نماز نکرده آب پیدا شود و عذر زایل شود بقدری که آب را استعمال کند
در وضو یا غسل از برای استعمال متیسر شود تیمم او باطل میشود هرچند که قبل از استعمال
آن آب تلف شود یا ثانیا عذر حاصل شود و اما بقدر استعمال کردن آب نگذشته
آن آب تلف شود یا عذر حاصل شود پس در آن دو قول است و احوط بلکه اظهر
بطلان است پس باید ثانیا تیمم کند و نماز کند و اما اگر آب پیدا شود و بعد از آن

که داخل نماز شده باشد یعنی تکبیر احرام گفته باشد یا شروع در آن کرده پس اقوی آنست
که نماز را اتمام کند ولیکن بهتر است که تا برکوع نرفته برگردد و وضو بسازد
یا غسل کند و نماز را از سر گیرد و ظاهر آنست که به همان تیمم نماز دیگر را هم میتوان کرد
هرگاه بعد از فراغ آب تلف شده باشد چنانکه تیمم نسبت بنماز دیگر باطل نشده است
و ظاهر آنست که فرقی مابین نماز واجبی و سنتی نیست مطلب سیم هرگاه جنبی تیمم کرده باشد
و بعد از آن از و حدث اصغری سر زند اظهر و اشهر آنست که باز تیمم بدل از غسل
میکند هرچند قادر باشد بر وضو ساختن و سید مرتضی قایل شده است باینکه باید وضو
بسازد و اگر نتواند تیمم بدل از وضو بسازد و تیمم بدل از غسل نکند و اگر وضو میسر نشود
تیمم کند یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل جنابت و ظاهر آنست که کلام در حیض
و نفاس و امثال آنها نیز همین باشد و تفاوتی نباشد مطلب چهارم کسی که نه آب یابد
و نه خاک و نه چیزی دیگر که باو تیمم توان کرد نماز از او ساقط است و بعضی
گفته اند که نماز بکند و اعاده هم بکند و بعضی گفته اند در اوقات نماز ذکر خدا
بکند بمقدار نماز و قول اول اقوی است اما قضای نماز پس اظهر آنست که
واجب است باب دوم در نجاسات و طریقه ازاله آنها و انواع مطهرات و در آن
چند فصلست فصل اول در نجاسات و در آن چند مطلب است مطلب اول از جمله
نجاسات بول و غایط حیوانی است که حرام گوشت باشد بشرط آنکه آن حیوان

خون جهنده رونده داشته باشد یعنی که هرگاه رگی از آن حیوانی را بزنی
خون از او بقوت روان شود و در مقابل آن خونی است که بعنوان ترشح و سستی
بیرون آید مثل خون ماهی پس خون و غایط انسان و گرگ و شغال و شیر و روباه
و موش و گربه و امثال آنها نجس است و بول و غایط ماهی حرام گوشت و غوک و عقرب
و سوسک و جعل و زنبور و مگس و امثال آنها پاک است و بعضی بول بچه شیرخوار را قبل
از آنکه چیز خور شود پاک دانسته اند و این ضعیف است و جماعتی قایل شده اند
که بول و غایط پرنده پاک است هرچند حرام گوشت باشد و بعضی از آن جماعت بول
خفاش را استثنا کرده اند و حکم نجاست کرده اند و اقوی آنست که فرقی مابین
پرنده و غیر پرنده نیست و بول و غایط حرام گوشت آنها نجس است خصوصاً خفاش
که دلیل نجاست بول آن اقوی است از پرندهای دیگر و اما حیوانات حلال گوشت
پس بول و غایط آنها همه پاک است و در بول اسب و استر و الاغ خلاف کرده اند
و اقوی آنست که همه پاک است و اما کراهت بول بیش از سرگین است و کراهت
بول و سرگین الاغ بیشتر است و بعضی علما بنجاست آنها قایل شده اند و آن ضعیف است
و متروک است و حیوانات حلال گوشت که بسبب نجاست خواری گوشت آنها
حرام شود و همچنین گوسفندی که بشیر سگ و خوک پرورش یافته باشد و حیوانی
که انسانی باو جماع کرده باشد همه آنها را بول و غایط نجس است و گوشت آنها حرام

مطلب دویم از جمله نجاسات منی است و خون حیوانی که خون رونده داشته باشد و منی
حیوانی که خون رونده ندارد نجس نیست و خون حیوانی که خون رونده دارد نجس است
خواه از سر بریدن بیاید یا از رگ بیاید یا از خراشیدن و خوار فرو رفتن خواه کم
و خواه بسیار بغیر خونی که در میان گوشت میماند خواه در اصل گوشت جمع شود و خواه
در میان رگها بماند و از نجمله است خونی که در میان دل حیوانست اما خونی که در میان
شکم حیوان پیدا شد در وقت ذبح و معلوم باشد که بکشیدن نفس فرو برده است یا
آنکه سر او را در وقت ذبح در بلندی گذاشته اند پس آن نجس است و حرامست و اما
اگر معلوم نباشد بسبب آنها برگشته باشد و بسیار هم مانده پس بواسطه نمیخنی قیمت
و حکم بطهارت آن مشکل است هر چند حکم بنجاست چیزی که منافی آن شود مشکل است
پس شاید توان گفت هر گاه آن خون در جامه و بدن بیش از درهم بغلی باشد نماز در آن
کرد اما ازاله آن بشود بغیر طریق تطهیر شرعی مثل آنکه خشک شود و بریزد
یا با آب مضاف ازاله آن بشود نباشد بدن و جامه اما احوط است که مطلق
از و اجتناب کنند اما خون حیوانی که خون رونده ندارد مثل ماهی و کیک
و پشه و امثال آنها پس پاک است و خونی که در میان تخم مرغ بهم میرسد
نجس است و همچنین خونی که در میان شیر حیوان پیدا شود و خونی که معلوم نباشد
که خون پاک است یا خون نجس اصل طهارت است مطلب سیم از جمله نجاسات

مردار است

مردار است از هر حیوانی که خون رونده داشته باشد خواه آدمی باشد خواه غیر ۳۲
آدمی و خواه آبی باشد و خواه صحرائی در میت انسانی پیش از سرد شدن خلاف
و احوط اجتناب است مردار هم مثل سایر نجاسات است و اگر تری بملاقات کند
میکند و اگر خشک باشد نجس نمیکند و قطعه که جدا شود از بدن حیوان نجس است خواه
از زنده جدا شود و خواه از مرده اما اگر از بدن زنده جدا شود و بعد از آن
روح از آن قطعه مفارقت کند پس آن نجس است جزماً و اگر روح از آن قطعه
مفارقت کند و هنوز جدا نشده باشد پس آن پاک است و اگر جدا شود بعد از مفارقت
روح پس در آن اشکال است و احوط اجتناب است و اما مثل ریشهای ضعیف
و پوستهائی که از دست و لب جدا میشود بخودی خود یا بجرد دست مالیدن بعد از
قوت و الم پس نجاسات آنها معلوم نیست خصوصاً آنچه از کف دستها در وقت شستن
جامه و فشردن آن جدا میشود و پوست مردار بدباغی کردن پاک نمیشود و از مردار
چند چیز استثنا کرده اند که آنها پاکند و آن پشم است و مو و کرک و پر و استخوان
و شاخ و سم و تخم و پنیر مایه و در تخم شرط است که پوست بالا رسیده است
هر چند سخت نشده باشد و مراد از پنیر مایه همان اظهر است که بچه حیوان در اول
تولد میخورد و در شیردان بسته میشود و بعضی گفته اند خود شیردان هم پاک است اما
اظهر در احادیث معنی اول است و ظاهر احتیاج بشستن نداشته باشد هر گاه

بجای دیگر مردار یا رطوبت ملاقات کند احوط آنست که آنرا بشوید و در شیر
از پستان مردار بیرون آمده خلاف است و احوط اجتناب است و مو و پشم و امثال آنها
هرگاه از مردار بکارد ببرند دغدغه ندارد و هرگاه از آنها بکنند و نه مو و پشم را
بشویند و ظاهر است که حکم شاخ و سم همچنین باشد و فرقی نیست در استثناء امور مز
کوره ما بین حیوان ماکول اللحم و نافه مشک که از آهوی زنده جدا شده باشد
یا از آهوئی که او را تذکیه کرده باشند بی اشکال است و اگر مردار جدا باشد
در آن اشکال است و احوط اجتناب است هر چند نجاست آن معلوم نیست خصوص
هرگاه از مسلمی گرفته باشد و اما اصل مشک پس آن بی اشکال است و پاک است
و ظاهر نیست که در صورت علم باینکه از مردار گرفته باشد هم پاکست و بدانکه
خلافی نیست در اینکه آدمی و سگ و خوک بذبح کردن پاک نمیشوند همچنانکه خلافی
نیست در اینکه هر حیوان حلال گوشت بذبح پاک میشود و خلاف کرده اند در حیوانات
درنده مثل شیر و گرگ و روباه و امثال آنها و در مسوخ و حشرات و اقوی و اظهر
در حیوانات درنده آنست که پاک میشود و اظهر در نزد حقیر آنست که مسوخ و حشرات
همچنین است و اظهر آنست که دباغی کردن آنها هم شرط نیست و مسوخ چنانکه
در حدیث صحیح وارد شده فیل است و گرگ و میمون و خوک و خرس و خرگوش
که نوعی است از سوسمار و موش و عقرب و کرپاسه و زنبور و در بعضی احادیث

در روایات

۳۳

مطلب چهارم

و در روایات طاوس و در بعضی سگ هم وارد شده است و مراد از حشرات حیوانات
که در زمین جا میگیرند مثل موش و سوسمار و غیر آنها از جمله نجاسات سگ و خوک
و کافر است اما سگ و خوک پس دشتی آنها نجس است و اما سگ و خوک از جمله آبی
پس نجاست آنها معلوم نیست و فرقی ما بین سگ شکاری و غیر آن نیست و بعض علما
گفته اند جای دهان سگ شکاری که آن را گرفت واجب نیست شستن آن و این
ضعیف است و مو و استخوان و ناخن و هر چیز از اینها نجس است و بچه آنها نیز
نجس است و اما آنچه متولد شود از اینها که آن را سگ و خوک نگویند پس در
نجاست آن اشکال است و قول بطهارت قوی است و اگر یکی از اینها
بحیوان پاکی جفت شود و بچه از اینها بهم رسد آن نیز تابع اسم خواهد بود
اما کافر پس آنچه غیر یهود و نصاری و مجوس است پس اشکال در نجاست آنها
نیست خواه بت پرست و خواه آفتاب پرست و خواه غیر آنها و بالجمله هرگاه
که انکار کنند یگانگی خدا و پیغمبری محمد بن عبدالله و انکار معاد کنند همه کافر
و نجس اند و اما یهود و نصاری و مجوس پس اشهر و اقوی در آنها نجاست است
و کسانی که اظهار عداوت اهل بیت کنند مثل خارجیها و ناصبیها همه کافر و
نجس و همچنین هر کس که انکار کند یکی از بدیهیات دین را و در حق او احتمال شبهه ندهد
و حکم باشد برای او که علم بهم رسانیده باشد مثل انکار نمازهای پنجگانه و روزه

ماه مبارک رمضان و زکوة و مثال اینها و همچنین غالیان نجس اند یعنی آنهائی
که بخدا بودن پیغمبر یا امیر المؤمنین یا احدی از ائمه معصومین یا غیر ایشان قائل
باشند و اما جبری مذهبان پس دلیلی بر نجاست آنها نیست و از مجسمه یعنی آنهائی
که خدا را جسم میدانند پس دلیلی بر نجاست آنها معلوم نیست و اظهر طهارت
و احوط اجتناب است و اما سنیان پس اشکالی در پاکی آنها نیست و همچنین اظهر در
ولد الزنا طهارت است و اما از او کفری ظاهر نشود پاک است و مشهور آنست
که اولاد کفار نجس اند هر چند بالغ نشده باشند و هرگاه مسلمانی را اسیر کنند تابع
مسلمان شوند در پاکی **مطلب پنجم** از جمله نجاسات شراب است و هر مست کننده که از اصل روان
باشد مثل نبیذ که شراب است از خرما میسازند و غیر اینها و فقاع هم نجس است هر چند
مست کننده نباشد و اما مثل بنگ و چرس و غیر اینها که مایع نیستند با اصل همه
آنها پاکند هر چند آب داخل کنند و همچنین آب انگور هرگاه بجوش آید نجس میشود
خواه باتش بجوش آید یا بغیر آن یا بخودی خود و اما آب مویز و خرما پس بعضی فقها
بنجاست آنها کرده اند و هرگاه بجوش آید احوط اجتناب است و در عرق جنبی
که از حرام جنب شده باشد و عرق شتری که نجاست خوار باشد خلافست و احوط
بلکه اظهر نجاست است بعضی علما قائل شده اند بنجاسات دیگر شده اند و همه آنها
ضعیف است **فصل دویم** در ازاله نجاسات است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**

وجب ازاله

٣٤

وجب ازاله نجاست از جامه و بدن از برای نماز و طواف و از خوردنیها و ظروفی
که استعمال میشود در خوردن و آشامیدن بتفصیلی که بعد مذکور خواهد شد که در حال اضطرار
یا بسبب عفو در بعض آنها چنانکه بعد ذکر خواهیم کرد و واجبست ازاله نجاست در مسجد
و هر کس مطلع شود و اینکه نجاست را داخل مسجد کنند و آنکه یقینی است حرام و واجبست دور
کردن نجاست که بمسجد سرایت کند پس اگر بعض از جاهای او نجس باشد یا دستمال
نجس همراه داشته باشد یا مثال آن معلوم نیست و در عرف هر چند بوریا و فرش مسجد
مسجد گویند اما احوط آنست که نجاست را از آنها دور کنند و همچنین در و دیوار و
جمعی از علما گفته اند در حکم ضرایح مقدسه و مصاحف مشرفه و آلات مختصه با آنها مثل جلد
و قاب قرآن و فرش مثل مسجد است **مطلب اول** زوال حکم نجاست موقوفست
بزوال عین آن پس اگر عین نجاست زایل شود بچیزی که مطهر باشد و اما رنگ و بوی هر دو
باقی بماند پاک نیست و واجب است دو بار شستن بدن و جامه از بول و در بدن دست
مالیدن واجب نیست بلکه روان کردن آب در آن کافیست و شرط زوال عین باید
که زوال در دفعه اول بشود و هرگاه در بدن جسم لغزنده و غلیظی باشد که با بول مخلوط شده
باشد مثل مذی و مثال آن که در مخرج بول اگر چه باشد غالبا محتاج بدست مالیدن است
و اما در غیر جامه و بدن مثل چوب و تخته و سنگ و فرش پس احوط در همه آنست دو بار
بشوید و طاهر آنست فاصله کردن حقیقی میان دو شستن ضرور است پس اگر آب را جاری

هر چند که گل خناک باشد وبعضی گفته اند که باید ممزوج بآب باشد که شستن بعمل آید
واین اظهر است واحوط آنست که یکدفعه بخاک بمالد ودو دفعه دیگر بگل روان بمالند
وبعد از آن دو بار بشویند وظاهر آنست که خاک وگل را در آنها ریختن وحرکت
دادن وریختن کافی باشد دیگر دست مالیدن درکار نباشد خصوصاً در ظروفی
که در آنها شکاف باشد هر چند دست مالیدن احوط است بقدر مقدور
داخل ومثال آنها کافی نیست نه در حال اختیار ونه در حال اضطرار وجمعی از علما
که حکم لطع یعنی لیسیدن ظرف بزبان مثل ولوغ است واین احوط است اما اگر
سگ در ظرفی عقیده یا آب دهن او بریزد در غیر حال ولوغ یا آبی که سگ در آن
ولوغ کرده بظرف دیگر بریزد ومثال آنها هیچکدام از آنها حکم سابق را ندارند بلکه
مثل سایر نجاسات است که بعد خواهیم گفت واظهر آنست که هر گاه سگ چنین دفعه
در ظرفی ولوغ کند یکبار مرتبه شستن بطریق مذکور کافیست وهر گاه خوک در ظرفی ولوغ
کند مشهور آنست که واجب است هفت مرتبه بشویند وظاهر آنست که در پنجا خاک درکار نیست
ودر ظرفی که در او شراب نجس شده باشد ظاهر آنست که سه مرتبه شستن پاک میشود واحوط
هفت مرتبه است وظاهر آنست که سایر مسکرات بالحقه مثل نبید وغیر آن نیز چنین باشد
وفرقی نیست در تطهیر ظروف از نجاسات مابین ظروفی که از گل باشد یا از چوب
یا از مس یا غیر آن نیست وبعضی علما گفته اند هر ظرف شراب هر گاه که دو باشد پاک

کند باعانت ابریق یا سبو ومثال آن وآنقدر زبان بریزد که اگر فاصله بگیرد دو شستن
بعمل می‌آید کافی نیست بلکه باید که بعد از حصول مسمی شستن دست بردارد ودر آب
ریختن وبعد از آن مرتبه دیگر بریزد وآنکه گفتیم در لزوم دو مرتبه در صورتیست که آب
قلیل بشوید اما در آب جاری پس یکدفعه کافیست هر چند ایستاده باشد واین دور نیست
واحوط در هر دو مرتبه است خصوصاً در آب ایستاده واین حکم مذکور را در غیر بول رضیع
گفتیم ودر بول رضیع آب ریختن یکدفعه کافیست وفشردن ضرور نیست اما باید آب
تمام آن بول را فرو گیرد وظاهر آنست که جدا شدن آب بهمه جزو بول میرسد کافیست
واین در وقتی است که چیزی خورده نشده باشد یعنی غذائی برغبت واشتها نخورده باشد
اما دوا که باو بخورانند یا غذای نادری که اتفاق افتد ضرر ندارد واگر اتفاق افتد
که آن طفل غذا نخورده باشد تا دو سال او تمام شده باشد داخل سال سیم که شد ظاهر است
که دیگر این حکم را نداشته باشد هر چند هنوز غذا نخورده باشد ومشهور آنست که اصل الحکم
مخصوص پسر است وبعضی دختر را هم ملحق کرده اند واین ضعیف است واما غیر بول از نجاسات
پس وجوب دو مرتبه پس معلوم نیست اما احوط در همه دو مرتبه است مطلب پنجم در طریق
شستن ظروف بدانکه پس اگر در ظرف سگی ولوغ کرده باشد یعنی بیاشامد از آن ظرف
بطرف زبان خود پس واجب است که سه بار آن را بشوید که اول آن سه بار بخاک باشد
ومراد از شستن بخاک چنانکه از اکثر علما معلوم میشود همان مجرد خاک مالیدن است

بجهة قذا

نمیشود و این موجه است بلی اگر شراب تا تَه در کدو و چوب مانده باشد که در آن نفوذ کرده
تطهیر اعماق آن موقوف است باینکه آنقدر در آب بدارند که آب در اعماق آن نفوذ
کند و پاک کند و امّا ظاهر آن پس بمجرّد شستن پاک میشود و هرگاه موش در ظرفی بمیرد برطوبت
تلاقی آن شود اظهر آنست که هفت بار بشویند و امّا سایر نجاسات غیر آنچه ذکر کردیم پس اظهر
آن است که ظرف را از همه آنها سه بار بشویند و امّا طریق شستن ظروف پس کافی است
در آن اینکه آب را بریزد در ظرف و حرکت بدهد که آب همه جای ظرف را که نجس است
فرو گیرد و بعد از آن آن را بریزد و اگر ظرف بزرگی باشد که نتوان حرکت داد یا
در جائی نصب کرده باشند مثل خمره و تغار بزرگ و امثال آن پس طریقه آنست که آب را در ظرف
او جاری کند و در ته او جمع میشود آن را با ظرفی بیرون میآورند و بنا بر قول بنجاست غساله
چنانکه اشهر است باید هر مرتبه ظرف را بیرون ورند ظرف و دست را بشویند و دیگر مرتبه
فرو ریزند تا تمام آن را بیرون بیاورند و مشهور آنست که اعتبار عدد در آب کر ساقط
میشود و یک دفعه شستن کافیست بشرط آنکه اگر شستن با گل در نجاست شرط باشد آن را بعد از گل بکنند
مطلب هر چیزی که با رطوبت ملاقات کند با متنجّس آن نیز حکم ملاقات با نجس دارد و خلاف
بعض متأخرین در نهایت ضعف و بی وجه است پس هر چیزی که عین نجاست با و رسد و ازو
ازاله شود بغیر مطهّر شرعی مثل آنکه خون را لیسیده باشند یا آب دهن پاک کنند یا بهر وجه دیگر
زنی بآن محل خون برسد نجس میشود و باید دانست انیم شرطهاست در آبی که تطهیر بآن میشود

بلکه

٣٧ بلکه در اول پاک باشد و مضاف نباشد یعنی مثل گلاب و آب غوره یا آب سیلی
آن را نگویند و جمعی از علما شرط کرده اند در ازاله نجاسات اینکه آب وارد
نجاست و شسته شود پس هرگاه جامه نجس را در ظرفی که آب در آن باشد بشویند
پاک نمیشود و هر چند دلیل این قوم تمام نیست و اظهر خلاف است و چنانکه حدیث
صحیح دلالت میکند میتوان شست در میان ظرفی که در آن آب باشد امّا احوط
قول اول است و احوط آنست که از غساله یعنی آبی که از جامه و بدن و غیر اینها در وقت
شستن و فشردن جدا میشود اجتناب کنند خواه از شستن اول باشد یا غیر آن خصوصا
در وقتی که نجاست بر آب وارد شود خصوصا در شستن اول هر چند دلیل تمامی
بر نجاست آنها بنظر حقیر نرسیده است و این گفتگو در غیر غساله استنجاست و امّا غساله
استنجا پس آن پاک است خواه از بول باشد یا از غایط باشد مادامی که تغییر آن بنجاست
حاصل نشده باشد و تجنّب آن ضرور نیست و اگر چند که اجزای نجاست در میان آب دیگر
حکم بطهارت مشکل است خصوص هرگاه آن آب از جائی جمع شود و آن نجاست در میان
آن باشد از آنجا البته اجتناب کنند و ظاهر آنست که فرقی نیست در اینکه دست پیشتر
بنجاست برسد در هر صورت پاک است مگر آنکه پیشتر استنجا دست آدمی بدون قصد
استنجا بمخرج برخورد و نجس شود و بعد از آن خواهد استنجا کند در این صورت ظاهر آنست
که بحکم نجاست خارج میباشد و آن معفو نیست و هرگاه بول و غایط مخلوط بنجاست دیگر

از مخرج بیاید مثل منی یا خون اظهر عدم وجوب است و هرگاه مخرج آلتی که منی یا خون بود بسته
و بعد از آن بول و غایط کند پس در اینجا البته اجتناب بکند و اظهر آنست که بغساله
استنجا نتوان ازاله خبث کرد و بعضی منع کرده اند و اما رفع حدث بآن پس ظاهراً خلافی نیست
که جایز نیست و اجماع بر آن نقل کرده اند و کلام در غساله حمام بعد از این مذکور خواهد شد

مطلب ششم هرگاه آن چیزی که نجس شده باشد از باب جامه و فرش است که جاری ساختن
آب بر آن و جدا کردن آب از آن محتاج فشردن است پس باید آن را فشرد و احوط
بلکه اظهر است که بعد از شستن فشردن ضرورست و باید که در شستن اول عین نجاست
زایل شده باشد و در آب جاری و کر دیگر فشردن در کار نباشد و احوط آنست که عمل نمایند
و فشردن به هر نحو که ممکن شود باید کرد و بعضی جاست که به پیچانیدن جامه و تاب دادن
حاصل میشود و در بعضی بکوفتن و در بعضی بالگد زدن مثل لحاف و تشک هرگاه نجاست
بباطن آنها رفته باشد اگر ظاهر نجس شده باشد همان ظاهر را بشوید و قوت دارد
مبالغه در ازاله نجاست نشود و غساله از درون بیرون رود بلکه اگر باطن هم نجس باشد شستن
ظاهر تنها همان ظاهر پاک میشود و اتصال با باطن نجس ضرر ندارد و همچنین جامه اگر همه آن
نجس باشد هر قدر از آنکه بشوئی پاک میشود و اتصال اجزا بجزوی دیگر ضرر ندارد
و بالجمله سرایت طهارت دلیلی بر آن قایم نشده و همچنان است که گفته اند که
هرگاه سرایت ثابت باشد باید هرگاه سگی در بیابان وسیع راه رود در وقتی که

همین بیابان گل و رطوبت داشته باشد همه آن بیابان نجس شود هر چند هزار فرسخ طول
و عرض آن باشد مثل خاکدان و مثال آن پس تطهیر آنها باب قلیل صورتی ندارد و اما
بآب جاری و کر پس هرگاه علم بهم رسد برسیدن آب بهمه اجزای آن و ازاله شدن
نجاست از آن پس ظاهر آنست که پاک میشود و بعضی علما تجویز کرده اند تطهیر زمین را بآب
ریختن بحدی که آب بر او غالب و قاهر شود و آن مشکل است و بعضی گفته اند هرگاه در زمین
نجس را آب بریزی بحدی که از آب جدا شود و بر دو کناری جمع شود آن موضع که شسته شده
پاک است و آنجا که آب جمع شده نجس است و این مشکل است مگر آنکه زمین فرش باشد با آجر
و سنگ یا تخته که بسیار صلب باشد پس در این صورت اظهر آنست که پاک میشود مثل سیب و امرود
و خربزه و مثال آن هرگاه بعد از بریدن نجس شوند اظهر آنست که باب قلیل هم پاک میشود
مگر آنکه بسیار رسیده و از هم رفته باشد مثل دانه انگور که شکسته باشد پس در آنوقت دور نیست
که باب کثیر نتوان تطهیر کرد و اگر رسیده بحدی که آب مضاف شود پس تطهیر آن ممکن نیست
چنانکه خواهد آمد و گندم و جو و برنج و مثال آن هرگاه باطن آنها نجس شده است هرگاه توان
شد باب قلیل تطهیر کند که غساله جدا شود با نمی ندارد و اگر اندرون آنها نجس شده باشد تطهیر آن
بغیر آب جاری و کر مشکل است اما گوشت و دنبه هرگاه نجس شود پس باب قلیل هم میتوان
تطهیر کرد و اگر آب نجس باعماق آنها رفته باشد پس تطهیر آن باب قلیل مشکل است مگر آنکه
علم بهم رسد که آب باعماق میرسد و حدیثی وارد شده است در باب آب گوشتی

در آن موش یا گنجشک و مثل آن ... افتاده باشد و فوت شده باشد و در آن موش حصه یافته شده و مثل آن افتاده و مردند در آب که آب را بریزند و گوشت را بشویند و بجوز بخورند تا وقتی
که بملکت طویل بهم رسیده باشد و احتمال باشد تازه افتاده مبنی بر آنست که یک شب طویل
در میان آب قلیل بجهت تطهیر ضرر ندارد و این بعید است و بهر تقدیر که در آب جاری
و کثیر بی اشکال تطهیر میتوان کرد و فشردن هم در کار نیست و اما آن آب گوشت
که نجس شده است پس آن قابل تطهیر نیست و همچنین هر آب مضاف مثل گلاب
و آب غوره و همچنین هر مایعی مثل روغن و عسل و شیره و مانند اینها قابل تطهیر نیستند
مگر بفرض نادری که کسی عسل و شیره نجس در آب بسیاری بریزد که از کر کمتر نباشد
و ممزوج شود با آب و مستهلک شود و بعد از آن آن آب را بجوشانند تا آنکه شیره و عسل
بجا ماند پس آن پاک است و بعضی علما جایز دانسته اند که روغن را در آب کثیر بریزند
و بر هم زنند تا مخلوط شود بعد از آن که جمع شود پاک است و این در صورتی میشود که
آب گرم باشد و این بسیار مشکل است و اما آب مطلق پس قابل تطهیر است چنانکه
بعد از این مذکور خواهد شد و هر گاه خمره رنگ ریزی نجس شود جایز است که جامه
با آن رنگ کنند و بعد از آن بشویند تا حدی که دیگر آب رنگین از او نیاید
و اگر بگذارند تا خشک شود بعد از آن با آب جاری یا کر بگذارند تا آب بعمق
آن برسد کافیست و لیقه مرکب و شنجرف مادامی که تر است قابل تطهیر نیست
مگر بحدی که دیگر از او آب سیاه و سرخ بیرون نیاید اما بگذارند خشک شود بعد از آن

در آب کر

در آب کر بگذارند که آب بعماق آن برسد ظاهراً پاک میشود **مطلب ششم** هر گاه
موضع نجاست معلوم شد آنجا را بشویند و اگر مشتبه باشد مواضع را همه بشویند و که
اشتباه در همه آنچیز باشد مثل آنکه یک موضع از جامه نجس شده و هیچ نمیدانند که کجای
آن بجهه باید همه آن را بشویند و همچنین است حکم بدن و اگر یکی از دو جامه یا سه جامه
یا بیشتر نجس شده باشد و ندانند که کدام است پس اگر محصور باشد مشهور و احوط آنست که
همه را بشویند و در هیچیک نماز نمیتوانند کرد و اما در شبهه غیر محصور مثل جامه بسیار یا فرش بسیار
باشد و دانند که یکی از آنها نجس است و لیکن بجهة بسیاری آنها شستن همه واجب نیست
و همچنین هر شبهه که چنین باشد اجتناب از او واجب نیست مثل آنکه دانی در این شهر
یک گاو یا دو گاو حرام است و شیر میدهد از شیر همه گاو آن شهر واجب نیست اجتناب
یا دانی که در این شهر دو سه خانه غصبی است واجب نیست اجتناب از تصرف در همه
خانها اظهر و اقوی آنست که ملاقی شبهه محصوره در نجاست آن مشتبه باشد نجس نمیشود مگر
آنکه همه آن مشتبه ملاقات کند و هر گاه دو شاهد تعارض کنند یکی بگوید که نجاست
ملاقات کرد با این چیز دیگری بگوید نکرد و اقوی طهارت است و همچنین هر گاه نجاست
معینی در خارج بهم رسد یکی از شاهدها بگوید با این جامه رسید دیگری بگوید بجامه دیگر رسید
اقوی طهارت هر دو است و هر گاه علم بهم رسیدن نجاست بچیزی بهم رسد بر طهارت
خود باقیست هر چند ظن برسد حاصل شود مثل آنکه بول بسیار ترشح کند یا در گرد آن

و مظنه باشد که بر جایها پاشیده است خصوصاً در وقتی که چند جای بدن او احتیاج
رطوبت بکند بر او شستن آنچه را که ندید و علم بهم نرسانیده واجب نیست و تفحص
هم ضرور نیست بلکه قول کافر عادل هم اعتبار ندارد مگر اینکه از قول او علم بهم رسد
و اما هرگاه دو مرد عادل شهادت بدهند بر ملاقات نجاست پس در این
اشکال است و احوط اجتناب است و اما قول صاحب ید یعنی آنکه در دست
اوست پس آن معلوم نیست بلی سخن او نسبت بخودش مسموع است یعنی از برای
او نجس است و اما از برای غیر پس نجاست آن دلیلی ندارد و احوط آنست
غیر او نماز نکند و شروط الطهارت بعمل نیاورد و اما اگر رطوبت باو ملاقات کند
پس دلیلی بر نجس شدن ملاقی آن نیست هر چند هر آن صاحب ید عادل باشد
و اما قول صاحب ید در طهارت مسموع است هر چند پیشتر علم بنجاست آن
داشته باشد و همچنین هرگاه جامه نجس را بمسلمانی بدهی که بشوید همین که بگوید
شستم و تطهیر کردم ظاهراً کافیست **فائده** از اخبار بسیار ظاهر میشود که
در مواضعی که در نجس شدن آنها شک حاصل شود یا اینکه توهم نجاستی در آن رود
یا چیزی که وهمی با آن ملاقات کند مثل اینکه شک کنی در رسیدن بول بجامه
یا سگ یا خوک بخشکی ملاقات کند یا عرق جنبی باو برسد و امثال اینها بجاست
که آبی را بر آن موضع بپاشد و همچنین هرگاه خواهد در مسجد بیاید و دو انصاری نماز

کند

کند آبی بر آن مکان بپاشد و بعضی علما گفته اند هرگاه بدن بچیزی خشکی ملاقات
کند بخاک بمالد **مطلب ششم** از جمله مطهرات زوال عین نجاست است از بواطن
مثل اندرون دهن و چشم و بینی و گوش و فرج و بعد از زوال عین نجاست
دیگر احتیاج بشستن نیست و هرگاه در میان دندانهای نان یا گوشت و امثال آن
مانده باشد و دهان نجس شود مثل خون آمدن یا غیر آن اشکال بهم میرسد و دور نیست
بمضمضه کردن دو مرتبه پاک میشود هر چند از نظر غایب شود و احتیاج بشستن نیست
و همچنین آدمی هرگاه عضوی از او نجس شود بقدری که ممکن باشد که در آن وقت تطهیر
کرده باشد و بعضی شرط کرده اند که باید آن شخص که نجس شده علم بنجاست داشته باشد
و اهل این هم باشد که ازاله بکند مثل طفل و مجنون نباشد و بعضی شرط کرده اند که
مشروط بطهارتی هم عمل آورده باشد مثل نماز یا طوافی کرده باشد و حق آنست
که اگر خواهی حکم بطهارت واقعی بکنی باید این شرطها بعمل بیاید و اما از برای آنکه
با در رطوبت ملاقات کنی نجس نشوی همان غیبت در زمانی که ممکن باشد
در او ازاله نجاست و تطهیر آن کافیست دیگر ملاقی آن احتیاج بتطهیر نیست
مطلب هفتم از جمله مطهرات خاک است و آن پاک میکند زیر چکمه و نعل و زیر
پا را و بعضی ته عصا و ته نیزه را هم ملحق کرده اند و آن بیوجه است و ظاهر آنست
که فرقی نیست در میان افراد چکمه و نعل مثل کفش چرمی و نعل چوبی و گیوه و غیر اینها

اما مثل جوراب و شاباد آن پس معلوم نیست که پاک شود و فرقی نیست در نجاست مابین
جرم داشته باشد مثل غایط و خون یا بی جرم باشد مثل بول و آب نجس و همچنین فرقی نیست
مابین آنکه نجاست خشک شده باشد یا تری آن باقی باشد و حد تطهیر آنست که
عین نجاست زایل شود و تری آن برطرف شود و فرقی نیست در آنکه بر زبان ماله
و بلیه تا پاک شود یا آن قدر راه رود که پاک شود و حد معینی از برای آن نیست
و احوط بلکه اقوی آنست که زمین پاک شود و ظاهر آنست که نمناک بودن زمین ضرری
ندارد و اما اگر گل باشد پس در آن اشکال عظیم است اگر قایل بتطهیر شویم حرج عظیم
لازم می آید خصوصا در فصل زمستان و مهما امکن احتیاط را ترک نکند و همچنین
در سنگ و آجر و چوب و کیه و غیر اینها اشکال است و احوط آنست که بهیچ یک
اکتفا نشود بلکه اقوی در غیر سنگ و آجر هم است مطلب دهم از جمله مطهرات آفتاب است
و آن پاک میکند آنچه بر رو تابد و بخشکاند از بول و آب نجس و نجاستی که جرمی در آن
باشد و از آنجمله است تری غایط که بعد از ازاله عین باقی بماند هرگاه یکی از اینها
بر زمین یا بوریا یا حصیر یا دیوار خانه و پشت بامها و گیاهها و اشجار رسیده باشد
و بعضی مخصوص بول قرار داده اند و بعضی حکم را مخصوص زمین و حصیر و بوریا قرار داده اند
اظهر عموم است و آنچه که غیر از اینها و مشهور آنست که حقیقت پاک میشود و بعضی گفته اند که
هرگاه آفتاب بخشکاند زمین و بوریا و حصیر را سجده بر او میتوان کرد اما هرگاه تری باشد بالمره

کنه نجس نشود و این ضعیف است و هرگاه جای نجس بغیر آفتاب بخشکد بعد از آن آب بآن بریزند
و آفتاب او را بخشکاند پاک میشود و هرگاه مجموع دیوار از گل نجس ساخته شده و نجس باشد آفتاب
که بر روی آن تابیده اندرون آن هم پاک میشود و اما اگر اندرون نجس شود و بیرون خشک
باشد تابیدن آفتاب به بیرون فایده نمی بخشد و ظاهر آنست که کمک هوا و باد در
خشکانیدن ضرر ندارد و اما آخر خشکانیدن باید آفتاب باشد مطلب یازدهم از جمله مطهرات
آتش است و آن پاک میکند عین نجاست را مثل غایط نجس و استخوان نجس العین و امثال
آنها را هرگاه خاکستر شود بی اشکال و همچنین دود آنها پاک است و بعضی گفته اند دود
روغن نجس نجس است و آن ضعیف است و اما چیز متنجس مثل چوبی نجس باشد یا سرگین حیوان
حلال گوشت که نجس شده باشد پس در پاک شدن آن چوب بسوختن اشکال است و هر تقدیر
هرگاه چیزی برطوبت با خاکستر آنها ملاقات کند تطهیر آن واجب نیست و اما خاکستر شود بلکه
ذغال شود پس در آن اشکال است و تطهیر ملاقی آن واجب نیست و در خزف مثل کوزه
و هرگاه از گل نجس ساخته باشند نیز اشکال است و اظهر آنست که پاک نشود و تطهیر آن
بآب ممکن است کوزه و آجر را در آب جاری یا کر بگذارند و آب باعماق آن نفوذ کند و خمیر
نجس بپختن پاک نشود و هرگاه متنجس بخاک شود یا کرم پاک میشود و همچنین اگر سگ در نمکزار
افتد و مستحیل بنمک شود و از این باب است آب و علف نجس حیوان حلال گوشت بجوز و مستحیل
به بول و غایط شود و اما انتقال خون نجس بشکم پشه و کیک و کنه و امثال آن پس آن از این باب نیست

نهایت چون در نیوقت آن را در عرف خون آدمی و خون گاو و گوسفند نمیگویند و خون
پشه و خون کنه میگویند پس آن پاکست و در خون زالو که به بدن انسان می اندازند
و خون بسیار میمکد و بعد از آن خالی میشود اشکال است و احوط بلکه اقوی اجتناب است
و اما منقلب شدن شراب به سرکه پس آن نیز معلوم نیست که از راه استحاله باشد و لکن
در طهارت آن اشکال نیست بسبب اجماع و اخبار و فرقی نیست در اینکه شراب بخودی
خود سرکه شود یا اینکه چیزی در آن بریزند که سرکه شود و همچنین فرقی نیست که آن چیز
مایع و روان باشد مثل سرکه یا جامد و خشک باشد مثل نمک و اینکه آن چیز در میان
آن باقی بماند یا مستهلک شود و اگر شراب قلیلی در خمره سرکه بریزند همه نجس میشود و سرکه
پاک نمیشود هر چند شراب در او مستهلک شود هر چند بماند آن قدر که اگر شراب بسیاری
هم میبود مستحیل به سرکه میشد و اما پاک شدن آب انگور بعد از بجوش آمدن بسبب کم
شدن پس آن نیز نه از جهة استحاله است بلکه از راه اجماع و اخبار است و طهارت
آن حاصل میشود باینکه دو حصه آن برود و یک حصه بماند و احوط مراعات کیل و وزن
هر دو با هم است و فرقی نیست در اینکه آن دو ثلث بجوشیدن باتش برود یا به آفتاب
رود یا به باد برطرف شود و جسم پاکی که در آب انگور افتد پیش از ذهاب ثلثین
نجس میشود و ظاهر اینست که بعد از ذهاب ثلثین پاک میشود مثل مغز بادام و گردو
و دانسته و امثال آن و ظرف و اسباب شیره پزی و درخت و کاسه آنکه مباشر امرات

ها

٤١

همگی به تبعیت پاک میشود و دور نیست که آب انگور که جوش آید قبل از ذهاب ثلثین هرگاه
بجائی بچکد بمجرد خشک شدن پاک شود هر چند در غیر مباشر آن امر باشد مطلب
دوازدهم از جمله مطهرات اسلام است و آن موجب طهارت بدنست از نجاست کفر
و اما اگر بدن کافر بنجاست دیگر نجس شده باشد باسلام پاک نمیشود و همچنین جامهای او باسلام
پاک نمیشود خواه نجس شدن آنها بکفر باشد یا غیر آن و مرتد فطری یعنی مسلمان زاده که کافر شود بنجاست
و بعد از توبه کردن و اسلام آوردن در طهارت آن اشکال است فصل سیم در اقسام و احکام
آبهاست و در آن مقدمه است و چند مطلب اما مقدمه پس بدانکه آب گفته میشود بر دو
چیز یکی آب حقیقی است که آن را آب مطلق میگویند و یکی آب مضاف مثل آنچیزهائی که
از جسمی فشرده شود مثل آب انگور و آب علف و نخود آن یا از بخار چیزی بعنوان عرق
حاصل شود مثل گلاب و عرق نعناع و مثل آن یا اینکه ممزوج شود به آب مطلق چیز دیگر بنحوی
که آن را میتوان گفت که آب نیست مثل آب گوشت و آب دوغ و شربت و امثال
آنها و هرگاه شک بهم رسد در اطلاق مثل اغلب آبهای سیلاب و بعضی افراد شربت
پس در اینجا حکم هیچیک از دو قسم را علی الاطلاق نمیتوان جاری کرد و در بعضی
اوقات میشود که بعضی از احکام هر یک در او جاری میشود مثلا هرگاه در آبی که
شک کنیم که آبست یا نه و در جواز سلب اسم از آن هم شک کنیم که میتوان گفت یعنی میتوانم
آب نیست یا نه در چنین صورتی هرگاه جاری باشد یا بقدر کر باشد حکم نجس شدن آن

بمجرد ملاقات نجاست نمیتوانیم کرد ولیکن وضو هم با آن نمیتوانیم ساخت بجهة تطهیر بدن
احتیاط را دست بر ندارد و آب مطلق پاک و پاک کننده است از حدث و خبث
بخلاف آب مضاف که هرگاه در اصل طاهر باشد با وازاله نجاست نمیتوان کرد و
کم و زیاد آن بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود بخلاف آب مطلق که در اقسام او فرقست
چنانکه بتفصیل مذکور میشود و آب مطلق چند قسم است آب جاری و آب ایستاده و آب
چاه و آب حمام و آب باران و آب ایستاده هم بر دو قسم است آب کر و آب کمتر
از کر و احکام آنها در ضمن چند مطلب [illegible] آب ایستاده کمتر از کر در آن
بملاقات نجاست نجس میشود و بعضی علما قایل شده اند که نجس نمیشود و آن بسیار ضعیف است
و فرقی نیست در نجاست مابین بسیار و کم و خون و غیر خون و فرقی نیست در آنکه
نجاست وارد شود بر آب یا آب وارد شود بر نجاست و یخ و برف حکم آب قلیل
دارند هر چند بقدر هزار کر باشند همان موضع بملاقات نجاست نجس میشود و تطهیر
آنها ممکن است و مقدار کر بنا بر اقوی هزار و دویست رطل عراقیست که هر رطلی
صد و سی درهم است بر موافق من تبریزی که مساوی سی شاهی پول سیاه باشد
تخمیناً یکصد و سی و هفت من میشود اما بحسب مساحت پس اقوی و اشهر آنست که هرگاه
سه وجب و نیم طول آن و سه وجب و نیم عرض آن و سه وجب و نیم عمق آن باشد
آن مقدار کر است و هرگاه اختلاف در عرض و طول و عمق باشد حاصل ضرب

آنچه ر

۴۲ آنچه را تقسیم در نظر داشته باشد و بهمان قیاس در جاهای دیگر ملاحظه کنند پس میگوئیم
حاصل ضرب آنچه مذکور شد چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب است پس هرگاه
طول آب چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد و عرض آن یکوجب و عمق آن
یکوجب باشد آن کر است و همچنین هرگاه طول او بیست و یکوجب و نیم باشد تخمیناً
در عرض او دو وجب و عمق او یکوجب باز کر است و همچنین اقوال در تحدید کر مختلف است
و اقوی این بود که مذکور شد پس هرگاه ازین مقدار کمتر باشد هر چند یک مثقال
باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود [illegible] در آب ایستاده که بمقدار کر باشد
و آن بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه رنگ یا بوی او یا مزه او بنجاست متغیر شود
و همینکه گوشه آن متغیر شد هرگاه باقی کمتر از کر است همه نجس میشود و ضرورت ندارد که همه
متغیر شود و هرگاه مردار در کنار آب باشد و داخل آب نباشد اما بسبب بوی
او آب بدبو شود آب باین جهة نجس نمیشود و مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسی است یعنی
حقیقت متغیر شود و بچشم و دهان و دماغ ادراک شود پس اگر قدری بول بی بو در آب
کر بریزد که اگر بو میداشت آب را متغیر میکرد و الحال تغیری نداشته باشد پس آن باکی
ندارد و متغیر شدن آب بچیز پاک ضرر ندارد مثل گل و زرناب نیل و امثال آن
مادامیکه آب میگویند و اسم آب از و برنخاسته است بملاقات نجاست نجس نمیشود و
هرگاه آب کر متغیر بچیز پاک را نجاستی عارض شود و بسبب آن تغیر که داشت

معلوم نشود نجاست در وی حاصل شده یا نه حکم بنجاست نمیتوان کرد دوم شرطست که نجس
شدن کر بملاقات نجاست اینست که آن آب متساوی السطح باشد که همه را در عرف
یک آب گویند و از ین باب است دو گودال آب که بهم نزدیک باشد و جدول
در میان آن دو تا باشد که بهم متصل باشند و اما اگر قدری از کر در گودالی باشد
و قدری در بلندی و از آنجا آب فرو ریزد بپایین و جمع شود و مجموع آب
بالا و پایین بقدر کر باشد فایده ندارد و بنجاست بهر یک از اینها که ملاقات
کند آن آب نجس میشود و بملاقات آب بالا پایین هم نجس میشود و اما بملاقات
آب پایین بالا نجس نمیشود مطلب سیم در آب جاریست و آن آبی است که از زمین بر آمد
و چاه نباشد خواه روان شود بر روی زمین یا نه شامل باشد چشمهای کوچکی را
که در گودالهای کوچک جمع میشود و از آنجا روان نمیشوند و فرقی نیست
مابین آنکه در بعضی از فصلها بخشکد یا نه و آب برفی که از کوهها بزیر آید و از زیر ریگ
و ریل روان شود و بیرون آید آن داخل آب جاری نیست و آب جاری بملاقات
نجاست نجس نمیشود مگر آنکه رنگ یا بو یا مزه آن بنجاست متغیر شود و اقوی و اشهر
آن است که کریت در آن شرط نیست بلکه هر چند بسیار کم باشد بمجرد ملاقات نجاست
نجس نمیشود و آب جاری همینکه از ماده خود منقطع شود مثل آنکه در میان آن نهر مانعی
قرار بدهند که آب بجای دیگر برود و این تتمه آب را در نهر روانست این را آب

جاری نگویند

جاری نگویند و در او کریت را باید اعتبار کرد و همچنین هر گاه میان نهر نجاستی بریزد
و همان جایی که ریخته است متغیر شود در مطلق ارشته و آب صافی بی تغیر در میان
نماند پس آن موضع جز ما نجس است و بالای آن در حکم آب جاری باقیست و پایین آن
باید در و کریت اعتبار کنند و آب جاری که از ماده قطع شده هر گاه فی الجمله سراشیب
میرود و هر گاه نجاست بپایینهای آن ملاقات کند طاهر است آنچه که بالای نجاست
نجس نمیشود و آنچه پایین تر از نجاست است هر گاه بمقدار کر نباشد نجس میشود و همچنین
هر آبی که در روی زمین روان شود هر چند از زمین نابع نشده باشد و هر گاه آب
قلیلی در کنار آب جاری باشد و بآن متصل باشد آن نیز در حکم آب جاریست
هر گاه مساوی باشد یا جاری در بالا باشد و اما اگر جاری در پایین باشد
پس آن بملاقات نجاست نجس میشود مطلب چهارم در آب حمام یعنی آب حوضهای کوچک
که در جنب خزینه میسازند بواسطه تنبوشه از خزانه در آن میشارد و این در بلاد
حجاز و عراق متعارف نیست پس آن نیز در حکم آب جاری است مادامی که متصل است
بشرط آنکه خزانه از کر بیشتر باشد که در حین ملاقات نجاست معلوم باشد که آنچه
در خزانه است بمقدار کر بیشتر است و همچنین که اتصال قطع شد حکم آب قلیل دارد
و در حکم آب حمام است غیر آن مثل منبعها و حوضها در هر جا که باشد با وجود شرایط
مذکوره و اما غساله حمام یعنی آبی که از تن و شو جمع میشود در منجلاب پس اگر علم بنجاست

آن باشد یا علم بطهارت آن باشد پس در آن اشکال نیست و اگر علم بهیچیک نباشد پس مشهور
نجاست آن است و این در نزد حقیر دور نیست بلکه اظهر آن است بملاحظه نقل اجماع و دلالت
بعضی اخبار و اما اصل زمین حمام و آبهائی که در آن بهم میرسد از شست و شو پس اظهر طهارت
آن است بلکه ظاهرا خلافی در آن نیست ولیکن احوط اجتناب است و اشکال در جائی است
که علم بنجاست زمین حمام بهم رسد مثل آنکه دیده بودیم که خون ریخت یا منی بآن رسید یا از جائی
که بول بوده پاره ای برداشته شد و بسیار آن مالیده شد بعد از آن علم بتطهیر آن بهم رسید و اما
احتمال اینکه تطهیر کرده باشد حاصل باشد پس ظاهر اطلاق اخبار و فتاوی علما طهارت است
و مقتضی استصحاب نجاست است و آنچه بعد از تامل در اخبار و سایر ادله در نظر حقیر
رجحان دارد نیست که ملاقی آن را با رطوبت پاک میدانم ولیکن برای زمین سجده گاه
و تیمم هم میکنیم هر گاه سنگ باشد و اگر کسی مطلقا احتیاط بکند خوب کرده است مطلب
پنجم در آداب آب باران است و آن در حکم جاریست در اینکه بملاقات نجاست نجس
نمیشود مگر اینکه احد اوصاف او متغیر شود بنجاست و فرقی نیست میان جاری بودن
آن از ناودان و امثال آن یا در روی زمین جاری بودن یا اینکه مطلق جاری نشود
مثل اینکه در گودالی جمع شود هر چند بسیار کم باشد و اینها همه در وقتی است که باران
از آسمان فرود می آید و هر گاه باران قطع شد دیگر این حکم ندارد و هر گاه کمتر از کر
باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود و هر گاه قلیل آب بارانی در گودالی بوده باشد

وبعد ازان

و بعد از آن باران بر آن ببارد بمجرد ورود باران همان حکم دارد که گفتیم بلکه ظاهر این است اگر
آب قلیل از غیر باران هم در جائی باشد در وقت نزول باران بر آن آن نیز همین
حکم دارد و باران بهر چیز نجس که فرود آمد همین که تمام آن را فرو گرفت پاک میشود
بشرط زوال عین نجاست و جریان شرط نیست و هر گاه آب نجس در جائی باشد
بمجرد ورود باران بر آن پاک نمیشود مگر اینکه آب باران در حین باریدن جاری
شود و داخل شود بآن و ممزوج شود با آن قدر بر آن ببارد که باز حکم جاری بعمل آید
بسیار شود و قائلین باشتراط کریت در آب جاری در آب باران قائل بآن
نشده اند مطلب ششم در آب چاه است و مراد از آن چاههای متعارف است که آب
از زمین او بر می آید و در آن جمع میشود و غالبا در آن حالت و بیرون نمی آید پس
مثل چاههای قنوات که آب آنها در زیر زمین جاریست تا اینکه بروی زمین جاری
شود و امثال آن داخل در این نیست و آنها در حکم آب جاریست و همچنین هر گاه
کسی چاهی بکند و آب از آن بیرون نیاید ولیکن از بیرون آبی بر او بریزند و آب
در آنجا جمع شود آن نیز در حکم آب ایستاده است اگر بمقدار کر است در حکم کر است
و اگر نه در حکم آب قلیل است و در آب چاه متعارف خلاف عظیم در میان علما
است مشهور قدما آن است که بملاقات نجاست نجس میشود و مشهور میان متاخرین
آن است که نجس نمیشود و این در نظر حقیر اقوی است و اقوال دیگر در مسئله هست

ضعیف است و علی ای تقدیر هر گاه متغیر شود بنجاست اشکال در نجاست آن نیست
و بنا بر حدیث مشهور حاملی که وارد شده است از برای نجاسات چنانکه خواهد آمد محمول است
بر استحباب **مطلب نهم** آب قلیل هر گاه بملاقات نجاست نجس شود پس تطهیر بچند چیز حاصل میشود
اول اینکه یک کر آب یا بیشتر را یک دفعه بر آن بریزند و بآن ممزوج و مخلوط شود و
مجرد اتصال بهم کافی نیست و هر گاه متغیر بنجاست باشد باید بعد از زوال تغیر بقدر
که باقی بماند تا آن را پاک کند و هر گاه قدری از کر را متغیر کند آن باقی فایده نخواهد
بخشید **دویم** اینکه آب قلیل اگر بریزند و ممزوج و مخلوط شود پس هر گاه کوزه آب نجس را
که پر باشد کسی در کر فرو برد بمجرد این پاک نمیشود بلی هر گاه آب کمی در آن باشد و آب
کر در آن داخل شود و ممزوج شود پاک میشود **سیم** با آب جاری میتوان تطهیر کرد بشرط اینکه
ممزوج شود و مجرد اتصال کافی نیست و همچنین است هر گاه آب از مخزنی که از کر بیشتر باشد
بیاید و ممازج آب قلیل شود و هر گاه بعد از ملاقات و اتصال بیکدیگر در آن مخزن
بقدر کر نباشد یا بعد از زوال تغیر آب قلیل هر گاه متغیر شده باشد بقدر کر باقی
نمانده باشد کافی نیست و این در وقتی است که آن خزانه در بالای آب قلیل باشد
و اما هر گاه مساوی باشد مثل دو کوزه الی که یکی از کر کمتر باشد و دیگری بقدر کر باشد
پس در اینجا مجرد ممازجه و مخلوط شدن کافی نیست مگر اینکه آن قلیل متغیر باشد و قدری
از کر را متغیر کند پس در اینجا بعد از زوال تغیر باید از کر کمتر نباشد تا آن قلیل را پاک کند

مجرد اتصال

مجرد اتصال در اینها هیچکدام کافی نیست و هر گاه کر در زیر آب قلیل باشد و از آنجا آب
بجوشد و داخل قلیل نجس شود پس هر گاه بنحوی است که بر او صادق آید که نمایند عرفاً
پس آن نیز با مخالطه و ممازجه پاک میشود و شرط نیست که مطهر زیاده از کر باشد مگر در صورتی
که قلیل متغیر بنجس باشد از زوال تغیر از کر ناقص شود چنانکه گفتیم **چهارم** با آب باران هم میتوان
تطهیر کرد چنانکه گذشت و هر گاه آن آب نجس کر باشد مثل اینکه کم کم نجس جمع شده باشد
تا بقدر کر یا کر متغیر بنجاست شده باشد پس آن نیز در احکام تطهیر مثل آب قلیل است
و هر گاه تغیر کر خود بخود زایل شود یا بسبب وزیدن بادها یا مثل اینها فایده ندارد
و تطهیر آن بتغیر آب نمیشود و اما آب جاری هر گاه نجس شود بسبب تغیر پس طریق
تطهیر آن همان است که از سر چشمه آب بیاید و ممزوج و مخلوط شود تا بحدی که
تغیر را زایل کند و همچنین آب حمام و آنچه شبیه بآن است و لیکن در اینجا شرط است
که آن ماده از کر بیشتر باشد از اصل تا بعد از زوال تغیر هر گاه آن حوض کوچک
متغیر شده باشد **مطلب دهم** در تطهیر آب چاه بنا بر قول بنجاست و اظهر آن است
که تطهیر آب چاه بکر و جاری و آب باران و غیر آن بتفصیلی که گذشت ممکن است
و دیگر کشیدن آب چاه در کار نیست و از بعضی علما ظاهر میشود که طریق تطهیر آب
چاه منحصر است در کشیدن آب بتفصیلی که می آید و آن ضعیف است و اگر کسی آب
آن چاه را جاری کند پس اظهر آن است که هر گاه بقدر مقداری که فرموده اند

باید کشید از وی رفت پاک است و اگر آب چاه فرو رود و باز گردد پس اظهر آن است که
دیگر احتیاج بکشیدن آب نیست خصوصاً هرگاه ته چاه مثل آفتاب یا باران پاک
شود و هرگاه آب چاه متغیر شود پس اقوی بنابر مختار آن است که باید کشید تا تغیر زایل
شود و بنابر قول بنجاست آب چاه بملاقات اقوال بسیار در آن هست و مناسب
ترین آن اقوال باین مذهب آن است که هرگاه آن نجاست مقداری که در شرع
وارد است باید کشید هرگاه پیشتر از مقدار زوال تغیر آن زایل آورند و الا
بکشند تا تغیر زایل شود پس آن پاک نمی‌شود بلکه باید آب را کشید و در مقدار آن
اشکال است و اظهر آن است که هرگاه توان دانست که اگر تغیر باقی بود چه قدر
کشیدن زایل میشد همان قدر را بکشند و الا تمام آب چاه را بکشند و اما در صورت
عدم تغیر آب چاه بنجاست پس در بعضی نجاسات بخصوص تقدیری وارد شده و
در بعضی نشده و در مالانص فیه یعنی آنچه در خصوص تقدیری در شرع وارد نشده مشهور
آن است که تمام آب چاه را باید کشید و بعضی گفته اند چهل دلو و بعضی گفته اند سی دلو
و اول اظهر است و بنابر مختار استحباب بهر یک بعمل می آید هر چند عمل باکثر افضل است
و اما آنچه در او تقدیری از شرع رسیده پس ما بیان آن را در ضمن چند مسئله میکنیم
مسئله اولی در آنچه تمام آب را از برای آن باید کشید و آن شراب است و مشهور
آن است که فرقی میان کم و بیش آن نیست و بعضی گفته اند از برای یک قطره آن

بیست دلو بکشد و دور نیست که قطره آن در حکم مالانص فیه باشد و مشهور آن است که
سایر مسکرات مایعه نیز مثل شراب است و بعضی از علما فقاع را هم بآن ملحق کرده اند و این
دور نیست و بعضی آب انگور را هم ملحق کرده اند در صورتی که جوش آمده باشد و ثلثان او
نرفته باشد و دیگر شتر است و اشهر و اظهر آن است که ورا هم همین حکم دارد و دیگر منی است
و خون حیض و نفاس و استحاضه و بعضی عرق شتر نجاست خوار و عرق جنب از حرام را هم
ملحق کرده اند و دلیلی بر آن نیافته ام و هرگاه کشیدن تمام آب چاه ممکن نباشد
بسبب زیادتی و فور آب پس باید چهار مرد بکمک یکدیگر یکروز از آن بکشند دو نفر
دو نفر بهتر است و اظهر آن است که از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب کافی است و احوط
اعتبار روز و شب است و کشیدن در شب کافی نیست و مرکب از روز و شب هم کافی
نیست و جماعت زنان و اطفال هم کافی نیست و احوط آن است که در وقت چیز
خوردن و نماز کردن هم مجتمع نشوند بلکه هر یک در وقت رفع حاجت خود
بکنند مسئله دوم مشهور وجوب کشیدن یک کر است از برای مردن اسب و شتر و
الاغ و جمعی از اصحاب ماده گاو را هم بآنها ملحق کرده اند و این خوب است مسئله
سیم واجب است کشیدن هفتاد دلو از برای مردن انسان ظاهرا فرقی نیست
مابین اینکه انسان در چاه بمیرد یا مرده آن در چاه بیفتد و هرگاه بدن انسان
آلوده بنجاست دیگر مثل منی یا خون یا غیر آن شود پس اکتفا بهفتاد دلو معلوم نیست

واز اینجا معلوم میشود که حکم کافر غیر مؤمن باشد و ابن ادریس از علما، ما گفته است باید از برای
کافر تمام آب چاه را کشید و دعوای اجماع کرده است و این بعید است و اظهر آن است
که آن را از جمله ما لا نصّ فیه دانیم و همچنین کافر زنده و هرگاه بدن او مباشر آب چاه شود
مسئله دوم اظهر آنست که از برای غایط انسان ده دلو باید کشید هرگاه از هم نپاشیده باشد
و هرگاه از هم پاشیده باشد و آب شده باشد چهل دلو بکشند و پنجاه دلو افضل است و دور نیست
که مجرد از هم پاشیدن همین حکم داشته باشد خواه آب شده باشد یا نه و خواه تمام آن
عضو چنین شده باشد یا بعض آن و جمعی از علما از برای خون بسیار هم پنجاه دلو گفته اند
و اقرب آنست که سی دلو تا چهل دلو بکشند از برای خون بسیار مثل سر بریدن گوسفند
که در آن حال بچاه بچکد یا مثل قطرات خون رعاف که از دماغ در چاه چکد مسئله
پنجم مشهور است وجوب کشیدن چهل دلو از برای بول مرد و ابن ادریس فرقی ما بین بول مرد
و زن نکرده است و احوط آنست که از برای بول زن تمام آب چاه را بکشند و ظاهراً
فرقی ما بین بول مسلم و کافر نباشد و همچنین است سخن در غایط و خون مسئله ششم
مشهور آنست که واجب است کشیدن سی دلو از برای آب باران که مخلوط شده باشد
به بول و عذره و نجاست سگ چنانکه در روایت کردویه وارد شده است و از اینجا
تعدی بغیر اینها نمیتوان کرد و دور نیست که هرگاه عین بعضی از مذکورات هم داخل باشد
باز حکم او همین باشد زیرا که کافی است که مخلوط شدن آب باران را اثری باشد مسئله هفتم

واجب

واجب کشیدن هفت دلو از برای مردن طیر و آن عبارت است از مثل کبوتر و بزرگتر از آن
تا بجثه شتر مرغ و همچنین از برای غسل کردن جنب در چاه چنانکه مشهور بآن رفته اند و اما
اظهر آن است که مجرد مباشرت جنب با آب چاه این حال دارد هر چند غسل نکند و ظاهر
این است که این حکم در صورتیست که بدن او خالی از نجاست باشد و الّا از برای هر نجاستی
حکم او ثابت است و اظهر آنست که غسل ارتماسی جنب در چاه باطل نباشد و بعضی گفته اند
باطل است و همچنین از برای سگ که در چاه بیفتد و زنده بیرون آید هفت دلو باید کشید و همچنین
بول صبی و مراد از آن طفل است که از دو سال بیشتر گذشته باشد و هنوز بالغ نشده باشد
و همچنین است از برای مردن موش هفت دلو بکشند و مشهور آنست که این در صورتیست که
از هم پاشیده باشد و اگر نه سه دلو کافیست و بعضی گفته اند هرگاه ورم کرده باشد هم هفت
دلو بکشند و بعضی مطلقا هفت دلو را ضرور میدانند و اظهر قول مشهور است مسئله هشتم
اظهر آن است که از برای زرق مرغ خانگی که نجاست خوار باشد اگر پنج دلو بکشند کافیست
و زیاده ضرور نیست مسئله نهم مشهور وجوب سه دلو است بجهت مردن مار و بعضی هفت
دلو را واجب دانسته اند سه دلو از برای وزغه که آن کرپاسه است و بعضی یک دلو را هم کافی
دانسته اند و از برای عقرب هم سنت است که سه دلو بکشند مسئله دهم واجب است کشیدن یک دلو
از برای گنجشک و آنچه شبیه آن باشد در جثه و مقدار تا بجثه کبوتر برسد و ظاهر آنست که بزرگی
و کوچکی آنها تفاوت نمیکند پس جوجه مرغ خانگی و گنجشک حکم ایشان تفاوت دارد

هر چند در جثه مثل هم باشد و اکثر علما واجب دانسته‌اند کشیدن یک دلو را از برای بول
طفل شیرخواره بلکه طفل افطیم هم همین حکم دارد یعنی طفلی که تازه از شیر گرفته باشند و بعضی دو دلو
که در صبی مذکور شد بعد از آن بهتر که او را افطیم گویند **مسئلهٔ یازدهم** هرگاه نجاسات متعدده بچاه بریزند
اقوی آنست که مقتضای هر یک را بعمل آورد خواه مساوی باشند در جثه و مقدار و خواه مختلف
و خواه مقداری که شرع فرموده است از برای آنها مساوی باشد یا مختلف و بعضی استثناء کرده‌اند
مثل اینکه خون کمی بچاه ریخته باشد و بعد از آن هم خون کمی دیگر بریزد که بسبب آن خون
زیاد شود گفته‌اند که در اینجا حکم بسیار را باید جاری و آن دلیلی ندارد بلکه اظهر آنست
که حکم دو خون کمی دارد و از برای هر یک سه دلو بکشند و مجموع را خون بسیار حساب نکنند
و هرگاه آب چاه وفا نکند بکشیدن مقدار هر یک از نجاسات متعدده پس کشیدن تمام
آب چاه کافیست و هرگاه متعذر باشد پس تراوح کنند چنانکه گذشت و دور نیست که تراوح
یکروز نتوان اکتفا کرد و این خالی از اشکال نیست **مسئلهٔ دوازدهم** هرگاه پارهٔ از حیوانی
که از برای او مقدار معینی در شرع وارد شده در چاه افتد مثل سر یا دست یا پا و امثال
آن پس در آن خلافست بعضی آن را ملحق بحکم کل آن حیوان کرده‌اند و بعضی ملحق بما لا نص فیه
کرده‌اند و بعضی گفته‌اند اگر حکم کل حیوان از حکم ما لا نص فیه کمتر است مقدار ما لا نص فیه را
بکشند و این دور نیست و اگر پاره‌های متعدده از یک حیوان بریزد یا یک پاره از یک حیوان
و پاره‌های دیگر از حیوان دیگر که از همان جنس باشد مثل یک دست انسان و دست انسان دیگر

پاهای انسان

۴۸

پاهای انسان دیگر پس اظهر آنست که هر یک حکم جدا دارند و تداخل نمیشود و همچنین پاره‌های حیوان
ما لا نص فیه و اما حیوان حامله هرگاه معلوم شود که آب چاه بحمل او هم رسیده است یا حیوانی
که فضلهٔ او نجس باشد معلوم شود که آب بنجاست آنهم رسیده پس در آن اشکال است و اظهر
در ثانی است که حکم تفاوت نمیکند و اشکال در اول بیشتر است اما بنا بر مختار که عدم
انفعال چاه است پس در هیچ حال اشکال نیست **مسئلهٔ سیزدهم** آب کشیدن از برای تطهیر بعد بیرون
آوردن نجاست باشد یا مستهلک شدن آن در چاه مگر در جائیکه تمام آب چاه را باید کشید
و اگر قدری پیش از بیرون آوردن نجاست کشیده شود باکی نیست و هرگاه اجزای نجاست
پراکنده شده است باید همه بیرون بیاید بعد از آن آب بکشند و همچنین موی حیوان نجس العین
و اگر موقوف باشد بیرون آمدن همه بکشیدن همه آب چاه که باید کشید تا تمام شود و تا جمیع اجزا
بیرون نیاید پاک نمیشود و ظن غالب بتمام شدن اجزا ظاهراً کافیست **مسئلهٔ چهاردهم**
معتبر در دلو همانست که متعارفست مثل آن چاه باشد یعنی در عرف و عادت آن بلد
از مثل آن چاه مثل این دلو بکشند و اظهر آنست که عدد را ملاحظه باید کرد پس هرگاه از برای
ده دلو باید کشید او بظرف بزرگ در چاه کند که یکبار بمقدار ده دلو را بیرون بیاورد
کافی نیست بلی در جائی که بجهت زوال تغیر میکشند یا جائی که تمام آب چاه را باید کشید
یا بمقدار کری باید کشید در آنجا تعداد در کار نیست **مسئلهٔ پانزدهم** قطرات را که متعارفست
از دلو میچکد در حین کشیدن معفو است دیگر از برای آنها جدا جدا نباید کشید و همچنین دیوارهٔ چاه

منهج دوم

وکندهای آن و بعضی که در آن هست همه معفو است و بعضی از خلاص شدن همه آنها پاکند و قید
از خلاص شدن اشکال هست و همچنین بند و دلو و چرخ دولابی که آب میکشد بنابر مختار
اشکالی در بحث نیست **فایده** بدانکه هرگاه چاه آب نزدیک بالوعه باشد یعنی
چاهی که در او آب نجس یا بول و سایر نجاسات باشد مادامیکه معلوم نشود که نجاست آن
و تری آن بچاه آب رسیده است پاکست و بعد از آن که علم بهم رسد که رطوبت آن بچاه
آب رسیده است بنابر مختار نجس میشود مگر آنکه احد اوصاف متغیر بآن نجاست شود و
بنابر قول نجاست نجس میشود و سنت است که چاه و بالوعه از هم دور باشند بقدر پنج ذراع
هرگاه زمین چاه از زمین ته بالوعه بلندتر باشد یا در زمین سخت باشد و هفت ذراع هرگاه
چنین نباشد و بعضی گفته اند که در جانب شمال بودن هم مثل بلندتر بودن از زمین است
اوّل در دانستن اوقات نماز است و در آن چند باب است **باب اوّل** در اوقات نمازهای
یومیه پنجگانه است و در آن چند مطلب است **مطلب اوّل** هر یک از نمازهای پنجگانه است که
در دو وقت میباشد یکی وقت فضیلت که ثواب آن بیشتر است و یکی وقت اجزاء
یعنی در آن وقت ادا است و قضا نشده است اما فضیلت ندارد و هرچند معصیت هم
نداشته باشد و بعضی گفته اند که وقت اوّل از آن دو وقت از برای مختار است و دوم
از برای معذور و مضطر است یعنی که اگر کسی باختیار نماز را بگذارد تا وقت دوم معصیت
کرده است بلکه بعضی گفته اند قضا هم میشود و در آخر وقت موجب عفو از آن است و گفته اند

مراد از عذر

مراد از عذر سفر است و باران و آزار و شغلی که ترک آن ضرر بدین و دنیای او داشته باشد
و مراد بضرورت پنج چیز است اوّل آنکه کافری مسلمان شود در آخر وقت دوم طفلی بالغ شود
سیم حایضی طاهر شود چهارم مجنونی عاقل شود پنجم بیهوشی بهوش آید و اشهر و اظهر
قول اول است اما وقت اوّل نماز ظهر از اوّل زوال است تا آنکه سایه که بعد از ظهر
بهم میرسد مثل آن سایه شود که در اوّل ظهر باقی مانده بود و این ضعیف است و معنی زوال
بعد بیان خواهیم کرد و وقت دوم نماز ظهر باقیست تا آنکه باقی بماند بغروب آفتاب
آنقدر وقت که نماز عصر را تنهائی توان کرد پس آن دیگر مخصوص عصر است و ظهر را نمیتوان
کرد و اما وقت اوّل نماز عصر پس آن بنابر اقوی و اشهر از حال فارغ شدن از نماز ظهر است
تا آنکه سایه که بعد از ظهر از برای هر چیز بهم میرسد دو مثل قامت آن چیز شود و وقت
دوم آن منتهی میشود بغروب آفتاب و اقوال دیگر در مسئله هست همه ضعیفاند و اما وقت
اوّل مغرب که فضیلت است پس آن از غروب آفتاب است تا آنکه شفق فرو نشیند و مراد از شفق
سرخی است که در مغرب میماند بعد غروب آفتاب و وقت دوم آن باقی است تا آنکه
بماند بنصف شب بمقدار چهار رکعت که آن مخصوص عشا است بنابر مشهور و در نزد حقیر هرگاه
بمقدار چهار رکعت بنصف شب بماند میتواند مغرب و عشا را هر دو بکند بجهة آنکه هر کس
که یک رکعت از نماز را در وقت خود تواند دریافت همه آن نماز را دریافته است
چنانکه بعد خواهیم گفت و بعضی گفته اند که وقت مغرب و عشا باقی است تا صبح و این ضعیف است

بلی اگر کسی در خواب مانده باشد یا فراموش کرده باشد میتواند مغرب را ادا بکند تا آنکه
بماند بصبح بمقدار نماز عشا و دور نیست که مطلق مضطر این حکم را داشته باشد و بهتر آنست
که قصد ادا و قضا نکند و اما وقت اول نماز عشا پس بنا بر مشهور و اقوی بعد از فراغ
از نماز مغرب است تا ثلث شب برود و بعضی گفته اند اول وقت آن بعد سقوط شفق است
و اول اقوی است هر چند این فضل اسهل است و آخر وقت آن نصف شب است بنا بر مشهور
و اقوی چنانکه پیش گفتیم مضطر میتواند تا صبح هم بکند و این بهتر است که قصد قضا و ادا نکند
و اما وقت اول نماز صبح پس آن طلوع صبح دویم است تا صبح خوب روشن شود و وقت
دویم آن باقی است تا طلوع آفتاب مطلب [illegible] مشهور آنست که اول وقت ظهر مخصوص نماز
اوست بعد از آنکه آن نماز کرده شود و بعد از آن شریکند با عصر در وقت تا آنکه بمقدار
عصر بماند بغروب آفتاب است و همچنین مغرب و عشا و بعضی علما گفته اند آن دو نماز همه وقت
باهم شریکند از اول تا باخر و بعضی بر این متفرع کرده اند انکه هرگاه کسی فراموش کند
و اول نماز عصر را بکند بعد از آنکه فارغ شود بخاطرش آید که ظهر را نکرده است پس اگر
در اول وقت مخصوص ظهر بوده است پس نماز عصر صحیح نیست و باید بعد از ادای ظهر عصر را
اعاده کند و اگر در وقت مشترک بوده است یعنی بعد از آنکه بمقدار نماز ظهر گذشته باشد
عصر را کرده است پس در اینجا عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن بجا آورد و همچنین در مغرب
و عشا بخلاف آن قول دیگر که میگویند در هر وقت که نماز دویم را کرده است و بعد

از فراغ

از فراغ بخاطرش آمده است صحیح است و اعاده نمیخواهد همین نماز اول را بعد از آن
بکند و قول مشهور اظهر است هر چند در تفریع این مسئله اشکال است اما دخلی بترجیح مختار
در مسئله ندارد و آنچه گفتیم در وقتی است که بعد از فراغ بخاطرش آید اما هرگاه در بین نماز
بخاطرش آید پس در هر حال که ممکن است عدول کند و اما هرگاه ممکن نباشد عدول
مثل آنکه لازم آید زیادتی رکنی پس آن نماز باطل است مثلاً نماز عشا را مقدم داشته
و بعد از رکوع رفتن برکعت چهارم بخاطرش آید که مغرب را نکرده است دیگر نمیتواند عدول
کند بمغرب و اما اگر برکوع چهارم نرفته است میتواند عدول بکند و در نماز عصر میتواند
عدول بکند مادامیکه سلام نماز را نداده است بلکه دور نیست که در نماز عصر بعد از
خلاص شدن هم عدول نیت تواند کرد چنانکه حدیث صحیحی با آن وارد شده است
مطلب [illegible] شناخته میشود زوال آفتاب بزیاد شدن سایه بعد از کم شدن یا به پیدا
شدن آن بعد تمام شدن و بیان این آنست که در وقت طلوع آفتاب هر چیز
که در روی زمین می باشد سایه طولانی دارد بطرف مغرب و هرچه آفتاب بالا
می آید سایه کوتاه میشود تا آنکه آفتاب برسد بخط نصف النهار و چنان بلند شود که
دیگر سایه از آن کوتاه تر نمیشود و در بعضی بلاد بالمره سایه بر طرف میشود پس اینکه سایه شروع
کرد بزیاد شدن تا آنکه تازه سایه بهم رسیدن بعد تمام شدن و رو کردن بمشرق پس
آن اول ظهر است و از برای دانستن دایره نصف النهار و میل کردن از آن

چند طریق گفته اند و باکی نیست که ما یکی از آنها را درین رساله بیان کنیم و آن طریق دایره
هندیه است و طریق آن اینست که زمین را خوب هموار کنند که مطلقا پست و بلندی
نداشته باشد بعد از آن به پرگار دایره بر آن بکشند بهر بزرگی که خواسته باشند و نصب
کنند بر مرکز دایره یعنی وسط حقیقی آن شاخصی مخروطی کرده سران تیز باشد که طول آن تقریبا
بقدر ربع قطر دایره باشد نصب کنند باستقامت که مطلقا کجی نداشته باشد و دانسته
میشود استقامت آن باینکه ریسمانی اندازه کنند و از سر شاخص تا محیط دایره یعنی آن
خط پرگاری از سه طرف اندازه بگیرند که همه یک اندازه باشند و بعد از آن
انتظار بکشند و ملاحظه کنند که آن سایه که در طرف مشرق افتاده است و بیرون از
دایره است چه وقت داخل دایره میشود همینکه سایه داخل شد با آن خط پرگاری همانجا را
نشان بکنند پس بعد از ظهر هم انتظار بکشند تا اینکه آن سایه وقتی که میخواهد از خط پرگاری
بیرون رود بجانب مشرق همان جای خط پرگاری را هم نشان بکنند بعد از آن
مابین آن دو نشان را بخط مستقیمی وصل کنند پس درینوقت از آن دایره دو قطعه
حاصل میشود یکی در جانب جنوب و یکی در جانب شمال آنکه در جانب شمال است
آن را تنصیف کنند بخط مستقیمی که یک سر آن را بمرکز دایره منتهی کنند و یک سر آن را بخط
پرگاری پس همین خط خط نصف النهار است و هر وقت که سایه شاخص بر همین خط
افتاد هنوز ظهر نشده است و همینکه شروع کرد که سر سایه از خط بیرون رود بجانب مشرق

بکمال

پس آن اول ظهر است و بعضی گفته اند که ظهر شناخته میشود باینکه آفتاب بگردد بجانب
ابروی راست برای کسی که رو بقبله بایستد و این در همه جا صحیح نیست بلکه آنجاهائی است
که قبله آن در نقطه جنوب باشد مثل اطراف عربیه عراق و اما در مثل عراق عجم گاه
هست که وقتی که آفتاب برابروی راست رسد دو ساعت یا بیشتر از ظهر گذشته
باشد بلی این علامت از برای یقین کردن بظهر خوبست نه از برای تحدید اول وقت
ظهر و اما غروب آفتاب پس بنا بر مشهور و احوط دانسته میشود بزوال حمره مشرقیه یعنی
آن سرخی که از جانب مشرق بالا می آید و محاذی بالای سر که میرسد بر طرف میشود
آن اول وقت مغربست و اما آنچه از اخبار معتبره بسیار ظاهر میشود این است که
همین که قرص آفتاب پنهان شد و شعاع آن از دیوارها و کوهها زایل شد اول
مغربست و این قول اقوی نیست ولکن احوط قول اول است و اما صبح صادق
میگویند پس آن سفیدیست که پهن میشود در افق و بزمین متصل میشود و اول آن مثل نصف
دایره است و صبح اول که آن را صبح کاذب میگویند آن سفیدی است طولانی که کشیده
بجانب بالای آسمان و بزمین متصل نیست و مابین او و زمین سیاهی شب حایل است
و مدتی مدید طول میکشد تا صبح صادق میشود و آن را ذنب السرحان میگویند یعنی دم
گرگ **مطلب چهارم** اول وقت افضل است و تاکید و اهتمام بسیار در اخبار وارد
شده است در ادا کردن نماز در اول وقت و چند جا را استثنا کرده

تاخیر در اینها بهتر است اول شخصی که نافله گذار باشد تاخیر فریضه میکند
تا نافله را بکند دویم زن مستحاضه که ظهر تاخیر میکند تا آخر وقت
فضیلت تا آن را تا عصر یک غسل بکند و همچنین مغرب را
سیم تاخیر عشا تا سرخی مغربی برود چهارم تاخیر نماز مغرب برای
کسی که رفقای او انتظار او میکشند بجهت افطار یا خود از زیاده
گرسنگی و تشنگی پیش از افطار حضور قلب نمیتواند بهم رساند پنجم
کسیکه قضای نمازهای واجبی میکند نماز حاضر را پس اندازد قضا را
مقدم دارد تا وقت تنگ شود ششم کسیکه بول و غایط دارد
تاخیر کند نماز را تا دفع اینها را بکند و نماز کند هفتم کسیکه یقین
بوقت نداشته باشد هر چند مظنه بدخول وقت دارد تاخیر کند تا یقین
حاصل شود هشتم کسیکه عذر دارد که امید زوال آن باشد مثل آنکه عاجز است
از قیام در نماز بجهت مرض و امید دارد که حال او بهتر شود نهم هرگاه خواهد
نماز را بوجه احسن دریابد مثل انتظار جماعت یا انتظار وقتی که آرام و حضور
قلب حاصل شود و از جمله آنست دفع گرما و سرما که نماز ظهر را تاخیر کند تا هوا
خوش شود دهم هرگاه حضور قلب و کمال نماز موقوف باشد بآن باب پنجم
در اوقات سایر نمازهای واجبی و در آن چند مطلب است مطلب اول

وقت نماز

وقت نماز جمعه بعد از زوال است بنابر مشهور و اقوی و همچنین اشهر و اقوی آنست
که خطبه را بعد از زوال بخوانند و قول بجواز نماز جمعه پیش از زوال و اشهر و اقوی
آن است که وقت نماز جمعه باقیست تا سایه هر چیز مثل آن چیز بشود و احوط آنست
که در اول ظهر شروع بخطبه شود و بعد از آن نماز شود و از قرار تاخیر نشود و لیکن
وجوب آن معلوم نیست و قول بان ضعیف است و سایه از آن حدی که گفتیم
هرگاه بگذرد دیگر جمعه را نکند و نماز ظهر را بکند خواه وقت باقی باشد یا نباشد
و ادراک جمعه با دراک یک رکعت حاصل میشود دو رکعت دیگر با آن اضافه میکند
و تمام میکند و همچنین هرگاه اصل نماز جمعه یک رکعت آن در وقت بشود و باقی
در خارج وقت ادراک جمعه شده است و بعضی مجرد شروع بنماز را هم در وقت
کافی دانسته اند با دراک وقت و آن مشکل است مطلب دویم وقت نماز عیدین
ما بین طلوع آفتاب تا ظهر و این نماز را در اول [illegible] آفتاب هم میتوان کرد
و سنت است در روز عید فطر تاخیر کند از برای اخراج فطره و افطار مطلب سیم
در وقت نماز آیات است اما کسوف و خسوف یعنی آفتاب گرفتن و ماه
گرفتن پس ابتدای وقت نماز اینها را از شروع در گرفتن است و وقت
آن باقیست تا همه آن وا شود و بعضی گفته اند تا شروع کند در وا شدن و اول
اقوی است و این احوط است و اما زلزله پس وقت نماز آن تمام عمر است

و اظهر آنست که موسع است و بعضی فوری دانسته اند مثل حج و بعضی علما صیحه را یعنی
فریادی که از هوا بلند شود مثل زلزله دانسته اند و این خوبست و اما سایر آیات
مثل بادهای سرخ و سیاه و تاریکیها که باعث خوف شود پس اظهر آنست که همه انها
مثل زلزله باشد و اظهر آنست که از برای هر زلزله یا علامتی ازین علامات
نماز علیحده باید کرد هر چند متعدد در رود هد و ظاهر آنست که حکم چنین باشد
هر چند مابین دو زلزله و نحو آن بمقدار نماز کردن فاصله نشود باب سیم
در اوقات نوافل یومیه است و در آن چند مطلب مطلب اول در وقت نافله
ظهر و عصر و در آن چند قول است و اظهر آنست که وقت نافله ظهر اول ظهر است
تا آنکه سایه که بعد از ظهر بهم میرسد یکذراع برود و آن عبارت از دو قامت
قدم است و مراد از قدم هفت یک شاخص است چون غالب این است که
قامت هر انسان مساوی هفت پای خودش بوده باشد و وقت نافله ظهر تا وقتیست
تا سایه بقدر دو ذراع برسد که چهار قدم است و بعضی گفته اند که وقت نافله
باقی است تا آنقدر طول نماند تا گردیدن سایه که بعد ظهر بهم میرسد مثل شاخص بقدر که
فریضه ظهر را توان کرد و وقت نافله عصر باقی است تا بماند از برای دو مثل
شدن بهم قدر شخص و بعضی گفته اند که وقت نافلها باقی است مادامیکه
وقت فریضه باقی است و بسیار احادیث دلالت میکند بر آنکه نافلها را

همه وقت

میتوان مقدم داشته و از وقت مؤخر هم میتوان داشت و بعضی آنها را حمل کرده اند
بر جهت از برای کسیکه از حال خود داند که در وقت مانعی بهم خواهد رسید
هم خوبست نهایت فضل اول تعجیل است و فضیلت باقیست تا آنکه بماند مثل و مثلین
مقدار ادای فریضه و این آخر مراتب فضیلت است بعد از آن هم تقدیم
جایز است نهایت تا آخر افضل است و اولی آنست که در ینحال قصد قضا
و ادا نکند و بهر حال هر گاه یکرکعت را کرد تمام میکند هر چند وقت نافله فوت
باشد نهایت سبک بجا آورد بآنکه اکتفا کند بحمد تنها و ذکر واحد در رکوع و سجود
و همچنین وقت نافله مغرب بعد نماز مغربست تا زوال حمره مغربیه و در صورت
که آن را توان کرد مادامیکه وقت نماز مغرب باقیست و در صورت زوال
حمره افضل تاخیر است از نماز مغرب و هر گاه شروع کرد در نافله و حمره برطرف
شد نافله را اتمام کند خواه در رکعت اول باشد یا دو رکعت اخیر و افضل تقدیم
نافله است بر تعقیبات بغیر تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها و اما وقت
نافله عشا که آن را وتیره خوانند پس آن باقی است مادامیکه وقت عشا
باقی است و سنت است که آن را بعد هر نمازی که در آن شب میکند بکند
وقت نافله شب بعد نصف شدن شب است تا طلوع صبح صادق
و شناخته میشود نصف شب به برگشتن ستارها چنانکه در روایت محمد بن

حفظه

وارد شده و بعضی گفته اند که مراد ستاره هائی است که در وقت غروب آفتاب
طلوع میکنند و این در همه ستاره ها و همه فصلها درست نمی آید و برای همه کس
معلوم نمیشود و گمان حقیر آنست که آنکه فرموده اند چنین است از برای عوام
که باین یقین نصف شدن شب حاصل شود هر چند بسیاری از نصف شب گذشته
باشد و ظاهر آنست که این تقریب را هم ملاحظه کرده اند بنت ستاره هائی
که در اول تاریکی شب بالای دیوارها و کوهها پیداست که تخمیناً در اول
غروب آفتاب طلوع کرده باشد و مشهور آنست که هر چه بصبح نزدیکتر باشد
افضل است و شاید که مراد ایشان این باشد که همه را در نصف شب نکنند
نه آنکه فضیلت باشد از تفریق در نصف آخر شب و هم دور نیست که بگوئیم که تفریق
افضل باشد که چهار رکعت بکند و بخوابد و بعد از آن باز چهار رکعت بکند
و بخوابد و بعد از آن شفع و وتر در مابین صبح کاذب و صادق بکند چنانکه
در اخبار بسیار منقول است که رسول خدا صلعم چنین میکرده اند و مشهور آنست که
جایز است کردن نماز شب پیش از نصف شب از برای معذور مثل مسافر
و کسیکه از غلبه خواب بترسد و قضا کردن در صبح افضل است از تقدیم و هر گاه
چهار رکعت را بجا آورد و صبح شد تمام بکند مخفف چنانکه پیش گفتیم و هر گاه چهار
رکعت را نکرده صبح شد نافله را بکند و فریضه را ادا کند بعد از آن نماز شب را

تمام کند

تمام کند و هر گاه وقت وسعت نماز نداشته باشد اکتفا بکند بوتر و تتمه را
قضا بکند و دور نیست که وتر را هم در این صورت ثانیا قضا کند مطلب چهارم
اول وقت نافله صبح بعد فراغ از نماز شب است بنا بر مشهور و آخر
آخر طلوع حمره مشرقیه است و افضل تقدیم آنست بر صبح و جمعی از اصحاب
گفته اند مستحب است اعاده آن هر گاه پیش از صبح کرده باشد و اولی آنست
که بگوئیم که این در صورتیست که بعد از آن خوابیده باشد و دور نیست
که باطلاق فتوی جماعت عمل کنیم هم بد نباشد باب چهارم در احکام و حقیقت
و در آن چند مطلب است مطلب اول واجب کردن نمازها در وقتهای
آنها و باید که علم باوقات هم داشته باشد پس هر گاه جاهل مسئله وقت نماز
کند نماز او صحیح نیست هر چند اتفاق افتاده باشد که در وقت کرده باشد و همچنین
هر گاه فراموش کرده باشد وقت را و باز در وقت بکند و تحصیل یقین بوقت
با وجود امکان واجب است و بمظنه و بدون عذری نمیتوان اکتفا کرد مگر
آنکه باین یقین حاصل شود و آنکه وضع اذان بجهت اعلام شده است
شاید از برای معذور باشد یا از برای با خبر شدن مردم که هر گاه
ممکن شود ملاحظه کند و تنها شود عمل بخبر یک نفر عادل هم میتوان کرد هر چند
علم کند مگر آنکه خبر او مفید علم باشد و ممکن است عمل بشهادت عدلین و

و در صورت عدم امکان تحصیل الیقین اظهر جواز عمل بمظنه است بامارات
و علامات و بعضی واجب دانسته اند تاخیر را تا یقین حاصل شود و این
احوط است و اگر بعد از عمل بمظنه ظاهر شود فساد آن پس اگر تمام نماز
پیش از وقت واقع شده نماز او باطل است و اعاده میکند باتفاق علما
و اگر ظاهر شود که وقت در اثنای نماز داخل شده هر چند پیش از سلام باشد
پس اشهر و اظهر آنست که صحیح است و اعاده نمیخواهد و هر گاه گمان کند که وقت تنگ
شده است و بغیر نماز عصر را نمیتواند یا غیر نماز عشا را نمیتواند کرد و بعد از آن
که عصر یا عشا را کرد ظاهر شد که وقت باقیست پس درین حال احتمالات بسیار است
و دور نیست که اظهر این باشد که آنچه کرده است اکتفا کند و نماز ظهر یا مغرب را
بعد از آن بکند پس اگر در وقت مشترک است ادا کند و اگر در وقت مختص نماز
دویم است قضا کند و احوط ترک نیت قضا و ادا است بلکه اگر در ظهر و عصر یک
چهار رکعت دیگر بکند و تعیین ظهر و عصر هم نکند کافی باشد مطلب دویم هر گاه
کسی را ممکن شود که شرایط نماز را بعمل آورد و یک رکعت از نماز را در وقت دریابد
لازم است ادا را ادای آن یعنی این وقت از برای این شخص وقت نماز ادا است
و نماز را اتمام کند پس هر گاه بمقدار پنج رکعت بنصف شب مانده باشد دریابد
مغرب و عشا را دریافته است بنا بر مختار حقیر چنانچه پیش گفتیم خواه حاضر باشد و خواه

مسافر

٥٥

مسافر و اظهر آنست که ادراک رکعت بسر برداشتن از سجده دویم حاصل میشود و بعضی
اکتفا بادراک رکوع کرده اند و آن بعید است و اما هر گاه بمقدار یک رکعت نماز را
با شرایط از اول وقت دریابد و بعد از آن مانع بهم رسد پس کافی نیست و در آن
قضائی نیست بلی هر گاه بمقدار تحصیل شرایط نماز را اتمام دریابد و نکرده باشد
بر او قضا واجب است و بعضی گفته اند هر گاه اکثر نماز را در اول وقت دریابد نماز را
دریافته است و آن بعید است مطلب سیم هر گاه نماز آیتی یا فریضه حاضره
جمع شوند هر کدام که وقت او تنگ شده او را مقدم دارند و اگر هر دو وقت
آن تنگ شده باشد فریضه حاضره را مقدم دارد و هر گاه وقت هر دو گشاده
باشد پس مشهور و اقوی آنست که مختار است در تقدیم و تاخیر و بعضی واجب دانسته اند
تقدیم حاضره را و این احوط است و اگر در اثنای نماز آیات بترسد که وقت فریضه
فوت شود آن نماز را قطع کند و فریضه را بجا آورد و بعد از آن از همانجا که مانده
بود نماز آیات را تمام کند و بعضی واجب دانسته اند که از سر گیرد و اول اقوی است
و هر گاه معلوم شود اندک وقت نماز آیات تنگ است یا نه مثل آنکه اول شروع
گرفتن آفتاب معلوم شده و نمیداند که آنقدر خواهد گرفت که وقتش وسیع باشد یا کم خواهد
گرفت درینصورت اگر وقت حاضره وسعت دارد احوط نماز آیات است هر چند
وجوبش معلوم نیست مطلب چهارم مشهور آنست که حرام کردن نماز سنتی در وقت نماز

واجبی مانند آیه واجب را اگر ده است بغیر نوافل یومیه که آنها را در وقت فریضه
میتوان کرد و اظهر آنست که حرام نباشد بلکه مکروه است و ظاهر اینست که کراهت
در نوافل یومیه هم هست هرگاه بسبب آن وقت فضیلت نماز فوت شود بلی هرگاه
نماز سنت کردن باعث فوت نماز فریضه شود یا باعث ضرری بآن شود یعنی
موجب تفویت بعضی از واجبات آن شود در آن صورت حرام است و همچنین است
حال در نماز سنتی کردن برای کسی که بکردن او نماز قضای واجب یا نحو آن
باشد پس هرگاه داند که کردن این سنتی باعث آن میشود که ترک واجب را بکند
آن نماز سنتی را نکند و اما اگر از حال خود میداند که اگر نماز سنتی را بکند نماز
قضا را هم خواهد کرد پس مانعی از کردن آن نماز سنتی در اینحال نیست بلکه قول
بکراهت هم در اینحال مشکل است **مطلب پنجم** مشهور اینست که مکروه است نافله
مبتدئه یعنی نماز سنتی که نامی ندارد و از آن باب که در همه اوقات
سنت است که کسی دو رکعت نماز سنت بجا آورد در وقت طلوع آفتاب
و نزد غروب آفتاب و نزد غروب آفتاب و نزد بلند شدن آفتاب تا بدایره
نصف النهار تا نزدیک آن و بعد نماز صبح و بعد نماز عصر و بعضی قایل بحرمت
شده اند و بعضی تفصیلات دیگر داده اند و اظهر در نزد حقیر اینست که در هیچیک
کراهتی نیست و احادیثی که باین مضمون وارد است محمول بتقیه است **مبحث سیم**

در مکان

٥٧

در مکان مصلی است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** جایزست نماز کردن
در مکانیکه مباح باشد تصرف در آن مثل مسجد یا مکانیکه مملوک باشد یا اجاره
گرفته باشد یا وقف بر او باشد مثال اینها و همچنین است هرگاه صاحب مکان
اذن داده باشد صریحا بگوید نماز کن یا باذن فحوی مثل خانه دوستانی که از حال ایشان
میدانی راضیند بنماز کردن در ملک ایشان و مثل صحراهای خالی از زراعت که هیچ جهة
ضرری بصاحب آن نمیرسد هر چند معلوم نباشد که مال صغیر و دیوانه است یا نه بلکه
اگر معلوم هم باشد و رضای ولی یا شاهد حال در اینمقام اعتبار کرده اند هر چند آن
شخص ولی بغیر حاکم شرع نداشته باشد و احوط بلکه اظهر آنست که در غیر صحراها بمجرد
مظنه اکتفا نکند و باید که علم برضا حاصل شود هر چند بسبب قراین باشد و در مثل
صحراها که گفتیم عدم ظهور کراهت صاحب کافی باشد و مشهور آنست که نماز در مکان
غصبی باطل است و جمعی دعوی اجماع بر آن کرده اند و مراد از غصب آنست که تصرف
در آن کند بدون اذن صاحب خواه آن شخص خود آن مکان را صاحب شده باشد
عدوانا یا بدون رخصت نماز کند هر چند صاحب نشده باشد یا دیگری صاحب شده
و این در او نماز کند و اظهر آنست که هرگاه کسی صحرائی را غصب کرده باشد
از برای غیر غاصب باز نماز جایز باشد هرگاه ضرر بمالک اصلی نمیرسد و اما از برای
خود غاصب معلوم نیست که جایز باشد و هرگاه علم نداشته باشد بغصبیت مکان و در اثنای

نماز کند نمازش صحیح است و همچنین هرگاه فراموش کند که مکان غصبی است
و دران نماز کند مگر آنکه خود غاصب باشد و نسیانا دران نماز کند ظاهر
اینست که درین صورت هم باطل باشد و هرگاه جاهل باشد باینکه نماز
در مکان غصبی باطل است مشهور آنست که معذور نیست و نماز او باطل است
و این اقوی است هرگاه علم اجمالی بشرایع و احکام داشته و تفصیل آنها را
تحصیل نکرده و اما هرگاه کسی را جبر کنند که در مکان مغصوب نماز کند نمازش صحیح است
و اگر کسی را محبوس کنند در آنجا پس نماز او نیز صحیح است نهایت اشکال در جائیست
که بعضی افعال نماز موجب ضرر بصاحب مکان باشد مثل آنکه محتاج باشد بتیمم
و اعضای تیمم او زخم باشد و خون ازو روان باشد و تیمم کردن موجب
نجس شدن مکان باشد و صاحب مکان باین راضی نباشد پس درین صورت حکم
بصحت تیمم و نماز مشکل است بجهة آنکه محبوس بودن همین قرار در آنجا را
مباح میکند اما هرگونه رفتار معلوم نیست که مباح کند و مراد از مکان غصبی
که نماز او باطلست آن جائیست که مصلی در حال نماز در آن تصرف میکند بسبب نماز
بپا گذاشتن و خم شدن و راست شدن خواه هوای خانه باشد و خواه
زمین باشد و خواه فرش باشد و خواه حایل مباحی بر روی آن غصبی باشد
مثل فرش مباحی یا نباشد و اما هرگاه جامه غصبی مثلا در ما بین زانوها

و محل پیشانی

و محل پیشانی مصلی باشد ضرری ندارد و همچنین هرگاه دیوار و سقف خانه غصبی باشد
و هرگاه در پشت بامی نماز کند که آن بام مباح باشد اما دیوارهائی که این بام
بر او قرار گرفته غصبی باشد پس در آن اشکال است و احوط اجتناب است مطلب دوم
واجب است که محل پیشانی یعنی آن چیزی که برو نماز میکند پاک باشد از هر نجاستی اما
باقی مکان مصلی اگر نجس باشد نمازش صحیح است بشرط آنکه متعدی نباشد یعنی نجاست تری
نباشد که بدن و جامه مصلی را نجس کند یا جامه و بدن مصلی تر باشد که بآن نجس میشود
شرط کرده اند و اشهر و اقوی آنست که هیچیک شرط نیست و اظهر آنست که هرگاه
خون تری که کمتر از درهم بغلی در آن مکان باشد ضرر ندارد و هر چند
ببدن و جامه مصلی برسد اشکال است و دور نیست که معفو باشد
خصوصا هرگاه اجتناب از آن متعذر و متعسر باشد و احوط اجتناب است
از همه نجاسات معفوها در مکان مگر آنکه ممکن نباشد اجتناب یا حرج
لازم آید مطلب سیم سنت است از برای مصلی ستره قرار دادن
یعنی چیزی در برابر روی خود قرار دهد که مانع باشد از گذشتن
انسانی یا حیوانی در پیش روی او و باعث این شود که شاغل او باشد
از نظر کردن بغیر و پراکنده شدن خاطر و این معنی محقق میشود بآنکه
نزدیک دیوار ایستد یا ستون در پیش روی او باشد یا پالان شتری بگذارد

تا عصائی بر زمین بزند یا جامه بگذارد حتی عرق چین و کافی است که هیچ نباشد خطی در پیش
رو بکشد بجانب عرض حاصل اینکه ستره تادیبی است از برای نفس و حدی است از برای
او که تجاوز نکند و باقی را از خود منع کند و فکر آنها را از خاطر در کند و مکروه است از برای
دیگران هم گذشتن در پیش و تاکید ستره در مکه معظمه کمتر است بجهت ازدحام مردم
در آنجا **مطلب نهم** سنت است از برای مرد نماز کردن در مسجد بغیر نماز عیدین
در غیر مکه و تاکید بسیار در آن است خصوصا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم و مسجد کوفه
و مسجد اقصی و مسجد جامع هر شهری بتفاوت ترتیب و این در نمازهای
واجبی است اما نمازهای سنتی پس اظهر و اشهر آنست که در خانه کردن افضل است
از مسجد مگر نماز تحیت مسجد و نوافلی که در خصوص مساجد وارد شده است که در آنها
کرده شود اما زنان پس نماز آنها در خانه افضل است خواه واجبی و خواه سنتی
بلکه در صندوق خانه افضل است از خود آن و در خانه افضل است از صحن خانه **فایده**
سنت است ساختن مساجد و در آن فضیلت بسیار است و همچنین تعمیر آنها کردن
و سنت است که مسجد بی سقف باشد و مکروه است که سقف دار باشد اما سایه
بان ساختن بر سر آن ضرر ندارد مثل دارست که چیزی بر سر آن بیندازند که سایه
کند و سنت است که محل طهارت از حدث و خبث را در در مسجد بسازند نه
در میان مساجد و مناره را از پشت بام مسجد بلند تر نکنند و از دیوار مسجد هم بلند

ترکنند

ترکنند و سنت است بسیار آمد و شد کردن بمسجد و در مسجد بودن و نشستن خصوصا
بانتظار نماز و از خانه وضو ساختن و با وضو داخل مسجد شدن و ملاحظه
کفشها کردن در مسجد که نجاستی داخل مسجد نکنند و در وقت دخول پای راست
پیش گذاشتن و در خروج پای چپ را و دعائی که وارد شده بخواند
و جاروب کردن خصوصا روز پنجشنبه تا شب جمعه و چراغ روشن کردن
و دو رکعت نماز تحیت مسجد کردن پیش از نشستن و مکروه است طلاکاری
و صورت حیوانات در آن کشیدن و با بوی بد داخل مسجد شدن
خصوصا بوی سیر و پیاز و آب دهان و بلغم انداختن و سنت است فرو بردن
بلغم را و مکروه است شپش کشتن و شعر لغو خواندن و گم شده را طلب کردن
و تعریف یافت شده کردن و صدا بسیار کردن و بیع و شری و صحبتهای
دنیا و حدیث دنیا کردن و اطفال بی تمیز و دیوانه را راه دادن و محل
حکم و مرافعه را مستمرا در مسجد قرار دادن و سنگ ریزه بسر انگشتان انداختن
و کشف عورت با امن از مطلع کردن و خوابیدن در مسجد مکروه نیست
مگر در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم **مطلب دهم** مشهور بین متاخرین آنست که مکروه است
از برای هر یک از مرد و زن مساوی یکدیگر باشند در نماز یا زن پیش روی
مرد بایستد و جمعی قایل بحرمت و بطلان شده اند و اول اقوی است در این

میشود حرمت یا کراهت بجایلی یا بده ذرع فاصله و احوط آن است که در صورت
تقدیم زن ده ذراع راه از محل سجده مرد احتیاط بسیار کند و اظهر آن است که
در جائی که یکی از آنها در بلندی باشد که ده ذراع ارتفاع داشته باشد
و دیگری در پائین ایستاده باشد متصل بدیوار یا کمتر باشد ولیکن از محل
قیام تا پای دیوار مجموع ده ذراع باشد یا ضلع مثلثی که از محل قیام یکی
از آنها تا محل قیام دیگری حاصل میشود ده ذراع باشد دیگر اعتبار آن
دوم فاصله در کار نباشد و زایل میشود حرمت و کراهت بتقدم مرد بر زن
و بقدر یک وجب و این اول مراتب است که سر زن عقب پای مرد باشد
و حایلی که گفتیم باید جسم باشد مثل دیوار و پرده و تاریکی و کوری و مثل آن
فایده ندارد و احوط آن است که مانع از دیدن یکی دیگر باشد دیوار مشبک
و جامه بسیار نازک نباشد و بدانکه اگر یکی از مرد و زن نماز او باطل باشد
و آن دیگری نداند که باطل است و نماز کند نماز او باطل است هر چند نماز
آن دیگری در نفس الامر فاسد باشد و اگر علم بفساد نماز دیگری دارد
بایستد بنماز نماز او صحیح است و اگر هیچیک از دیگری خبر ندارند و بایستند
بنماز و بعد از آنکه هر دو فارغ شدند نماز هر دو صحیح است و اگر در اثنای نماز
مطلع شوند هر دو یا یکی از آنها اقوی آن است که نماز آخری باطل است و

اولی

اولی صحیح است و اگر هر دو یکجا ایستند نماز او باطل است و این همه
که مذکور شد در حال اختیار است با وجود اضطرار نه حرمت ثابت است و
نه کراهت و هر گاه در جائی باشند که ممکن نباشد دور شدن از یکدیگر
پس اگر وقت تنگ است هر دو باهم نماز کنند و اگر وسعت دارد
مرد اول نماز کند و در مکان مباح مشترک میان هر دو هر گاه زن رخصت
بدهد مرد را که پیش نماز کند و اگر مرد رخصت کند زن را که اول نماز کند هم
اشکال است ششم مکروه است نماز در میان قبرستان کردن و شدید میشود
کراهت هر گاه قبری را در پیش روی قرار دادن مکروه است هر چند در میان
قبرستان نماز نکند و زایل میشود کراهت بفاصله ده ذراع مابین او و مابین
قبر از هر طرف یا حایلی و در زوال کراهت بپوشیدن قبر بمثل فرشی اشکال
و بعضی منع کرده اند از نماز کردن او بر روی قبور ائمه هم نیز و این ضعیف است
و احوط آن است که مساوی قبر امام نماز کند و اما پیش روی قبر ایستادن
پس ظاهر حرمت است و احوط آن است که در غیر حال نماز هم پشت بقبر
امام نکند و مکروه است نماز در جاده راهها بلکه مطلق میان راهها هر چند
بر آن بلندیهائی که در میان راهها است نماز کند و در خوابگاه اسب و اشتر
و قرارگاه شتران خصوصاً آنجائی که جمع میشوند بجهت آب خوردن بلکه خوابگاه

گاو و گوسفند نیز و رفع میشود کراهت آن یا کم میشود بآب پاشیدن و جاروب
کردن و خانه که در و شراب یا مست کننده دیگر باشد و در جائی که در پیش روی
آتش باشد خصوصاً آتش افروخته مثل چراغ و شمع خصوص هرگاه مرتفع باشد از زانو
و از بعضی اخبار بر می آید که از برای بنی هاشم کراهت نباشد و در جائی که در برابر
او صورتها باشد بلکه در خانه که در او صورتی باشد و سبب میشود کراهت یا زائل
میشود بپوشانیدن صورت و تغییر دادن آن فروشی که در آن صورتها باشد
و از بعضی اخبار بر می آید که اگر یک چشم دارد باکی نیست و اگر دو چشم دارد کراهت
و بهتر آن است که همه را بپوشانند که در حال نماز چشمش باو نیفتد و همچنین جائی که
در وکلی باشد یا ظرفی که در و بول میکنند و خانهای آتش و بعضی گفته اند که مراد
با آتش آتشی است که از برای پرستیدن مهیا شده باشد و بعضی دیگر تعمیم داده اند
که شامل مطبخ و گلخن خواهد بود و همچنین رو بروی مصحف گشاده یا مکتوبی که او را
مشغول کند و رو بروی در گشاده و انسان رو برو و خانه که در او مجوس باشد
و در خانه مجوسی و بیت الخلا یا رو بروی دیواری که از خلا ترشح کند و رو بروی
بشمشیر برهنه و امثال آن از اسلحه و همچنین رو بروی مطلق آهن و مکروهست نماز
در حمام و مراد از حمام گرمخانه است نه جای رخت کندن و در میان وادیها
که محل سیل است و در میان آب و گل و در خانهای مورچها و در میان نهرها اگر جاری

کده

شوره زار و در روی برف و در هر زمین که اهل آن در آن بعذاب الهی هلاک
شده اند مطلب ششم جایز نیست کردن نماز واجبی در حال سواری و راه رفتن در حال
اختیار در سفر و در حضر و اما در حال ضرورت مثل خوف و آزار و گل و باران
که اگر خواهد بر زمین قرار گیرد عسر و مشقت شدید بهم میرسد مانعی ندارد و واجب است
که بقدر مقدور روی خود را بقبله کند و افعال نماز را بقدر مقدور بجا آورد و هرچه
نتواند بایما و اشاره بکند و هرگاه امر او شود میانه سواره نماز کردن و پیاده
نماز کردن هر کدام که در و افعال نماز بهتر است استیفا میکند آن را اختیار کند
و هرگاه مساوی باشد مختار است در هر یک و مشهور آنست که هرچند تواند در حال
سواری جمیع افعال را بجا آورد مثل آنکه در بالای چاروا الحشی بلند از دور سر آن
بالستد باز جایز نیست نماز و این محل اشکال است و هرگاه آن چاروا بسته باشد
که هیچ حرکت نکند اظهر جواز است و ظاهر آنست که در رف معلق میان دو درخت
که بر حال خود باشد مانعی ندارد چنانکه حدیث صحیح بر آن دلالت دارد و ظاهر
آن است که بدون ضرورت نکند و اما نماز کردن در کشتی پس اگر استطاعت
بیرون آمدن ندارد جایز است نماز در آن باتفاق علما و بقدر مقدور مراعات
قبله و قیام و رکوع و سجود بکند و با عجز اشاره میکند و اگر تواند بیرون آید پس اگر
ممکن نیست از افعال نماز بتمامی واجب است که بیرون آید و نماز کند و اگر تخلف

نماز او بهیچ وجه بهم نرسد اقرب جواز است چنانکه گفتیم در نماز واجبی است و اما نوافل
پس جایز است کردن آنها در کشتی و سواره در حال اختیار و اضطرار و در سفر و حضر
و مستحب است رو بقبله کردن در تکبیرة الاحرام و بعضی واجب دانسته اند و مجزیست
ایما و اشاره از رکوع و سجود و شارع سجود را پایین تر از اشاره رکوع بکند و اگر
آن کسی که راه میرود در رکوع و سجود رو بقبله رو بجهه صحیح عمل بیاورد افضل است و بعضی علما
جایز دانسته اند نافله را بغیر قبله در حال قرار بر زمین بدون عذر و آن مشکل است
منهج چهارم در قبله است و در آن چند مطلب است مطلب اول در حقیقت قبله است اکثر
قدمای علما گفته اند که خانه کعبه مسجد الحرام است و مسجد قبله حرم است و حرم قبله دنیاست
و اقوی در نزد حقیر آن است که قبله خود خانه کعبه است از برای کسی که ممکن باشد که علم
بعین خانه بهم رساند مثل اهل مکه و واجب آنست که محاذی خانه کعبه بایستد هر چند
خانه را نه بیند و هر که ممکن نشود علم بعین خانه پس قبله او جهة خانه کعبه است و سمت
آن است و بعضی از علما قول اول را توجیه کرده اند که با این قول یکی باشد که نزاع
و خلافی نباشد و این دور نیست و مراد از جهة کعبه و سمت آن افضل است که خانه
در وهستا از زیر زمین تا باسمان پس در بالای کوه ابو قبیس هر چند بسیار مرتفع است
از خانه نماز صحیح است و همچنین در سردابی که قرار او در زیر خانه است و اما در حجر اسمعیل
هر چند بگوئیم که در اصل داخل خانه کعبه است که نماز را بجانب او میتوان کرد و نماز

نافله را در میان خانه کعبه میتوان کرد و همچنین واجبی را در حال اضطرار و اما در حال اختیار
پس اقوی آنست که نمیتوان کرد در صورت جواز بهر دیوار که نماز کند خوب است
و نماز در پشت بام کعبه جایز است و مشهور و اظهر این است که ایستاده نماز کند و رکوع
و سجود را تمام بعمل بیاورد و قدری از پشت بام را در پیش رو از برای قبله بگذارد و
احوط آن است که بدون اضطرار در پشت بام نماز نکند مطلب دویم واجب است که
اهل هر اقلیمی متوجه شوند آن رکن کعبه که بسمت ایشان میباشد و علما از برای هر یک
از بلاد علامات چند ذکر کرده اند که در کتب مبسوطه مذکور است و بعضی گفته اند
که همه آنها از قواعد هیأت استنباط شده بغیر قبله عراق که در حدیث وارد شده
و از کلام بعضی دیگر بر می آید که همه آنها را از احادیث استفاده شده است و خصوصیه
هر یک حدیثی بنظر حقیر نرسیده و آنچه گفته اند که از برای قبله عراق حدیث وارد
شده است در آن نیز تصریح نشده باینکه قبله عراق است نهایت بقرینه مقام
و ملاحظه اینکه راوی از اهل کوفه است معلوم میشود که آن از برای اهل عراق است
و چون دانستی که در قبله معتبر ملاحظه جهة و جانب است و آن در بلاد و اماکن مختلفه
میشود و عراق هم عرض عریضی دارد پس آن علامت هم بنحو الطمأنینه درست
نمی آید مگر با وسط عراق مثل کوفه و بغداد و نواحی بلاد ما پس باید آن علامت را
اوسط عراق قرار بدهیم و آن حدیث اینست که محمد بن مسلم گفت که یکی از دو امام

امام محمد باقر و یا امام جعفر صادق ع سؤال کردم از قبله فرمود که بگذار جدی را در پشت
خود و نماز کن و ابن بابویه روایت کرده است که گفت مردی از برای حضرت
عرض کرد که من در سفر میباشم و راه نمی یابم بقبله در شب پس فرمود که آیا می شناسی
ستاره که آن را جدی میگویند گفتم بلی فرمود که بگیر آن را بر طرف راست خود
و هرگاه در راه حج باشی بگیر آن را در میان دو شانه خود تمام شد حدیث و گفته اند
که اطراف شرقی عراق مثل بصره و آنچه مساوی اوست جدی را بر طرف روی
راست میگیرند و میل زیاد بجانب مغرب میکنند و اما اطراف غربی آن مثل موصل
و آنچه مساوی اوست مشرق اعتدالی را بر طرف چپ و مغرب اعتدالی را
بر طرف راست و آفتاب را در وقت ظهر بر طرف ابروی راست میگیرند
و ذکر کرده اند از برای علامات اهل شام آنکه جدی را به پشت شانه چپ بگیرند
و سهیل را در وقت طلوع در میان دو چشم و در وقت غروب بر چشم راست
و بنات النعش را در وقت غایب شدن در پشت گوش راست و از اهل مغرب
جدی را بر طرف چپ صورت خود بگیرند و ثریا را بر طرف راست خود و عیوق را
بر طرف چپ و از برای اهل بصره و فارس جدی را بر طرف راست رو و نسر
طایر را در وقت طلوع در میان دو شانه خود بگیرند و از اهل هند و سند جدی را
بر گوش راست و سهیل را در نزد طلوع به پشت گوش چپ و بنات النعش را در نزد

طلوع

طلوع بر طرف راست رو و از برای اهل یمن جدی را میان دو چشم خود بگیرند
و سهیل در نزد غایب شدن در میان دو شانه خود و اکثر اصحاب گفته اند که قبله
خراسان و عراق یکی است و آنچه ملاحظه میکنی از اختلافاتی که حاصل میشود از این
علامات مذکوره و مسامحه که امام ع در حدیث سابق فرموده اند در تفصیل و تعیین اینکه
عراق و اطراف آن با وجود اختلافات و خصوصاً در راه کعبه و غیر آن معلوم
میشود که معتبر در قبله ملاحظه جهت است و دقتی در امر قبله است و گرفت و گیر بسیار
نفرموده اند و لیکن تا متعذر نشود باید تحصیل علم بجهت کرد و از جمله وجوه تحصیل علم
محراب است که معصومی ساخته باشد و گاه است که استعمال قواعد مسائت در بعضی
اوقات افاده قطع بکند و اما اگر ممکن نباشد تحصیل علم پس تکیه میکند بجائی که
حاصل میشود او را از علامات و علاماتی که پیش ذکر کردیم و هیچ یک پیش
از گمانی افاده نمیکند و هر راهی که گمان باو بهم رسد خوب است
و از جمله آنها خبر دادن دیگری است بقبله هر چند عادل نباشد
و با وجود ظن قوی با ضعیف عمل نکند و کسی را که اجتهاد ممکن نباشد
مثل کور و محبوس پس تکلیف آنست عمل بخبر غیر میتوان کرد و محرابهای
مسلمانان و قبرستانهای ایشان از جمله اموری است که افاده ظن
فعل میکند و جایز است عمل بر آنها و در صورتی که ممکن باشد تحصیل علم

تحصیل کند یا بآنها اکتفا کند و بدون امکان جایز نیست که اجتهاد در اصل
جهة و سمت قبله بکند و بغیر آن عمل کند مگر در تیامن و تیاسر و بعضی جایز
دانسته اند اجتهاد در آن را امّا وجوب اجتهاد در آن پس دلیلی بر آن
قایم نیست بلکه بعضی جایز دانسته اند و این احوط است هر چند اظهر جواز است
و هرگاه بهیچ جهة از جهات تحصیل علم و ظن بهیچ یک از برای او ممکن نباشد
پس مشهور آنست که نماز میکند بچهار جانب و گفته اند قرعه زنند و بآن عمل
کند و بعضی از اصحاب گفته اند که یک نماز بکند بهر سمتی که خواهد و این در نزد
حقیر اظهر است **مطلب سیم** هرگاه تحصیل گمان بسمت قبله بکند و نماز کند و
ظاهر شود که خطا کرده است پس یا آنست که در بین نماز ظاهر میشود بر او
خطا یا بعد از نماز امّا اوّل پس اگر انحراف او از قبله مابین مشرق و
مغرب است باید که بگردد بجانب قبله و نماز او صحیح است و امّا اگر بعین مشرق
و یا مغرب ایستاده یا پشت بقبله کرده است یا غیر اینها پس در همه صورت
اعاده کند نماز را اگر چه آنکه وقت تنگ باشد که نتواند اعاده نماز کند
و یک رکعت از وقت را هم در نمی یابد پس او بگردد بجانب قبله و نماز را
تمام کند هر چند ظاهر شود که پشت او بقبله بوده است و احوط در این صورت
این است که قضا را هم بکند و امّا دویم یعنی اگر خطا ظاهر شود بعد فراغ از نماز

پس اگر انحراف

پس اگر انحراف او مابین مشرق و مغرب است پس بر او چیزی نیست و اگر
بجانب مشرق یا مغرب است پس اگر وقت باقی است اعاده کند و اگر نه
بر او قضائی نیست و اگر پشت بقبله کرده بوده است پس در آن دو قول است
اقوی آنست که آن نیز چنین است و ظاهر است که حکم متحیر که نماز میکند
بیک جهة چنانکه گذشت حکم همین شخص است که بگمان خود اختیار قبله کرده است
و اظهر آنست که کسی از روی فراموشی از قبله گذشته است همچنین باشد
و امّا جاهل مسئله که تقصیر در تحصیل کرده باشد پس اظهر آنست که چنین
نیست و در حکم کسی است که عمداً از قبله منحرف شده باشد و کسی که عمداً
منحرف شود از قبله نماز او باطل است بجهة آنکه استقبال قبله واجب است
در جمیع فرایض و شرط صحت آنست در حال اختیار امّا نوافل پس حکم
آن گذشت و میتوان در حال اختیار قبله در آن گردید بغیر صورتی که
استثنا کردیم **مبحث پنجم** در لباس مصلّی است و در آن چند مطلب است
مطلب اوّل در وجوب پوشیدن عورت در نماز هرگاه کسی با امکان
و قدرت عمداً ترک آن کند نماز او باطل است و اظهر آنست که هرگاه
نمیداند عورت او پیدا است یا میدانست و فراموش کرد و بعد از نماز
متذکر شود بر او اعاده و قضا نیست و اگر در مابین نماز متذکر شود و پوشاند

واگر اخلال کند بپوشانیدن نماز او باطل است و اظهر آنست که هرگاه برگ درخت
و گیاه بر وجه صحیح توان ساتر عورت بعمل آورد با جامه فرقی ندارد و جایز است
ستر بآن هرچند جامه ممکن باشد و اگر هیچکدام ممکن نباشد پس اگر تواند بگل
چسباندن چنانکه ساتر بعمل آورد که در حال نماز از هم نپاشد و ساتر رنگ
و حجم عورت باشد و رکوع و سجود صحیح بکند چنانکه کند و دور نیست که این مساوی
باشد با جامه و برگ و گیاه هرچند احوط تقدیم آنهاست و اگر آنهم ممکن نشود
و تواند که بگل رنگ عورت را بپوشد هرچند حجم را نپوشد مثل نوره پس اگر احوط
آن است که رنگ عورت را هم بپوشد بآن و نماز را باشاره بکند و اگر
هیچ چیز ممکن نشود و نتواند تحصیل ساتری کرد هرچند بخریدن باشد بقیمتی که ضرر باو
نرسد و مستلزم حرج نباشد پس در ینصورت برهنه نماز کند و رکوع و سجود را
باشاره بعمل بیاورد و اشاره بسر بکند و اگر ممکن نشود بچشم بکند و بعضی واجب دانسته اند
که مراعات وضع اصل رکوع و سجود در حسب المقدور بکند و خم شود از برای آنها
بقدری که عورت ظاهر نشود و همچنین پیشانی بگذارد چیزی که بر او سجده توان کرد
هرگاه ممکن شود محل سجود را بکند که نزدیک شود به پیشانی و وجوب آنها در نزد حقیر
ثابت نیست هرچند احوط و اظهر آنست که هرگاه در جائی باشد که ایمن است
از اینکه کسی او را ببیند ایستاده نماز کند و هرگاه ایمن نیست نشسته نماز کند و

درجائیکه

در جائیکه ایستاده نماز میکند ظاهر روایت و کلام مشهور علما آن است که از برای
سجود هم ایستاده اشاره میکند و بعضی از علما تقویت این کرده اند که از برای سجود بنشیند
و اشاره کند و این در نظر حقیر اقوی است هرگاه باعث کشف عورت نشود و اقوی
آن است که برهنه هرگاه گمان این داشته باشد که ساتر از برای او بهم رسد بلکه
هرگاه امید این هم داشته باشد که از برای ساتر بهم میرسد نماز را واجب است
که تاخیر کند تا وقت تنگ شود یا امید او برطرف شود و اگر در اثنای نماز
ساتر بهم رسد پس اگر ممکن است ستر بدون فعل منافی ستر کند و اگر ممکن نشود پس
اظهر صحت نماز است هرچند وقت وسعت داشته باشد که نماز را از سر گیرد و
بدانکه واجب نیست ستر عورت از خود [illegible] پس هرگاه جامه پوشیده است و
در حال رکوع عورت خود را می بیند اما کس دیگر ظاهر نمیشود نماز او صحیح است و
هرگاه چنان باشد که گاهی از برای غیر هم ظاهر میشود پس نماز او باطل است و نماز او
باطل نیست بلکه صحیح است تا بانجا رسد که در آنحال ممکن است که عورت او را کسی ببیند
و مراد از پوشیدن عورت از غیر آن است که اگر تصور شود که غیری در آنجا حاضر
باشد نتواند دید نه اینکه بالفعل غیر در آنجا حاضر باشد نتواند دید و اینجا حاصل میشود باینکه
در جائی بایستد که در عرف و عادت کسی عورت او را نمی تواند دید پس هرگاه شخصی
بی زیر جامه در جائی بایستد که سوراخی در زیر پای او باشد بچاهی یا مغاره

که منطقه این نیست که در آنجا انسانی باشد و اتفاق افتد که در آنجا انسانی بهم
نماز او صحیح است هرچند عورت او را دیده باشد و امّا اگر لب باجی باستید که غالباً
از تحت آن عبور کنند و هرگاه عریانی بسیار جمع شوند سنت است از برای ایشان
نماز جماعت مردان باشند یا زنان و یک صف می‌ایستند و امام در میان
صف می‌نشینند و زانوهای خود را از ماموم‌ها مقدم میدارد و همگی باشاره نماز
میکنند مطلب دویم بدانکه پیش دانستی معنی عورت را و مراد از عورتی که واجبست از برای
مرد پوشیدن در نماز همان است که گذشت در مسایل آداب خلا و امّا از برای
زن پس واجبست ستر جمیع بدن بغیر او و دستها از بند ساق تا سر انگشتان و همچنین
پاها و قدری از دست و پا را یا ساق بپوشد که خاطر جمع تمام ساقها را پوشیده
باشد و همچنین قدری رو را از باب مقدمه بپوشد و ظاهر نیست که مراد از رو در اینجا
آن است که در عرف رو بگویند نه آنقدری که شستن آن واجبست در وضو
ظاهر آن است که واز بودن زیر زنخ بقدری که متعارف است که باز میماند
باکی نیست امّا گلو و گردن را بالتمام بپوشاند و موهای خود را بپوشاند و هنگامه
کور شد حکم زن آزاد است امّا کنیز و دختر نابالغ پس آنها سر واز میتوانند نماز کرد
بلکه دور نیست که سنت باشد بی مقنعه نماز کردن کنیز چنانکه از روایات ظاهر میشود
و بعضی سنت دانسته اند پوشیدن و خصوص حدیثی در آن ندیده ام و فرقی در قام

کنیزیست

کنیز نیست مگر در امّ ولد که بعضی احتمال داده اند که مادامیکه فرزند او زنده است مثل
آزاد باشد چنانکه مفهوم از صحیفه محمد بن مسلم میشود و این احوط است و امّا کنیزی که بعضی از او
آزاد باشد پس در حکم آزاد است و پس مطلب سیم واجبست پاک بودن بدن و جامه
در نماز و شرط است صحت نماز با آن پس هرگاه علم بنجاست دارد و عمداً با آن نماز کند
نماز او باطل است مگر آنکه وقت تنگ باشد که نتواند ازاله نجاست کند و جاهل
مسئله که تقصیر در تحصیل آن کرده است در حکم عالم است در بطلان و هرگاه عالم
بنجاست فراموش کند ازاله نجاست را تا از نماز فارغ شود و اظهر در نزد حقیر آنست
که نماز را اعاده کند خواه وقت باقی مانده باشد یا نه و همچنین هرگاه در اثنای نماز
بخاطرش آید و وقت تنگ باشد احوط آنست که نماز را تمام کند و اعاده هم بکند
و امّا جاهل بنجاست پس یا آن است که مطلع میشود بنجاست بعد از نماز یا مطلع میشود در اثنای
نماز در صورت اول اظهر عدم اعاده است خواه وقت باقی باشد یا نه خواه
در صورت احتمال حصول نجاست تفحص اجتهاد کرده باشد در صورت دویم
یعنی آنجا که در اثنای نماز مطلع شده بنجاست پس اگر معلوم شود که این نجاست پیش
از نماز بهم رسیده بعد است پس اعاده میکند نماز را اگر باشکی وقت که در آنجا
نماز را تمام میکند و قضا واجب نیست و لیکن احوط است و اگر علم بهم رساند نجاست
در اثنای نماز با در سیده است پس اگر تواند که ازاله آن کند بنحویکه مبطل نماز نیست عمل نماید

مثل فعل کثیر یا پشت بقبله کردن پس ازاله کند نجاست را و از نماز تمام کند و اگر نتواند
دست بردارد و ازاله نجاست کند و نماز را از سر گیرد تا تنگی وقت که حکم او آنست
که گفتیم و اظهر آنست در صورت شک در اینکه نجاست پیش از نماز بجامه رسیده است یا
در اثنای نماز بهم رسیده همین تفصیل جاریست و هرگاه بعد از نماز نجاستی به بیند و شک
کند که آیا در حال نماز با او بجامه یا بعد بهم رسیده پس بر او چیزی نیست مطلب [illegible] بدانکه
در چند جا بخشیده شده است نماز کردن با نجاست اول خون زخمها و دملها و چنانکه
قرار داده اند از برای عفو خلافست و اظهر در نزد حقیر آنست که معفو است مطلقا
مادامیکه خون او بالمره قطع نشده است و احتمال دارد که معفو شده باشد تا زمانی
که بالمره زخم و دمل ملتئم شود و چاق شود و اول احوط است و فرقی نیست میان
کم و زیاد و نه در میان جامه و بدن و واجب نیست تبدیل جامه و یا پاک کردن
نجاست و بستن و پیچیدن زخم بکهنه و لته و احوط بلکه اظهر آنست که اکتفا کند
در عفو بجاهائی که در عادت خون زخم و دمل با آنها میرسد پس اگر زخم در پا باشد
و خون آن بگریبان قبا برسد مثلا معلوم نیست که معفو باشد و اما اگر چیز تری دیگر
با آن ممزوج شود مثل ریم و آب و عرق پس در آن اشکال است و اظهر آنست که ضرر
ندارد خصوصا مثل ریمی که ممزوج است بخون و مثل عرق که غالبا انسان با آن مبتلاست
و در اوقات حاره [illegible] است که صاحب زخم و دمل روزی یکمرتبه [illegible] جامه را

باید بشوید

باید بشوید دویم خونی است که از درهم بغلی کمتر باشد و اظهر آنست که در مساوی قدر
درهم عفو نباشد و مراد از درهم گشادگی آن است نه وزن آن و در تحدید مقدار آن
اشکال است و آنچه علما ذکر کرده اند سه چیز است بعضی گفته اند بمقدار گودی کف دست است
و بعضی گفته اند بگشادگی اشرفی است و مراد از اشرفی همان است که یکمثقال شرعی است
و ظاهر آن است که بوسعت این اشرفیهای دوبتی است و همه بیکدیگر نزدیکند بهم یا
و احتیاط آن است که از مقدار محمدی جویزه یا ناخن انگشت بزرگ بیشتر نباشد و
استثنا شده است از این حکم خون حیض و نفاس و استحاضه و بعضی از علما ملحق کرده اند
با اینها خون نجس العین را و دلیل آن هر چند ظاهر نیست نهایت احتیاط است و در خون
متفرقی که هیچ قطره از آن مساوی درهم نباشد خلافست و اظهر آن است که هرگاه
بقدری باشد که اگر جمع شوند باهم بقدر درهم باشد از آن اجتناب کند و در حکم با
یک لکه خون یکی است یا متعدد است بعرف رجوع میکنند پس هرگاه خون از روی جامه
نشر کرده باشد بروی دیگر هر دو یک خون است خواه جامه کهنه باشد یا نازک
و هرگاه شسته شود خون معفو نیز معفو اقرب عفو است و همچنین هرگاه ظاهر [illegible]
شود اصل طهارتست سیم نجاستی که در چیزی باشد که ساتر عورت نیست خواه از جمله
لباس باشد مثل عرقچین و جوراب و بند زیر جامه و کیسه احتلام و امثال آنها یا نباشد
مثل قلمدان و کارد و دستمال و امثال اینها و خواه آنچه از جمله لباس است در موضع

خود باشد مثل عرقچین در سر و جوراب در پا مثل آنکه اینها در کیسه او باشند یا در عذر
او باشند و در عمامه بر وضعی که هست اشکال است و دور نیست که معفو باشد چنانکه
مذهب ابن بابویه و پدر اوست بجهت آنکه مادامیکه بوضع عمامه است ساتر عورت نیست
و وقتی که او را هم واکند عمامه نیست و بنابراین پس باید شالهائی که متعارفست
به کمر می بندند همچنین باشد و اشکال در این بیشتر است و البته احتیاط را درین
ترک نکنند و از اینجا ظاهر میشود که اگر کسی یکتوب کرباس در دامنش باشد که [illegible]
باشد و نجس باشد میتوان با او نماز کند بلکه دور نیست که هرگاه قبای دوخته نجسی
در دامن او باشد با او نتواند نماز کند و در دامن بگذارد و همچنین باشد و حاصل آنکه
آنچه از احادیث و ادله معلوم میشود نیست که باید بدن مصلی و جاهائی که
پوشیده است پاک باشد و نجس نباشد و اما آنکه مطلقا همراه داشتن نجاست ضرر
ندارد پس معلوم نیست و احتیاط را در آنچه ساتر عورت میتواند شد در هیچ جا و هیچ
حال ترک نکند و اما غیر ساتر پس آن ضرر ندارد بهر حال چنانکه گفتیم پس هرگاه شیشه
پر بول باشد و در آن بسته باشد که سرایت ببدن و جامه نکند با او باشد مبطل نماز
نیست و همچنین هرگاه خون نجسی در زیر پوست داخل کرده باشد و از جمله بواطن
شده باشد بیرون کردن او واجب نیست و اما خونی که بسبب کوفته شدن گوشت
در زیر پوست در زیر پوست جمع میشود و میماند آن بطریق اولی ضرر ندارد و همچنین

هرگاه

هرگاه نسیاناً مثل دستمال نجسی همراه داشته باشد آن هم بطریق اولی ضرر ندارد و همچنین
طفل در بغل داشتن و نماز کردن با حیوان حلال گوشت همراه داشتن مشک ضرر
ندارد چهارم زنی که تربیت صبی کند و یکجامه بیشتر ندارد و در شبانه روزی یکمرتبه
بشوید کافیست و جمعی از متاخرین صبیه را هم ملحق بصبی کرده اند و این دور نیست
بجهت آنکه در حدیث لفظ مولود وارد شده است و آن شامل نر و ماده هر دو هست
و ممکن است که مرد مربی ملحق باشد بزن مربیه و همچنین زیادتر از یک جامه هم یک
جامه هرگاه مضطر باشد بآن و همچنین بیشتر از یک طفل یا یک طفل و همچنین غایط بول
و در الحاق بدن بجامه اشکال است و اقوی آنست که اکتفا بریختن آب نکند هر چند
بنجاست بول پسر شیرخوار باشد بلکه بشوید و در آخر روز شستن که نمازها را همه بجامه
پاک بکند با نجاست کمتر بهتر است و جمعی از اصحاب ملحق کرده اند بجامه مربیه
صبی خواه خواجه سرائی را که بول او متواتر می آید و معتمد درین مسئله آن است
که ملاحظه عسر و حرج را بکنند و بقدری که مشقت عظیمه لازم نیاید در ازاله نجاست
کوتاهی نکند و هرگاه زیاده بر شستن یکبار بر او حرج باشد بهمین اکتفا کند مطلب
پنجم هرگاه جامه نجس شد و مصلی قادر بر تطهیر آن نباشد و جامه دیگر نداشته باشد
اختلافی نیست در اینکه اگر جامه را بپوشد از دو عریانا نماز کند صحیح است ولیکن خلاف
کرده اند که آیا جایز است در جامه نجس نماز کردن یا نه بعضی گفته اند بلی اختیار دارد

که عریان نماز کند یا با جامهٔ نجس نماز کند و بعضی واجب دانسته اند که برهنه نماز
کند و این در نزد حقیر اقوی است و اگر مضطر شود در جامهٔ نجس نماز کند بجهة
سرما یا گرما یا غیر آن در آن جامه نماز کند و جمعی گفته اند که اعاده هم بکند
و این احوط است و اقوی عدم وجوب است و هرگاه دو جامه دارد و یکی از آنها
نجس است و نمیداند کدام است اظهر و اشهر آنست که واجب است
در هر یک جدا نماز کند و بعضی گفته اند هر دو را بیندازد و عریانا نماز کند
و این ضعیف است و ظاهر آنست که فرقی میان دو جامه و بیشتر نباشد
و باید نماز کند و بعدد جامهای نجس و یک جامهٔ پاک مگر آنکه حرج و مشقت بسیار
لازم آید و در آنصورت احتمال دارد که بقدر وسع بکند و هرگاه وقت
تنگ باشد و نتوان دو نماز را در دو جامه یا بیشتر را در بیشتر کرد اختیار دارد
که بقدر گنجایش وقت در هر یک از جامها که خواهد نماز کند و هرگاه احتمال
طهارت بعضی باشد دور نیست که نماز در آنکه مانده بکند و عریانا هم نمازی
بکند و در نمازها ملاحظهٔ ترتیب را بکند پس کسی که میخواهد نماز ظهر و عصر را
در دو جامهٔ مشتبه بکند اول هر دو نماز را در یک جامه بکند بعد از آن هر دو
نماز را در جامهٔ دیگر بکند و میتواند که یکی را در هر یک در دو جامه بکند و بعد از آن
دیگری را در هر یک از دو جامه بکند اما اگر ظهر را در جامه بکند و عصر را در جامهٔ

دیگر بعد از آن ظهر را در جامهٔ اخری و عصر را در جامهٔ اول پس در این وقت صحیح نخواهد
بود مگر نماز ظهر زیرا که ممکن است که جامهٔ پاک همین اخری باشد و در ترتیب
بعمل نیاید **مطلب ششم** جایز نیست نماز در پوست مردار هر چند آن حیوان حلال
گوشت باشد خواه دباغی شده باشد و خواه نشده باشد و خواه ساتر عورت
باشد و خواه نباشد و خواه بخودی خود مرده باشد یا او را بغیر طریق شرعی کشته
باشند و تا ثابت نشود که آنرا بطریق شرعی کشته اند خواه ذبح باشد و خواه نحر
و خواه صید و غیر آن نمیتوان در پوست آن نماز کرد و ثابت شدن آن
یا بحصول علم است یا بشهادت عدلین یا باینکه گرفته شود از دست مسلمانان
یا از بازار مسلمانان خواه شیعه باشند یا سنی و خواه آن شخص که از دست او میگیری
در بازار مسلمانان علم باسلام او داشته باشی و خواه نداشته باشی و خواه از جمله
کسانی باشد که ذبایح اهل کتاب را حلال میدانند یا نه مگر اینکه علم بهم رسانی
که ذبیحهٔ اهل کتاب است یا آنکه در دست دارد بگوید که چنین است و تفحص
واجب نیست بلکه مستحب هم نیست بلکه مکروه است و پوستی که افتاده باشد در جایی
در بلاد مسلمانان و دست مسلمی بر او نباشد در آن نماز میتوان کرد هر چند حکم
بنجاست ملاقی آن مشکل است و در مثل جلد قرآن و صحیفه اشکال است و دور نیست
که در بلاد مسلمین حکم بطهارت اقوی باشد و ظاهر آنست که مطهره که از پوست ساخته اند

ومشک و امثال آن هرگاه جزم شود که از فاله مسلمین افتاده پاک باشد و احوط
آن است که از پوست مردار حیوانی که خون رونده ندارد مثل ماهی هم اجتناب کنند
و با او نماز نکنند و اظهر آنست که همراه داشتن جزئی از مردار هر چند ملبوس نباشد
مبطل نماز است مثل چشم گرگ و قطعه از پوست کفتار و امثال آن و از این باب
سریشم که از پوست مردار بسازند و بآن غلاف کارد و شمشیر بچسبانند و نحو آن
که از پوست مردار غلاف کارد و شمشیر بکنند با اینها نماز نمیتوان کرد اجزای
مرداری که در مبحث نجاسات استثناء کردیم با آنها نماز نمیتوان کرد
مطلب ششم جایز نیست نماز در جامه که از پوست حیوانی باشد که حرام گوشت
باشد هر چند تزکیه آن بعمل آمده باشد مگر آنچه را که استثنا خواهیم کرد و همچنین در جامه
که پشم یا مو یا کرک آن باشد و اشهر و اقوی آن است که فرقی نیست مابین
جامه ساتر عورت و غیر آن مثل عرقچین و بند زیر جامه و غیر آن و همچنین
اظهر و اشهر آنست که همراه داشتن هر جزوی از آن نیز این حکم دارد هر چند
لباس نباشد مثل موی گربه و روباه و عاج و شیرماهی و غیر اینها و هرگاه نسیاناً
با اینها نماز کرده باشد اشکال است و دلیل بر وجوب اعاده نیست هر چند احوط است
خصوصاً در لباس و خصوصاً در آنچه ساتر عورت باشد و مخلوط کردن اجزای
غیر ماکول اللحم بغیر آن مثل ریسمان یا پشم فایده نمی‌بخشد و در جائی که شک کنند

که آیا

که آیا این جزو ماکولی است یا غیر ماکول در آن اشکال است و دور نیست که
اقوی عدم وجوب اجتناب است بلکه احتیاط مؤکد است و اما اگر جزو
غیر ماکول اللحم مشتبه شود بغیر آن پس اقوی وجوب اجتناب از هر دو است
مثل انائین مشتبهین و بدانکه مراد از غیر ماکول اللحم غیر انسان است و نماز
در فضلات طاهره مثل عرق و چرک و مو و ناخن صحیح است هر چند از غیر خود
باشد و همچنین مراد غیر مثل زنبور و پشه و امثال آنهاست بجهت آنکه اینها را گوشتی نمیباشد
که خوردنی باشد یا نخوردنی پس نماز کردن با شمع و عسل و امثال اینها ضرر
ندارد و اما آنکه وعده کردیم که استثناء خواهیم کرد آن دو چیز است اول
خز است که نماز در موی آن بالاتفاق صحیح است و در پوست آنهم بنا بر اشهر
و اقوی صحیح است نهایت اشکال در حقیقت و اهل عرف در او اختلاف دارند
و کلمات علما در آن مختلف است بعضی گفته اند حیوانیست که چهار دست و پا دارد
که آن را از آب صید میکنند و میمیرد بجدا شدن از آب مثل ماهی و بعضی گفته اند که آن
سگ آبی است و بعضی چیز دیگر گفته اند و شیخ زین الدین در شرح لمعه گفته است
و گویا که آن امروز مجهول است و کسی او را نمیشناسد یا اسم او تغییر یافته است
یا اشتباه در اسم آن شده است و در اوایل اسلام بسیار بوده است و اظهر در نزد
حقیر آنست که این ملحق باشد بمشتبه و حکم آن مذکور شد دوم سنجاب است و در آن

دو قول است و اظهر آنست که جایز است نماز با آن بشرط آنکه تذکیه شرعی بعمل
آمده باشد و مراد از آن نجس است **مطلب ششم** حرام است پوشیدن ابریشم خالص
بر مردان و مبطل نماز است از برای ایشان بخلاف زنان که حلال است
بر ایشان و مبطل نماز ایشان نیست و در خنثی احوط اجتناب است و استثنا شده
از برای مردان در حال جنگ که مانعی ندارد پوشیدن و نماز کردن در آن
و ظاهر آن است که مراد جنگ مباح باشد نه هر جنگی و همچنین در حال اضطرار که به
سرما و گرما و غیر آن و نیافتن ساتر غیر حریر عذر نیست بلکه عریانا نماز میکند
و بعضی جایز دانسته اند از برای کسی که شپش او را آزار کند و اظهر در نزد حقیر
آن است که اگر شپش با آن رفع میشود و تحمل آزار شپش مشقت و حرج است میتواند
بپوشد و با آن نماز کند و الا فلا و آنچه مذکور شد حکم جامه ایست که ساتر عورت
باشد و اما غیر آن مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب و غیر آن پس در آن خلاف است
و اظهر در نزد حقیر آنست که مبطل نماز است و اما سجاف جامه که در دور دامان
و سر آستینها میدوزند در آستر جامه یا ابرهٔ آن پس اظهر آنست که مبطل نیست
و احوط اجتناب است و احوط آنست که از چهار انگشت بیشتر نباشد و در حکم
سجاف است بین و قیطان که در دور گریبان پیراهن میدوزند و اما تکمه و بند
قبا پس وضوح جواز در اینها بیشتر است و اما جامه که غیر ابریشم است در آن ابریشم

مخلوط

مخلوط باشد پس جایز است نماز در وی بجهه مردان و همین که در عرف میگویند مخلوط است
کافی است و ظاهر آن است که هرگاه ده یک آن غیر ابریشم باشد هم خوب است و هرگاه
ابره ابریشم باشد و آستر کرباس یا کتان فایده ندارد و هرگاه جامه راه راه باشد
و یک راه آن تمام حریر باشد و یکی تمام ریسمان هم خوب است اما هرگاه جامه از قطعه‌ها
چند دوخته باشد که بعضی حریر باشد و بعضی چیز دیگر از قبیل جبه قلندرها هر چند بمثابت
همان جامه راه راه باشد که گفتیم پس در آن اشکال است و اظهر اجتناب است و همچنین
هرگاه جامه کرباس باشد مثلا و روی او را از ابریشم نقش کنند که متصل بهم باشد از قبیل
زیر جامه رنگها که درین زمانها متعارف است و اما هرگاه بجای پنبه در آن ابریشم
بگذارند در آن دو قول است و احوط اجتناب است **مطلب هشتم** جایز است
نشستن بر روی فرش حریر محض و سوار شدن بر آن و اظهر در نزد حقیر آن است
که نماز هم بر روی آن صحیح است **مطلب نهم** حرام است پوشیدن طلا از برای مردان
و باطل است نماز در آن و در اینها خلافی نیست هرگاه تمام جامه ساتر عورت از طلا باشد
مثل آنکه از مفتول طلا جامه بیافند و در جامه غیر ساتر مثل کلاه و امثال آن و همچنین
از مخلوط بطلا مثل آنکه جامه را از مفتول طلای خالص و ریسمان بافته باشند و در مطره
یعنی آنکه ریشه طلا داشته باشد در حرمت اینها و بطلان نماز در اینها خلاف است
و ظاهر اکثر علما حرمت و بطلان است و احوط بلکه اظهر است و همچنین انگشتر طلا

از برای مردان حرامست و علامه رح تصریح ببطلان نماز در آن کرده اند و احوط
اجتنابست و احوط بلکه اظهر حرمت استعمال تکمه طلا و سجاف جامه از طلاست
و همچنین احوط بلکه اظهر بطلان نماز است در اینها و اما زنان پس خلافی در این نیست
که جایز است از برای ایشان پوشیدن طلا و نماز کردن در آن و اما همراه داشتن
طلا پس دلیلی ندیده ام که دلالت کند بر حرمت آن در حال نماز و باطل شدن
نماز بآن خواه سکه دار باشد و خواه نباشد بلکه اگر خوف فراموش کردن
و تلف شدن آن باشد احتیاط هم بصورتست بلکه گاهی میشود که حرامست
جدا کردن از خود بلی اگر در جائی باشد که خاطر جمعست که تلف نمیشود
بیرون آوردن بهتر است مطلب دهم جایز نیست نماز کردن در خانه
غصبی بلکه باید خانه یا ملک او باشد یا اذن از صاحب او داشته باشد
صریحا یا بفحوی یا شاهد حال و مشهور علما نماز را باطل میدانند و بعضی دعوی
اجماع در آن هم کرده اند و هرگاه مالک اذن بدهد غاصب را جایز است
نماز کردن در آن مطلب یازدهم مکروهست نماز در جامه یا انگشتری که در آن
تمثالی باشد و اظهر آنست که کراهت مخصوص صورت جاندار است
پس در مثل چیت و قلمکار و مثال اینها کراهت نیست هر چند صورت
گل و درخت در آنها بسیار است و همچنین مکروهست نماز کردن

با پولهای

با پولهای سیاه که در آنها صورت شیر دارد و کراهت آن سبک میشود
یا بر طرف میشود با اینکه به بندد در همیانی یا کهنه و بکمر به بندد و بنحویکه آن
پول در پشت سر باشد و لا اقل آن را پنهان داشته باشد در هر جا که
باشد و همچنین مکروهست نماز کردن با آهن خواه انگشتر باشد و خواه غیر آن
مگر اینکه آن آهن پوشیده باشد در غلافی یا کیسه یا کهنه و تاکید بسیار در
احادیث وارد است خصوصا در انگشتری آهن و همچنین مکروهست نماز
در جامه کسانی که اجتناب از نجاست نمیکنند و دور نیست که جامهائی که
غالبا عمل کفار است مثل بکرس و ماهوت و جامهای و ساریه که محسوس [illegible]
مکروه نباشد نظر بکثرت ابتلاء و عدم اجتناب مومنین در اعصار و امصار
و همچنین مکروهست در جامه پوستی که از مسلمانی گرفته باشد که مردار را
بدباغی کردن حلال داند و در زیر جامه که در زیر پوستی پوشیده باشد که
از پوست روباه باشد و مکروهست جامه کمخا یا جامه نازکی پوشیده باشد
یا لنگ تنها بسته باشد حتی اینکه در این صور تنها اگر مضطر شود [illegible]
یا ریسمانی بر دوش خود بیندازد و کیفیت ردا آنست که جامه بر دوشهای
خود بیندازد و هر دو طرف آن را جمع کند و بر دوش راست بیندازد
یا اینکه طرفهای جامه را بگذارد و ظاهر است که عبا و پوستین و امثال

آنها کفایت از او بکند و مکروه است از برای کسی که نماز با عمامه میکند بآنکه
عمامه تحت الحنک نداشته باشد و مستحب است نماز را با عمامه کردن
و در کیفیت تحت الحنک اختلافی هست در اقوال علما و در احادیث
از بعضی ظاهر میشود اینست که قدری از عمامه را واگذارد و در آخر زیر
جامه در بدهد و سر او را بانطرف دیگر بعمامه فرو برد و از بعضی دیگر ظاهر میشود که
آن را از زیر جامه بیاویزد بر روی سینه و در بعضی اخبار ظاهر میشود که دو طرف
از برای آن بگذارند و یکطرف را کوتاه تر و در پشت سر بیندازند و یکطرف را
بلندتر و در روی سینه بیندازند و بعضی گفته اند که آنچه دلالت میکند بر معنی
دیگر از برای مسافر است و بعضی معنی دویم از برای مسافر گفته اند و گمان
حقیر اینست که جمع میان همه بهتر است و در بدهد و فرو برد بطرف دیگر عمامه
و بعد از آن بیندازد بر روی سینه یا بالعکس و دور نیست که در امثال بلادها
که بالمرّه تحت الحنک مشهور نیست و دور نیست که از جمله لباس شهره باشد
ترک آن اولی باشد یا آنکه مکروه باشد و مکروه است نماز در قبای تنگی که
مانع از حضور قلب باشد خواه بسبب تنگی خود قبا باشد یا بسبب بستن بندها
و تکمه ها اگر در حال جنگ و همچنین نماز کردن در جامه سیاه نازک هرچند
رنگ بدن ننماید اگر رنگ بدن زن یا عورت مرد بنماید نماز باطل است

واما اگر

واما اگر حجم عورت بنماید و رنگ آن ننماید اظهر کراهت است و بعضی مبطل
دانسته اند و احوط احتیاط است و اما پوشیدن عورت مثل گل و نوره پس آن
کافی نیست چنانکه گذشت و همچنین مکروه است که مرد دهان بسته نماز کند در
بالنقاب نماز کند یا در خلخال نماز کند که صدا کند در بسته باشد یا در حالی
که گردن او خالی باشد از قلاده و گردن بند و مکروه است نماز در حال احتباس
و همچنین مکروه است در جامه سیاه بغیر عمامه و چکمه و عبا و در جامه که رنگ سبز
داشته باشد خصوصاً سرخ و همچنین در چیزی که روی پا را پوشد و ساق نپوشیده
باشد مثل جورابهای زنانه که درین زمانها متعارف است و کفش و کیوه
و امثال آن و اکثر قدما حرام دانسته اند و این احوط است بلکه اظهر است
و ظاهر اینست که کراهت یا حرمت ثابت باشد و هرگاه اکثر پشت پا را
بگیرد هرچند تمام پا را نپوشد و اما آنچه چنین نباشد پس نه کراهت دارد
و نه حرمت مثل نعل عربی بلکه در نعل عربی نماز کردن سنت است **فایده**
سنت است خوشبو کردن خود در حال نماز بمشک و غیر آن چنانکه
از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمود نماز کسی که خود را
خوشبو کرده باشد افضل است از هفتاد نماز که بدون بوی خوش باشد **قاعده**
دویم در اقسام نمازها و احکام آنها و در آن دو باب است **باب اول**

در اقسام نمازهای واجب است و احکام آنها و در آن سه فصل است **فصل اول** در اعداد
نمازهای یومیه و نماز جمعه و احکام آنهاست و در آن چند مطلب است **مطلب
اول** نماز یومیه پنج است ظهر و عصر و هر یک از آنها چهار رکعت است و نماز
مغرب و آن سه رکعت است و نماز عشا و آن نیز چهار رکعت است
و نماز صبح و آن دو رکعت است و وجوب اینها در هر شبانه روز بر هر مکلفی
که شرایط تکلیف را داشته باشد بدیهی دین است و کسی که حلال داند یکی
از اینها را در حق او شبهه ممکن نباشد کافر است و نجس است **مطلب دویم** نماز ظهر
در روز جمعه بدل میشود بنماز جمعه بشرایطی که مذکور خواهد شد و در حین وجود آنها
واجب است نماز جمعه و دیگر نماز ظهر نمیتوان کرد و جمعی از علمای ما دعوی اجماع
کرده اند که این در وقتی است که امام حاضر باشد یا نایب خاص او و اگر
هیچیک اینها نباشد واجب نیست و مشهور در میان متاخرین آن است
که در این وقت سنت است کردن آن باین معنی که مکلف اختیار دارد
میخواهد نماز ظهر را کند و میخواهد نماز جمعه را اما افضل نماز جمعه کردن است و جمعی
گفته اند که در این وقت نماز جمعه حرام است و اول اظهر است و احوط آن است
که جمعه را بکند و اعاده ظهر را هم بکند و در هر دو الکفا القصد قربت میتواند کرد
و احتیاط آن است که جمعه را ترک نکند بجهة آنکه جمعی قایل شده اند که مطلقا

نماز جمعه واجب عینی است و با وجود شرایط که بعد مذکور میشود دیگر نماز ظهر
نمیتوان کرد و بعضی گفته اند که در حال غیبت امام و نایب خاص هر چند سنت دانیم
نماز جمعه را باید که پیش نماز مجتهد جامع الشرایط باشد یا باذن مجتهد نماز جمعه
بکند و این احوط است **مطلب سیم** شرط است در صحت نماز جمعه اینکه با جماعت
ادا شود و شرط است در امام که عاقل و بالغ باشد و هرگاه دیوانه باشد
که گاهی عاقل میشود در حال عاقلی آن خلاف است و همچنین اظهر کراهت است
باید مرد باشد و حلال زاده باشد و شیعه اثنا عشری باشد و عادل باشد و
در معنی عادل خلاف است و همچنین در چیزی که بآن عدالت را توان
شناخت و اظهر آن است که حسن ظاهر کافیست بنهجی که در حدیث صحیح
عبد الله بن ابی یعفور از حضرت صادق ع روایت کرده است که سوال
کرد و از آنحضرت که بچه چیز شناخته میشود عدالت مرد در میان مسلمانان
تا قبول شود شهادت او از برای نفع ایشان و ضرر ایشان پس فرمود آن حضرت
باینکه بشناسند او را بستر و عفاف و نگاه داشتن شکم و فرج و دست و زبان
و شناخته میشود بدوری کردن از گناهان کبیره که خدای عز و جل وعده آتش
بر آنها داده از شرب خمر و زنا و ربا و عقوق والدین و گریختن از جهاد و غیر
اینها و چیزی که دلالت میکند بر اینها همه اینست که پوشاننده باشد عیبهای خود را

تا آنکه حرام شود بر مسلمانان آنچه در پرده است از لغزشهای او و عیبهای او یا آنچه
غیر عیبهائی است که در و توهم شده و او پوشانده است و حرام شود تفتیش و تفحص
از اینها و واجب شود بر ایشان خوب شمردن او و اظهار عدالت او در میان
مردم و آنکه تخلف نکند از جماعت مسلمانان بدون آزاری پس هرگاه
سؤال کنند از قبیله و محله اش و بگویند ندیدیم ما از و بجز خوبی و او مداومت میکند
بر نمازها و محافظت میکند اوقات آنها را و حدیث طولانی است در اینها
و زیاد و کم نیست و موضع حاجت را ذکر کردیم و حاصل این است که باید آن شخص
زیاده بر این که ارتکاب معاصی از و ظاهر نشود صلاح و طاعات و خیرات
از و ظاهر شود و بر آن گران باشد که معصیت از و ظاهر شود و اگر کسی خواهد او را
نسبت بمعصیتی بدهد او در صدد دفع او باشد و مشهور میان علما آن است
که در عدالت معتبر است آنکه منافی مروت هم از و بعمل نیاید و مروت را
تعریف کرده اند بحالت نفسانی در نفس که باعث آن شود که از اموری که
مشعر بر پستی نفس و کمی همت باشد دوری کند از مباحات و مکروهات و گناهان
که اصرار در آنها نشود مثل چیز خوردن در بازار و بول کردن در راهها در وقت
آمد و شد مردم و امثال اینها که قبیح شمرده میشود در میان مردم مثل دزدیدن یک لقمه
و گم کشیدن نیز از و بقدر یک دانه و امثال اینها بجهت آنکه این امور یا از راه عقلی

یا بیحیائی و هر دو منافی وثوق و اعتماد است و پوشیدن عیب در حدیث
سابق مذکور شد هم دلالت بر آن دارد بدانکه هرگاه چیزی که منافی
عدالت باشد از کسی ظاهر شود و توبه کند باز عدالت برجوع میکند
و مجرد ظهور توبه کافیست هر چند قایل باشیم بانکه عدالت عبارت
از ملکه راسخه است و اختلاف کرده اند که آیا شرط است در امام جمعه
آزاد بودن و سالم بودن از خوره و پیسی و حد شرعی و اعرابی بودن
و کوری و جواز امامت عبد مبنی است بر قول منعقد جمعه و بعد مذکور
خواهد شد و دور نیست که سالم بودن از غیر کوری در امام جمعه شرط باشد
و تمام این گفتار در نماز جماعت مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

مطلب چهارم واجب نمیشود نماز جمعه مگر بر مرد آزاد بالغ عاقل که مسافر
نباشد و سالم از کوری و آزار و هم باشد و فاصله میان دو نماز
جمعه کمتر از دو فرسخ باشد و باران هم نباشد پس بر زنان نماز
جمعه واجب نیست و همچنین بر بنده و هرگاه بعض او آزاد باشد
در آن اشکال است و دور نیست که سقوط جمعه اظهر باشد هر چند
جمعه در روزی اتفاق افتد که آن را آقای او بقسمت او گذاشته باشد
و همچنین دور نیست که از خنثی هم ساقط باشد و مراد از مسافر بودن

آن است که بر او قصر واجب نیست خواه در خانه خود باشد یا کثیر السفر
باشد یا در محل اقامه یا در سفر معصیت پس آنها همه در حکم حاضرند و در جایی که
مخیر است میان قصر و تمام مثل اماکن اربعه در آن اشکال است و دور نیست
که ساقط باشد و در آزار رجوع بعرف میشود پس هر کرا گویند مریض است از او
ساقط میشود و مراد از پیری بسیار است که صاحب از تحلیل رفته باشد
و بعضی مردم را که بقدر دو فرسخ تمام دور باشند واجب دانسته اند که
حاضر شوند و اقوی آن است که بر آنها واجب نیست نهایت خلاف
درین پیدا شده است بجهت آنکه چنین فرصتی کم یافت میشود که فاصله دو فرسخ
تمام باشد که نه زیاد باشد و نه کم و آن کسی که خانه او دو فرسخ یا بیشتر
یا دور باشد ما دامیکه دور است بر او واجب نیست اما بعد از آنکه حاضر
شود یا نزدیکتر بیاید بر او واجب میشود بی خلاف و بعضی ملحق گردانیده اند
باران و گل و سرمای شدید را و حق آن است که هر چه موجب عسر و
حرج باشد باعث سقوط میشود و از آنجمله است لنگی که باعث تعب
باشد و هرگاه اینجماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است اتفاق افتد
که حاضر شوند در نماز جمعه و مجزی از ظهر هم هست بلکه متعین میشود بر آنها
که نماز جمعه کنند بغیر زن و بنده و مسافر که در آنها خلاف است و اکثر

علما

علما بر آنها نیز واجب میدانند و این اظهر است و بعد از آنکه حاضر
شدند و نماز بر اینها واجب شد پس شکی نیست که عددی که در جمعه
معتبر است چنانکه خواهد آمد بآنها حاصل میشود و جمعه بآنها منعقد میشود بغیر
زن که او از جمله عدد محسوب نمیشود و در بنده و مسافر خلاف است
و دور نیست که اقرب انعقاد جمعه باشد باینها مطلب پنجم هرگاه از پنج نفر
کمتر باشد جایز نیست کردن نماز جمعه و مشروط است در انعقاد جمعه
اجتماع پنج نفر که یکی از آنها امام باشد در اینصورت جمعه متعین نمیشود اما هرگاه
هفت نفر جمع شوند که یکی از آنها امام باشد درین صورت جمعه متعین است
مطلب ششم شرط است در صحت جمعه اینکه جمعه دیگر اقامه نشود که فاصله
میان آنها کمتر از یک فرسخ باشد و معتبر ملاحظه آخر یکی از جماعتهاست
تا اول جماعتهای دیگر پس اگر در صف اول یکجماعت که عدد جمعه بآن
منعقد میشود تا اول جماعت دیگر یکفرسخ باشد کافی نیست بلکه معتبر جماعت
ما بین صف آخر آن جماعت و امام این جماعت دیگر است پس
هرگاه اتفاق افتد که با وجود عدم فاصله یکفرسخ هر دو یکبار نماز
کنند باین نحو که هر دو یکبار تکبیرت الاحرام بگویند نماز هر دو باطل است
و باید جمعه را اعاده کنند و اگر یکی پیشتر شروع کند نماز دیگری باطل است

وآن دیگری نماز ظهر را اعاده میکند و مقدار فرسخ سه میل است و هر میلی
چهار هزار ذرع است و هر ذراعی بمقدار عرض بیست و چهار انگشت است
غالباً و هر انگشتی مساوی عرض هفت دانه جو است و بعضی شش دانه گفته اند
و هر جو مساوی هفت دانه مو از موهای یابو است مطلب هفتم شرطست
در صحت جمعه خواندن دو خطبه پیش از نماز و مشهور اینست که واجبست
در هر دو سوره جمعه و توحید خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر و آل او و موعظه
و قرائت قرآن و مسمّی هر یک از مذکورات بعمل که آمد کافیست
بهر لفظی باشد هر چند که آنچه بخصوص روایت شده است بخواند بهتر است
بلی در قرائت قرآن مشهور اینست که واجب است در خطبه اولی یک سوره
تمام بخواند و قل هو الله احد از همه بهتر است و در خطبه اخری یک
آیه تمام فایده هم خوبست و در حدیث وارد شده که در آخر کلام
در آیه ان الله یأمر بالعدل والاحسان تا آخر باشد و مشهور اینست
که واجب است که خطبه را بزبان عربی بخواند و ظاهر اینست که هرگاه
عدد جمعه عربی نفهمد عجمی بگوید و احتیاط اینست که بهر دو زبان بگوید
واگر واجب دانیم عربی را دور نیست که بر عدد جمعه واجب باشد
یاد گرفتن معنی آن واگر ممکن نشود عجمی بگوید و اظهر آنست که واجب است

کلام

که امام و خطیب یک کس باشد و واجب است ایستادن در حال خطبه
و شرط صحت نماز است مگر با عجز و در صورت عجز هرگاه ممکن باشد
که نایبی بگیرد در خطبه و نماز بنا بر مذهب مختار یا از برای خطبه خواندن
بنا بر قول بجواز امام و خطیب نایب بگیرد و اگر نتواند نشسته خطبه بخواند و واجبست
طمانینه و آرام در حال قیام جهة خطبه خواندن و واجب است که در میان
دو خطبه بنشیند و آرام بگیرد و اظهر اینست که طهارت شرط است در حال خطبه
چنانکه از احادیث معلوم میشود که خطبها بمنزله دو رکعت نماز است و اظهر
آن که واجبست بلند کردن صدا بقدری که عدد معتبر از جمعه بشنوند و اقوی
وجوب گوش دادن ایشان است بلکه ساکت بودن هم اقوی حرمت
کلام است بر خطیب در اثنای آن بلکه بعضی علما حرام دانسته اند بر هر چه را
که حرام است بر مصلّی و بهتر آنست که در میان دو خطبه هم حرف نزنند اما
بعد از فراغ از خطبها و قبل از اقامه باکی نیست و سنت است از برای خطیب
ردائی از برد یمانی و اینکه عمامه داشته باشد و تکیه کند بر عصائی یا کمانی یا
شمشیری و اینکه روی خود را بمردم کند و سلام کند در اول وقتی که بالا رفته است
و بنشیند تا مؤذن اذان بگوید و فارغ شود و اینکه بلیغ باشد و با نچه وعظ میکند
عمل کننده باشد تا تأثیر او بر دیگران اثر کند مطلب هشتم سنت است در روز جمعه غسل

کردن و احکام و شرایط آن گذشت و اوّل روز شتافتن بمسجد اعظم بعد از آنکه
سر را تراشیده باشد و ناخنها و شارب خود را گرفته باشد بلکه در همه جا در این
امور سنّت است و همچنین خوشبو کردن و شانه کردن ریش و پوشیدن بهترین جامهای
خود و پاکیزه ترین آنها بلکه مطلق زینت کردن و آنکه بارام تن و آرام دل
باشد و بقدر مقدور کار خیر کند و دعائی که وارد شده است بخواند و حرام است
سفر کردن در روز جمعه بعد از دخول ظهر و هرگاه در پیش روی او نماز جمعه دیگر
در حدّ ترخّص سفر باشد که بآن میرسد پس در این صورت در جواز سفر اشکال است
و اظهر عدم جواز است و کسی که بر سر دو فرسخ است چون مکلّف است که پیش
از ظهر بقدر طی مسافت روانه بجانب نماز جمعه شود پس دور نیست که هرگاه
وقت همین قدر بظهر مانده است که بنماز جمعه برسد در آنوقت بر او هم سفر
حرام باشد و اگر سفر او بهمان جانب باشد که نماز جمعه میکند پس اظهر جواز
سفر است و آنکه مذکور شد در وقتی است که سفر واجب نباشد اما هرگاه
واجب باشد پس فقها گفته اند که بر او حرام نیست مثل سفر حج و همچنین هرگاه مضطر
باشد بسفر بجهة رفع ضرورت و همچنین حرام است خرید و فروش در وقت ظهر جمعه
و ظاهر این است که سایر معاملات غیر بیع همچنین باشد و اظهر آنست که معامله که
در آنوقت بشود صحیح باشد هر چند آن فعل حرام باشد فصل دویم در باقی نمازهای

واجبی

واجبی و در آن چند مطلب است مطلب اول در نماز عیدین یعنی عید فطر و اضحی و در آن
چند مبحث است مبحث اول واجبست نماز عیدین نهایت وجوب آن مشروط است
بچند شرط و معتبر است در آن اکثر شروط نماز جمعه مثل حضور امام عادل معصوم یا نایب
خاص او که معصوم او را بخصوص نصب کرده باشد و مثل عدد و اقوی اعتبار پنج نفر است
که یکی از آنها امام باشد و بعضی هفت نفر را اعتبار کرده اند و مثل امکان بجماعت
کردن آن نماز و اما آنکه باید نماز یکی باشد یعنی کمتر از یکفرسخ فاصله میان از یک نماز
نشود پس ظاهر علما و صریح بعضی از ایشان این است که این شرط است و این قول
اقوی است و جماعتی قایل شده اند که این در وقتی است که نماز عید بجماعت واجب
اما هرگاه سنّت باشد بسبب اخلال شرایط پس باکی نیست و این دور نیست
و اما خطبها پس مشهور استحباب آنهاست و بعضی آنها را نیز واجب دانسته اند
و بعضی آنها را نیز موجب شرط صحت دانسته اند و این احوط است و کیفیت آنها
مثل خطبه جمعه است ولکن در خطبه عیدین باید آنچه مناسب آنهاست گفته شود
از احکام فطره و قربانی و محل خطبها بعد از نماز است و گوش دادن آنها سنت است
و کیفیت نماز بنا بر مشهور اینست که نیت کند و تکبیر احرام بگوید و حمد و سوره
بخواند و بعد از آن قنوت بخواند تا پنج مرتبه و بعد از هر قنوت تکبیر بگوید و
برکوع رود پس بسجده رود و بعد از سجده ها برخیزد و باز حمد و سوره بخواند و تکبیر بگوید

چهار مرتبه و بعد هر تکبیری قنوتی بخواند پس تکبیر مستحب رکوع را بگوید و برکوع رود
و بعد از آن نماز را تمام کند و احکام وجوب و استحباب تکبیر و قنوت و کیفیت تکبیر
و تعیین سوره در باب قراءت نماز و قنوت و غیر آن مذکور خواهد شد و
حرام است سفر بعد از طلوع آفتاب و مکروه است بعد از طلوع صبح و پیش از صبح
باکی نیست **مبحث دویم** هرگاه مختل شود شرایط نماز عید پس مستحب است کردن آن
بجماعت و فرادی و ساقط است نماز عید از هر که نماز جمعه از او ساقط است
اما مستحب است از برای ایشان حضور نماز و در غیر عجایز از زنان خلاف و احوط
بلکه اظهر آن است که زنان صاحب هیئت و جمال جایز نباشد که بیرون روند
بنماز **مبحث سیم** سنت است که این نماز را در صحرا بکنند بغیر مکه مشرفه که سنت است
که در مسجد الحرام بکنند و هرگاه عذری بهم رسد مثل باران و گل و غیر آن پس نماز را
در مسجد یا در خانه بکنند و سنت است که بر زمین سجده بکنند بلکه جمیع بدن در روی زمین
باشد و بر روی فرش ننشینند و سنت است از برای امام بلکه از برای ماموین
نیز اینکه در وقت بیرون رفتن پاها را برهنه کنند و براه روند بآرام تن و دل و سنت است
غسل پیش از بیرون رفتن و خوشبو کردن مردان خود را از برای بیرون رفتن و زینت
کردن و بهترین جامها را پوشیدن و عمامه بسر کردن و ردا بر دوش گرفتن [illegible]
که وارد شده است خواندن [illegible] از راهی بروند و از راه دیگر برگردند و بعضی گفته اند

که در وقت

افطار کنند

که در وقت رفتن راه دورتر را اختیار کنند و سنت است که در عید فطر پیش از بیرون
رفتن و در عید قربان بعد از برگشتن و آنکه افطار در عید فطر بشیرینی باشد و بعضی
گفته اند بتربت ابی عبد الله الحسین ع و آن ضعیف است و در عید قربان بگوشت قربانی
خود و اگر نداشته باشد دور نیست که بمطلق گوشت قربانی هم خوب باشد و مستحب است
که منبر را از مسجد جامع نقل نکنند بلکه شبیه منبری از گل بسازند بلکه مطلق منبر کافی است
هر چند منبر چوبی دیگر هم باشد و آنکه موذن باواز بلند سه مرتبه بگوید الصلواة بجای
اذان که مردم خبردار شوند و بعضی گفته اند که بعد از آن که برخواسته شد بنماز بگوید و دور نیست
که هر دو جا بگوید هم سنت باشد و سنت است که تکبیرات را بگوید در عید فطر عقب
چهار نماز که اول آن مغرب شب عید است و آخر آن نماز عید است و بعضی واجب
دانسته اند و اول اظهر است و کیفیت آن این است الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا اله
الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و در عید قربان عقب پانزده
نماز بگوید که اول آن ظهر روز عید است اگر در منی باشد و در غیر آن عقب ده نماز
و بعضی این را نیز واجب دانسته اند و اول اقوی است و بهتر آن است که در کیفیت آن
چنین بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا
الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا و مکروه است که با اسلحه بیرون
روند مگر در وقتی که دشمنی در برابر باشد و مکروه است که نماز سنتی پیش از ظهر بکنند

در هر دو عید مکرر دو رکعت در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از بیرون رفتن بمصلی و بعضی حرام دانسته اند
و احوط ترک است و بعضی قضای نماز را هم منع کرده اند و اما بعضی دیگر گفته اند که مراد از این
قضای نافله است مبحث چهارم هرگاه اتفاق افتد عید و جمعه باهم پس مشهور میان علما آنست که
هر که عید را کرد مختار است در حاضر شدن جمعه و حاضر نشدن آن و بعضی گفته اند
این مخصوص کسی است که خانه او دور باشد و بعضی واجب دانسته اند حضور را و اول
اقوی است و این از برای ماموین است و اما امام پس اکثر علما واجب دانسته اند
حاضر شدن را بر او و این احوط است مطلب دویم در نماز آیات است و در آن
چند مبحث است مبحث اول در وجوب آنهاست بدانکه شکی نیست در وجوب نماز
از برای کسوف یعنی گرفتن آفتاب و خسوف یعنی گرفتن ماه و همچنین از برای زلزله
و اما سایر علامتهای آسمانی که اغلب مردم از آنها خوف میکنند مثل تاریکی شدید
و سرخی شدید و بادهای بسیار شدید و صاعقهای بسیار شدید که خارج از متعارف
باشد پس در آنها خلافست و اقوی وجوبست و هرگاه خسوف و کسوف آنقدر
نباشد که وسعت وقت نماز داشته باشد پس در آن نیز اشکال است و احوط
بلکه اقوی وجوبست یعنی آنکه در وقت کسوف و خسوف شروع میکند و بعد از آن
تمام میکند هر چند در بین آن واشود و مسایل وقت نماز کسوف و خسوف و زلزله
در مباحث اوقات گذشت مبحث دویم در کیفیت آنست و آن دو رکعت است

بده رکوع

بده رکوع و چهار سجود که در هر رکعتی پنج رکوع است و در رکعه اول دو قنوت و در رکعه
دویم سه قنوت میخوانند و تفصیل قراءات آن و رکوع و قنوت و سایر احکام آن
در قاعده اذکار نماز در مبحث قراءت و رکوع و قنوت مذکور خواهد شد مبحث سیم
سنت است که این نماز را در زیر آسمان بکنند و اگر در مسجد میکنند در فضای بی سقف
مسجد بکنند و آن افضل است از صحرا و سنت است که طول بدهد نماز را بمقدار
کسوف و خسوف هرگاه وقت وفا بکند و اگر مظنه باشد که وفا میکند نماز را
تمام کند و باز اعاده کند بلکه مطلق اعاده کردن هم سنت است و سنت است که
در وقت زلزله آیه ان الله یمسک السموات والارض و دعائی که وارد شده بخواند
و آنکه در وزیدن بادهای شدید بصدای بلند الله اکبر گوید و دعائی که وارد شده
بخواند مطلب سیم در نماز طواف و استیجار و آنچه بنذر و شبه آن لازم شده باشد
اما نماز طواف پس آن واجبست از برای طواف واجب و سنت است از برای
طواف سنت و تفصیل گفتار در آن کتاب حجست و اما نماز استیجار پس آن واجب
میشود بعقد اجاره و شرایط اجاره در آن معتبر است از تعیین اجرت و تعیین عمل و
مقدار آن و فرقی با نماز خود مکلف ندارد مگر همان نیت نیابت پس قصد میکند
که نماز قضاء ظهر میکنم بنیابت فلان واجب قربةً الی الله و اگر قصد قضا هم نشود ضرر
ندارد و جهر و اخفات را مراعات کند و هرگاه نایب و منوب عنه مساوی باشند پس

اشکالی نیست در اینکه نماز صحیح خود را از برای مرد بجا میکند و اما در صورتی که مراد او برای
زن میکند احوط اینست که نماز صحیح خود را از برای زن بکند یعنی در جهری جهر بکند و در اخفاتی
اخفات و در صورتی که زن از برای مرد میکند احوط اینست که در موضع جهر جهر کند و در موضع اخفات
اخفات کند و اما نمازهائی که نذر شده آن مثل عهد و قسم واجب میشود پس واجبست که بهر نحو
که نذر کرده است بعمل آورد و هرگاه قید مباحی کرده باشد مثل اینکه نذر کرده باشد که دو رکعت نماز
سنت مبتداء در مابین ظهر و عصر بکنم یا دو رکعت این نماز را در میان خانه بکنم پس ظاهر علما اینست
که قید وقت را اعتبار میکنند و میگویند که باید که در همان وقت بعمل آورد و در قید مکان خلاف
کرده اند و اقوی در نظر حقیر آنست که در آنجا هم لازم است که بعمل بیاورد و بجای دیگر نمیتواند
کرد هر چند افضل باشد مثل مسجد بلی اشکال در وقتی است که مثلا نذر کند که من نماز ظهر را امروز در خانه
میکنم که حقیقت نذر بمکان راجع شده نه بنماز ظهر پس بنا بر اینکه رجحان در نذر شرط باشد صحت نخواهد
داشت و میتواند در جای دیگر بکند اما در کلام علما فرقی مابین این دو مثال ندیدم فصل سیم در قصر
و تمام است و در آن چند مبحث است مبحث اول واجبست از برای مسافر قصر کردن نماز
یعنی دو رکعت کردن نمازهای چهار رکعتی و کسیکه با وجود علم بمسئله عمداً ترک کند و نماز را تمام
کند نماز او باطل است و اما هرگاه جاهل باشد بوجوب قصر و تمام کند نماز را پس مشهور اینست
که نماز او صحیح است و اعاده هم بر او واجب نیست هر چند دانا شود بمسئله و هنوز وقت باقی باشد
و بعضی علما گفته اند که هرگاه وقت باقی است اعاده بکند و بعضی واجب دانسته اند اعاده را

مطلقا

مطلقا و اقوی قول مشهور است و بنا بر اینکه جاهل معذور باشد در این مسئله مراد اینست
که هرگاه در اصل مسئله قصر جاهل باشد که بگوشش نخورده باشد که نماز را باید قصر کرد معذور است
اما هرگاه اصل ثبوت قصر را داند پس در سایر فروع مسائل قصر را تمام معذور نیست و بعض علما
گفته اند که جاهل بوجوب تمام هم معذور است یعنی هرگاه کسی از روی نادانی نماز تمام را
قصر کند و این ضعیف است و اما اگر کسی قصر را فراموش کند و تمام کند پس در آن
خلافست و مشهور و اظهر اینست که اگر در وقت بخاطرش آید اعاده کند و اگر نه بر او چیزی نیست
مبحث دویم شرط است در جواز قصر اینکه سفر او بمقدار مقرر در شرع باشد و کمتر نباشد
و حد آن مقدار هشت فرسخ است و مشهور اینست که باید سفر هشت فرسخ متصل یکسر باشد
یا چهار فرسخ باشد که در همان روز برگردد و بعضی علما در صورت دویم قائل بتخییر شده اند
در قصر و تمام و هرگاه در آن روز نخواهد برگردد پس جمعی قائل بتخییر شده اند و بعضی گفته اند نماز را
قصر کند اما روزه را نگیرد و ابن ابی عقیل قائل شده است در هشت فرسخ ممتده و چهار
فرسخی که همان روز اراده عود داشته باشد یا پیش از ده روز خواسته باشد عود کند در همه قصر میکند
و اقوی در نزد حقیر همین قول است و ظاهر اینست هر گاه که اراده ندارد که ده روز بماند هم کافی باشد
دیگر ضرور نباشد که قصد کند پیش از ده روز برگردد اگر چه این احوط است و اظهر در نزد حقیر
اینست که همه جا برگشتن را با رفتن ضم میتوان کرد هر چند مشهور خلاف اینست و بعبارتی در مواضع
آن اشاره بآن خواهد شد و وجه این در کتاب غنایم الایام ذکر کرده ام و بدانکه کسیکه سفر میکند باید

که میدانند مقدار مسافت را یا نمیدانند و اگر میدانند در آن اشکالی نیست و اگر نمیدانند هیچ چه
قدر است پس یا اینست که ممکنست تحصیل علم بآن یا ممکن نیست و اگر ممکن نباشد پس نماز را
تمام میکند و اگر ممکن باشد پس در وجوب تحصیل علم بآن اشکال است و اظهر و احوط اینست که
باید تفحص بکند همچنانکه هرگاه مریض احتمال بدهد که استعمال آب باو ضرر دارد باید تحصیل ظن بعدم
ضرر بکند یا استعمال نمیکند و در صورت جهل بمسافت و عدم امکان تحصیل علم هرگاه نماز را تمام
کرد و بعد از آن براو معلوم شد که سفر او بقدر مسافت شرعی بوده است پس بر او اعاده لازم نیست و
همچنین هرگاه از اول وقت بقدر ادای تمام نماز گذشته باشد و هنوز نماز نکرده باشد باید قصر بکند
و اعتبار بحال اداست و اظهر اینست که در وقتی که علم حاصل شد از برای او بمسافت هرگاه مجموع راه
که طی کرده قبل از علم و آنچه باقی مانده است هشت فرسخ است کافیست دیگر نباید که از حال علم هم
رسانده هشت فرسخ دیگر باقی باشد و مقدار مسافت بشهادت عدلین ثابت میشود و ممکنست
و اینکه هم بتوان اکتفا کرد بشیاع که افاده ظن نزدیک بعلم کند هم ظاهر اکتفا نیست و اعتبار بیقین
موجب عسر و حرج عظیم است و بسا باشد که در بسیاری از احادیث بجای هشت فرسخ رفتار یکروز را گفته
و هر یک اینها اکتفا میتوان کرد بلکه غالب اینست که رفتار یکروز بیش از هشت فرسخ باشد و
از بعض اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد رفتار شتر قطار است و قافلهها و معتبر در آن زمین متوسط
و روز متوسط و رفتار متوسط است و هرگاه کسی شتاب بسیار کند و زود طی کند باز قصر میکند
حتی مثل کشتی سوار که هشت فرسخ را در یکساعت طی کند و همچنین هرگاه اسب سوار این مسافت را

در چهار روز

در چهار روز طی کند اما اگر هشت فرسخ را مثلا در یکسال طی کند پس آن اعتبار ندارد و عرفاً
او را مسافر نمیگویند و همچنین هرگاه از سفر برگردد و در حوالی منزل خود مدتهای مدید در قریها
که نزدیک بآنجاست تردد کند و داخل نشود مسافر نیست **مبحث سیم** شرط است در قصر قصد مسافت معلومه خواه
علم بمقدار آن بعنوان تفصیل داشته باشد یا اجمال علم تفصیلی مثل اینکه میداند که از ابتدای
سفر او تا منزلی که میخواهد برود هشت فرسخ است و قصد میکند که این هشت فرسخ را طی کند و علم
اجمالی مثل اینکه قصد کند که بمکانی برود و نداند که تا آن مکان چند فرسخ است ولیکن در نفس الامر
هشت فرسخ و بیشتر است و این در وقتی فایده میبخشد که کسیکه چنین سفری را قصد کند و در
اثنای مسافت علم هم میرساند که این مسافت هشت فرسخ است و هنوز نماز نکرده باشد پس در
آنحال نماز را قصر میکند و فایده این شرط اینست که قصد مسافت هست هرگاه کسی بدون قصد مسافت
راه طی کند هر چند بیش از مقدار مسافت شرعی بوده قصر نمیکند مثل کسیکه از پی گریخته و گم شده
میگردد یا از پی غریم خود که از او طلب دارد میگردد بجهة آنکه اینها طالب آن گریخته و غریم اند و
در هر جا بجویند بر میگردند و خصوص طی مسافتی منظور ایشان نیست بلی هرگاه طی مسافت هشت فرسخ
در برگشتن بشود قصر میکند و هرگاه بجائی رسید که میدانند دو فرسخ دیگر باید برود و اراده عود
هم دارد و عود او هم هشت فرسخ میشود پس اظهر در نزد حقیر اینست که در رفتن آن دو فرسخ
و در همه برگشتن قصر میکند بلکه هرگاه داند که دو فرسخ دیگر میرود و پس تا هم بر میگردد و باز در رفتن
و برگشتن هر دو قصر میکند ولیکن مشهور علما اینست که رفتن را ضم نمیکنند به برگشتن و معتبر نمیدانند

مسافت کردشتن است و در قصد مسافت جزم ضرورست یعنی باید عازم جازم باشد بر طی این
مسافت را طی میکنیم هر چند جزم بوقوع و حصول آن نداشته باشد یعنی آنکه در وقت رفتن اراده
تزلزل و تردّدی در رفتن ندارد اما هرگاه کسی از او بپرسد که اگر دو فرسخ بیرون رفتی بهمان جزم
خواهی رفت پس در الوقف میگوید نه و این علامت آنست که جزم بوقوع ندارد پس در این وقت
اشکال بهم میرسد در جائیکه بقصد تمشیت امری مثل خلاص کردن گرفتاری از محبس در بلدهٔ دیگر
بیرون رود و عازم جازم و مصمم رفتن بآن بلد بشود و در خاطرش خطور نکند که اگر آن
گرفتار پیش از رسیدن من خلاص شود و در همین راه خبر بمن برسد بر میگردم آیا در این وقت
هرگاه در همین راه منقطع گردد در هر جا که خبر بمن برسد که خلاص شده بر میگردم آن سفر از هم
میخورد یا آنکه هرگاه منقطع بمعنی نشود و نماز را هم قصر کند و در آخر منقطع شود آیا آن قصر صحیح است
یا نه و بعبارت واضح‌تر آنکه آیا جزم ظاهری بس است یا جزم نفس الامری میخواهد اظهر
این است که جزم ظاهری بس است و مادامی که بر جزم خود باقیست قصر میکند و هر وقت که منقطع
یا متردد شد حکم تردد در همین سفر را بهم میرساند و بعد از این خواهم گفت و بدانکه رضا در قصد شرط است
پس هرگاه اسیری را کسی ببرد تا میداند که او را بمسافت شرعی میبرند پس سفر او تابع آن شخص است
که او را میبرد و باید قصر بکند و از آنچه پیش گفتیم حال اسیر و زن و غلام معلوم شود و هرگاه اسیر اراده
فرار داشته باشد و غلام مظنهٔ آزاد شدن و زن مظنهٔ مطلقه شدن داشته باشد و خواهند که در وقتی
که مرخص شوند برگردند و علم داشته باشند که سفر آن اشخاص که ایشان را میبرند هشت فرسخ میرسد هرگاه

علم داشته

۸۲

بلغ [illegible]

علم داشته باشند که پیش از طی مسافت شرعیه مرخص نمیشوند بلکه هرگاه مظنه هم داشته باشند قصر میکنند
و هرگاه احتمال مرخص شدن و مرخص نشدن مساوی باشد یا علم ندارند که آن اشخاص که ایشان را
میبرند سفرشان بمسافت شرعی میرسد یا نه پس در این صورتها تمام میکنند **مبحث چهارم** شرط است
در قصر استمرار قصد پس اگر از راه برگردد یا در همین راه متردد شود پیش از آنکه بمسافت شرعیه برسد
نماز را اتمام کند و کافیست در بلوغ مسافت طی چهار فرسخ هرگاه منضم بشود بآن برگشتن که هشت فرسخ بشود بلی
اختلاف کرده‌اند علما در جائیکه بیرون رود بقصد مسافت شرعیه و در همین راه رای او قرار گیرد که
باید با فلان رفقا رفت و منتظر آمدن آنها بشود که همراه آنها برود و هیچ قرار نداده که اگر آنها
نیایند برود و اگر نه برگردد و اظهر آنست که هرگاه چهار فرسخ رفته است پس باید قصر کند مگر آنکه
در آنجا قصد اقامهٔ عشره بکند یا سی روز متردد بماند و اگر کمتر از چهار فرسخ رفته است هیچ جا
تمام کند مگر آنکه باز روانه مقصد شود و بعضی اعتبار هشت فرسخ کرده‌اند که اگر هشت فرسخ تمام رفته است
قصر میکند و اگر نه تمام میکند و هرگاه قبل از قطع مسافت چهار فرسخ یا هشت فرسخ نماز قصری کرده باشد
و بعد از آن تردد و انتظار حاصل شود پس اظهر آنست که اعاده میکند و بعضی گفته‌اند که هرگاه در وقت
باقی است اعاده میکند **مبحث پنجم** شرط است در قصر آنکه در اول مسافت معلوم و منظور نداشته باشد که
در بین آن مسافت ده روز در جائی اقامه کند و بعضی علما شرط کرده‌اند که باید قصد عدم اقامه
بکند و دلیل آن ظهوری ندارد بلکه همینکه قصد اقامه ندارد بس است پس هرگاه کسی در اول سفر قصد اقامه داشت
که در بین مسافت اقامه کند لکن در بین سفر قصد گردد در منزلی که ده روز بماند پس آن باید که

که در محل اقامه است تمام کند وظاهر آنست که ده روز حاصل میشود تا آنکه اول طلوع آفتاب روز اول
وارد آن محل شود و روز دهم آفتاب غروب کرده بیرون رود یا شب اول و ما بین طلوع صبح و
آفتاب ضرور نباشد تا پانزده روز را حساب نکند هرچند از طرف آخر پاره دیگر روز را تا آخر حساب
کند و اظهر آنست که هرچه را در عرف و عادت اقامه میگویند کافی باشد پس کسیکه اقامه در بلدی
میکند بیرون رفتن او بباغ و بوستان و زیارتگاه ایشان و مجمع زراعتی که اکثر اهل آن بلد بآنجا میروند
هم میکیرد ضرر ندارد هرچند بمقدار حد ترخص باشد و همچنین ضرر ندارد قصد معینی در ابتدا است اقامه هم
پس هرگاه کسی از محل اقامه بیرون رود بمکانی که کمتر از مسافت قصر باشد یا نه است که در عرف و عادت
او را نمیگویند که از اقامه در رفت بلکه باز میگویند که فلانی در فلان بلد اقامه دارد پس اظهر آنست که
اقامه او بهم نمیخورد و اگر در عرف و عادت بگویند که از اقامه بیرون رفت مثل آنکه برود بقریه در حوالی
این بلد که سه فرسخ باشد و در آنجا یک روز زیاد و روز دیگر بماند پس اگر منظور او این باشد که از آن قریه برگردد
و ده روز تازه در آن بلد بماند اقامه او بهم نمیخورد و نماز و روزه او در رفتن و برگشتن و در آنجا همه
تمام است و اگر اراده اقامه جدید ندارد پس در آن اشکال و خلاف عظیم است اکثر علما بر آنند
مادامی که قصد هشت فرسخ تازه نکند مثل به شده هرچند از تتمه سفر اولش باشد باید تمام کند و اگر از آن
بلد بیرون رفت منظور هشت فرسخ مسافت تازه دارد هرچند تتمه سفر اول باشد قصر میکند و این ظاهر است
از ادله و فرقی نیست ظاهراً در آنکه باز برگردد بمحل اقامه و از آنجا برود یا بجای دیگر برود و ظاهر آنست هم
که از بلد اقامه بیرون رفت و عازم طی مسافت شرعیست قصر میکند هرچند آن مسافت حاصل شود به بعضی

کردن

کردن رفتن به برگشتن بخانه خود و اقوال دیگر در مسئله هست اگر مجرد بیرون رفتن از بلد اقامه قصر میکند هرچند
منظور نداشته باشد که طی مسافت شرعیه بکند و قول دیگر آنست که در رفتن با آن قریه تمام میکند و در برگشتن
قصر میکند بجهه آنکه قصد رجوع بخانه خود دارد و نمیخواهد در جائی اقامه بکند و این در وقتی است که از آنجا
تا بخانه اش بمقدار مسافت شرعیه باشد و کلام این قایل در خود آن محلی که با آنجا رفته محل تامل است
و ظاهر این قول مبنی بر آنست که رفتن و برگشتن ضم نمیشود چنانکه مشهور است و اظهر در نزد حقیر آنست
که رفتن و برگشتن ضم میشود و معیار همان منظور داشتن طی مسافت شرعیه است بدون قصد اقامه در جائی
آن بهر نحو که باشد ولیکن احتیاط درین مسایل بسیار خوبست و مهما امکن ترک نکند و اگر کسی در جائی
قصد اقامه عشره بکند و بعد از آن از قصد خود بگردد در رجوع بقصر میکند مگر آنکه یک نماز چهار رکعتی تمام
کرده باشد مثل نماز ظهر یا دیگر یا انجا است نماز و روزه را تمام میکند و اگر در بین نماز قصد اقامه
برگردد پس بعضی گفته اند رجوع میکند بقصر و بعضی گفته اند تمام میکند و بعضی گفته اند اگر از محل قصر گذشته است یعنی
داخل رکعت سیم شده است تمام کند و اگر قصر کند و مسئله محل اشکال است اگرچه اظهر قول اول است و بنا
بر این قول هرگاه از محل قصر گذشته باشد نماز را بهم نزند و از سر بگیرد و قصر میکند و اگر کسی یک نماز را هرچند
تمام کرده باشد اما روزه گرفته باشد و رای او برگردد پس بعضی گفته اند که کافی نیست روزه و جایز است تمام
کرده باشد پیش از رجوع از قصد اقامه و بعضی گفته اند کافی است مطلقا و بعضی گفته اند کافی نیست که بعد از ظهر رجوع کند
عمداً یا سهواً و بعد از اتمام روزه از قصد اقامه برگردد پس بعد از آن هم نماز را قصر میکند و هم روزه فردا
افطار میکند پس گذشتن وقت نماز چهار رکعتی با ذکر و چون نماز نکرده ندارد و همچنین مثل نافله ظهر و عصر

فایده ندارد بلکه همان حکم از برای نماز چهار رکعتی تمام است و اما هر گاه مسافر در بین نماز قصد
قصد اقامه بکند پس آن نماز را تمام میکند و ظاهر نیست نماز تمامی هم که در مسئله پیش گذشت تا
بعد هر گاه در این صورت بعد از فراغ از نماز پشیمان شد از قصد چنین اقامه حکم اقامه او بهم نمیخورد

مبحث ششم شرط است در قصر مسافر آنکه قطع نشود سفر او برسیدن بوطن خود و مراد از وطن در عرف
جائی است که او را محل سکنای خود قرار دهد و اراده بیرون رفتن و نقل مکان و ملکی کردن
از آن را در نظر نداشته باشد و از این ظاهر میشود در بعضی اوقات بانکه در آنجا خانه میسازد
و درخت غرس میکند و باغ میسازد و مثال اینها و قطع علاقه از غیر آنجا میکند خواه مولد او و وطن آباء او
او در آنجا باشد یا نباشد و همچنین مستلزم این نیست که در آنجا ملکی داشته باشد یا خانه از خود داشته
باشد بلکه کافی است اجاره کردن خانه اگر چه تا آخر عمر او باشد خصوصاً در بلادی که ابتیاع [illegible]
مثل اماکن متعدد نیست که در کربلای معلی و نجف اشرف مجاور شود و بالقوه خانه خریدن ندارد
و بنای او بر این است مادام العمر خانه اجاره کند و نشیند صادق است که او در آنجا وطن گرفته
و اما اگر کسی بر سبیل کوچ و عیال خواه دو سال یا بیشتر در آن مکان معتکف بماند دعوی کند او را بگویند
توطن کرده هر چند در آن دو سال بسبب ثروت و ملکی که دارد خانه از برای مسکن بسازد اگر
در وطن متولد نشده که یکی باشد و میتواند شد که بیشتر باشد مثل اینکه چنین قرار دهد که در یک سال شش ماه در یک بلد
باشد و شش ماه در بلد دیگر چنانچه غالب اکراد و ایلات در ییلاق و گرمسیر میکنند بلکه میتواند شد که کسی
چهار زن داشته باشد و در چهار قریه منزل و وطن داشته باشد و در هر فصلی بیکی از آنها سر رود

بالجمله

همه اینها را عرفاً وطن میگویند و بهر یک از آنها که رسید دیگر قصر نمیتواند کرد پس کسیکه مقدار دو یا سه
باشد که در یکسال یا دو سال در جائی ساکن باشد بدون قصد توطن و اتفاق افتد که در بین آن سفر
گذر او در وقتی بر عبور کند بان منزل تا قصد اقامه عشره نکند نماز را تمام نکند بخلاف جائیکه اراده توطن
در آن کرده است بمجرد عبور بآن نماز را تمام میکند و هر چند فردا باز خواهد بسفر رود و ظاهر در نزد جعفر
این است که توطن بالفعل شرط است در حصول توطن سابق را این با وجود قطع علاقه از آن در حال
کافی نیست و همچنین ظاهر این است همین قصد توطن کردن و بنای ماندن گذاردن و آثار دوام و استمرار از او
ظاهر شد مثل بنای عمارت و باغ و امثال آن اگر بیرون رفت بسفر و عبور کرد بانجا بعد از اقامه
تمام میکند هر چند در آنجا تا بوقت شش ماه هم نمانده باشد پس قاعده و معیار صدق وطن عرفی است
در حال خواه از آن باب باشد که معصوم مشیه در آنجا ماندن باشد یا شش ماه ماندن
یا سالی شده باشد و خواه بمقداری که منظور دارد در آن مکان در هر سال بماند بلکه قوه تمام آن
محقق شده باشد یا نشده باشد و توطن سابقه با قطع علاقه از آن اعتبار ندارد خواه در آنجا شش ماه
سال مانده باشد یا شش ماه مانده باشد و لکن مشهور علمای ما بر آنند که هر کس شش ماه در جائی توطن کرده است
همیشه بآنجا رسید تمام میکند هر چند قطع علاقه از آنجا کرده باشد و دلیل ایشان وضوحی ندارد اما
بعضی از ایشان دعوی اجماع کرده اند اگر بتوانند در آنجا قصد اقامه بکنند و تمام کنند و اگر نتوانند قصر
و اتمام هر دو را بکنند احوط است و جمعی از علما هم کافی دانسته اند مجرد توطن شش ماه را با وجود قطع علاقه
شرط که اینهم در آنجا ملکی هم داشته باشد هر چند یک درخت خرمائی باشد حتی اینکه بعضی از ایشان

شرط تحقق حقیقت سفر این عرفی گفته است و بعضی گفته اند که از منزل و بعضی از انجماعت تصریح کرده اند
که در منزل مملوک بودن شرط نیست و خانه اجاره و عاریه هم خوبست و اظهر در نزد حقیر این است
که هیچیک اینها شرط نیست و همان صدق توطن عرفی در حال کافی است و بعضی از مطلقا دخلی در صدق
توطن عرفی ندارد و بدانکه شهید اکر سابق کفتیم بجهة نقل اجماع و کفتیم که احتیاط از آن ... آن
در جایی است که در آنجا ملک داشته باشد و اما اگر مطلقا ملکی نداشته و در آنجا شش ماه توطن هم کرده
دعوی اجماع در آن معلوم نیست چنانکه وضوح آن است و آیان است پس تاکید احتیاط در اینجا بالمره نیست شرطها

مبحث هفتم شرط است در قصر آنکه در بین راه در منزلی سی روز با تردد نماند یعنی هرگاه بجایی رسید
و روش میرشد و قصد ماندن هم ندارد و سرگردانست نماز و روزه را قصر میکند تا سی روز تمام شود و همینکه
سی روز تمام شد باید تمام کند هرچند بقدر یکنماز دیگر بماند و در اینجا ماه هلالی اعتبار ندارد بلکه باید
سی روز تمام شود و معتبر سی روز عرفی تمام است بنحوی که در اقامه عشره گفتیم مرکب از دو پاره روز اعتبار ندارد
و هرگاه در بین سی روز بیرون رود از بلد که عرفا بگویند که در آن بلد نیست حکم این سی روز بهم میخورد

مبحث هشتم شرط است در قصر که آن مسافر شغل و عمل او سفر نباشد مثل مکاری و ملاح و امثال اینها
و خانه اش همراهش نباشد مثل بادیه نشینها که خانهای اینها خیمهای آنهاست و دایم سیر میکردند و با خود میکردانند
و مشهور علما بلفظ اکثر السفر این مطلب ادا کرده اند و باین سبب بعضی ایشان شرط کرده اند در تحقق
این معنی که ده سفر کرده باشد و بعضی چیز دیگر گفته اند و بعضی باین عبارت گفته اند که سفر او بیش از حضر او باشد
و آنچه از احادیث معلوم میشود بعموم و خصوص همه در آن دو عبارت مندرج است که در اول گفتیم پس هرگاه

کسی را

کسی برا او صادق آید که شغل او سفر است یا خانه اش همراه اوست نماز خود را در سفر تمام میکند و روزه
خود را میگیرد و اشخاصی را که بخصوص در احادیث ذکر فرموده اند شش نفرند مکاری و کری و راعی
و اشتقان و ملاح و جابی و تاجری که دور میزنند از قبیل خرچی ها و انهائی که طالب آب و علفند
و هر جا آب و علف هست میچرانند و مراد از مکاری آن است که چارپای خود را بکرایه میدهد
و همراه او میرود و کری آنست که خود را بکرایه میدهد مثل آنهائی که قاصدی میکنند و راعی چوپانست
و اشتقان را بعضی گفته اند قاصد است و بعضی گفته اند که امین خرمنهاست و جابی متوفی خراج
و جمع کننده زکوة و حاصل آنکه هر که شغل و عمل او سفر است یا یکی از این اسمها در عرف بر او صادق
آید حکم او همین است که مذکور شد و دلیلی بر آن شرطها که بعضی ذکر کرده اند ظاهر نیست پس هرگاه
کسی ده راس الاغ بخرد و اسباب چارواداری برپا کند و بنای خود را بر این بگذارد که مکاری
باشد ظاهر آنست که او را در عرف مکاری میگویند و احتیاج باین نیست که سه سفر بکند تا او را مکاری
بگویند یا چون حکمی است که علت آنکه این اشخاص تمام میکنند این باشد که اصل قصر کردن بجهة
رفع مشقت است و اینها چون بسیار سفر میکنند عادت میکنند و مشقت از ایشان رفع میشود تمام
میکنند و این منشأ میشود بر آنکه سفر بسیار کنند تا عادت کنند یا آنکه مراد از مکاری مثلا کسی است که
ملکه این کار را داشته باشد و مزاوله آن کرده باشد و این منشأ میشود بکثرت سفر پس اگر کسی احتیاط کند
و در سفر اول و دوم جمع کند میان قصر و تمام و بعد از آن تمام کند بسیار خوب است اما
وجوب آن معلوم نیست و بعضی احادیث دلالت میکند بر آنکه هرگاه مکاری و حمال سفر ایشان بسیار شد

وشدت برسد چنانکه بعض علما در بیان این گفته اند که دو منزل را یکی کند پس جمعی از علما قائل شده اند
که اینها قصر میکنند و عمل بآن درست و گویا این در وقتی باشد که آن دو منزل یکی کردن عادت
ایشان نباشد و باید دانست که مراد از سفری که کثیر السفر در آن تمام میکند آن سفری است که شغل و عمل
اوست پس هرگاه مکاری بحج رود یا بزیارت رود از غیر جهه چارواداری هرچند چارواهای
خود را هم در آن راه بکرایه داده باشد او هم مثل سایر مسافرین قصر میکند و بدانکه مشهور علما بلکه ظاهر اتفاق
در نظر است که هرگاه اینجماعت در خانه خود ده روز بمانند حکم از اینها زایل میشود خواه قصد ده روز ماندن را
کرده باشند یا بعنوان اتفاق مانده باشند و بعد از آن هرگاه سفر کنند قصر میکنند و بعضی علما گفته اند که بعد از آن
در سفر سیم تمام میکنند و ظاهر آنست که در یکسفر قصر میکنند و در سفر دویم تمام میکنند و مشهور علما آنست که هرگاه
در غیر بلد خود هم قصد اقامه ده روز بکنند آنهم در حکم اقامه ده روز در بلد است و نیت اقامه در اینجا شرط است
و بعضی دعوی اجماع کرده اند که نیت اقامه فایده ندارد و بعضی تردد سی روز را در غیر بلد خود قائم مقام
قصد اقامه ده روز گفته اند و بعضی ده روز مردد را بعد سی روز ملحق باین گفته اند و اعتبار آنها خالی
از وجهی نیست با اینهمه در مسئله اشکال قویست و مشهور علما آنست که اقامه ده روز که بعمل آید قصر میکنند و جمعی
از علما قائل شده اند که هرگاه پنج روز یا بیشتر تا به ده روز نرسیده بمانند نماز روز را قصر میکنند و روزه
و نماز شب را تمام میکنند و اقوی قول اول است و بدانکه احادیث در باب شرط عدم اقامه عشره در خصوص
مکاری وارد شده است و مشهور نیست فرقی میانه این اصناف نیست و خلافی نقل کرده اند مگر
محقق ره در کتاب مختصر النافع نقل خلاف کرده و ابن فهد حلی در شرح آن گفته است این خلاف

درهیچ

در هیچ کس نیست شاید این را محقق از بعضی علمای اهل عصر خود شنیده باشد مبحث نهم سفر طاعت است
در قصر پس اگر سفر معصیت باشد خواه آن سفر گناه باشد مثل گریختن از جهاد و گریختن غلام
از آقای خود و اعراض کردن زن از شوهر خود و بیرون رفتن از اطاعت او یا اینکه قصر کند
بآن سفر گناه در آن مثل آنکه میرود بجائی که فسادی بکند یا مالی بدزدد یا مال حرامی دارد میخواهد او را ببرد
بجائی برساند یا آنکه بخود آن سفر و لیکن مسافت معصیت میکند مثل اینکه همه جا در زمین غصبی یا سوار اسب
غصبی مسافت حج و زیارت را طی کند پس در همه اینها نماز و روزه را تمام میکند و داخل معاصی الاتفاقیه
در سفر که بآن قصد سفر نکرده باشد مثل اینکه بسفر مباح میرفت و در همین راه اتفاق افتاد که مال کسی را
گرفت یا در همین راه شرب خمر یا غیر آن از او صادر شد این بحث تمام کردن نماز و روزه معلوم نیست بلکه
در ابتدای سفر هم اگر از حال خود دانسته که این معاصی را چنانکه در حضر میکند در سفر هم خواهد کرد
و بعضی گمان کرده اند که کسی که برای تحصیل علم واجب و سفری بکند که مانع از آن تحصیل باشد نماز را
تمام کند و آن ضعیف است خصوصا هرگاه تحصیل چنان شخصی باشد که اگر در خانه بماند هم تحصیل میکند و هرگاه
کسی از برای شکار رود و قصد مسافت داشته باشد پس اگر شکار او محض از برای لهو است قصر نمیکند
و اگر از برای قوت عیال باشد قصر میکند و هرگاه از برای تجارت و متاع بردن باشد جمعی گفته اند
که روزه را میخورد و نماز را تمام میکند و اقوی اینست که هر دو را قصر میکند مبحث دهم شرط است در قصر
اینکه از منزل خود بحد ترخص رفته باشد و در آن حد خلاف است اقوی آنست که همینکه خانهای
آن بلد را از یکدیگر تمیز نمیدهد هرچند سیاهی آن بلد پیدا باشد یا اینکه صدای اذان گوش نشنود

مرخص است و معتبر در اذان صدای متوسط و زمین متوسط است و ظاهر نیست که اذان آخر بلد و
خانهای آخر بلد معتبر است مگر اینکه بلد بسیار عظیمی باشد که معتبر در آن آنمحله است که در آن ساکن است
و در وقت برگشتن از سفر خلاف کرده اند که آیا همین موضع که رسید و تجاوز کرد باید تمام کند
یا قصر میکند تا داخل خانه شود مشهور قول اول است و قول دویم هرچند خالی از قوت نیست
اما قول اول در نظر حقیر اقوی است این احکام حد ترخص خانه و بلد خود است اما هرگاه
در بلدی دیگر قصد اقامه کرده باشد و از انجا خواهد سفر کند آیا بمجرد بیرون رفتن قصر میکند
یا آنکه این حد ترخص در آن هم معتبر است و همچنین در وقتی که میرود بآن بلدی که میخواهد در آنجا
اقامه کند آیا انجه معتبر است یا نه در این مسئله اشکال است و احتیاط را ترک نکند و اما در مسئله
که سفر او معصیت باشد و در بین راه قصد او بدل شود بمباح پس در اعتبار آنچه ترخص در آن اشکال است
و ظاهر نیست که معتبر نیست بلکه بمجرد تبدل قصد همینکه تتمه بسفر مسافت شرعیه است شروع بقصر میکند
و همچنین هرگاه قاصد مسافه نبود مثل کسیکه از عقب گریخته میرفت و در بین راه قصد مسافت
از برای او حاصل شود آنهم چنین است **مبحث یازدهم** بدانکه آنچه مذکور شد از شرایط قصر هرگاه
بعمل آمد واجب است قصر و جایز نیست تمام کردن مگر در چهار مکان مکه معظمه و مدینه مشرفه و مسجد
جامع کوفه و حایر ابی عبدالله الحسین ع که در آن خلاف است بعضی تمام را واجب دانسته اند و بعضی قصر را
و مشهور مخیر است میان قصر و تمام و این اقوی است و در تحدید حایر خلاف است و احوط آنست
که حکم را مخصوص بداخل روضه مقدسه دانسته باشد خصوصاً مواضعی که نزدیک تر است بقبر مقدس

[illegible]

و مشهور نیست که تمام کردن افضل است از قصر و این در نظر حقیر اقوی است اما احوط قصر است و در حایر
اینست که نافله ظهر و عصر و وتیره هم مستحب باشد و اما روزه پس گرفتن آن جایز نیست و در نماز قصر و اتمام
نیت معتبر است و بعضی از علما گفته اند پس هرگاه کسی اولا بنا گذارد که درین اماکن بعبادت تمام کند و بعد
رای او قرار بگیرد که دو رکعت کرده باشد و سلام بگوید ضرری ندارد **مبحث دوازدهم** هرگاه در خانه
وقت داخل شود و مکلف قادر باشد بر نماز تمام و نماز بکند بسفر رود و اقرب آنست که و احوط قصر
بکند و معتبر حالت نماز را بجای آورند نه اول وقتی که وجوب و تعلق گرفت همچنین در صورت عکس
هرگاه در سفر باشد و وقت نماز داخل شود و قادر باشد بر اینکه نماز قصر را بکند نماز بکند بخانه بیاید نماز را
تمام میکند و در هر دو مسئله اقوال متعدده است و اقوی آنست که مذکور شد والله العالم **باب سیم** در نوافل
و در آن چند فصل است **فصل اول** در نوافل یومیه است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
عدد رکعات نوافل یومیه سی و چهار رکعت است هشت رکعت نافله ظهر است که قبل از نماز ظهر باید کرد
و هشت رکعت نافله عصر پیش از نماز عصر باید کرد و چهار رکعت نافله مغرب بعد از نماز مغرب باید کرد و
دو رکعت نافله وتیره که نشسته میکنند و یک رکعت محسوب میشود و بعد عشا باید کرد و از بسیاری از اخبار ظاهر میشود
که این دو رکعت را ایستاده کردن افضل است و احوط نشستن است و بعد از این مذکور خواهد شد و هشت رکعت نافله
شب و بعد از آن دو رکعت نافله شفع و بعد از آن یک رکعت نافله وتر و بعد از آن دو رکعت نافله صبح و تفصیل
وقت اینها در مباحث اوقات گذشت و در کردن این نافلها تاکید بسیار است و در بعضی اخبار ترک
آنها را معصیت نامیده اند و در احادیث معتبره وارد شده است که تمامی نقص نمازهای واجب بسبب عدم

حضور قلب حاصل شد بگوید این نافلها ... مطلب دوم مکروه است سخن گفتن ما بین چهار رکعت نماز
نافله مغرب و ما بین آنها و نماز مغرب و تعقیب خواندن بعد از نماز مغرب ضرر ندارد خصوصاً تسبیح فاطمه زهرا
صلوات الله علیها و بعضی علما گفته اند که نافله مغرب را بعد از نماز بلا فاصله بکند و بعضی گفته اند که تسبیح
زهرا صلوات الله علیها را فاصله بکند و این احوط است و سنت است که بعد نافله صبح پهلوی راست را
بر زمین بگذارد و پنج آیه آخر آل عمران را که اول آن ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل
والنهار است بخواند و دعائی که وارد شده است بخواند و در کلام علما سجده وارد شده هم مذکور شده
بجای پهلو خوابیدن و اول افضل است و خواب کردن در این وقت مکروه است مطلب سیم
هرگاه نماز شب از کسی فوت شود پس برخیزد پیش از صبح و نافله شفع و وتر را با نافله صبح بکند ثواب نماز
شب را دریافته است اما ظاهر است که این در صورت اضطرار است مثل آنکه فراموش کرده باشد
یا خوابش برده باشد یا شغلی او را مانع شده باشد مطلب چهارم در روز جمعه سنت است نافله را که چهار
رکعت اضافه از روزهای دیگر و در بعض اخبار دو رکعت بعد عصر هم وارد شده و در بعضی اکتفا
بشانزده هم وارد شده و اخبار در کیفیت ترتیب آن مختلف است و همچنین کلام علما و بعضی گفته اند که بیست
رکعت آن را در وقتی که روز بلند شود بکنند و شش رکعت پیش از ظهر و دو رکعت در اول ظهر پیش از نماز
جمعه و شش رکعت بعد از آن و از آنجمله دو رکعت بعد ظهر و دو رکعت بعد عصر و در بعضی دیگر بنحو دیگر وارد شده
و مقدم داشتن همه این نافله بر فریضه احوط است و عمل به همه جایز است مطلب پنجم ساقط میشود در سفر نافله ظهر
و عصر و مشهور است که وتیره هم ساقط میشود و بعضی جایز دانسته اند لکن ... و این خالی از قوت نیست چنانکه

لبعضی

۸۸

از بعض اخبار مستفاد میشود فصل دویم در نماز استسقا است و آن سنت است در وقتیکه آب نهرها کم شود و باران
کم شود و کیفیت آن مثل نماز عیدین است و خطبها هم در اینجا بعد نماز میخوانند و در قنوت و خطبه این نماز
آنچه مناسب مقام است بگوید از طلب رحمت و مهربان شدن جناب اقدس الهی و نزول باران مناسب مقام باشد و
دعائی که وارد شده است از قنوت و خطبه بخواند و سنت است که سه روز پیش از بیرون رفتن روزه
بدارند و در روز سیم بیرون روند و اینکه روز سیم دوشنبه باشد یا جمعه و اینکه غسل کنند از برای نماز و اینکه پیش از روزه
نیز و اینکه بصحرا روند پا برهنه و با آرام تن و دل و زاری و خشوع و اینکه اطفال و مردان پیر و زنان
پیر و حیوانات را همراه ببرند و میان اطفال و مادرهای آنها تفرقه بکنند که گریه و فغان و ناله بسیار شود
و اینکه امام بعد نماز ردای خود را بگرداند و طرفی که بر شانه راست است بطرف شانه چپ بگرداند و آنچه
در شانه چپ است بطرف راست بگرداند پس امام رو بقبله کند و بگوید الله اکبر پس بطرف راست رو کند و سبحان الله
بگوید و همچنین بطرف چپ لا اله الا الله پس رو بمردم کند و الحمد لله بگوید هر یک صد مرتبه بگوید باواز بلند
و بعضی علما گفته اند که مردم هم همراه او بگویند بعد از آن خطبه بخواند و سنت است که هر گاه تاخیر در اجابت شود
مکرر بیرون روند و نماز کنند و بهمان روزه اکتفا کنند و اگر خورده باشند باز روزه از سر گیرند و باز
بنماز روند تا رحمت بر ایشان نازل شود فصل سیم در نوافل ماه مبارک رمضان است مشهور آنست که مستحب است
هزار رکعت نافله علاوه بر آنچه در سایر ماهها مستحب است و مشهور آنست که در هر شبی بیست رکعت میکنند هشت رکعت
بعد مغرب و دوازده رکعت بعد عشا و در هر یک از شبهای دهه آخر سی رکعت میکنند هشت رکعت بعد مغرب
و بیست و دو رکعت بعد عشا و از بعض روایات عکس این معلوم می آید یعنی هشت رکعت را بعد عشا ... و

هست و دو را لجه معروفست باین سبب بعضی بتخییر قائل شده اند و سیصد رکعت دیگر باقی میماند آن را
در سه شب احیا هر شبی صد رکعت میکنند علاوه بر آنکه در شبهای دیگر میکنند و از اکثر علما نقل کرده اند
در این سه شب همین سیصد رکعت را میکنند و هشتاد رکعت که باقی میماند قسمت میکنند بر جمعها در هر جمعه ده رکعت
بنماز امیر المؤمنین و فاطمه و جعفر طیار علیهم السلام میکنند و در جمعه آخر بیست رکعت بنماز امیر المؤمنین علیه السلام و
در شب آن جمعه بیست رکعت بنماز فاطمه علیها السلام و عمل بهمه خوبست **فصل چهارم** در سایر نوافل و آن
بسیار است و در کتب ادعیه مذکور است از جمله مؤکدترین آنها نماز جعفر طیار است رضی الله عنه و آن
چهار رکعت است بدو سلام اگر توانی هر روز بکن و اگر نه هر دو روز یکبار یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال
پس بدرستیکه خدای آمرزد گناهی که از او سر زند در مابین اینها چنانکه در بعضی اخبار وارد شده است
و میتوان آن را در ضمن نوافل یومیه کرد یعنی دو نماز را یک نماز کند و در ضمن قضای نافله هم میتوان کرد
بلکه بعضی در قضای نماز واجب هم گفته اند و کیفیت آن است که بخواند در هر رکعت حمد و سوره و
بهتر است که در اول اذا زلزلت الارض بخواند و در دوم والعادیات و در سیم اذا جاء نصر الله و
در چهارم قل هو الله احد و بعد از خواندن سوره پانزده مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر پس برکوع رود و در رکوع هم ده مرتبه تسبیحات را بگوید و بعد از راست شدن هم ده مرتبه
بگوید و همچنین در سجده اول و در راست شدن از سجده اول و در سجده دوم و در راست شدن از آن
هر یک ده مرتبه و همچنین در سایر رکعات باین دستور و جایز است که نماز را بدون تسبیحات بکند
و بعد از نماز قضای آن تسبیحات بکند در حال راه رفتن در حوائج خود هرگاه تعجیل داشته باشد و در سجده

لکن

۸۹

آخر دعائی که وارد شده بخواند و از جمله آنها نماز امیر المؤمنین علیه السلام است چهار رکعت است بدو سلام
در هر رکعت حمد یکبار و قل هو الله احد پنجاه بار و از جمله آنها نماز فاطمه زهرا است صلوات الله علیها
دو رکعت است در رکعت اول حمد یکبار و انا انزلناه صد بار و در رکعت دوم حمد یکبار و قل هو الله
احد صد بار و از جمله نماز غفیله است دو رکعت در مابین مغرب و عشا و وقت اولیه است و دعا
حمزه مغربی و نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسنین علیهما السلام و نماز روز غدیر و اول ذیحجه و شب مبعث و روز
او و شب نیمه شعبان و دهه معصومین علیهم السلام و نماز اعرابی و نماز استخاره و حوائج و شکر و تحیت مسجد و زیارت
و لیلة الدفن و غیر آن و تفصیل آنها در کتب مبسوطه مذکور است و بغیر آنها که پیش از برای آنها
ذکر شده و قضیه مستحب است کردن دو رکعت نماز و جمیع نوافل دو دو رکعت است بغیر نماز اعرابی
و نافله وتر و کیفیت نماز اعرابی در مباحث تسلیم خواهد آمد **قاعده دویم** در اذکار و افعال مقدم بر نماز
و مؤخر از نماز و مقارن نماز است و در آن چند باب است **باب اول** در اذان و اقامه
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** جایز نیست اذان و اقامه در غیر نمازهای یومیه بلکه
و نماز جمعه و اما در فرایض یومیه و جمعه پس مشهور و اقوی آن است که مستحب اند و اینجا با نهایت مؤکد است
خصوصا در جماعت و در نمازهای جهریه خصوصا نماز مغرب و صبح و بعضی واجب دانسته اند آنها را
در نماز جمعه و بعضی فضیلت نماز جمعه را موقوف میدانند بآنها و بعضی آنها را شرط صحت جماعت میدانند
و بعضی هر دو را واجب میدانند در نماز صبح و مغرب و اقامه را در سایر نمازها و اقوال دیگر هم در مسئله هست
و اقوی قول مشهور است و از برای زنان هم مستحب است اما تاکیدی ندارد و در بعضی اخبار صحیحه

رخصت است در هر نماز در سفر که اذان را ترک کند ششم هرگاه امام نشنود اذان غیر را خواه اذان

از برای جماعت دیگر بگوید یا منفرد باشد و خواه اذان مسجد و خواه اذان شهر باشد بان اکتفا کند بلکه

اقامه هم چنین است مگر آنکه بعد اقامه سخن گفته باشد در این صورت اقامه را از سر گیرد و ظاهر این است که منفرد هم میتواند

باذان غیر اکتفا کند و سقوط اذان در اینجا رخصت است پس باز استحباب باقیست اما اینها در غیر اذان

جماعه مخصوصه است پس در آنجا نه امام میتواند اذان را از سر گیرد و نه ماموم و استحباب ...

و مشهور این است هرگاه منفردی اذان و اقامه گفته باشد و شخص دیگر یا جماعت دیگر بیایند و خواهند نماز

بجماعت کنند اذان و اقامه را از سر گیرند هفتم مشهور این است هرگاه جماعتی داخل مسجد شوند و خواهند نماز

جماعت کنند و جماعت دیگر پیش از اینها نماز جماعت کرده باشند و هنوز همه آنها متفرق نشده باشند

جماعت ثانیه باذان و اقامه آنها میتوانند اکتفا کنند و بعضی ازیشان تصریح کرده اند که منفرد ... نمیتوانند

باین بکنند اما ظاهر احادیث دلالت بر همه دارد بلکه در منفرد ظاهرتر است و وجهی از برای تخصیص

از آنچه در نظر حقیر است از احادیث ظاهر نیست و ظاهر این است که اتحاد نماز معتبر نیست یعنی اینها که داخل شده

همان نماز را خواهند بکنند که آن جماعت کرده اند مطلب سیم مشهور و اقوی این است که اذان هیجده است

الله اکبر چهار مرتبه بعد از آن اشهد ان لا اله الا الله و بعد از آن اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از آن حی

علی الصلوة و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد از آن حی علی خیر العمل و بعد از آن الله اکبر و بعد از آن لا اله

الا الله هر یک از اینها دو مرتبه بگوید و اقامه هفده فصل است و تفاوت آن با اذان این است که تکبیر

اول دو تا میشود و یک تهلیل از آخر و دو مرتبه قد قامت الصلوة بعد از حی علی خیر العمل زیاد میشود و هرگاه

که زن در اذان تکبیر و شهادتین اکتفا میتواند کرد و در حدیث صحیح دیگر در اقامه آنها نیز اکتفا شده

باینکه تکبیر بگوید و بگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و جایز است که زن از برای

زنان اذان بگوید و بان اکتفا کنند و بعضی گفته اند که مردان محرم او هم میتوانند باذان او اکتفا کنند

بلکه بعضی بغیر محرم هم کافی دانسته اند و این هر دو خالی از اشکال نیست خصوصا اخری بلکه اظهر

در اخری عدم جواز است و بعضی علمای تصریح کرده اند باینکه حکم خنثی هم حکم زن است مطلب چهارم ساقط

میشود اذان در چند جا اول در نماز عصر و عشا است هرگاه کسی جمع کند آنها را با ظهر و مغرب

اگر فاصله بسیار قرار ندهد میان دو نماز یا آنکه نافله نکند اذان ساقط میشود و سقوط اذان در اینجا

رخصت است و گفتن آن جایز است و شاید ترک آن افضل باشد و آنچه مشهور شده در هرگاه

در وقت فضیلت نماز اول جمع کند اذان را به نیت نماز اول بگوید و اگر در وقت فضیلت نماز

دویم جمع کند به نیت نماز دویم بگوید دلیلی از برای آن نیافتم دویم عصر روز عرفه در عرفات و عشا

مزدلفه و خلاف کرده اند در اینکه سقاط اذان در اینجا از جهة کراهت است یا حرمت یا محض

رخصت است و اظهر حرمت است سیم عصر روز جمعه است خواه جمع کند آن را با جمعه یا ظهر یا تفریق کند

و در کیفیت سقوط اذان در اینجا نیز خلاف است و احوط بلکه اقوی ترک است چهارم کسی است که نمازهای

قضای بسیار بکند در یک وقت پس او در اول نمازهای خود اذان میگوید و باقی نمازها را اقامه تنها میگوید

و مشهور این است ترک اذان در اینجا از باب رخصت است و کردن آن افضل است و این در نظر حقیر خالی

از اشکال نیست و بعض متاخرین تقویت کرده است با آنکه تکرار مستحب باشد و بنای ... سقوط است پنجم

دیگر باشد یا عذری داشته باشد و شتاب داشته باشد میتواند این فصلها در اذان و اقامه هر دو کم کند
مثل آنکه تکبیرهای اذان را یکی یکی بگوید و همچنین میتواند هر یک از فصلها را یکی یکی بگوید در اذان و اقامه
و در حدیثی هست که اقامه را تمام گفتن و دو تا دو تا گفتن بهتر است از آنکه اذان و اقامه هر دو را
یکی یکی بگوید و واجب است همان ترتیبی که مذکور شد بگوید اگر عمداً غیر آن کند باطل گشته و اگر سهواً فصلی را
مقدم دارد برگردد و فصلی که پیش از آن فصل است بگوید و بعد از آن فصل دیگر بگوید و همچنین هر گاه سهواً اقامه را مقدم دارد
برگردد و اذان بگوید بعد از آن اقامه بگوید و هر گاه شک کند در فصلی از فصول آنها تا داخل فصل دیگر نشده
بجا آورد و هر گاه داخل فصل دیگر شده برنگردد و همچنین هر گاه شک کند در اذان پیش از داخل شدن
در اقامه اذان بگوید و هر گاه شک کند در آن بعد از دخول در اقامه برنگردد مطلب چهارم سنتهای
در حال اذان و اقامه رو به قبله باشد و در حال گفتن شهادتین تاکید بیشتر است و در اقامه تاکید
بیش از اذان است و مکروه است ملتفت شدن بطرف راست و چپ و سنت است ایستادن در هر دو
و بعضی در اقامه شرط صحت دانسته اند و این قوت دارد و احتیاط در آنست که ترک نکند در اقامه مگر
در حال اضطرار و سنت است با طهارت باشد و بعضی شرط صحت اقامه دانسته اند و این قول قوت دارد
و سنت است اذان را بتأنی و آرام بگوید و در میان فصلها درنگ کند و اقامه را بشتاب بگوید اما در هر دو
مراعات وقف و کشیدن بکند و همچنین در جمیع اذکار مثل تسبیح زهرا علیها السلام و غیر آن بجهة الکه حرم
کردن آخر بودن و کشیده یا نفس کشیدن یا حرکت دادن آخر لحن است در کلام عرب و صحیح نیست و بعضی گفته اند
که تسکین بودن وقف هم در لغت عرب بسیار وارد شده است و آن نه از حرکت دادن اولی است و اظهر اعتبار

اول است

اول است و اما اگر زبان کسی بوجه صحیح جاری نشود و حرفی را بحرفی بدل کند چنانکه الکن
شین را سین بدل میکند پس آن باکی نیست و همچنین بدل کردن حرکتی بحرکتی در صورت عجز
اما تغییر اعراب و حرکت با امکان تعلیم پس اظهر آنست که مبطل است خواه باعث تغیر معنی شود
یا نشود باید هاء را در اول الله اکبر و هاء را در آخر الله و آخر صلوة و حا را در آخر فلاح
ظاهر کند و سنت است که بلند کند صدای خود را باذان و هر چه بیشتر بلند میکند ثواب او بیشتر است
و انگشتان خود را در گوشهای خود بگذارد و مشهور آنست که سنت است فاصله بدهد میان اذان
و اقامه بدو رکعت نافله یا سجده یا نشستن یا گام برداشتن بغیر مغرب که در آنجا فاصله را بگام
برداشتن بکند یا نفس کشیدنی یا تسبیح گفتنی و در بعضی احادیث نشستن در مغرب هم وارد شده است
و اینکه ثواب کسی دارد که بخون خود غلطیده باشد در راه خدا و چون حالات و اوقات مکلف
مختلف میشود هر وقت هر کدام مناسب داند بکند و با قطع نظر از دو اعتبار و موانع خارجه
که در مثل ظهر و عصر دو رکعت نافله بهتر باشد و در غیر آنها سجده بهتر باشد بغیر نماز مغرب و سنت است
خواندن دعائی که وارد شده است ما بین اذان و اقامه و سنت است حکایت اذان
کسیکه میشنود هر چند در سر خلا باشد یعنی هر کلمه که مؤذن بگوید او هم بگوید و بعضی جایز دانسته اند
از برای حکایت اذان و این مستحب است قطع قرائت قران باید چه پس باکی نیست
اذان در حال نماز صورتی ندارد هر چند باشد که حرج دارد و سنت است بخواند
دعائی که وارد شده است در وقت شنیدن اذان و جمع کردن این حکایت اذان

بعد از فراغ اذان بخوانند یا آنکه در اول اذان بخوانند و بعد از آن هرچه بعد در باب حکایت کند مطلب
مکروه است سخن گفتن در اثنای اذان و اقامه و تأکید دارد در اقامه خصوصاً بعد از قد قامت الصلوة و خصوصاً
در جماعت بعضی آن جمعی که میخواهند نماز جماعت بکنند و کلام میکنند با قامه آن شخص که اقامه میگوید بعد از قد
قامت الصلوة سخن گفتن ایشان کراهت بسیار شدید دارد و جمعی حرام دانسته‌اند در اینجا و این قول خالی
از قوت نیست و بعضی علما در اثنای مطلق اقامه هم حرام دانسته‌اند و علی ای تقدیر هرگاه کسی سخن بگوید
سنت است اقامه را از سر گیرد و استثنا کرده‌اند از سخن گفتن در اینجا سخنی را که به جهت مصلحت نماز باشد
مثل پیش داشتن امام و راست کردن صف و گفتن اشهد ان علیاً ولی الله و ان محمداً و آله
خیر البریه جایز است هرگاه بقصد جزء اذان نگفته باشد و هرگاه جزء اذان داند حرام
است پس در این صورت اکتفا یک مرتبه کردن احوط است و دو بار گفتن شبیه تر است باجزاء
اذان مطلب ششم اگر ترک کند اذان و اقامه سهواً تا نماز او تمام شود پس در احتمال اعاده از برای
او جایز نیست و اگر ترک کند عمداً تا داخل نماز شود پس اکثر علما بر آنند که مادامی که به رکوع نرفته است میتواند
که نماز را خراب کند و اذان و اقامه بگوید و باز نماز را از سر گیرد اگر سهواً ترک کرده باشد و
هرگاه عمداً ترک کرده باشد دیگر بر نگردد و بعضی بعکس این گفته‌اند و آن ضعیف است و بعضی گفته‌اند میتواند
برگردد در هر دو صورت نسیان مادامی که از نماز فارغ نشده است و احوط آنست که هرگاه داخل رکوع شد
دیگر بر نگردد و تاکید برگشتن هرگاه پیش از قرائت بخاطرش بیاید بیشتر است و مشهور نیست هرگاه
اقامه گفته باشد از برای اذان تنها برگردد و بعضی دعوی اجماع هم بر این کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که

از برای

از برای اذان تنها برگردد و حکم این از احادیث ظاهر نمیشود و بعضی قائل بتخصیص داده‌اند این حکم را به
بمنفرد و بعضی تعمیم داده‌اند در امام و منفرد و اخبار ظاهر در منفرد است مطلب نهم جایز است تقدیم اذان
بر وقت نماز در غیر صبح و اما در صبح پس مشهور جواز تقدیم اذان است و جمعی منع کرده‌اند از اینهم و جمعی از ایشان
احادیث در این باب معلوم نمیشود اذان پیش از صبح تجویز شده است تا اذان صبح نیست که با او توان
اکتفا کرد از برای نماز صبح بلکه به جهت تنبیه و اعلام و بیدار شدن خفتگان است و دور نیست جمعی که
منع کرده‌اند اذان نماز صبح منع کرده باشند و آنها را اثبات کرده‌اند اذان اعلام را اثبات
کرده باشند پس نزاعی در میانه نخواهد بود و ابن ابی عقیل و ابن بابویه نقل کرده‌اند که رسول خدا دو مؤذن
داشت یکی بلال بود و یکی ام مکتوم و آن کور بود و پیش از صبح اذان میگفت و بلال در وقت طلوع صبح اذان میگفت
و آنحضرت میفرمود هرگاه اذان بلال را شنیدید پس باز دارید خود را از خوردن و آشامیدن پس بنا بر این
تعدد مؤذن در یک وقت اذان اولی خواهد بود تا صدای آنها از یکدیگر ممتاز باشد و فایده داشته باشد
مطلب دهم شرط است در مؤذن اسلام پس اذان کافر صحیح نیست و ظاهر نیست که ایمان هم شرط است
اما بلوغ پس آن شرط نیست بلکه طفل ممیز اذان او صحیح است و از برای نماز اذان او میتوان اکتفا کرد
نه در دخول وقت و اذان طفل غیر ممیز صحیح نیست و همچنین اذان دیوانه و پیش گفتیم اذان
زن از برای زنان خوب است نه غیر آنها و سنت است که مؤذن عادل باشد و صاحب آواز باشد
و خوش آواز باشد و آنکه صدای خود را بلند کند و آنکه بر جای بلندی بایستد و استحباب مناره دلیلی ندارد
و آنکه بینا باشد بوقت و آنکه کور نباشد هرچند جایز است از برای کور هم هرگاه کسی باشد که آگاهی

راهنمائی کند و در اعتماد کردن باذان کسی که جاهل بوقت باشد اشکال است [illegible] پس [illegible] در [illegible]
بلی اگر شخص معتمدی وی را راهنمائی کند که [illegible] وقت است و در جواز اعتماد باذان کسی که اجرت میگیرد بر اذان گفتن
اشکال است اظهر عدم جواز است و اجرت گرفتن حرام است و اما روزی دادن باو از بیت المال
مسلمین پس باکی نیست باب چهارم در قیام است و در آن چند مطلب است مطلب اول واجب است ایستادن در همه
نمازهای واجبی و قیام در حال تکبیر احرام و نیت رکن نماز است هر که آن را ترک کند عمداً یا سهواً نماز باطل
میشود و همچنین قیام متصل برکوع رکن است بمعنی که باید رکوع از قیام بعمل آید و ثمره آن در بعضی
اوقات ظاهر میشود مثل اینکه شخصی بسبب ضعف عاجز باشد از ایستادن و بنشیند و بعد از تمام شدن
قرائت از خود قوتی پیدا کند میتواند بایستد پس باید برخیزد و راست بایستد و برکوع رود پس اگر در اینجا [illegible]
شده برخیزد و خوب راست نشده برکوع رود نماز او باطل است و همچنین ماموم هر گاه خواهد داخل شود در رکعتی
که امام برکوع است باید تکبیر را بگوید در حال قیام و از قیام برکوع رود اگر تکبیر گویان برکوع رود
نمازش باطل است و قیام در حال تکبیر را هم در نیافته است و در اینجا این همه رکن داخل شده است
و بعد قیام لازم است [illegible] آنچه از اهل [illegible] بگویند بر روی یکدیگر بوصف استواری و استقامت
قرار گیرد پس در حال نماز خم نشود و پاها [illegible] بر بطلان نماز نیست هر چند ترک آن سنت [illegible]
که بر هر دو پا بایستد و تکیه بر چیزی نکند بنحوی که اگر آن چیز را بردارند بیفتد و بعضی [illegible] دانسته اند که تکیه کردن را
و بنا بر قول [illegible] مشهور است و اما تکیه کردن بر چیزی مثل دیوار یا غیر آن برای برخاستن [illegible] ضرر ندارد
و بعضی این را هم مثل اول دانسته اند و آن ضعیف است و واجب است قرار در حال قیام [illegible] راه

نزد دیگر پس [illegible] در جائی که اشتباه شده مثل نماز جماعت در بعض اوقات چنانکه بعد ذکر
خواهد شد و اما آنکه گاهی یکی [illegible] را بر این پا [illegible] از دو گاه بر آن پس آن مکروه است و همچنین مکروه است
گاهی پا را پیش بگذارد و گاهی پس بگذارد و این در وقتی است که در عرف از حد استقرار خارج نشود و اگر نه
نماز او باطل است و در وقت [illegible] پس آمدن از قرائت دست بردارد و بعد از قرار بخواند
مطلب دوم هر گاه کسی عاجز شود از ایستادن بی تکیه کند بجائی و بایستد و اگر تواند بعض قیام را بعمل آورد
باید بقدر مقدور بعمل آورد و هر گاه قیام [illegible] نتواند بعمل آورد [illegible] راست ایستادن بقدر مقدور باید
بایستد و هر گاه تواند قیام [illegible] اما رکوع و سجود را نتواند درست بجا آورد و اگر بنشیند رکوع و سجود را
درست میتواند بعمل بیاورد باز قیام را مقدم دارد و در رکوع و سجود بقدر مقدور بجای آورد و هر چه
باشاره و ایما باشد و هر گاه قیام [illegible] نشسته نماز کند و معرف عجز رجوع بحال خود میکند
بجهت اینکه انسان بحال خود بیناتر است پس هر گاه داند که نمیتواند یا بمشقت بسیار [illegible] بنشیند و هر گاه
طبیب بگوید ایستادن ضرر دارد میتواند بقول او عمل کند مگر اینکه از برای خود [illegible] علم بعدم ضرر
حاصل باشد و همچنین هر گاه بگوید باید چند روز به پشت بخوابد یا بنشیند بجهت رفع آب چشم و غیر آن
هر چند از ایستادن عاجز نباشد و ضرر رسیدن اعظم است از هلاکت یا طول آزار یا زیاد شدن آن
یا شدت گرفتن آن [illegible] ترک قیام میتواند [illegible] حکم [illegible] هر گاه از دزد
یا از درنده بترسد یا در زیر سقف کوتاهی محبوس باشد و هر گاه تواند که راه رود و نماز کند یا بنشیند و نماز
کند نشستن مقدم دارد همچنانکه در صورت امکان از راه رفتن [illegible] ایستادن با تکیه ایستادن

یا تکیه را مقدم میدارد و هرگاه از نشستن عاجز باشد تکیه کند و نشیند و همچنین بار آنچه گفتیم در قیام مشکل است و
در نشستن ملاحظه کند و بعد از عجز از آن به پهلوی راست بخواند رو بقبله و برای رکوع و سجود اشاره کند و اگر
از آنهم عاجز باشد به پهلوی چپ بخواند بر دستش مذکور و اگر از آنهم عاجز شود رو به بالا بخواند مثل حال
احتضار و اشاره کند و باقی احکام رکوع و سجود در محل خود خواهد آمد پس بدانکه هرگاه کسیکه ایستاده است
عجز از نی عارض او شود می‌نشیند و اگر از نشستن عجز عارض شود به پهلوی راست میخوابد و همچنین تا حال
آخر بر عکس این هرگاه ضعیف قوت پیدا نماید بهر حالی است بحال دیگر بالاتر از آن منتقل شود
تا بجائی که بالاتر از همه است پس اگر قبل از قرائت عجز او را عارض شود نشیند و قرائت کند و اگر
در بین قرائت ضعف عارض شود مشهور آنست که در حال فرود آمدن هم قرائت میکند و بعضی گفته اند
ساکت شود تا بنشیند و بعد از آن بخواند و اول اظهر است و اگر ابتدای ضعیف قوت بهم رسد ترک
قرائت بکند تا برخیزد و از آنجا که مانند حرکت بخواند و همچنین هرگاه از خوابیده به نشستن منتقل شود و بعضی
گفته اند که ساکت است تا برخیزد و این [illegible] و هرگاه بعد از اتمام قرائت قوت بهم رسد
باید برخیزد و راست بایستد و برکوع رود و طمانینه و آرام در این قیام واجب نیست مطلب سیم
جایز است نشستن در نمازهای نافله در حال اختیار و سنت است که در آخر سوره برخیزد و سوره را ایستاده
تمام کند اگرچه دو آیه یا یک آیه باشد پس رکوع رود و ثواب نماز ایستاده از برای او نوشته شود و
ظاهر آنست که در نمازهای واجبی اگر کسی همین قدر یک آیه یا دو آیه تواند بایستد در هر جای
از قرائت که باشد واجب است که در آخر قرار دهد که رکوع را از قیام بعمل آورد و [illegible] از برای

کسیکه تواند

کسیکه تواند بایستد و کاهلی کند در نماز نافله در عوض هر رکعت رکعتی بخواند و اول مشهور است
یا غیر آن و در وتیره خلاف کرده اند در ایستادن در آن افضل است یا نشستن و گویا خلاف در جواز
هر دو است نه باشند و شاید خوف نشستن و اما بجا آوردن نافله در حالی که بر پهلو خوابیده باشد یا به
خوابیده باشد در حال اختیار پس بعضی آنرا جایز میدانند و آن بسیار دور است و در نشستن مختار است
که بهر نحو که خواهد نشیند خواه دو زانو و خواه چهار زانو و خواه پاها را دراز کند و مکروه است اقعاد
و بغیر آن خواهد مکروه است تربع و بعضی آن را اقعا گفته اند یعنی که در حال نشستن ساقهای پا و رانهای
خود را از زمین بر دارد و درست بدارد و در کیفیت رکوع نشسته دو وجه گفته اند یکی آنکه خم شود بحدی
که پستی او نسبت بکسی که راست نشسته است مثل پستی است که راکع ایستاده باشد بکسی که راست ایستاده است
و دوم آنکه خم شود بحدی که پیشانی او برابر محل سجده او شود و اول اقوی و قبل از آنست پیشانی او برابر محل سجده او
شود و اول او آنست پیشانی او برابر پیش روی زانوهای او شود و ظاهر آنست همه خوبست و اولی
آنست که رانها را از زمین بر دارد و بعضی [illegible] او واجب دانسته اند مطلب چهارم سنت است در وقت
خواندن بایستد و [illegible] در نزد [illegible] نماز [illegible] پاهای خود را یکی بر دیگری گذارد
میان آنها فاصله ای نیست لیکن بقدر عرض انگشتی باشد و اگر [illegible] قدر یک وجب باشد و دستهای خود را بر ران
و دستهای خود را بگذارد [illegible] رانهای خود دیگر در برابر زانوها و نظر او بجای سجده باشد
و باکسالت و کاهلی و خواب آلوده نباشد و شتاب نباشد و خاشع و خاضع باشد و چشمهای او
بزیر باشد و به آسمان نگاه نکند و بجانب چپ و راست ملتفت نشود و دل او مشغول نماز باشد مثل بنده خوار

ذلیلی باشد که در پیش روی پادشاه بزرگی ایستاده باشد و نماز او مانند نماز کسی باشد که نماز را وداع میکند
که گویا دیگر او را فرصت نمیشود نماز و سر بزیر افکند و پیش دست خود بازی نکند و انگشتان خود را نشکند و یکی از پاها را
مقدم بر پای دیگر نگذارد و مساوی بگذارد و روی انگشتان پا همه بقبله باشد و خمیازه و کج نکند
و زن پاهای خود را از هم جدا نکند و دستهای خود در سینه خود بچسباند یعنی او بخیه باشد و متصل بسینه نگاه دارد
و بعضی چنین فهمیده اند که دستهای خود را بر روی پستانهای خود بگذارد و این درست است و اما تکفیر در حال
نماز پس مشهور و اقوی حرمت آنست بلکه نماز باطل میشود با آن و تکفیر چنانکه در حدیث صحیح وارد شده
آنست که تمام کف دست راست را بر پشت دست چپ بگذارد و بعضی گفته اند که چپ را بر راست گذاشتن
همین حکم دارد و ظاهر آنست که فرقی نباشد میان آنکه دستها را در بالای ناف بگذارند یا پایین و بعضی
تصریح کرده اند بانکه فرقی نیست در آنکه حایلی میان دستها باشد یا نه و بعضی اشکال کرده اند در گذاشتن
دست بر روی ساق دست دیگر هم و احوط اجتناب است از همه و آنچه مذکور شد در غیر حال تقیه است
و در آنحال باکی نیست بلکه گاه است واجب باشد بلکه اگر ترک کند در بعضی جاها نماز او هم باطل باشد
و شیخ طوسی فرموده است که تطبیق هم حرام است یعنی یکی از کفها را بر دیگری بگذارد و میان زانوهای خود
و دعوی اجماع بر آن کرده است باب سیم در نیت و تکبیر الاحرام است و در آن چند مطلب است
مطلب اول وجوب نیت در نماز و تحقیق آن در وضو گذشت و حاصل کلام در اینجا آنست که
بعد از آنکه از نمازها باید قصد کند و همچنین که نماز معین شد در نظر او قصد کند که از برای خدا میکنم پس هرگاه مکلف
در اول ظهر مشغول ذمه بنماز دیگر نباشد و اراده نماز دیگر ندارد بغیر از نماز ظهر پس معین است در نظر

او که نماز ظهر میکند کافی است همین چنانکه میداند که نماز ظهر را میخواهم بکنم برای خدا و این قصد را دارد و میگوید
الله اکبر و اگر گاهی نماز قضا میکند محتاج است باینکه تعیین کند که حالا میخواهم بکنم نماز ادا است یا قضا پس باید
قصد ادا بجا آورد و همچنین هر چه باعث تعیین فعلی و متمیز او از غیر است از وجوب و استحباب و ظهر و عصر
و قضا و ادا و غیر آن باید در نظر داشته باشد و قصد کند تقرب را و تکبیر بگوید و معنی قصد تقرب سابقا
از احکام نیت گذشت و واجب است مقارنه تکبیر با نیت یعنی نیت خلاف نماز از برای او پیش از تکبیر عارض
نشود و بهمان قصد که دارد تکبیر بگوید و واجب است استمرار حکمی تا آخر نماز یعنی قصدی مخالف نماز باشد نکند
پس اگر در بین نماز قصد کند خروج را یعنی بگوید از نماز دست کشیدم اما کاری که منافی نماز باشد بجا نیاورد
ظاهر آنست که نماز او باطل است و اما اگر گوید که دیگر دست از نماز بر میدارم یا در رکعت دوم از نماز
دست بر میدارم پس در آن اشکال است و احوط بلکه اظهر بطلان است و اما اگر خروج از نماز را معلق کند بر چیزی
پس اگر چیزی که معلق بر آن شده و یقین بوقوع او در بین نماز است پس این مثل صورت سابق است و اگر معلق
کند بر چیزی که ممکن است و واقع نشود پس در آن اشکال است و احتیاط در اتمام و اعاده است و اما آنچه
شایع شده که میگویند قطع نماز بعد از آن پس تعلیق آن ضرر ندارد مثل اینکه بگوید اگر طفلی گریه کند
نماز را قطع میکنم یا استعاذه کنم مثال آن پس آن ضرر ندارد و هرگاه قصد کند فعلی منافی نماز را مثل اینکه قصد
چیزی خوردن بکند یا قصد حرف زدن بکند آنچه اشهر و اقوی شده است آنست که مکروه است نماز باطل نمیشود
اظهر است اگر غافل است از اینکه آن منافی نماز است پس آن ضرر ندارد و اما اگر متذکر است پس اگر بقصد
قاعده شود بطلان نماز بقصد خروج در آن ثانی چنانکه ظاهر است پس اظهر در اینجا بطلان خواهد بود و اما اگر

کسی که سجده از نماز غیر نماز کند مثل آنکه تکبیر گوید بقصد خبر کردن غیر را یا وضع کند یا رکوع کند و قصد رد این حرکت
با وضع کند یا رکوع یا بآنها ختم کند پس جمعی از علما حکم ببطلان کرده اند و اعاده آن حرکت را نفی کرده اند و وجه این
در رکن ظاهر است بجهة آنکه اعاده باعث تعدد رکن میشود و اما در غیر رکن مثل قراءت و ذکر رکوع و سجود پس
اظهر عدم بطلانست هرچند اعاده آن بقصد خصوص آن در وقتی که ضمیمه نیت ریا باشد و احتمال صحت در صورت اعاده
در وقتی است که آن کون اول فعل کثیر بعمل نیامده باشد و در وقتیکه گویم قراءت زیادتی یا ذکر زیادتی
در نماز ضرر ندارد خصوص این قراءت و ذکری که بقصد قربت نباشد یا خالص از برای خدا نباشد و ادله
که دلالت دارد بر جواز مطلق ذکر و قراءت در نماز متبادر از آنها قراءت و ذکریست که بقصد قربت
باشد یا که بقصد جزئی مثل آیه باشد و اما هرگاه ذکر جداگانه بقصد اعلام غیر مثل سبحان الله و الله اکبر
یا آیه قرآن بخواند که اعلام پس ظاهر آنست که ضرر ندارد و اما حکم ضمیمه در اذکار مستحبه نماز پس ظاهر آنست
آنها را هم بقصد دیگری ضم کند و شاید امر در آنها آسانتر باشد مطلب نهم جایز نیست عدول کردن
از نمازی بنماز دیگر یعنی گردانیدن نیت نماز بنماز دیگر مگر در چند موضع اول عدول از نماز پسین بنماز پیشتر
مثل آنکه نماز عصر میکند بخاطرش آید که نماز ظهر نکرده است عدول میکند و چنین قرار میدهد که همین نماز ظهر باشد
و بعد از اتمام نماز عصر را میکند و همچنین عشا و مغرب خواه نماز ها هر دو ادا باشند یا هر دو قضا یا اولی ادا و دومی قضا باشد
و دومی ادا مثل آنکه نماز مغرب بخاطرش بیاید نماز عصر نکرده است پس قرار دهد که این نماز عصر باشد و آنرا
چهار رکعت تمام کند و بعد از آن مغرب را بکند و همچنین هرگاه عشا را فراموش کند تا داخل نماز صبح شده باشد
یا صبح را فراموش کند تا داخل نماز ظهر شده باشد و اما عکس این یعنی در یک نماز قضائی باشد و خواهد عدول کند

بنماز ادائی که باید در آن وقت بکند پس در آن اشکال است و اقوی در نزد حقیر آنست که هرگاه وقت نماز
حاضره تنگ نباشد عدول بکند و نماز قضا را تمام کند و بعد از آن ادا را بکند و هرگاه وقت حاضره تنگ
باشد پس آن قضا را برهم زند و حاضره را بجا آورد و اگر داند که نمیتواند آنرا در وقت بپا بدارد هرچند یک رکعت آن
باشد و اگر وقت وفا میکند حتی یک رکعت هم در آن صورت در جواز عدول نیت تردد و اشکال است
و اظهر عدم عدول است و بعد از اتمام قضا نماز حاضره را قضا بکند دوم عدول از ماموم بودن بامام
بودن در وقتی که امام بمیرد یا حادثه با او رو دهد هریکی از ماموم یکی را پیش میدارند یا بو اقتدا کنند و نماز را
تمام کنند سیم عدول از ماموم بودن به تنها نماز کردن و این در صورت حصول عذر مثل آنکه بول پیش آید
یا شغل ضروری که تخلف از آن ضرر حاصل شود یا دردی او را عارض شود بی اشکال است و در صورت عدم
عذر نیز مشهور جواز است و علامه دعوی اجماع بر آن کرده لیکن احوط آنست که بی عذر منفرد نشود چهارم
عدول از تنهائی بماموم شدن و شیخ طوسی دعوی اجماع بر جواز آن کرده و آن مشکلست پنجم عدول
از اقتدای امامی بامام دیگر و اقوی آنست که بغیر آن صورتی که مذکور شد که حادثه با امام رو دهد که باشد
در صورت دیگر عدول نکند ششم عدول از فریضه بنافله از برای کسیکه بترسد جماعت از او فوت
شود و نماز فریضه را میگرداند به نیت سنت و بدو رکعت نافله تمام میکند و این در وقتیست که نماز نافله
سه رکعتی نشود مثل آنکه هرگاه در رکعت سیم نماز ظهر در حال رکوع باشد نمیتواند اینکار بکند و اگر در حین
قراءت باشد شاید تمام هم آنجا بشکند و سلام بگوید و ملحق شود بجماعت و همچنین کسی در روز جمعه فراموش کند
قراءت سوره جمعه را و سوره دیگر شروع کند او هم میتواند بنافله میگرداند و در رکعتی تمام میکند و نماز جمعه را

از تکبیر دهم تا هفتم عدول از قصر بتمام است هرگاه در بین نماز قصد اقامه بکند و اما از اتمام بقصر پس مشهور نیز
جواز آنست و آن در وقتیست که در دو رکعت اول باشد و هنوز نماز تمامی نکرده باشد و محل اقامه و حدیث
صریحی در آن نشده است و بعضی موضع دیگر هم پیش کرده اند دلیل آنها واضح نیست و بنای موضع
عدول اثنای نماز است و بعضی بعد از فراغ هم جایز دانسته اند در حالی که ممکن باشد و حدیث صریح در این
مدعا هم بغیر خصوص نماز ظهر و عصر حدیث صحیح وارد شده هم جایز است عدول بعد فراغ از عصر بظهر
و عمل با آن خوب است. مطلب سیم تکبیر احرام واجب است و از جمله ارکان نماز است و بترک آن عمداً یا سهواً
نماز باطل میشود و همچنین بزیاد کردن آن پس هرگاه دو تکبیر بگوید نماز او باطل است و هرگاه مرتبه سیم بگوید صحیح است
و بعضی گفته اند تکبیر دوم مبطل نماز نیست اما باطل نیست پس قصد دوم صحیح خواهد بود و این ضعیف است خصوصاً
هرگاه عمداً بگوید و واجب است تکبیر بلفظ معهود بگوید الله اکبر مثل الله الاکبر و الله الجلیل و غیر آن
صحیح نیست و همزه الله و اکبر هر دو را قطع کند یعنی با ما قبل وصل نکند و فتحه همزه را هم اشباع نکند و همچنین فتحه
با را و راء را تشدید ننماید و هرگاه عاجز باشد از این لفظ سعی کند تا یاد گیرد و اگر عاجز باشد ترجمه او را
بگوید بهر نحوی که تواند بگوید و لال بهر نحو که تواند ادا کند و اگر هیچ نتواند زبان خود را حرکت بدهد و اشاره
کند و سنت است که دستهای خود را با تکبیر بالا ببرد و بعضی واجب دانسته اند و احوط آنست که ترک نکند
و در امام جماعت تاکید بیشتر است و این استحباب مطلق دست برداشتن حاصل میشود بهر نحو که باشد اما بهتر
آنست که دست را با ابتدای تکبیر بردارد و وقتیکه دست برابر نرمی گوش رسید تکبیر تمام شده باشد
و از بعض اخبار ظاهر میشود بعد از تکبیر هم میتوان بعمل آورد و سنت است که انگشتهای دستها را رو بقبله کند و ابهامها

بهم کنه

بهم کنند و انگشت ابهام را بچسبانند و جمعی از علما گفته اند که انگشتان بر یکدیگر بگذارد از سایر انگشتان جدا کنند و با هم
بچسبانند و این بهتر است و سنت است تکبیر را بلند بگوید هرگاه امام باشد و ماموم آهسته بگوید و منفرد مختار است
و بعضی مطلقا مستحب دانسته اند و سنت است شش تکبیر دیگر بغیر تکبیر احرام و امام نیز اینها را آهسته بگوید و مختار
دارد در اینکه هر یک را از این هفت تکبیر که خواهد تکبیر احرام قرار دهد و در فضیلت خلاف کرده اند جمعی
گفته اند در فضیلت آنست که اول را تکبیر احرام قرار دهد و جمعی گفته اند آخری را تکبیر احرام قرار دهد
و از بعض کلام شیخ طوسی ظاهر میشود که آخری متعین است از برای تکبیر احرام و اظهر در نظر حقیر فضیلت تکبیر
آخری است چنانکه از عبارت فقه الرضا معلوم میشود و احادیث هم دلالت دارد بر اینکه تکبیر آخر نمازی
بجا آورد که تحریم است بجهت آنکه این درست نمی آید مگر بآنکه شش تکبیر خارج از نماز باشد پس تکبیر
هفتم تکبیر احرام خواهد بود و سنت است مرتبه اول را که گفت بگوید اللهم انت الملک الحق لا اله
الا انت وحدک لا شریک لک ربی انی عملت سوء و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی فاغفر لی
ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر دیگر بگوید و این دعا بخواند لبیک و سعدیک
والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت عبدک وابن عبدیک بین یدیک منک و بک
ولک والیک لا ملجأ ولا منجا ولا مفر ولا مهرب منک الا الیک سبحانک رب البیت
بعد از آن دو تکبیر بگوید پس دعای توجه را بخواند و بعد از آن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید
و شروع بقرائت کند و بعضی علما گفته اند روایتی وارد شده که بعد از تکبیر ششم بگوید رب اجعلنی مقیم الصلوة
و من ذریتی ربنا و تقبل دعاء ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب و در روایتی هست

پیش از تکبیر احرام بگوید یا محسن قد اتاک المسیء وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء وانت المحسن
وانا المسیء فبحق محمد وآل محمد صل علی محمد وآل محمد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منی و بنا بر آنچه ما تتبع کردیم
بهتر است این دعا مقصود تکبیر پنجم گفته شود بهتر است بخواند بعد از تکبیر ششم رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی بخواند آخر
و اینرا بعد از آن بخواند و بعد از آن تکبیر احرام بگوید بدانکه بعض علما این هفت تکبیر را در همه نمازها
سنت دانسته اند و بعضی مخصوص فرایض دانسته اند و بعضی مخصوص هفت جا قرار داده اند اول هر نمازی
دوم اول رکعتی از نماز شب سوم در مفرده وتر چهارم اول رکعت نافله ظهر پنجم در اول رکعت نافله مغرب ششم
در اول رکعت از دو رکعتی نماز احرام هفتم وتیره و قول اول اظهر است تا آنکه در هفت موضع بیشتر تأکید است
و این هفت نافله تأکید بیش از سایر نوافل بیشتر است بحث دوم در قرائت است و در آن چند مطلب است
مطلب اول واجب است خواندن سوره فاتحة الکتاب در همه نمازهای واجبی و شرط صحت نمازهای
سنتی است از برای کسی که تنها نماز میکند و برای پیش نماز در هر دو رکعت نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول
هر سه رکعتی و چهار رکعتی و باطل میشود نماز بترک آن عمداً اما اگر فراموش کند پس اگر در وقتی که رکوع
رفت بخاطرش آمد پس نماز او صحیح است و هر گاه پیش از رکوع رفتن بخاطرش آمد باید قرائت را
بجا بیاورد و اگر چیز دیگر بعمل آمده مثل سوره و قنوت و غیر آن بعد از آن دو مرتبه بگیرد و در صورتی
که عمداً ترک فاتحة الکتاب بکند و شروع در سوره شود نماز او باطل است هر چند برگردد و فاتحه را
بخواند و در صورتی که سهواً ترک کند فاتحه را و شروع در سوره شود و بخاطرش آید برگردد و چنین است همان
سوره را بعد از آن از سر گیرد بلکه سوره دیگر هم میتواند خواند و اگر بخاطر نشد یا احوط باشد و اگر

وقتی

۹۸

وقتی که داخل در سوره شد شک کند که آیا الحمد را خوانده است یا نه پس جمعی بر آنند که برگردد و الحمد را
میخوانند و اقوی در نزد حقیر آنست که برنگردد چنانکه جمعی دیگر از علما اختیار آن کرده اند بلکه در نظر حقیر
بر دور نیست که اگر در بعض آیات شک کند بعد از آنکه داخل آیه دیگر شده باشد که آن نیز
برنگردد بجهة آنکه احادیث صحیحه دلالت میکنند بر آنکه هر گاه فارغ شدی از چیزی و داخل شدی در چیز
دیگر برو و شک تو چیزی نیست و بعضی علما چنین فهمیده اند که مراد از چیز فعل تمامی است از افعال
مثل قرائت و رکوع و سجود نه اجزا و ابعاض اینها و دلیل صحیحی بر این نیست و بعضی دیگر تخصیص داده اند
با فعال و اجزا پس گفته اند هر گاه کسی مثلاً در حال قنوت شک در قرائت کند باید برگردد و این بعید
و وجهی ندارد خلاصه هر چند مقتضای قواعد و عمومات این است هر گاه کسی در چیزی شک کند باید آنرا
بجا آورد تا یقین بآن حاصل کند لکن این احادیث صحیحه دلالت بر عدم اعتنای بآن میکنند در وقتی که داخل
در چیزی دیگر میشود والله اعلم بحقائقه مطلب دوم در نماز آیات واجب است خواندن فاتحة الکتاب ده مرتبه
اگر ده سوره بخواند و هر گاه در دو رکعت یک سوره را تبعیض کند در هر رکوع یا آیه بخواند و یک سوره را پنج پاره کند و
هر پاره سوره را برای هر رکوعی بخواند پس یک مرتبه واجب است حمد بخواند مثلاً در رکعت اول حمد بخواند و
بعد از آن میگوید بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر و برکوع میرود و بعد از آن سر بر میدارد و میگوید
و ما ادراک ما لیلة القدر و قنوت نخوانده برکوع میرود و سر برمیدارد و میگوید لیلة القدر خیر من الف شهر
و همچنین تا آخر سوره [illegible] ال سجده ها را بجا آورده و با حمد میخوانند و ابتدا در سوره دیگر یا همین سوره میکنند و
بهمین نهج تمام میکنند و در تبعیض یک آیه و بیشتر میتواند اکتفا کند و جایز است تبعیض در همه رکوعها

و جایز است تمام کردن سوره در همه رکوعها و جایز است در رکعت دیگر سوره تمام بخوانند و در رکوع دیگر تبعیض
کند بسوره پنج آیه باشد و جایز است تلفیق کند در هر رکعتی یعنی برای بعضی رکوعها سوره تمام بخوانند و برای
بعضی دیگر پاره از سوره و احوط آنست که در صورت تبعیض حمد را نخوانند تا سوره تمام شود و احوط آنست که
سوره که در رکعت اول قدری از آن خوانده از در همان رکعت تمام کند خواه سوره غیر او خوانده
باشد یا خوانده باشد و همچنین احوط آنست که تا سوره تمام نکند سوره دیگر نخواند بلکه سوره که بعضی از آن
خوانده است هم از سر گیرد تا آن سوره تمام کند و نهایت احتیاط آنست که در هر رکعتی پنج حمد و پنج سوره تمام بخواند
یا حمد و یک سوره پاره پاره والله العالم مطلب خلافی است در میان علما و آیه مصحح آنست که در رکعت
آخر نماز چهار رکعتی که حمد بخوانند یا ذکر بکنند و نهایت در دو چیز خلاف کرده اند اول آنکه ذکر چه چیز است
و چه قدر است و دویم در آنکه کدام افضل است و در هر یک از اینها اقوال مختلفه نقل کرده اند و اظهر در نظر
حقیر آنست که مطلق ذکر کافی باشد از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و امثال آن و احوط آنست که باین عبارت
بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و از این احوط آنست که این عبارت را سه مرتبه
بگوید خصوصا در وقتی که امام باشد و مظنه داشته باشد که در ماموین مسبوق باشد و بعضی گفته اند که [illegible]
هم واجب است و این ضعیف است که گفتن آن بهتر است یا افضلیت [illegible] و اما افضلیت تسبیح بر حمد یا افضلیت حمد
پس در آن نیز اقوال مختلفه است و اظهر در نظر حقیر آنست که تسبیح افضل است خواه امام باشد و خواه منفرد
و خواه ماموم چون [illegible] افضل و احوط اکتفا از آن عبارت که گذشت سه مرتبه است با آنکه بعضی گفته اند
که اول [illegible] دو فضیلت از آن نه مرتبه است و بالاتر از آن ده مرتبه و بالکل باین نیت و

بلکه

و به آنکه در جواز عدول از حمد به تسبیح یا عکس یعنی شروع کند در یکی از اینها و خواهد دست بردارد
و آن دیگری را بخواند اشکال است و احوط ترک آنست و همچنین اگر بخواهد یکی از اینها بخواند فراموش
کرده و دیگری را خواند و در اثنای آن یا بعد از اتمام بخاطرش آمد در آن نیز اشکال است و در [illegible] آنست که
اولی آنست که رجوع نکند بآنچه میخواسته اول بخواند یا آنکه همین را که سهوا خوانده دو مرتبه از سر بخواند
و احوط آنست که قصد وجوب نکند و این را بقصد قربت بکند و هر گاه کسی در دو رکعت اول قراءت را
فراموش کرده باشد وجوب نمی‌آید در دو رکعت آخر بخواند بلکه مخیر است میان قراءت و تسبیح و اگر
در عدد تسبیح [illegible] از دو خلاف کرده اند در وجوب اخفات در تسبیح و احوط بلکه اقوی آنست
که اخفات بکند مطلب چهارم واجب است خواندن یک سوره تمام بعد از فاتحة الکتاب در هر یک رکعتهای اول
نماز واجبی در حال اختیار و قول استحباب آن ضعیف است و همچنین قول بجواز تبعیض یعنی بعض از سوره
خواندن نیز ضعیف است و احادیثی که در آن وارد شده است محمول است بر تقیه یا اضطرار و همچنین جایز
نیست قران یعنی دو سوره خواندن در نمازهای واجبی بعد از حمد و در نمازهای سنتی هر چند جایز است قران
که خواهد بخواند و اظهر آنست که دو سوره پیش خواندن در نماز واجبی مبطل نماز هم هست [illegible]
تصریح کرده اند بآنکه زیاده بر یک سوره خواندن هر چند دو کم [illegible] تمام نکند هم همین حکم دارد بلکه
دو بار خواندن بعضی از آن سوره دو بار خواندن هم همین حکم دارد و بعضی اخبار هم دلالت دارد و احوط
بلکه اقوی آنست که ملاحظه این معنی را هم بکند و مراد از قران و زیاد کردن بر یک سوره آنست که بقصد قراءت از آن
سوره بعد حمد باشد اما اگر آیه در میان قراءت بجهت ذکر یعنی حضور قلب پس آن ضرر ندارد بلکه

اخبار دلالت بر جواز آن دارد و همچنین قرائت در حال قنوت و غیر آنهم ضرر ندارد هر چند سوره تمام
باشد بلکه دو رینیست هرگاه بعد قرائت سوره یکی یا بعض سوره دیگر بخواند اما بقصد قرائت
سوره بعد فرموده اند بلکه بجهة آنکه قرائت قرآنست و جوبست باطل نباشد اما احوط ترک آنست
و بعضی از علما تصریح کرده اند بر خلافی نیست در اینکه جایز است قنوت خواندن بعض آیهای قرآن
و در اینکه قصد کند اذن دادن کسی را که میخواهد داخل خانه شود یا اینکه بگوید ادخلوها بسلام و احوط
آنست که سوره تمام دیگر در نماز واجبی نخواند هر چند در قنوت و نحو آن باشد و جایز نیست در نماز
سوره طولانی بخواند هر گاه خواندن آن وقت از دست رفتن هر چند بداند که یک رکعت نماز در وقت
در می یابد و با وجود علم با معنی ظاهر نیست مجرد شروع در آن نماز باطل شود چنانکه بعض علما تصریح بآن
کرده اند بلی اگر گمان دارد که وقت گنجایش دارد و بعد از شروع معلوم شود که وقت تنگ است از آن سوره دست
بردارد هر چند از نصف گذشته باشد و سوره دیگر بخواند و بدانکه سوره والضحی و الم نشرح یک سوره حساب میشود
و همچنین سوره لایلاف و الم تر کیف هرگاه در نماز واجبی بخواند هر دو را با هم بخوانند و یکی کافی نیست
و بسم الله الرحمن الرحیم را از برای هر دو سوره بگوید و بعضی قایل شده اند که بسم الله از سوره دوم ساقط
میشود و آن ضعیف است عزائم السجود جایز نیست خواندن سوره سجده واجب در آن است در نمازهای
واجبی و نماز باطل میشود بخواندن آن خواه بآن اکتفا کند یا سوره دیگر هم بخواند و بعض علما تصریح کرده اند
که بشروع کردن در آن نماز باطل میشود هر چند هنوز به سجده نخوانده باشد و این سخن قوتی دارد و اگر سهوا
بخواند پس اگر قبل از خواندن آیه سجده بخاطرش آید عدول کند بسوره دیگر هر چند از نصف گذشته

باشد و اگر سهوا تمام کند سوره را بعضی گفته اند که از برای سجده اشاره بکند و بعد از نماز قضای سجده را
بکند و بعضی گفته اند مختار است در میان این دو تا و بعضی گفته اند که نماز را تمام کند و قضای آن
سجده را بعد از نماز بکند و دلیل هیچکدام وضوحی ندارد و احوط آن است که سجده بکند و نماز را
اعاده بکند و اگر سهوا آیه سجده بخواند و بخاطرش آید هنوز سوره تمام نشده پس آن نیز احتیاط
مذکور را بکند و دور نیست که او در این صورت بعد از سجده عدول کند بسوره دیگر و بعد از اتمام
اعاده نماز بکند و اما در نمازهای سنتی پس باکی نیست خواندن آنها و در وقتیکه آیه سجده را
خواند سجده کند پس اگر سجده در آخر سوره است برخیزد و سوره حمد بخواند و برکوع رود و بعضی گفته اند
سوره دیگر یا آیه دیگر بعد از حمد بخواند و برکوع رود و اگر تتمه از سوره مانده است برخیزد و آنرا اتمام
کند و برکوع رود و هرگاه فراموش کند سجده را هر وقت که خاطرش آید آنرا بجا بیاورد
بدانکه سجده هائی که در قرآن است پانزده است چهار تای آن واجب است و باقی سنت
اما واجب پس آن در چهار سوره است در الم تنزیل و هم لا یستکبرون و در حم فصلت و در آن
کنتم ایاه تعبدون و در آخر سوره والنجم و اقرأ باسم و اما سنتها پس آن در آخر اعراف است
و در رعد و ظلالهم بالغدو و الاصال و در نحل و یفعلون ما یؤمرون و در بنی اسرائیل یزیدهم
خشوعا و در سوره مریم خروا سجدا و بکیا و در حج ان الله یفعل ما یشاء و در موضع دیگر حج و افعلوا الخیر
لعلکم تفلحون و در فرقان و زادهم نفورا و در نمل رب العرش العظیم و در ص و خر راکعا و اناب
و در اذا السماء انشقت و اذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون و در وقت تلفظ بکلمه سجده سجده بکند بلکه

بلکه در وقتی که آیه تمام شد سجده کند چنانکه اشاره بمواضع آن کردیم و سجده واجبست بر کسیکه خود خواند
آیه را یا گوش دهد بکسی که میخواند و بشنود و اما اگر بگوش او بخورد بدون آنکه گوش داده باشد پس در آن
خلاف است و اظهر در نظر حقیر وجوبست و در غیر عزایم مطلقا مستحب است و اظهر آنست که طهارت شرط
آن نیست بلکه نه شرط آن وضو بلکه جنب و حایض همه سجده میکنند و احوط آنست که حایض گوش نده
بآیه سجده و اگر بشنود سجده را بکند و بعد از غسل قضا هم بکند و اما ستر عورت و پاکی بدن و جامه
استقبال قبله پس مشهور عدم لزوم آنهاست و اظهر نیست لیکن از بعضی احادیث بر می آید که استقبال
قبله واجبست در وقتی که نشسته باشد و احوط آنست که ترک آن نکند و اما وضع غیر پیشانی از اعضای
سبعه بر زمین و سجده کردن بر چیزی که صحیح نباشد سجود بر آن پس در آن اشکال و خلاف است و هر چند
دلیلی بر لزوم آنها قایم نشده اما احوط مراعات آنهاست و بهر تقدیر با وجود امکان پیشانی
بر زمین که نشستن را ترک نمیتواند کرد در حالی که سوار باشد و نتواند سر را بر جائی گذاشت در آن وقت
اشاره میکند و تکبیر احرام ندارد و تشهد و سلام هم ندارد و در وقت راست شدن از سجده هم تکبیر
واجب نیست بلکه سنت است و بعضی واجب دانسته اند و این احوط است و مشهور آنست که ذکر سجود
هم سنت است و واجب نیست و احوط آنست که ترک نکند و ذکر سجده نماز را هم در آن میتوان کرد
و مستحب است در ذکر سجود بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله
عبودیة و رقا سجدت لك يا رب تعبدا و رقا لا مستنكفا و لا مستكبرا بل انا عبد ذليل خائف
مستجير و احوط آنست که نیت سجده را در وقت فرود آمدن بکند و بعضی در وقت سر گذاشتن گفته اند

و وجوب سجده

١٠١

و وجوب سجده فوری است بعد از تمام شدن آیه فورا بکند و اگر نکند گناه کرده است و باید بعد بجای آورد
هر وقت که باشد و نیت قضا و ادا در کار نیست و همچنین سجده های سنتی و بهر خواندنی و شنیدنی سجده
علیحده واجبست خواه از برای مرتبه پیش سجده کرده باشد و خواه نکرده باشد والله العالم
گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در اول حمد و سوره و آن جزئی است از هر سوره که در قرآن است بغیر
سوره برائت که در اول آن بسم الله نیست و واجبست خواندن حمد و سوره بر نهجی که وارد شده است
بلفظ عربی و باید که اخلال بآن نکند هر چند یکحرف باشد حتی تشدید و بعضی مقید را هم ملحق بآن کرده اند
و آن خالی از اشکال نیست و همچنین اعراب از ضمه و فتحه و کسره و سکون و غیر اینها همه را مراعات کند
و اقوی آنست که تغییر اعرابی که مقتضی بطلان است هر چند باعث تغییر معنی نشود بلکه هر چند موافق عربیت
هم صحیح باشد و جایز است خواندن قرآن بهر یک از هفت قراءت مشهوره که جمعی از اصحاب ما
دعوی اجماع بر تواتر آنها کرده اند و علامه حلی ره فرموده است که بهترین قراءتها در نزد من قراءت
عاصم است از طریق ابی بکر بن عیاش و طریق ابی عمرو بن العلاء و بهر تقدیر همین قراءتی که در قرآنها
متداول است که بسیاری نوشته شده است شبهه در جواز آن نیست دیگر عوام معطل نباشند
و اما وقف لازم و مقید و مثال اینها پس ظاهر نیست که مراد قرا هم ازین لزوم وجوب شرعی است
چنانکه از محققین ایشان نقل کرده اند بلکه مراد ایشان هم تاکید است پس ترک آنها مخل نماز نخواهد بود
هر چند احتیاط در مراعات آنست و اما ادای حروف از مخارج بحیثیتی که از یکدیگر ممتاز شوند بنظر
اهل عربیت پس شبهه در وجوب آن نیست بلکه سایر آنچه موافق طریقه لغت عرب است باید بجا آورد

مثل نخه وقف بحرکت کند و وصل بسکون نکند اما مراعات صفات آنها مثل استعلا و اطباق
و همس پس آن واجب نیست دوم آنست ترتیبی که وارد شده بخواند و موالات کند یعنی از یکدیگر
فاصله ندهد و چیز دیگر در میان نیاورد بحیثی که در عرف عادت آن را گویند که قرآن میخواند یا حمد
و سوره میخواند و هرگاه عمداً چنین کند اظهر بطلان است و هرگاه سهواً کند تدارک آن کند
از اخلالی که محل در میان آورده بنحو صحیح اعاده کند و اگر سکوت طویل که مخل نماز باشد در میان آن
قرائت و نماز هر دو باطل است سوم کسی که حمد را نداند باید بیاموزد و اگر عاجز باشد و تواند که از روی
قرآن بخواند اختیار دارد که اقتدا کند بدیگری یا از روی قرآن بخواند اختیار دارد که اقتدا کند
بدیگری یا از روی قرآن بخواند و هرگاه کسی عذری نداشته باشد در جواز خواندن از روی قرآن
اشکال است و ترک آن احوط بلکه اولی است و هرگاه از اینها هم عاجز باشد پس حمد را اگر تواند بخواند
بهمان اکتفا کند و سوره عوضی نخواهد و اگر بعض حمد را داند پس اگر بقدر یک آیه است واجب است آن را
بخواند و در اصل از آیه اقوال حسن است و اظهر آنست که هرگاه بقدری است ادا قرآن میگوید
در عرف آن را بخواند و در عوض آنچه نمیداند خلاف است که چه چیز بخواند و شاید از قرآن هرگاه
داند بهمانکه میداند آن را تکرار کند تا بقدر حمد شود بهتر خواهد بود و اگر از حمد هیچ نداند اگر از قرآن
داند و اگر نداند ذکر کند به تکبیر و تسبیح و صلوة و تهلیل و اگر آن هم نشواند ترجمه حمد را بگوید و اظهر اینست
ذکر بقدر حمد باشد و کسیکه لال باشد بهر نحو که ممکن است بجا آورد و مشهور آنست که زبان را
حرکت بدهد و دل خود را ببندد بقرائت و بعضی اشاره بانگشت را هم زیاد کرده اند و واجب نیست اراده

الشافعی

افتد اگر دو نیست است ترتیل قرائت یعنی بتأنی و آرام خواندن پر در هم نکند و بسیار تند
مفرق نکند و وقفها را چنانکه نقل شده بجا آورد دیگر در جائی که از ائمه خلاف آن رسیده
باشد مثل وقف در و ما یعلم تأویله الا الله و محسنات که قراء اعتبار کرده اند بعمل آورد خصوصاً آنهائی
که تاکید در آن کرده اند مثل وقف لازم و مد متصل و ادغام و اخفا و اظهار و سنت است هرگاه
بگذرد بآیه که در آن ذکر بهشت باشد از خدا بهشت را سوال کند و هرگاه ذکر آتش باشد پناه
بخدا برد از آن و سنت است که بعد از فاتحه قلیلی درنگ کند و همچنین بعد از سوره و بگوید کذلک الله
احد را یکنفس خواندن فایده حرام است گفتن آمین بعد حمد بلکه مبطل نماز است و احوط آنست
در هیچ جای نماز آن را نگوید مطلب هفتم جایز است عدول از سوره بسوره دیگر خواه در اول اراده
سوره داشته باشد یا بعد از شروع آن و فراموش کرده و سوره دیگر شروع کرده یا آنکه اراده نداشته و بعد از شروع
او بگردد دو خواهد سوره دیگر بخواند بغیر قل هو الله و قل یا ایها الکافرون که بمجرد شروع در اینها هر چند
بسم الله تنها را بقصد آنها گفته باشد دیگر نمیتواند برگردد مگر در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه مشهور
و اقوی در اینها اینست که میتواند عدول کند از این دو سوره بسوره جمعه و منافقین و اینها
در صورتیست که اراده جمعه و منافقین داشته است و اینها را خوانده باشد و اصح است در صورتی
که از اول امر اختیار آن دو سوره کرده باشد و اعراض از جمعه و منافقین کرده باشد بعضی علما
اشکال کرده اند بجهة عدم وضوح دلالت اخبار و در این صورت احوط ترک عدول است و موضع عدول
در جائی که جایز است عدول ما دامیست که از نصف سوره نگذشته باشد و بعضی گفته اند که تا نصف

نرسیده باشد و چون تعیین بنصف عاصی است دارد و غالب آنست که مکلف بمنزله اند که آن کس عاجز
معیار امر عدم بلوغ بنصف میشود و اگر فرض کنیم که کسی تجدید بنصف سوره کرده باشد پس میتواند برگردد
هر چند بنصف خوانده باشد اما همینکه از نصف گذشت هر چند یک حرف باشد دیگر نمیتواند برگشت و
همچنین هرگاه کسی در بین سوره غلط کند و فراموش کند یا آنکه بر او دشوار باشد تمام کردن سوره
یا میترسد که وقت فوت شود در این صورتها عدول میکند بسوره دیگر و بهتر آنست که عدول کند
به قل هو الله احد و عدول در آنجا که فراموش کرده یا غلط کرده واجبست و اما در صورتهای پیش ذکر
کردیم رخصت است و اگر نکند مانعی ندارد و اقوی در نزد حقیر آنست که تعیین سوره مخصوصه در نماز
واجب نیست بلکه همینکه حمد و سوره خواند کافی است هر چند قبل از قرائت قصد خواندن سوره صحیح نکرده باشد
یا قصد سوره مطلقی کرده باشد یا قصد سوره دیگر داشت و سهواً این سوره را هم بدون قصد تعیین خوانده
باشد و همچنین است کلام هرگاه قصد نخواندن سوره را داشته باشد و باز سهواً او را خوانده و بعضی
توهم کرده اند که این صحیح نیست بجهة آنکه نیت قربت ندارد و آن فاسد است و بدانکه عادت
بخواندن سوره داشتن در حکم قصد تعیین است پس اظهر در آن اشتراط است و اما قصد تعیین بسم الله
در اول سوره پس اظهر در نظر حقیر وجوب تعیین است و متفرع میشود بر این آنکه هرگاه کسی عدول کند
از سوره بسوره دیگر بسم الله را باید اعاده کند بقصد سوره دویم و همچنین هرگاه بعد از حمد بسم الله را بگوید
بدون قصد تعیین سوره معین و آن وقت متذکر شود و متردد شود در تعیین سوره بعد از تعیین سوره
بسم الله را اعاده کند بقصد آن سوره و این منافات ندارد با آنکه پیش گفتیم که هرگاه بدون قصد سوره

معین بعد از حمد سوره را خوانده باشد کافی نیست بجهة آنکه معلوم است که بسم الله همان
سوره را گفته است که خوانده است و داعی همان سوره داعی بسم الله او هم هست و
قصد او نیست و داعی همه یکچیز است و مثل بسم الله است کلام در اجزای مشترکه در اول
سوره ها مثل الحمد لله و حم و الم مطلب واجبست جهر در حمد و سوره در نماز صبح و دو رکعت
اول مغرب و دو رکعت اول عشا و حد جهر آنست که بشنود کسیکه نزدیک او باشد و گوشش صحیح
باشد و حد اخفات آنست که خودش بشنود آنچه میگوید هرگاه گوشش صحیح بوده باشد و اگر
کسیکه گوش او نمی شنود تقدیر باید کرد که اگر گوشش صحیح میبود می شنید و حق آنست که همینکه گوشزد
در تحدید جهر و اخفات کافی نیست بلکه در عرف هم صادق بیاید بر و جهر و آن باین
حاصل میشود که جوهر صدا ظاهر شود هر چند ضعیف باشد پس گاه است که کسی جوهر صدا
ظاهر میکند و کسی که از او دور باشد میشنود بسبب آنکه بشدت میگوید و گاه است که بعکس
است که جوهر صدا را ظاهر میکند و آن شخص نمیشنود اما کسیکه نزدیک او باشد میشنود و زبان
واجب نیست که در نمازهای جهری جهر بکنند خواهند جهر کنند و خواهند اخفات کنند بلکه
اظهر اینست که در اخفاتی هم بر ایشان اخفات واجب نیست اما احوط آنست که در اخفاتی
اخفات کنند و علمای ما گفته اند که جهر کردن در صورتی جایز است که اجنبی صدای آنها را
نشنود و دلیل آن وضوحی ندارد و همچنانکه حرمت شنیدن اجنبی صدای ایشان را بی دلیل
واضحی ندارد مگر در صورت خوف ریبه و تلذذ و بر فرض تحریم هم بطلان نماز معلوم نیست

و اگر کسی فراموش کند جهر و اخفات را یا جاهل باشد بمسئله آن و در موضع جهر اخفات کند
یا بالعکس نماز او صحیح است و در صورت بیاد آمدن قبل از رکوع هم تدارکی و اعاده نمیخواهد
و خلاف ظاهری نیست در میان علما که فرقی ما بین ادا و قضا نیست در جهر و اخفات و اما در
اذکار نماز غیر حمد و سوره پس از برای امام سنت است جهر بآنها کردن مگر تکبیر که در اول
میگویند چنانکه گذشت و مکروه است جهر از برای ماموم در همه آنها حتی در قنوت هم و منفرد
مختار است مگر در چند جا که استحباب آن مذکور شده و بعضی دیگر خواهد آمد مطلب نهم سنت است
استعاذه قبل از قرائت حمد در رکعت اول هر نمازی و مشهور در آن دو صورتست یکی اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم و دیگری اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در غیر رکعت اول
نمیگویند هر چند در رکعت اول فراموش کرده باشد و افضل آنست که اخفات بکند در آن
خواه امام و خواه ماموم و خواه منفرد و سنت است که بسم الله الرحمن الرحیم را در نمازهای
اخفاتی بلند بگوید خواه امام باشد و خواه منفرد و خواه در رکعت اول و خواه در غیر آن
و در این مسئله اقوال چند است و اقوی و اظهر و اشهر آنست که مذکور شد و مستحب است
که در نماز جمعه جهر در قرائت کند و در ظهر جمعه خلاف است و اظهر و اشهر در آن نیز استحباب
جهر است و بعضی مخصوص جماعت دانسته اند و بعضی جایز ندانسته اند و اقوی قول اول است و احوط
قول آخر است و سنت است جهر کردن در نافلهائی که در شب بجا آورده میشود و اخفات کردن
در نافلهای روز مطلب دهم سنت است در نماز خواندن سورهای مفصل و آن از سوره محمد است

تا آخر قرآن

تا آخر قرآن پس سورهای دراز آن را در نماز صبح بخوانند و آن از اول است تا سوره عم و متوسطهای
آن را در عشا بخوانند و آن از سوره عم است تا والضحی و کوتاههای آن را در ظهر و عصر و مغرب بخوانند
و آن از سوره والضحی است تا آخر قرآن و از برای سوره قل هو الله احد و انا انزلناه فی لیلة القدر
فضیلت بسیار است و اغلب اوقات آنها را مداومت کنند و دور نیست که خواندن انا انزلناه
در رکعت اول و قل هو الله در رکعت دویم بهتر از عکس باشد و در حدیثی است که هر کس ترک کند سوره
که در او ثوابست و بخواند انا انزلناه و قل هو الله احد را در عوض آن حق تعالی باو میدهد
ثواب آنها را و ثواب آن سوره که ترک کرده است و روایت شده که هر که بخواند
در نماز صبح دوشنبه و پنجشنبه هل اتی و هل اتاک حق تعالی نگاه میدارد او را از شر آن دو روز
و سنت است قراءت سوره جمعه و منافقین در نماز جمعه و ظهر جمعه و بعضی واجب دانسته اند
در آنها و بعضی واجب دانسته اند در نماز جمعه تنها و اول اقوی است و مستحب است خواندن
آنها در عصر جمعه نیز و خواندن جمعه و قل هو الله احد در نماز صبح روز جمعه و در رکعت دویم آن
منافقین هم وارد شده است و در مغرب و عشای آن جمعه و سبح اسم ربک الاعلی جمعه
در رکعت اول و سبح اسم در دویم در هر دو نمازها و بعضی گفته اند در مغرب آن جمعه و قل هو الله
بخوانند و در عشا جمعه و سبح اسم و شاید این بهتر باشد و در رکعت دویم عشای آن منافقین
وارد شده است باب پنجم در رکوع است و در آن چند مطلب است مطلب اول واجب است
رکوع در هر رکعتی یکمرتبه بغیر نماز آیات که در هر رکعت آن پنج مرتبه واجب است و رکوع رکنی

نماز است و باطل میشود نماز بترک آن عمداً و سهواً و همچنین هرگاه زیاد کند رکوع را پس اگر
فراموش کند رکوع را و بخاطرش آید پیش از سجده پس اگر در حال قیام است رکوع را بجا
آورد و بعد از آن بسجده رود و اگر سرازیر شده باشد و بخاطرش آید باز باید رکوع را
بجا آورد و اقوی و اظهر آنست که در این صورت راست بایستد و از آنجا برکوع رود و این
در صورتیست که رکوع را از اول فراموش کرده باشد اما اگر بعد از سرازیر شدن بقصد
رکوع فراموش کند و بزمین فرود آید پس اگر بزمین نزدیک شده لیکن است تا بحدی که راکع
بآن نزدیک میشود و بعد از آن فراموش کرده است پس ظاهر آنست که جایز است که راست
شود تا بآن حد و رکوع را بجا آورد و اگر کمتر فرود آمده لیکن است پس بهمان قدر بلند شود
در رکوع را بجای آورد و اگر بعد از آنکه صورت راکع از او بعمل آمده لیکن بانمعنی که خم شده بود
بحدی که راکع خم میشود و بدون ذکر و آرام رکوع را فراموش کرده و بزمین فرود آمده
پس در لزوم تدارک ذکر و طمأنینه اشکال است بجهة لزوم زیادتی رکن و جمعی از علما
گفته اند خلافی نیست در اینکه برنگردد و احوط آنست که برگردد و نماز را تمام کند و اعاده کند
و اما اگر راست شدن بعد از رکوع را فراموش کند پس ظاهر اکثر آنست که برنگردد چنانکه
خواهیم گفت و قول بتدارک آن باین نحو که برخیزد و درست بایستد با آرام و بسجود رود اولی است
و احتیاط را ترک نکند اگر بعد از داخل شدن در سجده بخاطرش آید که رکوع را نکرده است چند
که یکسجده را کرده باشد و نشسته باشد پس اظهر آنست که برگردد و رکوع را بجا آورد و ...

بلکه

بلکه و اما اگر بعد از دخول در سجده دویم بخاطرش آید و هنوز سجده دویم کامل نکرده باشد پس در این
اشکال است و اقوی بطلان است بجهة آنکه اگر برگردد لازم می آید تعدد رکن بجهة آنکه چهار
سجده میشود و اگر برنگردد ترک رکنی کرده است که آن رکوع است و اگر شک کند در رکوع
پس اگر در حال قیام است رکوع را بجا آورد و اگر در حال سرازیر شدن بجهة سجود شک کرد
رکوع کرده است یا نه پس اظهر در نزد حقیر آنست که برنگردد و بسجود میرود و اگر شک کند در رکوع
در حال قیام و سرازیر شود از برای رکوع تا برسد بحد رکوع و پیش از راست شدن بخاطرش
آید که رکوع کرده است پس اکثر متاخرین بر آنند که نماز او باطل میشود و جمعی از فقها میگویند
از همانجا خود را بسجود بیندازد و نماز او صحیح است و احتیاط در اینست با اعاده باین نحو و اگر
او را میسر نشود احتیاط باین نحو بنا را بر بطلان که اشهر است مطلب دویم و واجبست در رکوع
خم شدن بقدریکه برسد کف دستهای او بزانوهای او و اکتفا بقدریکه سر انگشتان بزانو
برسد نکند و در این مقام علماء دعوی اجماع بر این کرده اند و فرقی میان مرد و زن نکرده اند بلی
از بعضی احادیث معتبره ظاهر میشود که از برای زن از این کمتر هم کافی است و احوط آنست که زن هم
از این کمتر خم نشود و واجبست در حال رکوع ذکر کردن و جمعی از علما گفته اند که هر ذکری بکند
خوبست و این قول خالی از قوت نیست و اما مشهور آنست که باید تسبیح باشد و این اقوی است
و در کیفیت و عدد تسبیح خلاف کرده اند و اقوی و احوط آنست که یکمرتبه سبحان ربی العظیم
و بحمده بگوید یا سه مرتبه سبحان الله بگوید و نهایت احتیاط در اینست که سه مرتبه سبحان ربی العظیم

وسجده بگوید ولفظ السجده هرچند در اکثر اخبار نیست اما شکی در فضیلت گفتن آن نیست بلکه احوط آنست
که ترک نکند و واجبست در رکوع طمانینه و آرام بمقدار ذکر بعد از آنکه خم شده باشد بحد
رکوع پس قبل از آنکه بحد راکع رسیده باشد جایز نیست شروع در ذکر کند و تا ذکر تمام نشده
نمیتواند راست شود و هرگاه کسی عاجز باشد از آرام گرفتن پس اظهر آنست که ذکر ساقط نمیشود
پس اگر تواند که بحد اول واجب رکوع که رسید شروع کند بذکر و با وجود حرکت پایین تر
از آن کمتر رود یا با حرکت بطرف راست و چپ ذکر را بگوید باید بگوید بلکه اگر اینهم ممکن نشود
اما تواند که در اول سرشیب رفتن شروع بذکر کند و در انتهای راست شدن تمام کند هم ذکر را
ترک نکند و طمانینه در رکوع رکن نماز نیست و اگر فراموش کند تا راست شود نماز صحیح است
و بر نمیگردد و همچنین ذکر رکوع و واجبست راست شدن از رکوع و راست ایستادن بنحوی که جمیع بدن
او مستقیم شود و آرام گرفتن در آن بمقدار آنکه در عرف بگویند آرام گرفت و این طمانینه
هم رکن نیست و اگر فراموش کند راست شدن را تا بسجود رود یا فراموش کند آرام گرفتن
بعد از رکوع را تا بسجود رود نمازش صحیح است و ظاهر علما آنست که اگر در سرشیب رفتن بسجود بخاطرش
بیاید بر نمیگردد و این حکم در باب طمانینه خالی از اشکال نیست بجهة آنکه لغو در رکنی لازم نمی آید
خصوصا با وجود آنکه شیخ طوسی این طمانینه را هم رکن دانسته است مطلب سیم هرگاه از رکوع
عاجز شود قبل از واجب آنچه تواند بعمل آورد و بقدر ممکن خم شود و هرگاه خلقت او مثل
راکع باشد پس اظهر آنست که واجبست که قدری از آن که هست خم تر شود و اگر بالمره از خم شدن

عاجز باشد پس بسر اشاره کند و اگر از آنهم عاجز باشد بچشمها اشاره کند و بدانکه معتبر در حد رکوع
حال کسانی است که مستوی الخلقه باشند پس کاهست که کسی دستهای بسیار بلندی دارد و قامت
کوتاه و باید که خم شدن دستهای او بزانو نرسد و بعضی بعکس آن پس باید ملاحظه کرد که بقدری
که مستوی الخلقه خم میشود او هم خم شود مطلب چهارم مستحبست تکبیر قبل از رکوع در حالی که راست
ایستاده است و بعضی واجب دانسته اند این تکبیر را و اول اقوی است و دستهای خود را بالا برد
چنانکه گذشت پس برکوع رود و قبل از ذکر رکوع بگوید اللهم لک رکعت ولک اسلمت وبک آمنت
انت وعلیک توکلت وانت ربی خشع لک سمعی وبصری وشعری وبشری ولحمی ودمی
ومخی وعصبی وعظامی وما اقلته قدمای غیر مستنکف ولا مستکبر ولا مستحسر پس سه مرتبه بگوید سبحان
ربی العظیم وبحمده و افضل از آن پنج مرتبه و از آن افضل هفت مرتبه بلکه مستحبست بقدر استطاعت
طول بدهد تا شصت مرتبه و بیشتر هم روایت وارد شده است مگر آنکه امام باشد که او باید
حال مامومین را ملاحظه کند کاهست در میان ایشان کسی باشد که طاقت نیاورد و ذکر را شمرده
بگوید و مستحبست که پاها را برابر هم بگذارد که پیش و پس نباشد و در میان آنها فاصله بگذارد
بقدر یک وجب و مستحبست در وقت رکوع پیش از دست چپ بزانو بگذارد و دو کف دستها را بر زانوها
جا بدهد و زانوها را بکفهای خود فرو برد و انگشتان را از هم باز کند و زانوها را به پشت سر برد
راست نگاهدارد و مساوی باشد بحیثیتی که اگر قطره آبی در پشتش بریزند بهیچ طرف نرود و گردن
خود را بکشد و راست نگاهدارد و سر خود را پائین نیندازد و نظر او در میان دو پای او باشد و بازوها

خود را کشیده دو دستها را بجانب خود بکشد زانها آمده باشد و لو ضرب عنقی یعنی ایمان آورد هم بخدا
هرچند گردن من زده شود و مستحب است صلوات بر محمد و آل او و صلوات الله علیهم در رکوع و سجود بدلالت
اخبار بسیار پس بعد از آنکه راست ایستاد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت
والکبریاء والعظمة لله رب العالمین و بلند بگوید اور اگر آنکه ماموم باشد و بعضی گفته‌اند که ماموم
در وقتی که امام سمع الله لمن حمده میگوید اکتفا کند بگفتن الحمد لله رب العالمین بهتر است و ظاهر
صحیحه جمیل و خلاف اشکال نیست و مقتضای سایر اخبار و اطلاق کلام علما آنست که فرقی نباشد میان
بلند کند دستها را به تکبیر و سجود در قنوت و جمعی از علما گفته‌اند که مستحب است از برای زن در وقتی که رکوع میکند
دستهای خود را بر بالای زانوهای خود بر روی رانهای خود بگذارد تا آنکه بر خم نشود که کفهای
او بالا رود چنانکه مضمون صحیحه زراره است و در عمل ظاهر آن اشکال است بلکه باید مراعات
این معنی را بکند که اقل واجب در رکوع بعمل آید چنانکه گذشت با وجود آنکه جمعی از علما تصریح کرده‌اند
که مرد و زن در همه احکام مساوی اند الا در جهر و اخفات **باب ششم** در سجود است و در آن چند
مطلب است **مطلب اول** واجب است در هر رکعتی دو سجده و دو سجده با هم رکن است باین معنی که اگر
دو سجده را باهم فراموش کند تا داخل رکوع شود نماز باطل است و همچنین هرگاه دو سجده را زیاد کند
عمداً یا سهواً و اما سهو کردن یک سجده یا زیاد کردن یک سجده پس آن مبطل نیست و هرگاه یک سجده
یا هر دو سجده را فراموش کند و پیش از آنکه برکوع رود بخاطرش آید برگردد و سجده را بجا آورد و آنچه
از قرائت و ذکر بعد از آن است اعاده کند و بعضی گفته‌اند که دو سجده رکن است در دو رکعت

اول

اول و بعضی مطلق باطل دانسته‌اند مطلقا و اقوی قول اول است و مشهور میان علما آنست که سجده
سهو واجب است از برای فراموش کردن سجده و بعضی واجب ندانسته‌اند و اول احوط است و در صورتی
که قبل از رکوع بخاطر آورد و ترک سجده شده هرگاه آنچه را فراموش شده یک سجده باشد یا طمأنینه
مابین سجدتین پس طمأنینه را نیز بجا آورد و بعد از آن سجده را بکند و حکم شک در سجود مثل شک
در رکوع است تا در محل خود شک است بجا آورد و اگر بفعل دیگر رسیده مثل تشهد و قیام آن را بجا نمی آورد
و اگر از محل خود تجاوز کرده اعتنا نکند **مطلب دویم** واجب است در سجود که آنقدر خم شود که جای پیشانی
او مساوی محل ایستادن او شود چنانکه در عرف و عادت آن را مساوی گویند و اگر قلیلی بلند
باشد باکی نیست و مشهور آنست تا بقدر خشتی هرگاه بلند باشد باکی نیست و تحدید آن بمقدار
چهار انگشت مضمومه کرده‌اند و خلافی در این نیست و هرگاه از این بلندتر باشد نماز صحیح نیست و چون
بلندی جای سجده بدو نوع ممکن است یکی آنکه اصل زمین کجی ندارد اما پستی و بلندی دارد
مثل آنکه سنگ و خشت و امثال آن در روی زمین مساوی افتاده است و دویم آنکه اصل زمین
کج است که یکسر او با تمام نزدیک‌تر است از دیگری اما مطلق چیزی در سطح آن نیست مثل آنکه
از امور مذکوره مثل دامن کوه و احوط آنست در اینجا نیز که هرگاه محل سجده در طرف
بالا باشد بلندی آن نسبت بجای پا از چهار انگشت بیشتر نباشد و افضل آنست که از همه جهت مساوی
باشد و اقوی آنست که پستی محل سجده هم از موضع پا زیاده از چهار انگشت نباشد و احوط آنست که
در زمین سراشیب هم این معنی ملاحظه کند که محل جبهه زیاده از چهار انگشت پست نباشد و ظاهر آنست

که در مضمون است هر گاه خشتی یا پستتر جای پیشانی بگذارند مساوی محل پا شود ضرر ندارد و بعضی اعتبار کرده اند
در سایر مساجد یعنی جای دستها و زانوها هم که زیاده از یک خشت از جای پا بلند نباشد و این
احوط است اما پستی محل سجده ها هر گاه بلندی باشد پس آن باکی نیست هر چند از مقدار
خشت هم بیشتر باشد و هر گاه در حال سجده کردن پیشانی او بر بلندی واقع شود پس اختیار در آن
اختلاف دارد و در کلام علما هم اختلاف است بعضی گفته اند که هر گاه زیاده از یک خشت بلند است
سر را بردارد و بجای دیگر بگذارد و اگر کمتر است سر خود را بکشد تا بر سجده و بعضی وجوه دیگر گفته اند
و احوط در نزد حقیر است که هر گاه ممکن شود سر را بکشند تا پیشانی را بسجده گاه صحیح قرار دهد خواه
بلندتر از مقدار خشت باشد یا نه و همچنین هر گاه پیشانی او بر چیزی فرود آید که سجده بر آن صحیح
نباشد مثل فرش پشمین یا پوست یا امثال آن و هر گاه کسی در پیشانی آن دملی یا جراحتی باشد
که دور آن را بر زمین بکند بمقدار آن دمل یا جراحت تا آن جای صحیح پیشانی بر زمین قرار گیرد و هر گاه
از این معذور باشد یکی از دو طرف پیشانی خود سجده کند و بهتر آنست که طرف راست را مقدم دارد
و اگر نتواند بر چانه سجده کند و هر گاه از اینهم معذور شود بر رخ خود سجده کند و بهتر آنست اگر ریش
دارد موها را از هم بکشد که پوست رخ بزمین رسد مطلب سیم هر گاه کسی از سر گذاشتن بر زمین
عاجز باشد بسبب ناخوشی یا آزاری پس جای سجده را بلند کند یعنی از خشت یا از سنگ یا از منبر
پشتی و متکای بلند کند که بتواند سر بر آن بگذارد و سجده کند و با عجز از این بسر اشاره
کند و با عجز از آن بچشمها اشاره کند و بهتر است که در حال ایما چیزی که توان بر آن سجده کرد

٥

بالای

پیشانی خود بگذارد و بعضی واجب دانسته اند و این احوط است و احوط آنست این بدلها
سجده کامله را در احکام با اصل سجده یکی دانند یعنی در رکن بودن و در شک و سهو و زیاده
و نقصان و قصد بدلیت در کار نیست بلکه ظاهر آنست که اینها خود سجده اند مطلب دوم
واجب است سجده کردن بر هفت عضو پیشانی و هر دو دستها و هر دو زانوها و هر دو انگشت بزرگ
پاها اما پیشانی پس اشهر و اظهر آنست که همین که مسمی رسیدن پیشانی بزمین یا آنچه توان
بر آن سجده کرد مثل مسواک و دسته‌ها و زن و امثال اینها بعمل آید کافی است و بعضی گفته اند
که واجب است تمام پیشانی بزمین بیاید و آن ضعیف است اما افضل است که بر تمام پیشانی سجده
کند و بعضی گفته اند که باید بمقدار درهم پیشانی بزمین برسد و دلیل آن نیز واضح نیست و معنی
پیشانی در مباحث تیمم گذشت و دور نیست سفیدی میان دو ابرو داخل پیشانی باشد
و اما ابروها داخل پیشانی نیست و اما دستها پس ظاهر آنست که در آنهم مسمی کافی است و بعضی در آن
اشکال کرده اند و احوط آنست که تمام کف دستها را بزمین بگذارد و همین قدر کافی است
دیگر حلو شدن کودی کف دست و امثال آن در عمل آوردن احتیاط در کار نیست و
دستها را بر زمین گذاشتن صورتی ندارد و اما زانوها پس مجرد مسمی بعمل آمدن کافی است بی اشکال
و اما انگشتان پا پس در آن نیز مسمی کافی است و بهتر آنست که بر بند اول انگشت سجده کند
و از آن بهتر آنست که بتمام سر انگشت سجده کند و باید چسبیده از زمین بعنوان اعتماد و تکیه بگذارد
پس اگر بر روی مثل لحاف یا نهالی پرپنبه نماز میکند واجب است که قوت بکند تا عضو قرار گیرد

قرار اول
و بعد از سجود حساب کنند مطلب هفتم جایز نیست که زن در پیش در حال سجود بجهة سجده بر غیر
زمین یا آنچه از آن بروید مگر چیزی که خوردنی باشد یا پوشیدنی و بر معادن جایز نیست مثل
طلا و نقره و مس و زرنیخ و قیر و کوکرد و عقیق و فیروزه و امثال اینها و همچنین هر چیزی که استحاله
شده باشد از زمین مثل شیشه و آهک پخته و در گچ اشکال است و ظاهر آنست که قبل از پختن
جایز باشد سجده بر آن مثل سنگ آهک و بعضی احادیث صحیحه اشعار بر این دارد که بعد از پختن
گچ هم جایز باشد و آن دور نیست و احوط اجتناب است و اما خزف مثل آجر و تسبیح و کاسه
و کوزه که بر روی آن شیشه نمالیده باشد پس جمعی از علما حکم بجواز سجود کرده اند و احوط
اجتناب است و مراد از نباتات خوردنی و پوشیدنی آنست که بالفعل چنین باشد یا از قوه
قریب بفعل آن باشد مثل پنبه که بعد از رشتن و بافتن پوشیده میشود و مثل گندم و جو که بعد
بریان کردن یا آرد و نان کردن خورده میشود پس بر بادام و زردآلو در اثنایی که از شکوفه
بیرون می آید نمیتوان سجود کرد و بعد از آن که پوستهای روی بادام سخت شد میتوان سجده
کرد و همچنین بر پوست تخمه زردآلو و امثال آن و بر هر دو پوستهای گردو سجده میتوان کرد و بر برگ
تو سجده نمیتوان کرد و بر مثل برگ بید و گردو و غیر آن مانعی ندارد و بر پوست جو و گندم میتوان
نماز کرد و بر پنبه نمیتوان هر چند هنوز از پنبه تخم جدا نشده باشد و مراد از ماکول و ملبوس آنست
که در عرف و عادت ماکول و ملبوس باشد پس مثل بعضی دواها و عقاقیر مثل ریشه کاسنی و ریشه جو
سجده میتوان کرد و همچنین بر برگ خرما و امثال آن هر چند بعضی آنها را جامه کنند و بپوشند و لیکن اینها

لکن این معروف

106

همچنین باید اعتبار کرد که اگر اهل عرف و عادت بر چیزی مطلع شوند از گیاههای صحرا که تواند خورد
و لذیذ باشد حکم ماکول معروف داشته باشد و شیوع و تعارف در آن در کار نباشد و جایز است
سجده بر کاغذ و مکروه است بر کاغذ نوشته اما در نوشته باید همه آن از مرکب سیاه نشده باشد
بلکه باید بعضی از و خالی از مرکب باشد که پیشانی بآن برسد و بعضی گفته اند که سجده بر کاغذی
که از حریر ساخته باشند نکنند و بعضی کاغذی را که از کتان یا از پنبه ساخته باشند هم استثنا کرده اند
و دلیل آنها وضوحی ندارد و اینها همه در حال اختیار است و اما در حال اضطرار پس هر گاه
از شدت گرما یا سرما مثلا بر زمین نتواند سجده کند و چیزی که تواند بر آن سجده کرد مثل کتان
و برگ درخت و امثال آن برای او میسر نشود بر مثل دامن یا آستین جامه سجده کند و هر گاه
امثال اینهم از برای او میسر نشود بر پشت دست خود سجده کند و ظاهر آنست که در اول وقت
میتواند چنین کند و تاخیر واجب نیست و ظاهر آنست که با وجود معادن مثل طلا و نقره و مس و آهن
و امثال آنها جامه را میتواند مقدم دارد و همچنین جامه مقدم است بر برف و دور نیست تقدیم
معادن بر برف اولی باشد اما در تقدیم آن بر معادن اشکال است و اما گل پس در حال
اختیار بر آن سجده نمیتوان کرد و هر گاه چاره دیگر نتواند کرد سجده باشاره عمل باید کرد و بهتر
بلکه اقوی آنست که بقدر مقدور اقرب بحال سجود را بعمل بیاورد و بمجرد اشاره عمل نکند چنانکه
بعضی علما گفته اند هر چند مشهور آنست که اشاره کافی است و احوط آنست که در حال اختیار آن
چیزی که بر او سجده میکنند در زیر عمامه و کلاه نگاه ندارند بلکه پیشانی را از او بگیرند مطلب ششم

واجب است در حال سجود و حکم آن همان است که در رکوع گفته شد مگر آنکه در اینجا بجای سبحان
ربی العظیم سبحان ربی الاعلی میگوید و واجب است آرام گرفتن در حال سجود بقدر ذکر واجب
و بعضی آن را رکن دانسته اند و آن ضعیف است و باید که بعد از آنکه هفت عضو بر زمین قرار
گرفت شروع کند در ذکر و وقتی که فارغ شد سر بردارد و همچنین واجب است سر برداشتن از سجود
و نشستن و آرام گرفتن بعد از سجده اول و مسمی آرام کافی است و اما آرام گرفتن بعد از سجده
دویم پس آن سنت است اما بسیار تاکید دارد و احوط آنست که ترک نکند مطلب مقدم در سنتهای
سجود است پس بدانکه سنت است در حال قیام بعد از رکوع آنکه بگوید الله اکبر در حالی که
ایستاده است چنانکه گذشت و دستهای خود را جهت تکبیر بالا برد بنحوی که گذشت و بعد از آن سجده
کند و دستهای خود را پهن کند و انگشتان خود را همه را بهم چسباند و برابر روی خود بر زمین بگذارد
و بروی خود نچسباند بلکه دورتر بگذارد و بزانوهای خود نچسباند و بهتر آنست که بزمین بگذارد
هر چند که بر روی فرش هم ضرر ندارد و چیزی از بدن خود را بر چیزی دیگر بگذارد بلکه اعضا را
از یکدیگر جدا کند و زانوهای خود را بر زمین فرش نکند بلکه بردارد و بالهای خود را بگشاید
بر هیئت [illegible] سابق بر طرف [illegible] بینی هم سجده کند بلکه آن را بر چیزی که صحیح باشد سجده بر آن
بگذارد و بعضی طرف بالای بینی را گفته اند و اول اظهر است و سبحان ربی الاعلی و بحمده
سه بار یا بیشتر بگوید بنحوی که در رکوع گذشت و بعد از آنکه راست شود و بنشیند بگوید الله اکبر
و در حال نشستن تورک بعمل آورد یعنی بر ران چپ بنشیند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ

بگذارد

بگذارد و بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه پس الله اکبر بگوید در حالی که نشسته است پس سجده دویم کند
و چنان کند که در سجده اول کرد و مکروه است اقعا مابین سجدتین و مشهور میان علما در تفسیر او آنست
که کفهای خود را بگذارد بر سر پاشنه پاهای خود و سنگینی خود را بر سینه کف پاها و انگشتان خود بیندازد
و بعضی تفسیر کرده اند باینکه کفهای خود را بر زمین بگذارد و رانهای و ساقهای پا را راست کند
و دستها را بر زمین بگذارد چنانکه سگ میکند و احوط اجتناب از هر دو است و اما آنجائی که مأموم
در جائی که از امام پس افتاده بر سر پا می نشیند آنجا کفها را بر زمین نگذارد و بهتر آنست که در نشستن
بعد از سجده دویم هم ترک اقعا بکند بلکه در جمیع حالات نشستن در این نماز و سجده کردن بر زمین
افضل است از غیر آن و افضل اجزای زمین تربت مقدسه جناب سید الشهدا است علیه السلام
و سنت است که پیشانی را محکم بر سجده گاه بگذارد که اثر سجده در آن حاصل شود و آنکه پیش از ذکر
سجود بگوید اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی
سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و الحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین و هر گاه
سر بردارد بگوید بعد از تکبیر اللهم اغفر لی و ارحمنی و اجرنی و ادفع عنی و عافنی انی لما انزلت
الی من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین و سنت است که در حال برخاستن پشت انگشتان دست را
بر زمین بگذارد در حالی که سر آنها را بجهت دست چسبانیده باشد بلکه دستها را گشاده و بر زمین بگذارد
و برخیزد و در آن حال مقعد خود را بر زمین بگذارد و در وقت برخاستن بگوید بحول الله و قوته اقوم
و اقعد یا بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد و اگر خواهد بعد از آن هم بگوید و ارکع

و سجده و در حال برخواستن ابتدا از زانوها زانوها را از جا بردارد و بعد از آن دستها را چنانکه
در وقت سجده کردن کذشت سنت که دستها را پیش از زانوها بر زمین کذارد و سنت است
از برای زن اینکه در وقت سجده رفتن اول زانوها را بر زمین بگذارد و در حال سجود خود را
بر زمین بچسباند و ذراعهای خود را بر زمین پهن کند و عضوهای خود را بهم بچسباند و در وقت نشستن
بر هر دو رانهای خود بنشیند نه بنحویکه مردها می‌نشینند و در وقت برخواستن خود را [illegible] و راست
چنان بکند که اول کفلهای او بالا رود و بعد از آن راست شود مقصد ششم در قنوت است
و در آن چند مطلب است مطلب اول مشهور میان علما آنست که سنت مؤکد است قنوت
در همه نمازها و بعضی واجب دانسته‌اند در نمازهای جهریه و قول اول اظهر است و محل آن در رکعت
دویم است بعد از قرائت و قبل از رکوع بغیر چند موضع که در آنها خلاف است اول نماز
جمعه است و مشهور آنست که در هر دو رکعت قنوت هست در رکعت اول پیش از رکوع و در رکعت
دویم بعد از رکوع و ظاهر بعضی آنست که هر دو پیش از رکوعند و ظاهر بعضی آنست که یک قنوت است
در رکعت دویم مثل سایر نمازها و بعضی گفته‌اند که قنوت یکیست اما در رکعت اول قبل از رکوع
و قول اول اظهر اقوال است دویم نماز عیدین و مشهور آنست که در آن نه قنوت واجب
پنج قنوت در رکعت اول و چهار تا در رکعت دویم و پیش از هر قنوتی تکبیری بگوید پس در این
نماز نه تکبیر زیاد میشود که در رکعت اول پنج تکبیر است بغیر تکبیر احرام و تکبیر رکوع و در رکعت دویم
چهار تکبیر است بغیر تکبیر رکوع و در مسئله اقوال دیگر هست و اقوی آنست که مذکور شد و سیم آنست

قنوت

که قنوت مخصوص بخوانند که روایت شده و بعضی واجب دانسته‌اند و سنت است دست برداشتن
در تکبیرات چنانکه کذشت و تکبیرات رکن نیست در نماز پس اگر فراموش کند همه را یا بعضی را
باطل نمیشود و از شیخ طوسی نقل قول بوجوب قضا تکبیر بعد از نماز کرده‌اند و وجوب آن معلوم نیست
و هر گاه شک کند در عدد تکبیر یا قنوت بنا بر اقل بگذارد دویم نافله وتر است و در عبارات
کلام علما بسیار اوقات وتر میگویند و شفع و وتر را باهم میخواهند و در این زمانهای متاخر
شهرت یافته که در رکعت دویم شفع قنوتی نمیباشد و قنوت در رکعت مفرده وتر است
بسبب حدیث صحیحی که باین مضمون وارد شده و لیکن بمعنیی از قدمای اصحاب تصریح بان نشده
و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا حدیثی نقل کرده که حضرت امام رضا در شفع هم قنوت میخوانده‌اند
و محمل آن دو روایت و بعضی آن حدیث صحیح را حمل بر تقیه کرده‌اند یا اینکه مراد آن قنوت
مؤکد طولانیست مخصوص وتر است و در حدیثی وارد شده که بعد از راست شدن از رکوع
وتر بگوید اللهم هذا مقام من حسناته نعمة لك الی آخر الدعا و عقیب سجده مطلب دویم هر گاه قنوت را
فراموش کند تا برکوع رود بعد از رکوع بجای آورد و سجود در رود و اگر بعد از رکوع بخاطرش نیاید تا بسجود
رود پس بعضی علما گفته‌اند بعد از نماز قضای آن بکند و این خوبست و در حدیث صحیحی است
در همین راه هم بخاطرش آید رو بقبله بنشیند و قنوت را بخواند و هر گاه در قنوت شک کند و
هنوز برکوع نرفته است آن را بجای آورد و اگر برکوع رفته دیگر ملتفت نمیشود مطلب سیم سنت است
جهر کردن در قنوت در همه نمازها و در ماموم اشکالی است و اقوی آنست که ماموم آهسته بخواند

وجهی گفته اند و آن است که قبل از قنوت تکبیر گوید در قنوت خود را تکبیر بلند کند پس مجموع تکبیرات
نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر شود که پنج تای آن تکبیر قنوت است و این تکبیرات غیر شش تکبیرات
که در اول نماز است پس در هر نماز چهار رکعتی بیست و دو تکبیر است و در مغرب شانزده تکبیر است
و در صبح دوازده تکبیر و سنت است که در حال قنوت دستهای خود را بلند کند برابر روی خود و پهن
کند آنها را و شکم دستها را بجانب آسمان کند و پشت آنها بزمین و بعضی علما گفته اند که انگشتان
بزرگ را از سایر انگشتان جدا کند و متابعت آن باکی نیست و مشهور آنست که در حال قنوت
نظر او بکف دستهای او باشد و سنت است طول دادن قنوت و جایز است دعا کردن
برای مؤمنین بنامهای ایشان و بر منافقین و کافرین بنامهای ایشان و جمعی از علما تجویز کرده اند
که قنوت را بزبان فارسی بگوید و احوط آنست که بغیر عربی نخواند و بهتر آنست که دعاهائی
که از معصومین علیهم السلام وارد شده بخواند باب ششم در تشهد است و در آن چند مطلب است مطلب
اول واجبست تشهد در رکعت دویم بعد از سجده دویم در هر نماز و در رکعت سیم از نماز سه رکعتی
و در رکعت چهارم هر نماز چهار رکعتی و واجبست نشستن در حال تشهد و آرام گرفتن و تشهد رکن
نماز نیست اما ترک او عمداً باعث بطلان نماز است و اگر ترک کند سهواً پس اگر تشهد اول
باشد و بخاطرش بیاید پیش از آنکه برکوع رود هر چند که بحد رکوع نرسیده باشد برگردد و تشهد را
بخواند و آنچه مابعد اوست بار دیگر بعمل آورد و دو سجده سهوی ندارد و هر گاه داخل رکوع شده
باشد پس واجبست که نماز را تمام کند و سجده سهو کند و قضای تشهد را هم بعد نماز بکند و بعضی قضا را

وجهی گفته اند

١١٢

واجب ندانسته اند و اول اولی است و اگر آنکه فراموش کرده تشهد دویم باشد پس مشهور و اظهر
نیز وجوب قضا است و بعضی قضای هر یک از اجزای نماز که فراموش شود لازم دانسته اند و بعضی
قضای اجزائی که بخصوص قضای آن وارد شده مثل سجود و تشهد را لازم دانسته اند و دلیل اینها آنچه
محل اشکال است نهایت عمل بآنها احوط است و اما سجده بجهت تشهد دویم پس بعضی حکم بلزوم آن
کرده اند و دلالت میکند بر آن عموم روایت سفیان بن سمط و عموم موثقه ابی بصیر و این احوط است
و ابن ادریس گفته است اگر تشهد آخر را فراموش کرده باشد و سلام داده باشد و قضا نکرده حدثی از او
سر زند نماز او باطلست و این قول ضعیف است و احوط آنست که وضو بسازد و قضای آن کند
که بی وضو هم تواند قضا بکند و اما اگر پیش از تشهد از و حدثی سر زند پس مشهور بطلان نماز است خواه عمداً
باشد یا سهواً و بعضی گفته اند باطل نمیشود پس برود وضو بسازد و نماز را تمام کند و اول اقوی و احوط است
و اگر بعد از ذکر شهادتین حدث از او سر زند پس اولی و احوط آنست که نماز را تمام کند و بعد از طهارت
اعاده کند خصوصاً بنابر قول بوجوب سلام بلکه بنابراین قول البته احتیاط را ترک نکند و در بعضی
اخبار صحیحه وارد شده است که هر گاه سهو تشهد در نافله باشد هر چند برکوع رکعت بعد از آن
رفته باشد که آن رکعت را بیندازد و تشهد را بخواند و نماز را بعد از سر گیرد و عمل بآن باکی نیست
مطلب دویم مشهور علما گفته اند در ذکر تشهد مطلق شهادتین کافیست مثل اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمداً رسول الله بلکه کمتر از اینهم ظاهراً کافی است مثل اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً
رسول الله یا محمد رسوله و مثل آن لکن احوط آنست صورت اول را ترک نکند و بعضی واجب دانسته اند

که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و این احوط است
و دو واجبست بعد ذکر شهادتین صلوات بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله و بهتر آنست که بلفظ
اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید بلکه غیر این گفتن در تشهد مشکل است و این صلوات مخصوص در ذکر تشهد واجبست
و اما صلوات فرستادن بسبب ذکر اسم آنحضرت خواه کسی خود بگوید یا غیر او بگوید پس آن مستحب موکد است
و جماعتی از علما آنرا واجب دانسته اند خواه در نماز و خواه غیر نماز و اقوی عدم وجوبست بجهة نقل
اجماعی که محقق و علامه کرده اند و لزوم عسر و حرج خصوصا در وقتی که مکرر اسم شریف آنحضرت مذکور
شود و احوط آنست که ترک نکنند ما دامی که عسر و حرجی لازم نباید مطلب ... سنت است تورک
در حال تشهد چنانکه گذشت و آن اینکه زانوها را بر زمین بچسباند و ران هم واگذارد آنها را و گردن
که بر پشت پاشنهای پا نشیند بر آن اقعا میگویند چنانکه گذشت است و همچنین بهمین معنی دیگر دعا که در پیش
مذکور شد هم نشیند و چنانکه ماموم مسبوق می نشیند هم بنشیند و لکن هیچ در وقتی که پای راست
بر پای چپ واگذارد در حال تورک بخاطر بگذراند که اللهم امت الباطل و اقم الحق و اذکار
و ادعیه که در اخبار وارد شده است بخواند و از تشهد اول که فارغ شد وقت برخاستن بحول الله
و قوته اقوم و اقعد بگوید چنانکه گذشت مطلب نهم در تسلیم است و در آن چند مطلب است مطلب اول
بدانکه چنانکه نیت واجبست در دخول در نماز و آن حاصل میشود همچنین واجب است خروج از نماز و آن حاصل میشود به
سلام گفتن بعد از اتمام تشهد آخر و صلوات بر پیغمبر و آل او و اقوی آنست که سلام واجب است
بلکه ظاهر آنست که جزو نماز است و ترک آن عمدا مبطل نماز است و ظاهر آنست که اگر حدثی عمدا

از و سر زند

از و سر زند قبل از سلام نماز را اعاده کند بلکه در باب سلام هم حکم چنین است اما اگر سهوا یا نسیانا
از و حدثی سر زند پس در آن اشکال است و احوط اتمام و اعاده است چنانکه پیش اشاره بآن
کردیم و اقوی در نزد حقیر آنست که خروج از نماز بیکی از دو عبارت میشود یکی السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و یکی السلام علیکم هر کدام را که اختیار کند جایز است و هر کدام را که گفت از نماز بیرون
رفته است و گفتن دیگری واجب نیست و در صورتی که السلام علینا را اول بگوید گفتن السلام علیکم
بعد از آن سنت است و احوط آنست که هر دو را بگوید باین ترتیب که السلام علینا را اول بگوید
و بعد از آن السلام علیکم را بگوید و در جواز تقدیم السلام علیکم بر السلام علینا اشکال است احوط
آنست که چنین نکند پس اگر خواهد که السلام علیکم دیگر السلام علینا را بگوید و بنا بر مختار حقیر در صورتی
که السلام علینا را گفت باید قصد خروج از نماز را داشته باشد و نیت خروج در سلام بمعنی آنکه در
سلام باید قصد خروج از نماز کند ضرور نیست بلکه همین قدر هر گاه اراده السلام گفتن از نماز در عرف
کافی است هر چند در آن حال متذکر نباشد و از اینجا میتوان فهمید که نیت دخول در نماز هم
همین قدر در نیت است و آن وسواسها که بسبب اهتمام در گذرانیدن نیت بخاطر بعمل می آید آنها را
از سر انداخت و بعضی از علما و رحمة الله را بعد از السلام علیکم واجب دانسته اند و بعضی و برکاته را هم
بعد رحمة الله واجب دانسته اند و دلیل واضحی بر این نیست و احوط و افضل گفتن آنهاست مطلب دوم
بدانکه منفرد یک سلام میدهد رو بقبله و مشهور آنست که امام هم یک سلام میدهد رو بقبله و بعضی گفته اند
که اگر در پس صف باشد دو سلام میدهد از دو طرف خود و اول اولی است و اما ماموم پس

مشهور آنست که دو سلام میدهد یکی بطرف راست و دیگری بطرف چپ و هرگاه
در طرف چپ او کسی نباشد یک سلام میدهد بطرف راست خواه کسی در طرف راست
باشد یا نباشد و بعضی گفته اند که هرگاه دیواری در طرف چپ باشد باز دو سلام دادن
مستحب است هر چند کسی نباشد بعضی گفته اند که ماموم سه سلام بدهد یکی از برای رد امام
و دو تا از برای مامومین و مشهور میان علما اینست که منفرد در وقت سلام دادن بگوشهٔ چشم
راست اشاره کند بطرف راست و امام بصفحهٔ رو اشاره کند بطرف راست اما رو از قبله نگرداند
و همچنین ماموم بصفحهٔ رو اشاره میکند بدو طرف و بدانکه ظاهر احادیث و کلام
علما اینست که آن سلامی که مخرج از نماز است این احکام مذکوره از برای اوست پس هرگاه
السلام علیکم و رحمة الله را تنها میگوید پس حکم واضح است در اشاره کردن و یکبار رو و دو بار
و سه بار گفتن و همچنین هرگاه بالسلام علینا و علی عباد الله الصالحین اکتفا کند و اما هرگاه
هر دو را بگوید پس جریان این احکام در سلام دویم با وجود آنکه سلام اول مخرج از نماز است
خالی از اشکال نیست و همچنین جاری کردن این احکام در سلام اول و قبل از آن گفتن
سلام دویم دور نیست که هر چند که السلام علینا در اول مخرج است اما باز این مستحبات را
در سلام دویم توان کرد و کی که خلافی هم درین نباشد و اما این مستحبات را در السلام
علینا بجا آوردن و قبل از آن السلام علیکم گفتن مشکل است و نیت کردن قصد کند

درسلام

در سلام انبیا و ائمه و ملائکه و حفظه را و امام ماموین را نیز و همچنین ماموم نیز رو بامام
و بر کسانی که بر طرفین او باشند و بعضی قصد رو بامام و جهت دیگر نیز دانسته اند و آن ضعیف است
و همچنین رو به ماموین و بعضی گفته اند نیست در سلام قصد مسلمین از انس و جن و این دور نیست
خصوصاً در السلام علینا و علی عباد الله الصالحین مطلب سیم بدانکه سلام در نمازهای سنتی در هر دو رکعت
یک سلام است نه از دو رکعت کمتر مگر نماز وتر که یک رکعت است و نه از دو رکعت بیشتر بغیر نافله وتر که در جا
سلام در دیگر رکعتی میگویند بنابر جمعی سلام بعد از دو رکعت شفع باید گفت و اگر جایز دانیم سه رکعت
رکعتی پیاپی سلام بکند چنانکه بعضی از علما تجویز کرده اند پس باز در آنجا مخالفت طریقه نافله باز این
راه شد که در سه رکعتی سلام میگویند و همچنین از این قاعده مستثنی است نماز اعرابی که آن دو رکعت است
دو رکعت اول یک سلام و هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت آن یک سلام مانند نماز صبح
و ظهر و عصر و شیخ طوسی در مصباح روایت کرده از زید بن ثابت که گفت مردی آمد از اعراب
بخدمت رسول صلی الله علیه و آله پس گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله ما در بیابان میباشیم
دور از مدینه و نمیتوانیم هر جمعه بخدمت تو بیائیم پس راه نمائی کن مرا بعملی که فضیلت نماز جمعه در آن
باشد و وقتی که بروم بسوی اهل خود خبر کنم ایشان را بان پس رسول خدا صلعم فرمودند هرگاه روز بلند شود پس بجا
بیاور دو رکعت نماز که بخوانی در رکعت اول آن حمد یکبار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و در رکعت دویم
بخوان حمد یکبار و قل اعوذ برب الناس هفت بار پس برخیز و هشت رکعت نماز کن بدو سلام و بخوان
در هر رکعت از آن حمد یکبار و اذا جاء نصر الله یکبار و قل هو الله احد بیست و پنج بار پس هرگاه

فارغ شوی از نماز پس بگو سبحان الله رب العرش الکریم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هفتاد مرتبه
پس قسم بکسی که مرا برگزیده است به نبوت که نیت مؤمن و مؤمنه که این نماز را در روز جمعه بکنند چنین
که من گفتم مگر آنکه من ضامنم از برای او بهشت را و برنخیزد از جای خود تا آنکه خدا گناه او و پدر و مادر
او را بیامرزد. **باب سیم در تعقیب است و در آن دو مطلب است مطلب اول** تعقیب آن است که کسی
مشغول شود بعد از نماز بدعا یا ذکر یا آنچه شبیه به اینهاست مثل تلاوت قرآن و یاد آوردن
نعمتهای او و گریستن از خوف عذاب و احوط آنست که شرایط نماز را ترک نکنند و اگر حاجتی داشته باشد
پس باکی نیست که در راه تعقیب بخواند و آن مستحب مؤکد است و فواید دنیا و آخرت بر آن
بسیار مترتب میشود و افضل اینها تسبیح حضرت فاطمه زهرا است صلوات الله علیها و احادیث
در فضیلت آن بسیار است حتی در روایتی از حضرت صادق ع وارد شده که تسبیح فاطمه در هر روز
عقب هر نماز محبوبتر است در نزد من از هزار رکعت نماز در هر روزی و مشهور در ترتیب آن آنست
که اول بگوید الله اکبر سی و چهار مرتبه بعد از آن بگوید سبحان الله سی و سه مرتبه و در بعضی روایات
تقدیم سبحان الله بر الحمد لله است و اقوی عمل بر مشهور است و سنت است که بعد از تمام شدن تسبیح زهرا
علیها السلام یک مرتبه لا اله الا الله بگوید و از اخبار ظاهر میشود که دعا خواندن در تعقیب افضل از قرآن
خواندن است بلکه در غیر تعقیب هم دور نیست بگوییم که هر وقت حالت مقتضای دعا میکند دعا
بخواند و هر وقت مقتضای تلاوت میکند یا ذکر چنان کند بجهة آنکه حالات انسان مختلف میشود
و هر گاه حال او مساوی باشد نسبت بهمه بسیار دعا بکند و سنت است که در ابتدای تعقیب سه مرتبه الله

الله اکبر بگوید

الله اکبر بگوید که دستهای خود را با تکبیر بالا برد برابر روی خود بنحوی که پشت دستها بر روی باشد
و شکم دستها بقبله و هر مرتبه دستها را برابر انها فرو بیاورد تا نزدیک به انها برساند و باز بردارد
و تعقیب سنت مقصد نماز کند و نافله میان نماز و تعقیب نکند بغیر نافله مغرب که افضل آنست که او را
مقدم دارد بر تعقیب بغیر آن سه تکبیر که بعد از سلام میگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را اینها را هم مقدم
دارد بر نافله و ادعیه و اذکار و آیات و اذکاری که در تعقیب وارد شده بعموم و خصوص بسیار است
در کتب ادعیه مذکور است و اینجا محل ذکر آنها نیست و سنت است که در حال تعقیب بنشیند بنحوی که
در تشهد می نشست یا بترک رو بقبله در همان جای نماز با طهارت و ترک کند چیزی که
از فضیلت نماز است و باعث نقص ثواب نماز است. **مطلب دوم** سنت است سجده شکر عقب هر نماز
بجهة ادای شکر بر توفیق یافتن بجهة ادای نماز و در آن تاکید بسیار است و در احادیث فضیلت
بسیار از برای آن مذکور است و بهتر آنست که آن سجده در آخر تعقیبات قرار دهد چنانکه از اخبار
مستفاد میشود و ادای شکر بر توفیق تعقیب هم میشود و هر گاه بر تعقیب مقدم دارد ضرری به تعقیب نمیرساند
و در تقدیم در غیر نماز مغرب بر نماز مغرب اخبار مختلف است و شاید تقدیم سجده شکر بر نافله
مغرب بهتر باشد هر چند تعقیب نماز بعد نافله خوانده شود چنانکه گذشت و اگر کسی دو مرتبه سجده
کند یکبار بعد نماز مغرب و یکبار بعد نافله در آخر تعقیب بهتر خواهد بود و ظاهر اخبار آنست که سجده
اختصاص بنمازهای واجبی ندارد بلکه بعقب نمازهای سنتی هم سنت است بلکه سنت است سجده های شکر از برای
تجدید نعمتهای الهی بلکه شکر نعمتهای نیز روز زوال شد تنها در هر حال و سنت است طول دادن سجده و بقدر

استطاعت و اینکه ذراعهای خود را از زمین پهن کند و نچسباند سینه و شکم خود را از زمین و آنکه
در میان دو سجده دو گونه‌های روی خود را و شقیقه‌های را بر خاک بگذارد اول طرف راست و
و بعد از آن طرف چپ و به همین قدر دو سجده متحقق می‌شود و راست نشستن میان دو سجده ضرور است
و بعضی از علما تصریح کرده‌اند که شرط است در آن که موضع معهود زمین کنده شده شود و در شرط
بودن گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح باشد سجود در آن اشکال است و لیکن وجهی ندارد و اول در ذکر
که در آن می‌گوید هست بگوید شکراً لله سه مرتبه و در روایتی هست صد مرتبه بگوید شکراً شکراً و اگر
خواهد بگوید عفواً عفواً و اذکار و ادعیه بسیار در آن وارد شده در کتابهای دعا مذکور است

فایده چهارم در لواحق نماز است و در آن چند باب است باب اول در جماعت است و
در آن چند مطلب است مطلب اول سنت است جماعت که نمودن نمازهای واجبی خصوصاً
نماز یومیه و ثواب بسیار و فضیلت بی‌شمار در آن وارد شده است و در اعراض و بی‌رغبتی آن
مذمت شدید و تهدید و وعید در احادیث بسیار است و این حکم در ادا و قضا همه ثابت است
و بعضی در مثل نماز نذری و نمازهای احتیاط و نماز طواف اشکال کرده‌اند به جهت آنکه از احادیث
و دعوی اجماع ایشان نماز یومیه و جمعه و عیدین و آیات مستفاد می‌شود و در غیر این نمازهای دیگر اشکال است
و در مذهب شیعه نماز جماعت کردن در سنتها جایز نیست مگر در جمعه و عید در کسیکه نزد کسی باشد که بکند
از عهده و بیم کسیکه قرائت او صحیح باشد به وجهی که سابقاً در مبحث قرائت مذکور شد و در نمازهای
سنتی جماعتی نیست غیر از نماز استسقا و نماز عیدین با اختلال شرایط چنانکه گذشت و بعضی صورتها

۱۱۴ دیگر که مذکور خواهد شد مثل اعاده نمازی که فرادا شده باشد به جهت ادراک فضیلت جماعت و اخباری
که دلالت دارد بر جواز جماعت در نوافل خصوصاً در ماه مبارک رمضان محمول بر تقیه است
و همچنین محمل اخباری که دلالت می‌کند بر جواز امامت زنان در نوافل ضعیف است چنانکه خواهم
گفت و بعضی علما جایز دانسته‌اند جماعت را در نماز عید غدیر و دعوی روایت بر آن کرده‌اند و عدد
آن دو نفر است هر چند احوط ترک آن است و جماعت منعقد می‌شود به دو نفر که یکی از آنها امام باشد
هر چند ماموم یک زن باشد بلکه دو نفر است که یک صبی ممیز غیر مکلف باشد و در جواز امامت صبی ممیز خلاف است
اشهر و اقوی عدم جواز است مگر آنکه به جهت اطفال امامت بکند و همچنین صحیح نیست امامت مجنون و
مجنون دوری که گاهی عاقل است در جواز امامت او در حال عقل او خلافی است و اظهر جواز است
خصوصاً در شخصی که عادت معینی داشته باشد و باید که امام شیعه اثنی عشری باشد و عادل باشد و ولد
زنا نباشد چنانکه گذشت و زن امامت از برای مردان نمی‌تواند کرد و همچنین برای خنثی و امامت
می‌تواند کرد از برای زنان در نمازهای واجبی و سنتی و بعضی گفته‌اند که از برای زنان هم نمی‌توانند
کرد مگر در نمازهای سنتی و بعضی گفته‌اند در هیچ نمازی از برای ایشان نمی‌توانند کرد و اول اقوی و اظهر است
و احادیث بسیاری که دلالت دارد بر جواز امامت آنها در نماز سنتی نه واجبی در نظر فقیر
تاویل آنها به جماعت سنتی خوبست یعنی امامت در جماعت واجبی مثل جمعه نمی‌توانند کرد مصحح
اظهر آنست که جایز نیست که پیش نماز پس خورده دار باشد و بعضی گفته‌اند که از برای مثل خود ایشان
می‌توانند امامت بکنند و مشهور آنست که کور می‌تواند امامت بکند هرگاه کسی باشد که متوجه او باشد و

اداراً ر و تقبه نماید که اطمینان بان حاصل شود و قولی بمنع آن نقل شده و آن ضعیف و اما اعرابی یعنی صحرا
نشینان خواه عرب باشند و خواه غیر آن پس اظهر آنست که بغیر مثال خود نمی توانند امامت بکنند ولا
بمثال خود پس آن نفی ندارد و اینها در صورتیست که سایر شرایط امامت از عدالت و غیر آن
موجود باشد و اگر از برای همگی پس نتوانند امامت کرد و همچنین است کلام در غیر اعرابی هم از آنچه
پیش گفتیم و آنچه بعد خواهیم گفت و ممکن است وجه منع همین باشد که ایشان ترک واجب میکنند که
عبارت از تحصیل معرفت و علم تواجبست زاید بر آنچه موقوف علیه نماز است پس با این کس
عادل نمیشد و از اینجا میتوان گفت آنهائی که در دهات می نشینند با وجود قدرت بشهر رفتن
و تحصیل علوم کردن آنها هم حکم اعرابی دارند چنانکه بعضی از علما این را هم التقریب گفته اند و اختلاف
کرده اند در کسی که با وجود حد شرعی جاری شده باشد بعد از توبه و اکثر جایز دانسته اند و بعضی تجویز نکرده اند
امامت از برای مثل خود و دور نیست جواز اقوی باشد بجهت آنکه مفروض آنست که عادل است
و حال بدتر از کافری نخواهد بود که مسلمان شده باشد پس جایز خواهد بود با کراهت و اما اغلف یعنی
کسیکه او را ختنه نکرده باشند پس در آن نیز خلاف است و اظهر آنست که اگر مقصر است در این و با وجود
قدرت کوتاهی میکند در ختنه کردن خود پس جایز نیست امامت او نه برای مثل خود و نه دیگران و اگر
قادر نیست پس جایز است مطلقا با کراهت و جایز نیست امّی و ملحن امامت کنند از برای غیر مثل خود
و مراد از امّی کسی است که قرائت را نمیداند خواه هیچ نداند و خواه بعض نخواند و اما این با وجود تحرز
از یاد گرفتن است و اگر تقصیری در یاد گرفتن بکند نماز او از اصل باطل است و مراد از ملحن کسی است که غلط

بخواند

بخواند یا آنکه تغییر بدهد حرفی را بحرفی یا حرکتی را بحرکتی دیگر و در امامت کردن کسی که
در حرف زبان او میگیرد و تکرار میکند یا در حرف فا و مثال آن اظهر جواز است و در وجوب
اقتدا کردن برامی و ملحن بکسی که نماز او صحیح باشد اشکال است و اظهر عدم وجوب است و همچنین
بر لال واجب نیست که اقتدا کند بکسی و همچنین جایز نیست که زن امامت کند برای ایستاده
و در امامت کردن مثل خود اشکال است مطلب سیم شرط است در صحت نماز جماعت اینکه
حایلی میانه امام و ماموم نباشد که مانع از دیدن امام باشد مثل دیوار یا پرده و مشهور و اظهر
آنست که پنجره و دیوار مشبک ضرر ندارد و بعضی از علما میگویند ضرر دارد و همچنین باکی نیست
بدیوار کوتاهی که مانع از مشاهده نباشد خصوصا هرگاه در غیر حال سجود همه وقت امام را ببیند
و احوط آنست که هیچکدام از اینها حایل نباشد و بنا بر قول بطلان پس مشهور آنست که همین نماز
ماموم باطل است نه امام و کافیست از برای ماموم که امام را ببیند یا کسی که آن امام را
می بیند یا کسی را که او کسی را ببیند که امام را می بیند و ملاحظه نمیشد در پیش روی امام و اصح است
مثل صفهای متعدد که در برابر روی او ایستاده باشند و اما مشاهده کردن از پهلوی پس ظاهر
فتوای اکثر علما آنست که آنهم کافیست مثل آنکه در بیرون در مسجد صفی بایستند که آن دو نفر
که در برابر در ایستاده باشند یا صف ماموین را یا امام را می بینند و اما آن جماعتی که در طرف راست
و چپ آنها ایستاده اند که مجموع یک صف میشوند آنها کسی را نمی بینند بغیر آن دو نفر یا کسی که در برابر
در ایستاده اند و آنها امام را یا صف میان مسجد را می بینند و بعضی در صحت این توقف کرده اند

وهرچند بطلان این بر حقیر ظاهر نیست ولیکن احوط ترک آنست خصوصاً هرگاه صف بسیار طول کشد
و اما اگر همین یکنفر یا دو نفر در طرفین آن اشخاص ایستاده باشند که نه امام را ببینند و نه صف داخل
مسجد را پس در آن اشکال نیست چنانکه در حدیث صحیح تصریح شده است برای آنهائی که در میان
ستونها می ایستند باکی نیست بلکه چون اغلب ستونهای مسجدهای بزرگ عرض عریضی دارد
که جمعی در پشت آنها می ایستند و آنها غیر طرفین را نمی بینند پس اینهم مؤید آنست که آن دو طرف
صف برابر در هم نمازشان صحیح باشد چنانکه مشهور است و بعضی گفته اند که باید نهری حایل باشد
میان امام و ماموم و آن دلیل واضحی ندارد و این احکام که مذکور شد از برای مردست
و اما زنان هرگاه در عقب مرد نماز کنند پس اشهر و اظهر آنست که نمازشان صحیح است هرچند
دیوار حایل باشد و هرچند در خانه باشند که پشت سر مرد باشد و شبکه و پنجره نداشته باشد و جایز
نیست که میان امام و ماموم فاصله بسیار باشد مگر بسبب صفهائی که در میان است هرچند
صفها بسیار باشد و در حد فاصله که باعث بطلان نماز ماموم میشود خلاف است مشهور آنست
که همین که در عرف و عادت میگویند که امام ایستاده است و ماموم در پشت سر او ایستاده است
یا در طرف راست او ایستاده است خوب است و اگر چنین نباشد نماز باطل است و بعضی تحدید
به سیصد ذراع کرده اند و بعضی از علما گفته اند که اگر ما بین ماموم و امام یا مابین هر دو صف
بیش از گام برداشتن باشد نماز ماموم صحیح نیست و این احوط است و ظاهر آنست که بنا بر این
قول هم هرگاه از موضع سر ماموم در حال سجود تا پشت پای امام یک گام برداشتن باشد باکی نیست

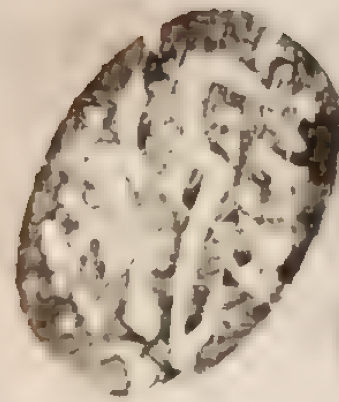
وظاهر است

وظاهر نیست که صف آخرین میتواند احرام نماز به بندد پس از آنکه صفهای پیش احرام بسته باشند
و احوط آنست که صبر کنند تا صفهای پیش احرام به بندند هرچند با این نحو باشد که بعضی از دون بعضی
احرام بسته باشند و همچنین هرگاه در بین نماز صفهای پیش نمازشان تمام شود مثل آنکه مسافر باشند
یا عذری دیگر داشته باشند نماز صف بعد صحیح است چهارم جایز نیست که امام بلندتر از ماموم
بایستد مثل آنکه در شیبه و کافی است پشت بامی بایستد و ماموم در پایین آن بایستد پس در این صورت
نماز مامومین باطل است و اما اگر زمین سراشیبی باشد ضرر ندارد که امام در آن سر بلند بایستد و مامومین
در عقب او ظاهر است که بلندتری جای امام بمقدار عرض انگشت و امثال آن باکی نیست و از بیش از آن
احتیاط کنند و بعضی تحدید کرده اند بیک وجب که اگر یک وجب باشد مبطل است و بعضی بقدر
گام برداشتن تحدید کرده اند و اینها دلیل واضحی ندارد و اما ماموم پس جایز است که بلندتر از امام
بایستد هرچند بالای پشت بام باشد و امام در پایین و احوط آنست که همه در زمین مساوی
بایستند مگر آنکه جا تنگ باشد و محتاج شوند به بالا رفتن و جایز نیست که ماموم پیش روی امام
بایستد و مشهور آنست که مساوی امام در پهلوی او میتوانند بایستند و بعضی علما واجب دانسته اند که اندکی عقب تر
از امام بایستد هرچند در پهلوی او باشد و قلیلی پست تر از او بایستد و این احوط است و افضل آنست
که هرگاه دو مرد باشند و خواه یکی از آنها یا دیگری نماز کنند ماموم در طرف راست امام بایستد
و هرگاه بیشتر باشند مامومین در عقب سر امام بایستند و بعضی این را واجب دانسته اند و آن ضعیف است
پس اگر آن یکنفر در طرف چپ یا پشت سر هم بایستد نماز صحیح است و همچنین هرگاه بسیار باشند

و همه از طرف راست باشند یا همه در طرف چپ باشند و در آن صورت که مأمومین در عقب امام باشند
هر چند بسیار باشند ضرر ندارد که همه آنها در جانب راست صف زنند که در طرف چپ مجلس باشند
و بالعکس و در رعایت مقدار تقدم و تأخر مأموم و معیار آن اشکال است و صریح کلام بسیاری آنست
که مساوات حاصل میشود بمساوی بودن پشت پاشنهای پا پس بنا بر مشهور نماز مأموم در این حال
صحیح است هر چند انگشتان پای او یا زانوی او یا سر او پیش از امام باشد و بعضی چیز دیگر گفته اند و احوط
آنست که عدم تقدم را در همه این اعضا ملاحظه کند مطلب پنجم واجبست متابعت امام در افعال یعنی
که در رکوع و سجود و قیام و قعود از امام پیش نیفتد بلکه یا بعد از او کند یا همراه او و ابن بابویه از علما
گفته است که در صورتی که همراه او کند ثواب جماعت ندارد بلکه باید بعد از امام بکند تا ثواب
جماعت را دریابد و اما آنکه پیش افتادن از امام باعث بطلان نماز میشود یا نه در آن اشکال
عظیم است و احوط بلکه اظهر آنست که هر گاه عمداً پیش افتد نماز را اعاده کند اما در صورت نسیان
و خطا پس نماز باطل نیست و مشهور میان علما آنست که هر گاه مأموم عمداً پیش از امام سر از رکوع بردارد
صبر کند بآن حال تا امام راست شود و اگر سهواً سر بردارد پیش از امام برگردد و با امام رکوع را
تمام کند و در اینجا زیادتی رکن مبطل نماز نیست و بعضی برگشتن را در صورت سهو نیز دانسته اند
و آن ضعیف است و ظاهر آنست که خطا و سهو یک حکم دارد و فتوی ایشان در صورت سهو و خطا
خوبست اما در صورت عمد پس دلیل آن در نزد حقیر ضعیف است و عمل بآن بسیار مشکل است و احوط
بلکه اظهر بطلان است و نهایت احتیاط آنست که بطریق مشهور عمل کند و نماز را هم اعاده کند و هر گاه

پیش از امام

[illegible]



پیش از امام برکوع رود یا پیش از او بسجود در رود پس مشهور میان علما همان تفصیل است که مذکور شد که هر گاه
عمداً کرده است باید بهمان حال بماند تا امام باو برسد و اگر نسیاناً یا خطاءً باشد برگردد و با امام بجا
آورد و اشکال در اینجا نیز هست و احتیاط همان است که مذکور شد و اما متابعت در اذکار و اقوال
یعنی هر چه امام میخواند بخواند و غیر او را نخواند و زیاد و کم نکند و پیش از او هم نگوید بلکه همراه او یا بعد او
بگوید پس اشهر و اظهر عدم وجوبست و لیکن احوط است و این در غیر تکبیر الاحرام است و اما تکبیر الاحرام
پس تقدم مأموم در آن باعث بطلان نماز است بلکه اظهر آنست که همراه گفتن هم چنین است
و جایز نیست مفارقت از امام بدون عذر هر گاه قصد فرادی کردن ندارد مگر در مثل تشهد و
قنوت هر گاه از امام پس افتاده باشد و تشهد و قنوت خود را خواهد بخواند و جایز است مفارقت
کردن بقصد انفراد هر گاه عذری داشته باشد مثل اینکه دردی عارض او شود یا بول او را بگیرد
یا شغلی پیش آید و اما هر گاه عذری نداشته باشد و مفارقت کند بقصد انفراد پس در آن خلافست
اشهر و اظهر جواز مفارقت است و اما جواز عدول از فرادی بجماعت پس در آن نیز خلافست
و شیخ دعوی اجماع بر جواز آن کرده است و سخن در این کمتر است و احوط ترک آنست مگر در صورتی
که جماعت کرد و قصد فرادی کرد و مفارقت جست یا کرد پس واجبست که نماز را [illegible]
پس اگر پیش از قرائت مفارقت کرد قرائت را بکند و اگر بعد از قرائت باشد برکوع رود
و اگر در بین قرائت باشد اشکال است و احوط آنست که همان سوره که در میان آن است از سر گیرد
خواه حمد و خواه سوره دیگر و در خصوص مفارقت کردن در سلام گویا خلافی در جواز آن نباشد خواه



با عذر و خواه بی عذر و گویا که در اینجا قصد انفراد هم واجب نباشد اما قصد ماموم بودن بکنند

مطلب ششم در حکم قرائت ماموم است در عقب سر امام عادلی که باو اقتدا میکند و احادیث و اقوال علما در آن اختلاف شدید دارد و ظاهر علمای ما نحوی که خلافی در نظر نیست که قرائت کردن بر ماموم واجب نیست اما اشکال در حرمت و کراهت و استحباب و فرق ما بین نماز جهری و اخفاتی و غیر آنست و آنچه در نظر حقیر اظهر است آنست که در دو رکعت اول اخفاتی حرمت قرائت کردن بر ماموم و همچنین در دو رکعت اول جهری هرگاه قرائت امام را میشنود هر چند صدای ضعیفی باشد که حروف آن از یکدیگر خوب ممتاز نشود که در اینجا واجب است ساکت باشد و گوش بدهد و اما اگر هیچ نشنود پس اظهر استحباب قرائت است و هیچ گفتن هم ضرر ندارد و سنت است که در دو رکعت اول اخفاتی ماموم تسبیح بگوید تا امام فارغ شود خواه تسبیحات اربع بگوید و خواه سبحان الله بگوید شاید سبحان الله گفتن احوط باشد و اما دو رکعت آخر پس احادیث در آن متعارض است بعضی دلالت بر قرائت دارند و بعضی بر ترک قرائت و احوط بلکه اظهر ترک قرائت است و بهتر آنست که در دو رکعت آخر تسبیحات اربع را بگوید چنانکه خود شنیدن کردیم و تاکید ترک قرائت در دو رکعت آخر در نماز جهری بیشتر است و این احکام که مذکور شد در غیر ماموم است که در رکعت دویم و سیم و چهارم ملحق شود و حکم آن بعد مذکور خواهد شد و اما در عقب سر امام ناشیعه نماز کند از راه تقیه پس بصورت اقتدا است و اقتدای حقیقی نیست و قرائت ساقط نمیشود بلکه باید او آهسته بخواند و اگر از آن هم خوف کند که مطلع شوند در نفس خود بخواند

یعنی در دل

یعنی در دل بگذراند قرائت را و اگر تقیه باین شود که بالمره باید ترک کند مثل آنکه باید در حال رکوع ملحق شود یا در بین قراءت ملحق شود که بعضی از قرائت را تواند بخواند هر چند حمد تنها باشد یا بعضی از سوره حمد را چنان کند نماز او صحیح است و هرگاه قرائت تمام نشده امام برکوع رود بعضی گفته اند که در حال رکوع قرائت را تمام کند و این دلیلی ندارد بلکه اتمام آن قدر که خوانده است کافی نیست و بهر تقدیر اظهر آنست که این نماز مجزی است از او و اعاده لازم نیست هر چند احوط است اعاده اگر میسر شود در جائی که تقیه واجب نباشد بلکه مستحب باشد اکتفا بآن نماز بی قرائت نکند و سنت است که اول در خانه خود نماز کند بعد بنماز ایشان حاضر شود و ظاهر آنست که مستحب است که قرائت خود را زودتر از امام تمام کند و مشغول ذکر شود تا امام فارغ شود که مبادا زودتر فارغ شود و قرائت او ناتمام ماند و در فضیلت نماز کردن در عقب سر مخالفین احادیث بسیار وارد شده است حتی در حدیث صحیحی مذکور است که کسی که نماز کند با ایشان در صف اول چنان باشد که نماز کرده باشد در عقب رسول خدا ص

مطلب هفتم جایز است که اقتدا کند نماز واجب را بنماز واجب هر چند غیر یکدیگر باشند مثل ظهر را بعصر یا بعکس و قول ابن بابویه در منع مشکل ضعیف است و همچنین باکی نیست که در عدد رکعات مختلف باشند مثل مغرب بعشا و بعکس و قصر بتمام و بعکس بلکه جایز است که مسافر ظهر و عصر هر دو را بظهر حاضر اقتدا کند بعد سلام بلکه قضا را باداء و اداء را بقضا و صبح را بظهر و ظهر را بمغرب و همچنین است و از علی بن بابویه نقل کرده اند که شرط کرده است

موافقت در عدد رکعات را و مشهور اقوی است و اینها که مذکور شد در وقتی است که نمازها
در کیفیت مختلف نباشند پس نماز یومیه را بنماز آیات و بعکس نمی توان اقتدا کرد و جایز است
اقتدا کردن متنفل بمفترض و بعکس مثل آنکه کسی نماز کرده باشد تنهائی پس به جماعتی که نماز
واجب میکنند و با ایشان خواهد اقتدا کند چنانکه بعد می آید و بعکس در صورتی که نماز واجب را
اقتدا کند بکسی که تنها نماز کرده بوده است و بار دیگر بجماعت میکند چنانکه خواهد آمد و همچنین
بالغ بنابالغ و متنفل بمتنفل در مواضعی که مذکور شد قبل از این مطلب ششم سنت است که مأموم هرگاه
یک مرد تنها باشد آنکه در پهلوی راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشد پشت سر او بایستند و همچنین
هرگاه یک زن یا بیشتر باشد و هرگاه یک زن باشد با وجود پس ایستادن در جانب راست امام
بایستد و اگر یک مرد همراه زنان باشد مرد در پهلوی او بایستد و زنان عقب او بایستند و هرگاه
پسری یا پسران چند باشند با زنان پسران پیش از زنان بایستند هرچند بنده باشند و هرگاه
زنی پیشنمازی زنان میکند زنان در پهلوی او بایستند و هرگاه محتاج به دو صف و بیشتر شوند
امام زنان در میان صف اول بایستد و خود را از زنان پیش ندارد بلکه مساوی آنها بایستد
و همچنین جماعتی که عریان باشند و خواهند که نماز جماعت بکنند نشسته صف میزنند و امام در میان
صف می نشیند ولیکن زانوهای خود را از مأمومین پیش میدارد و مشهور آنست که باید نشسته باشند
و بعضی گفته اند که اگر ایمن باشند از مطلع شدن غیر ایستاده و اول اقوی است و از برای رکوع
و سجود اشاره میکنند و بعضی گفته اند امام اشاره میکند و آنها که در عقب سر او هستند رکوع و سجود میکنند

واول

و اول اظهر است مطلب هفتم سنت است که در صف اول صاحبان علم و عقل باشند و نزدیک
امام بایستند و هرکه افضل است بکمالات مذکوره در افضل مواضع صفوف بایستد و افضل مواضع
نزدیک امام است و بعد از آن طرف راست صف اول و بعد از آن طرف چپ
و بعد از آن صف دویم و همچنین تا باخر پس اینجماعت در پیش می ایستند و در صف بعد آنها آنهائی
که در مرتبه از اینها پست ترند و همچنین بعد از آن اطفال می ایستند و بعد از آن زنان می ایستند
و بعض علما گفته است که مستحب است که امام در محاذی وسط عدل صف باشد و از بعضی ظاهر
میشود که در طرف چپ بایستد که طرف راست همه را شامل باشد و در اخبار بر دلالت
بر هر دو هست و مکروه است که با وجود گنجایش صفها کسی تنها بایستد و هرگاه صف گنجایش نداشته باشد
باکی نیست اما سنت است که برابر ایشان امام بایستد و سنت است که گشادگیهای میان
صفها را پر کنند و بهم دیگر متصل باشند و صفها را راست بدارند و شانه های خود را برابر یکدیگر
بدارند و در حدیث است که در نزد خدا گامی بر داشتنی بهتر نیست از گامی برداشتنی که بآن رخنه
کسی صفی را و از برای امام سنت است که بمأمومین بگوید که صفها را راست کنند و هرگاه صف تنگ باشد
از برای مأموم باکی نیست در میان نماز پس برود صف پشت سر خود یا به صف پیش سر خود بشرط آنکه
پشت روی خود را از قبله نگرداند و هرگاه صف نماز بهم متصل نباشند نماز آن صف باطل میشود
هرچند فاصله بسیار باشد و متعدد باشد اما صفی در عقب این صف است که اشکال در نماز آنها
بهم میرسد بجهت آنکه زیاده از گامی برداشتن فاصله میشود و احتیاط در ترک آنست چنانکه پیش گفتیم

مطلب دهم هرچند بطلان آن ظاهر نیست و اما فاصله بقدر یکنفر یا قلیلی بیشتر پس آن ضرر ندارد
هرگاه جمعی در خانه باشند و خواهند نماز جماعت بکنند و قابلیت امامت در متعدد آنها باشد
صاحب خانه اولی از دیگران است و همچنین در مسجدی که امام جماعت مستمری دارد تقدیم او
اولی از دیگران است و ظاهر آنست که هرگاه اینها غیر را اذن بدهند کراهت زایل شود
خصوصاً هرگاه غیر افضل باشد و ظاهر آنست که مراد از صاحب خانه کسی است که در آنجا ساکن باشد
هرچند باجاره و عاریه باشد نه مالک و جمعی از علما گفته اند که هاشمی اولی از دیگران است
و ظاهر مراد ایشان بعد از اینها باشد که مذکور شد و مشهور آنست که بعد از اینها که پیش گفتیم هرکه
اقرا قرآن باشد مقدم است بر اعلم و در معنی آن خلاف کرده اند بعضی گفته اند یعنی اداء
قرائت را بهتر داند و حروف را بهتر از مخرج ادا کند و بعضی گفته اند که اعلم و افقه مقدم است
بر اقرا و این اظهر است و مشهور آنست که بعد از اعلم هرکه هجرت زودتر کرده است مقدم
میدارند و معنی هجرت در پیش گذشت و بعضی علما گفته اند مراد کسی است که زودتر اسلام اختیار
کرده باشد یا زودتر از دار الحرب بدار الاسلام آمده باشد یا از اولاد کسی باشد که هجرت او مقدم
باشد بر دیگران و بعد از آن آنکه سنش بیشتر است مقدم میدارند و جمعی این را تفسیر کرده اند بانکه
در اسلام سن او بیشتر گذشته باشد و وجوه دیگر هم از برای ترجیح ذکر کرده اند بهمین قدر که اکتفا کردیم
و مشهور علما آنست که اینها در صورتیست که ماموین اختلاف کنند و اگر اتفاق کنند هرکه را
آنها مقدم دارند اولی است و همچنین هرگاه همه ناخوش داشته باشند از یکی او هم امامت نکند

[illegible]

ودور نیست

و دور نیست که هرگاه امرد خوب متدین باشد امامت او مکروه نباشد و گناه برای آنهاست
۱۲۳ که او را ناخوش دارند و آنچه از اخبار ظاهر میشود اینست که این امور مذکوره باعث ترجیح
میشوند هرچند اختلاف در میان ماموین نباشد اما علما چنان گفته اند که مذکور شد
مطلب یازدهم مکروه است که امامت کند مسافر بجهت حاضر و بعکس و همچنین اقتدا
کردن هر یک بدیگری و ظاهر اینست که معنی کراهت در اینجا این باشد که ثواب او از جماعت
کردن با مثل خود کمتر است نه آنکه ثواب او از فرادی هم کمتر باشد و بعضی علما کراهت را
مخصوص جائی کرده اند که نماز مسافر و حاضر در عدد رکعات مختلف باشند پس در نماز صبح و مغرب مکروه
نخواهد بود و خالی از قوتی نیست پس هرگاه امام مسافر باشد و فارغ شود ماموم در سلام
متابعت او نمیکند و برمیخیزد و نماز خود را تمام میکند و ظاهر آنست که در بقیه نماز میتواند
برفیق خود اقتدا کند هرگاه اهلیت امامت داشته باشند خصوصاً هرگاه امام او را پیش دارد
و هرجا که عدد نماز ماموم کمتر از عدد نماز امام باشد و زودتر فارغ شود افضل آنست که سلام نگوید
بلکه بنشیند و ذکر کند تا همراه امام سلام بگوید و اگر خواهد پیشتر بگوید و برود جایز است و اگر عدد
نماز ماموم بیشتر باشد افضل آنست که صبر کند تا امام سلام بگوید آنوقت برخیزد و اگر خواهد پیشتر بر
برخیزد و در آنوقت افضل آنست که امام سلام نگوید تا ماموم بقیه نماز خود را بکند و بعد از آن
سلام بگوید و همچنین مکروه است که انسان ابرص امام صحیحا باشد و انسان مقید بقید و زنجیر
و امثال آن هم بر دیگران و این در وقتی است که بجهت نشستن عذر نداشته باشند و الا صحیح نخواهد بود
چنانکه گذشت و همچنین امامت متیمم بجماعتی که وضو دار یا غسل دار باشند و همچنین امامت بنده

کمر از برای اهل و عیال خود و دوم سنت که هرگاه اعلم قوم باشد امامت کردن او
از برای آزادان هم کراهت بیشتر باشد و کراهت نافله کردن در وقت
اقامه گفتن از برای نماز مطلب یازدهم سنت است برخاستن پا در وقتیکه مؤذن میگوید
قد قامت الصلوة و بعضی گفته اند در وقتیکه میگوید حی علی الصلوة و سنت است از برای
امام که شش تکبیر مستحب را آهسته بگوید و تکبیر احرام را بلند بگوید بلکه سنت است از برای
او که جمیع ذکرها را بلند بگوید و بماموم بشنواند و سنت است از برای ماموم که هیچ چیز را
بامام نشنواند و سنت است از برای ماموم که بعد فراغ امام از سوره حمد بگوید الحمد لله رب العالمین
و اینکه در وقتیکه امام گفت سمع الله لمن حمده هم بگوید الحمد لله رب العالمین و سنت است
که امام دعا را بصیغه جمع بخواند و مخصوص خود نکند بلکه قصد او ماموین و سایر مومنین هم باشد مثل
اینکه اللهم اغفر لی و لوالدی نگوید بلکه بگوید اللهم اغفر لنا و لوالدینا و سنت است امام
مراعات حال ضعفا و ارباب حاجت ماموین را بکند و نماز خود را سبک بکند و بسیار طول
ندهد و در رکوع و سجود به سه ذکر اکتفا کند و همچنین در دعای قنوت و تشهد طول ندهد
و سنت است که هرگاه امام فارغ شود و بعضی ماموین فارغ نشده باشند برنخیزد تا ماموین
فارغ شوند و سنت است که امام در آنجا که نماز کرده است نافله نکند تا از آنجای خود منحرف
شود بجای دیگر یعنی اگر خواهد نافله بکند تغییر مکان بدهد و نافله بکند مطلب سیزدهم سنت است
اینکه کسیکه نماز به تنهائی کرده است هرگاه بجماعتی رسد همان نماز را بجماعت بکند خواه

امام باشد و خواه ماموم و احوط آنست که وعده نماز را مراعات کند مثل ظهر را
با ظهر و عصر را با عصر بکند و همچنین و در اعاده کردن نمازی با نمازی دیگر مثل ظهر را با عصر اشکال است
و همچنین احوط بلکه اظهر اینست که هرگاه نماز را بجماعت کرده باشد بار دیگر نمیتواند بجماعت بکند
و بعض علما تجویز کرده اند بجهه عمومات اخبار و در آن اشکال است و همچنین هرگاه جماعتی
از رفقا که همگی نماز را فرادی کرده باشند ثانیاً خواهند بجماعت اعاده کنند در آن هم اشکال است
و بنابر اعتبار لزوم نیت وجوب و استحباب در حین جماعتی که باعاده میشود باید قصد استحباب
بکنند و بعضی قائل بوجوب شده اند و آن ضعیف است و سنت است که هرگاه کسی فرادا نماز
کند و در بین نماز جماعتی منعقد شود اینکه نیت خود را اگر داند بنافله و بعد دو رکعت سلام بگوید
و داخل جماعت شود و هرگاه در رکعت سیم و چهارم باشد پس در جواز تغییر نیت و تمام کردن
دو رکعت اشکال است و بعض علما منع کرده اند از همه اقسام و بعضی گفته اند که میتوان نماز را قطع
کرد بدون تغییر نیت بجهه ادراک فضیلت و اقوی آنست که سابق گفتیم و اگر نافله باشد
که جماعتی منعقد شود پس بعض علما جزم کرده است باینکه اگر ترسد که جماعت از دستش برود
نافله را قطع کند و اگر نترسد از پس تمام کند دو رکعت را و داخل جماعت شود و اینکه
ست مطلب چهاردهم شکی نیست در اینکه ادراک جماعت حاصل میشود با ادراک رکوع یعنی هرگاه
امام را دریابد قبل از رفتن برکوع هرچند بهمین قدر باشد که تکبیر احرام بگوید و هرچند که
تکبیر رکوع نشود و اما هرگاه امام در بین رکوع باشد پس در آن خلاف است و اشهر و اقوی

که هرگاه تکبیر احرام را در حال قیام بگوید و بعد از آن برکوع رود که هنوز امام شروع در رکوع شدن
نکرده باشد کافی است و در اینمعنی نماز جمعه و غیر آن فرق ندارد و بهتر است که بقدر یک ذکر درک
امام را در حال رکوع دریابد و اما اگر در وقتی برسد بامام که امام شروع در برخاستن کرده
باشد پس بآن اکتفا نکند و اگر شک کند که آیا امام را قبل از برخاستن دریافت یا نه
پس باز رکعت نیز اکتفا نکند و بعضی گفته اند که همین که در حال رکوع بامام رسید آن رکعت
به رکعتی حساب نمیشود و اول اقوی است و بعضی گفته اند که احوط ترک لحوق در حال رکوع است
و این در جماعات واجبه مشکل است مثل نماز جمعه خصوصا در رکعت اخری و هرگاه داخل
مسجد شود و بترسد که رکعت نماز از او فوت شود اگر برود تا داخل صف شود پس از همینجا
تکبیر احرام بگوید و مشغول رکوع و سجود در راه رود تا داخل صف شود و اظهر آن است که مختار است
در اینکه در حال رکوع راه رود یا آنکه رکوع و سجود را بجا آورد و در وقتی که برخواست راه رود
تا داخل صف شود و بهتر است که در وقت راه رفتن پاهای خود را از زمین بکشد و گام
برندارد و هرگاه امام را نه قبل از رکوع دریابد و نه در حال رکوع پس آن رکعت از او
فوت شده است نهایتش است که تکبیر بگوید و سجده ها را با امام بکند و آن را از نماز
حساب نکند خواه قبل از سجده ها دریابد یا در اثنای آنها و بعضی در این توقف کرده اند و اظهر
استحباب است و اظهر آنست که سجده ها که تمام شد و امام فارغ شد از نو تکبیر احرام بگوید و بهمان
تکبیر اول اکتفا نکند و بعضی علما اکتفا کرده اند بهمان تکبیر و میگویند که زیاد شدن رکن [illegible]

معفوست و اول احوط و اظهر است و اگر دریابد امام را تا سجده ها تمام شود پس جمعی گفته اند که لازم است
که تکبیر بگوید و با امام بنشیند و تشهد بخواند و بعد از آنکه امام سلام گفت برخیزد و نماز کند و دیگر
اعاده تکبیر در کار نیست و این دور نیست و بعضی در این صورت قایل شده که مختار است در خواندن
تشهد و نخواندن آن دور نیست که خواندن بهتر باشد و بهر تقدیر حکم بادراک فضیلت جماعت
بادراک تشهد تنها مشکل است هر چند مطلق فضیلت و استحباب حاصل باشد مطلب پانزدهم
هرگاه ماموم وقتی حاضر شود که امام یک رکعت یا بیشتر را کرده باشد آنچه را اول نماز خود قرار میدهد
و با امام نماز میکند بعد از فراغ امام تتمه نماز خود را بجا آورد و اظهر آنست که رکعت اول و دوم
ماموم که با رکعت سیم و چهارم اتفاق می افتد در آنجا بر ماموم قراءت حمد و سوره واجب است
اما این در وقتی است که تمام رکعت را دریابد یا بقدری را دریابد که بتواند حمد و سوره یا حمد تنها را
بخواند اما اگر آنقدر وقت نمانده باشد قراءت واجب نیست بلکه مقصور است و اگر گمان
کرد که میتواند حمد و سوره بخواند یا حمد تنها را بخواند و شروع کرد بخواندن و امام در آن بین
برکوع رفت هرگاه مهلت میشود که تمام کند و بامام در رکوع برسد که فاصله زیاد نشود
تمام کند و بامام ملحق شود هر چند حمد تنها باشد و اگر چنین نباشد از همانجا قطع کند و بامام
ملحق شود و اما حکم دو رکعت آخرین ماموم که در بین نماز رسیده پس آن مثل سایر نمازهاست
که مخیر است مابین حمد و تسبیح و قول بوجوب حمد ضعیف است و مستحب است که این ماموم در قنوت
و تشهد متابعت امام بکند و هر جا که جای تشهد ماموم نیست مستحب است که سر پا بنشیند و دستهای
خود را بر زمین بگذارد و هر جا که محل تشهد واجب است که بر زمین قرار بگیرد و تشهد را

بخواند و با امام ملحق شود و از بعض اخبار بر می آید که در قنوت که متابعت امام کرده دیگر در محل
قنوت خود قنوت نخواند ولیکن حکم بسقوط استحباب خصوصاً در جائی که قنوت ماموم بعد
از فراغ امام اتفاق افتد مشکل است و بهتر است که ماموم صبر کند تا امام سلام بگوید
و برخیزد و اگر پیش از سلام هم برخیزد جایز است و نیت انفراد هم واجب نیست
مطلب یازدهم هرگاه امام بمیرد یا بیهوش شود ماموین امام را گذاشته یکی را هر چند
پشت سر خود باشد و دیگری را پیش دارند و نماز را با او تمام کنند هر چند کسی باشد که از جمله
ماموین نباشد و همچنین هرگاه امام را حادثه رو دهد مثل اینکه بخاطرش آید که بی طهارت
بوده است یا از او حدثی سر زند یا مرضی او را عارض شود یا رعافی و امثال اینها
مستحب است که امام احدی را پیش دارد هر چند از غیر ماموین باشد و اگر امام پیش ندارد
مستحب است که ماموین احدی را پیش دارند و مکروه است که کسی را پیش دارند که با قامه نماز
نرسیده باشد خصوصاً هرگاه یک رکعت یا بیشتر را درک نکرده باشد و هرگاه کسی را پیش دارند که یک رکعت
یا بیشتر را درک نکرده است وقتی که ماموین برکعت آخر میرسند امام بنشیند تا فارغ شوند
و اشاره کند بطرف راست و چپ خود که سلام بگویند بعد از آن برخیزد و نماز خود را
تمام کند مطلب دوازدهم هرگاه بعد از نماز ظاهر شود که امام کافر بوده یا فاسق بوده یا جنب
بوده یا بیوضو بعبر ماموین اعاده واجب نیست و نماز ایشان صحیح است و ضرور نیست
که امام بماموین بگوید که من بی طهارت بودم و همچنین است حکم هرگاه معلوم شود که امام

برغیر

برغیر قبله نماز کرده بوده است هرگاه این معنی در اثنای نماز معلوم شود هم اظهر آنست که نماز
ماموم صحیح است تمام میکند بقصد انفراد و مخالفت ماموم با امام در مسائل فروع در غیر نمازی
که با او میکند ضرر ندارد اما هرگاه در افعال نماز مخالفت داشته باشند مثل آنکه امام سوره را
سنت داند و ماموم واجب داند یا آن نماز جمعه را واجب تخییری داند و این سنت داند
پس در صحت اقتدا با آن نماز اشکال است و در صورتیکه سوره را ترک کند اظهر بطلان
اقتدا است بجهة آنکه ماموم آن نماز را در نفس الامر باطل میداند هر چند بگمان او باشد و در صورت
عدم ترک امام قصد استحباب هم در صحت اشکال است و اما بدون قصد استحباب یا بمعنی
که بقصد قربت اکتفا کند دور نیست که اقتدا صحیح باشد و اما هرگاه ماموم نماز جمعه را حرام
داند یا مطلقا کسی باشد که حرام داند پس جایز نیست کردن آن بی اشکال و اما این معنی باعث فسق
امام نیست و در سایر نمازها با او اقتدا میتوان کرد چنانکه در اول این اشاره کردیم باب
در منافیات نماز است و در آن چند مطلب است مطلب اول حرام است قطع کردن
نماز واجبی بدون سبب جهت در حال اختیار و اما هرگاه او را عذری باشد مثل آنکه غلام
او گریخته بود و او را در بین نماز دید یا کسی که از او طلبی داشته و خواهد رفت در بین نماز
پیدا شده یا آنکه دشمنی یا درنده یا گزنده قصد جان او یا مومنی دیگر را داشته باشد و امثال
اینها بلکه از اینها سهلتر مثل آنکه شخصی که مستحق تادیب باشد یا القای حیوانی اسباب شایق
او باشد و امثال اینها هم دور نیست که جایز باشد و اما آنچه بخصوص وارد شده بجهة ادراک

مستحبات مثل اذان و اقامه که فراموش شده باشد یا بجهت ادراک قرائت سوره جمعه پس آن
اشکالی ندارد چنانکه پیش گذشت و بهتر آنست که نماز شب را هم بجهت قطع نکند و هرکس حقیقت نماز را
دانسته و فهمیده که با که مناجات و گفتگو میکند هیچ بسیار مضطر نشود بر خود روا نمیدارد قطع نماز را
خواه واجب و خواه سنت مطلب دویم هرگاه در بین نماز از او حدثی سرزند حکم حدث
در حال تشهد اخیر در محل خود مذکور شد و اما در غیر آن پس اکثر گفته اند که در حال نماز اگر
و عمداً حدث میکند بی شک نماز او باطل است و همچنین هرگاه در این حال بی اختیار
از او حدث سرزند پس مشهور و اقوی بطلان نماز است و بعضی گفته اند دست بردارد
و وضو بسازد و از همانجا که مانده است تمام کند و بعضی گفته اند هرگاه با تیمم نماز میکند
و چنین امری اتفاق افتد و آب بهم رسد وضو بسازد و از همانجا تمام کند و در غیر تیمم
باطل است و احتیاط آنست که در این صورت چنین کند و اعاده هم بکند مطلب سیم باطل میشود
نماز بسخن گفتن به دو حرف یا بیشتر هرگاه از روی عمد باشد و اما تکلم بیک حرف پس آن
مبطل نیست مگر آنکه دلالت بر معنی و مطلبی کند مثل کلمه ق و ع که در لغت عرب ق
بمعنی پرهیز کن است و ع یعنی بشنو و دل بده است آن نیز مبطل است و هرگاه سهواً تکلم
کند پس آن مبطل نماز نیست نهایت سجده سهو واجب میشود و در این صورت فرقی نیست
در آنکه گمان کند که از نماز فارغ شده و سخن گوید یا در بین نماز سهواً سخن گوید و تنحنح مبطل
نماز نیست بلکه جایز است که به تنحنح مطلبی را هم بفهماند مثل آنکه کسی در میزند و میخواهد

خود را

خود را خبر کند که به تنحنح کیست و همچنین جایز است ادای بعض مطالب کردن و اشاره کردن و قرائت قرآن
و ذکر و دعا مثل آنکه کسی خواهد داخل خانه شود و اذن خواهد بگوید ادخلوها بسلام آمنین یا کسی او را
صدا میزند در نماز است بگوید سبحان الله و همچنین مثال این ذکرها و مطلبها و اما آه کشیدن
در نماز پس هرگاه دو حرف و بیشتر از آن متولد شد پس آن مبطل است مگر آنکه از خوف
خدا باشد که در آن اشکال است و اظهر جواز است و همچنین ناله کردن هرگاه از آن
دو حرف ظاهر شود مبطل است بلکه از بعض اخبار ظاهر میشود که هرکه ناله کند بسخن گفته است
و لیکن اظهر آنست که اگر دو حرف نشود باطل نیست مطلب چهارم هرگاه بر نمازگزار در حال
نماز بر کسی سلام کند واجب است رد جواب او مثل آنچه او گفته است پس اگر بگوید سلام علیکم
در جواب علیکم السلام نگوید و دور نیست که هرگاه او سلام علیک بگوید در جواب و السلام
علیکم توان گفت و لیکن اگر مثل همانچه گفته بگوید احوط است حتی اگر او بگوید سلام علیک
و این بگوید السلام علیک خلاف احتیاط کرده و همچنین زیاد کردن و رحمة الله و برکاته
بر همانچه او گفته دور نیست که جایز باشد اما احوط ترک آنست و هرگاه سلام کننده بگوید
علیک السلام اظهر عدم وجوب جواب است و احوط آنست که در جواب سلام علیک
یا سلام علیکم بگوید بقصد قرآن و دعای بر آن شخص و همچنین هرگاه سلام غلطی بگوید مثل
سرام علیک و سرام الیک و سام علیکم و مثال اینها و در اینجا احتیاط دادن جواب
میسر است و البته ترک نکند و احوط بلکه اظهر آنست که اعتبار رحمانیت را هم بکند یعنی

در جواب دو سلام اول سلام علیک بگوید و در جواب اخری سلام علیکم بگوید و التحیات
متعارفه غیر سلام مثل شب بخیر و صباح بخیر و مثال آنها پس جواب آنها در نماز دادن صورتی
ندارد که سلام و نه بغیر سلام و دور نیست که بقصد دعا توان بعبارت قرآن جواب گفت
نه بقصد رد تحیت و واجبست که جواب سلام را چنان بگوید که آن شخص بشنود و اگر کر باشد
همان قدر بلند بگوید که آدم گوش دار بشنود و هرگاه جمعی باشند که بر آنها سلام کنند یکی که جواب
گفت از دیگران ساقط است خواه همه در نماز باشند یا بعضی در نماز باشند و با وجود اینکه
بعضی در نماز نیستند هم جواب از نماز گذار ساقط نیست و هر دو در تکلیف مساویند مگر اینکه
آن شخص که نماز نمیکند جواب بگوید و بعد از آنکه او جواب گفت اظهر آنست که نماز گذار
نمیتواند جواب بگوید و اما جایز است که هر دو با هم جواب بگویند و هرگاه کسی جواب بگوید
که باو سلام نکرده بود مجزی نیست و هرگاه صبی ممیزی در میان این جمع باشد و جواب بگوید
اظهر آنست که از دیگران ساقط میشود و احوط آنست که یکی از مکلفین هم بقصد دعا جواب
بگوید نه بقصد رد سلام و هرگاه نماز گذار از عمداً ترک رد سلام کرد گناه کار است اما نماز
او باطل نیست و بعضی باطل دانسته اند و بعضی گفته اند اگر در آن حال مشغول ذکر یا قرائتی باشد
باطل میشود و اگر نه باطل نمیشود و این دو قول ضعیف اند و وجوب رد سلام فوریست نهایت
هرگاه در آخر آیه باشد یا کلمه ناتمامی داشته باشد آیه و کلمه را تمام کند و جواب بگوید ضرر
ندارد و بعضی از علما سلام کردن بر مصلی را مکروه دانسته اند و مشهور استحبابست و دور نیست

که در غلب

که در غلب اوقات چون باعث تشویش خاطر مصلی و ابتلای او میشود خصوصا در سلامهای غلط
ترک آن اولی باشد مطلب پنجم سنت است از برای مصلی هرگاه عطسه کند یا مؤمنی عطسه کند اینکه
بگوید الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله اجمعین چنانکه در غیر حال نماز هم سنت است و مشهور
آن است که سنت است در حال نماز کردن کسی که عطسه میکند باینکه بگوید یرحمکم الله مثل حال
غیر نماز و بعضی در آن اشکال کرده اند و بهتر است که در جواب یرحمکم الله که گفته شود یغفر الله لکم
و یرحمکم و دور نیست که از برای نماز گذار هم جایز باشد جواب گفتن هرگاه دیگری باو
بگوید یرحمکم الله مطلب ششم از جمله مبطلات نماز فعل کثیر است و در تحقیق معنی فعل کثیر خلاف
شدیدی در میان علماست و مسئله در نهایت اشکال است و آنچه بفهم قاصر حقیر اقرب است
این است که هر کاری که خارج از افعال نماز است هرگاه کسی بکند و آن قدر طول بهم رساند
که در عرف و عادت بگویند که از نماز دست برداشته آن مبطل نماز است مثل اینکه نماز
گذار در بین نماز بیل بدست گیرد و مشغول شود بزمین شکافتن یا اره بدست گیرد و شروع
کند ببریدن و امثال اینها و اشکالی که بعضی کرده اند که اهل عرف را ربطی با فهمیدن حکم
شرع نیست پس چگونه حواله بعرف میشود جواب او اینست که ما صحت و فساد نماز را
بعرف رجوع نمیکنیم بلکه بیرون رفتن از شغل العمل دیگر را رجوع بعرف میکنیم و اهل عرف
میفهمند هر چند حقیقت شغل را ندانند همینقدر میدانیم که اهل عرف فرق مابین [illegible]
و بنا کردن و خیر خوردن و نماز کردن میکنند و فرق مابین حال مشغول شدن به یک

از اینها میکنند و بنابراین فرقی مابین عمداً و سهواً نخواهد بود و لیکن مشهور مابین علما این است که هرگاه
فعل کثیر را سهواً بکند نماز او باطل نمیشود و بعضی دعوی اجماع هم کرده اند و بعضی از علما گفته اند
که این در صورتیست که محو صورت نماز نشود و الا باطل خواهد بود و بهر حال اظهر در نزد حقیر این است
که همین که میگویند از نماز دست برداشت و نماز نمیکند نماز او باطل است خواه عمداً
و خواه سهواً و از ملاحظه احادیث بسیار معلوم میشود که کار بسیار هم شک نیست و در احادیث
رخصه بر کارهای بسیار وارد شده مثل کشتن مار و عقرب و کیک و شپش و پشه و شمردن
رکعات نماز و عدد تسبیحات را با سنگ ریزه و ریسمان انداختن بجانب غیری از برای
اینکه متوجه شود باو برای حاجتی که با او دارد و شیر دادن زن طفل خود را در حال تشهد
و دست مالیدن به پیشانی و شستن خون رعاف در بین نماز و دست زدن به دیوار از برای
خبر کردن کسی و دست بر هم زدن زن از برای خبر کردن کسی و تنحنح کردن بقصد اینکه کسی
خبر کند که بیاید برای حاجتی و کلاه از زمین برداشتن و بر سر گذاشتن و امثال اینها و لیکن
در همه جا مراعات نمیشود بایست که چنان طول نکشد که در عرف بگویند که از نماز دست
برداشت چنانکه در بعضی اخبار وارد شده که هرگاه یک گام برمیدارد و مار را میکشد مرگش
و اگر بیشتر است نکند و همچنین شستن رعاف هرگاه بسیار طول نکشد تا آن نماز اکتفا کند و اعاده
کند و در جائی که نمازگزار شک کند که آیا این فعل که من کردم فعل کثیر بود یا نه و آیا محو صورت نماز
باین فعل میشود یا نه پس اظهر عدم بطلان نماز است و احتیاط در هر حال خوب است خصوصاً

ملاحظه

بملاحظه آداب نماز و حضور قلب و آنچه مطلوب است از آدمی از وقار و آرام دل و بدن
و خشوع و اما اکل و شرب پس اظهر آنست که مبطل نماز است مطلقاً و بعضی گفته اند هرگاه فعل
کثیر از او حاصل شود مبطل است بهر تقدیر ظاهر آنست که هرگاه کسی چیزی خورده باشد و بعضی اجزاء
غذا در بن دندان او مانده باشد و در بین نماز فرو برد ضرر ندارد و همچنین هرگاه شکر یا نبات
یا امثال آنها در دهان داشته باشد و بتدریج آب شود و بحلق فرو رود مبطل نیست بلکه بعضی گفته اند
هرگاه لقمه را قبل از نماز جاییده باشد و بعد تکبیر احرام فرو برد هم مبطل نیست و این دو بسیار مستبعد
کرده اند از آشامیدن [illegible] اگر در نماز وتر باشد و تشنه باشد و آبی در نزدیک او باشد و خوف
کند که صبح شود و صبح آن شب را خواهد روزه بگیرد میتواند برود آب بخورد و برگردد و نماز
خود را اتمام کند و بعضی تجویز این را در مطلق نوافل کرده اند در هر حال و این در صورت عذر
مذکور درست است اما بدون عذر آن حکم مشکل است و آنچه مذکور شد حکم صورت عمد است
و اما در صورت نسیان پس ظاهر آنست که خلافی نیست در اینکه اکل و شرب مبطل نماز نیست
و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر این مطلب ششم هرگاه کسی عمداً خنده قهقهه بکند نماز او باطل
میشود هر چند بی اختیار بود مثل اینکه [illegible] پیش روی او بازی کند که ضبط خود را نتواند
کرد و اما هرگاه فراموش کند که در نماز است و بخندد نماز او باطل نمیشود و تبسم کردن مبطل
نماز نمیشود خواه عمداً باشد یا نسیاناً و اما مطلق خنده صدادار یا خنده که صدا
نداشته باشد پس خالی از اشکال نیست و احوط بلکه اظهر بطلان است و همچنین گریه کردن

بجهة امور دنیویه از قبیل تعلقات مالی یا فوت دوستی مبطل است و جمعی گفته اند که هر چند اختیاری
شود در گریه هم حکمش همینست و بدانکه دلیل این مسئله بیش ازین افاده نمیکند که گریه کردن
از برای فوت شدن امری از امور دنیا مبطل است و اما گریستن بجهة حصول مطلبی مثل مالی
یا فرزندی پس دلیلی بر ابطال آن ظاهر نیست و بعضی از علما گفته اند که آنچه مبطل است گریه
صدادار است نه گریه بی صدا و احوط اجتناب است از هر دو و ظاهر آنست که هرگاه از روی
فراموشی گریه کند مبطل نیست و اما گریستن از خوف خدا و خود را بگریه داشتن پس آن از افضل
اعمال است و هیچ ضرری ندارد مطلب ششم هرگاه عمداً تمام بدن خود را از قبله بگرداند
هر چند در مابین مشرق و مغرب باشد مبطل نماز است و اما هرگاه روی خود را به تنهائی از قبله
بگرداند پس هرگاه به پشت سر بگرداند نماز او باطل است و گردانیدن بجانب مشرق و مغرب
مبطل نیست و احوط اجتناب است و کراهت شدید دارد و اما التفات بچشم تنها پس آن
در هیچ صورت مبطل نیست اما کراهت دارد و هرگاه سهواً التفات کند پس در آن خلافست
و دور نیست که حکم او همان تفصیل باشد که در مبحث قبله مذکور شد در حکم کسی که نسیاناً بغیر سمت قبله
نماز کرده باشد و احوط آنست که او را در حکم عمد بداند و همچنین حال مسئله را مطلب نهم مکروهست
نماز کردن بجهة کسیکه بول و غایط خود را نگاه دارد بلکه چنین است حکم باد و اگر در بین نماز او را
اینحال عارض شود یا در وقت تنگی که دفع آنها باعث فوت نماز شود پس اگر بسبب حبس آنها
متضرر نشود نماز کند و اگر متضرر میشود مشغول دفع آنها شود و بعد از آن نماز کند و مکروهست نمازی

که

۱۲۹

کردن با دست در ریش و سر و خمیازه کشیدن و بخمانش کردن و نگاه داشتن خود در آنکس و در حالی
که خواب آلوده و مست خواب باشد و باید که با کمال دلتنگی و بی رغبتی نباشد و با خشوع و آرام
دل و اعضا و جوارح باشد و با حضور قلب باشد و بفهمد که چه میگوید و با که سخن میگوید و نمازی که حضور قلب
در او نیست مثل بدن بیروح است و قبول نمیشود از نماز مگر آن قدری از آن که دل او متوجه است
و مرویست که جناب امام زین العابدین علیه السلام در وقتیکه بنماز می ایستاد مانند ساق
درختی بود و حرکت نمیکرد از او چیزی مگر چیزی که باد او را حرکت دهد و در وقتی که بنماز
می ایستاد و رنگ آنجناب متغیر میشد و وقتی که بسجود میرفت سر بر نمیداشت تا آنکه عرق از او
روان میشد و باید نماز او چنان باشد که گویا وداع میکند از دنیا و این نماز آخرین است
باب پنجم در شک و سهو و وهم و گمان است که در نماز حاصل میشود و مراد از شک آنست مثلا
نداند که فلان کار را کرده است یا نه و هر دو طرف او مساوی باشد و هرگاه در نظر او یکطرف
ظاهرتر باشد آن طرف ظاهرتر را گمان میگویند و آن طرف ضعیفتر را وهم میگویند و سهو عبارتست
از فراموش کردن بمعنی آنکه یقین کند که فلان کار را که بایست بکنم نکردم یا فلان کار را که
نبایست بکنم کردم و در این چند مطلب است مطلب اول هرگاه کسی رکعتی در نماز زیاد
کند عمداً نماز او باطل است و همچنین هرگاه سهواً زیاد کند و بخاطرش نیاید تا برکوع رود
خواه پیش از آن رکعت بقدر تشهد نشسته باشد یا نه و خواه تشهد خوانده باشد یا نه و خواه
در نماز چهار رکعتی باشد یا نه و اگر پیش از رکوع بخاطرش آید بنشیند و نماز را تمام کند و سلام بگوید

و نماز او صحیح است و هر گاه یک رکعت نماز را کم عمداً کند نماز او باطل است و هر گاه سهواً کم کند
پس هر گاه بعد از سلام فعلی که منافی نماز باشد هیچ چه بعمل نیاورده باشد و بخاطرش آید نماز را
تمام کند بی اشکال و بر وجه چیزی نیست بغیر سجده سهو بجهت سلام گفتن و اگر بخاطرش آید بعد از آنکه
از فعل منافی نماز سر زده باشد پس اگر آن فعل منافی مانند حدث و فعل کثیری باشد که صورت
نماز را محو میکند که حصول آنها عمداً و سهواً هر دو مبطل نماز است نماز او باطل است و بعضی گفته اند
تمام کند در هر وقت که خاطرش آید هر چند در شهری دیگر باشد و قول اول اشهر و اظهر
و احوط است و اگر آن فعل منافی مانند سخن گفتن باشد که کردن آن عمداً مبطل نماز است نه سهواً
پس اقوی و اشهر آنست که نماز را اتمام میکند و بر او اعاده نیست و بعضی اعاده را لازم
دانسته اند و بعضی گفته اند در غیر نماز چهار رکعتی اعاده بکند و این دو قول ضعیف اند مطلب
واجب میشود سجده سهو در چند موضع از جمله آنها موضعی بود که پیشتر گفتیم در فراموش کردن
یک سجده و تشهد و حرف زدن نسیاناً هر چند در وجوب آن بجهت سجده اشکالی بود اما احتیاط در آن
در نهایت تأکید است و ترک نکند دیگر در جائیست که سلام بگوید در غیر موضع خود و دیگر در شک
میانه چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین و بعضی واجب دانسته اند در جائی که سهواً بایستد
بجای نشستن یا بنشیند بجای ایستادن و این احوط است خصوصاً هر گاه فراموشی در قیام و قعود
تنها باشد مثل اینکه سهواً تشهد را ایستاده بخواند یا قرائت را نشسته بخواند و احتیاط در غیر
امثال این کمتر است مثل آنکه تشهد را یا سجده را فراموش کند و برخیزد و پیش از رکوع بجای آن

آید

آید و برگردد و بجا آورد و بعضی واجب دانسته اند در هر زیادتی و کمی که سهواً در نماز حاصل شود و بعضی
در شک کردن در هر زیادتی و کمی واجب دانسته اند و بعضی در جائی که شک کند در زیاد کردن
و کم کردن رکوعی یا سجودی و مشهور و اقوی در همه اینها عدم وجوب است ولیکن مستحب است
مطلب سجده سهو را باید بعد از سلام نماز بجا آورد خواه از برای زیادتی باشد خواه از برای
نقصان و واجب است در آن تشهد و سلام و احوط بلکه اقوی آنست که تشهد سبک بگوید
مثل اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد
و در سلام هم اکتفا میتوان کرد بالسلام علیکم و واجب است ذکر در حال سجود و احوط بلکه اقوی این است
که ذکر مخصوصی که وارد شده است در حدیث بخواند و آن یکی از این سه لفظ است هر کدام
خوب است اول بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد دویم بسم الله و بالله و صلی الله علی
محمد و آل محمد سیم بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و واجب است
در حال سجود که بر هفت عضو که در سجده نماز مذکور شد سجده کند و بر چیزی سجده کند که سجده
نماز بر آن توان کرد و احوط آنست که با طهارت باشد و رو بقبله باشد و ساتر عورت
داشته باشد و مشهور آنست که واجب نیست نشستن ما بین دو سجده و آنکه بعد از سر برداشتن اکتفا میتوان
کرد مانند سجده شکر و احوط آنست که طمأنینه و آرام را هم بعمل آورد و اشهر و اظهر آنست که تکبیر
احرام در اول سجده ضرور نیست همین نیت سجده کند و بسجود رود و قولی بوجوب آن هم دیده ام
و جمعی مستحب دانسته اند و لذا برای امام سنت است که در اول تکبیر بگوید تا مأمومین مطلع شوند

و بعد از سر برداشتن هم بگویند چنانکه در بعضی روایات وارد شده است و دو سجده سهو واجب است
بعد از سلام بدون فاصله و بدون فعل منافی بجا آورد و اگر فراموش کند واجب است که هر وقت
بخاطرش آید بکند و اگر عمداً ترک کند اشهر و اقوی آنست که نماز او صحیح است و بعد از فوت
فوریه در وجوب آن اشکال است و احوط آنست که بجا آورد چنانکه در صورت سهو و هرگاه
موجب سجده متعدد باشد مثل فراموشی سجده و فراموشی تشهد و سخن گفتن سهواً سجده را متعدد
بکند خواه همه آنچه موجب سجده است از یک جنس باشد مثل اینکه چند مرتبه سخن گفته یا از دو جنس مثل
اینکه سخن گفته و سجده هم فراموش کرده و ظاهر آنست که هرگاه چندین کلمه متوالی سخن گفته باشد
که در میان آنها متذکر نماز نشده باشد یک سجده کافی است و هرگاه در بین آنها متذکر شود
متعدد کند و بهتر آنست که سجده‌ها را بترتیب موجبات متعدده بکند مثل اینکه اول سخن گفته و بعد از آن
سجده فراموش کرده اول سجده برای سخن گفتن بکند و بعد از آن برای سجده هرگاه فراموش
کند از اجزای نماز چیزی را که قضای آن را بعد از نماز باید بکند مثل تشهد و سجده و اظهر آنست
که سجده سهو را بر قضای آن مقدم میدارد مطلب چهارم هرگاه شک کند در عدد نماز
دو رکعتی مثل نماز صبح و جمعه و عید و آیات و نماز سفر یا سه رکعتی مثل نماز مغرب یا دو رکعت اول
از نماز چهار رکعتی نماز او باطل است و اما شک در اجزای این نمازها مثل قرائت و رکوع
و سجده و تشهد و غیر اینها پس اظهر آنست که نماز او باطل نمیشود و حکم آن همان است که سابق مذکور
شد که مادامی که از محل آن فعل نگذشته او را بجا می آورد و هرگاه گذشته است نماز او صحیح است

خواه رکن

خواه رکن باشد و خواه غیر رکن و در نماز آیات هرگاه شک در عدد رکعت باشد باطل میشود
و هرگاه در عدد رکوعها باشد بنا را بر اقل میگذارد مگر در صورتی که شک در آن باعث
شک در عدد رکعتها باشد مثل اینکه شک کند که رکوع پنجم است یا ششم که در رکعت دوم
بیاید کرد و همچنین باطل میشود نماز هرگاه مصلی نداند که چه قدر از نماز را کرده است خواه باین
نحو باشد که حیران باشد و نداند که چه کار کرده است یا نداند که چند رکعت کرده است یا شک
داشته باشد میانه همه چهار رکعت یعنی نداند که یک رکعت کرده یا دو رکعت یا سه رکعت یا چهار
رکعت یا بیشتر در همه این صورتها نماز او باطل است مطلب پنجم هرگاه شک کند در رکعتهای
آخر نماز چهار رکعتی پس صورتهای متعارف آن که اغلب اوقات ابتلا بآن حاصل میشود
پنج صورت است اول شک میانه دو و سه یعنی آنکه جزم بدو دارد اما شک دارد که آیا سه
کرده ام یا نه و این در وقتی است که سجده دویم رکعت دویم سر برداشته باشد و اما هرگاه
پیش از سر برداشتن باشد مشهور بطلان نماز است و دور نیست که هرگاه سجده دوم تمام بعمل آمده
باشد کافی باشد و نماز او صحیح باشد هر چند سر بر نداشته باشد و حکم این شک آنست که نماز را
بر سه میگذارد و میگوید آنچه کرده ام سه است و یک رکعت دیگر میکند و بعد از اتمام نماز یک رکعت نماز را
میکند ایستاده یا دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده احوط است و احوط آنست که نماز را هم
اعاده کند دوم شک میانه سه و چهار در هر حال باشد بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام
میکند و دو رکعت نماز احتیاط نشسته میکند یا یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته در اینجا احوط است

سیم شک میانه دو و چهار است هرگاه پیش از اکمال سجدتین است نماز او باطل است بنحوی که مذکور شد
و اگر بعد اکمال سجدتین است بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند
چهارم شک میانه دو و سه و چهار هرگاه پیش از اکمال سجدتین باشد بنحوی که گفتیم نماز او باطل است
و اگر بعد اکمال سجدتین باشد بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند و دو رکعت نشسته
و مشهور آنست که مخیر است در تقدیم و تاخیر هر یک و احوط تقدیم دو رکعت ایستاده است
بلکه اظهر است و اگر بعد از برخاستن پیش از همین شک را بکند باز می نشیند و رکعت را تمام میکند
و نماز احتیاط را میکند پنجم شک میانه چهار و پنج است پس هرگاه شک کند بعد از اکمال سجدتین
بهمان معنی که گفتیم نماز او صحیح است تشهد میخواند و سلام میگوید و دو سجده سهو وجوبا بجا می آورد
و اگر در حال قیام است مشهور میان علما آنست که رکعت را خراب میکند و می نشیند و تشهد
میخواند و سلام میگوید و دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده میکند بجهة آنکه این برمیگردد
بشک میانه سه و چهار و بعضی سجده سهو را لازم میدانسته اند و این حکم خالی از اشکال نیست و احوط آنست
که رکعت را تمام کند و نماز را اعاده کند و اما هرگاه بعد رکوع و پیش از اکمال سجدتین باشد
خواه از رکوع سر بر داشته باشد یا نه پس در آن دو قول است اظهر در نزد حقیر صحت است و احوط
اتمام و اعاده است و مقتضی قول بعض علما آنست که بعد از دخول در رکوع حکم صورت اول را
دارد که تمام میکند و دو سجده سهو میکند و آن ضعیف است و در اینجا ضرور است اشاره بچند
فایده اول آنکه واجبست در نماز احتیاط نیت و تکبیر و قرائت و تشهد و سلام و در عوض حمد

تسبیحات

۱۳۲

تسبیحات اربع جایز نیست و این نماز سوره و قنوت ندارد و مشهور وجوب فوریه اوست بعد نماز
و اظهر عدم وجوبست و لیکن احوط است و هرگاه فعل منافی نماز پیش از نماز احتیاط صادر
شود اظهر عدم بطلان نماز است پس هرگاه بعد نماز حدثی از او سر زند وضو بسازد و نماز احتیاط را
بجای آورد و همچنین اجزای نمازی که فراموش شده و قضا باید کرد مثل تشهد و سجده و اظهر آنست
که فعل منافی قبل از آن ضرر ندارد اما شرایط نماز از قبله و طهارت و ادا در وقت در آن
معتبر است و احوط آنست که آنها را فورا بجا آورد و مشهور در آنها نیز وجوب فوریه است و هرگاه
کسی نماز احتیاط را عمدا ترک کند در آن دو وجه است اظهر آنست که گناه کار است اما نماز
او باطل نمیشود و واجبست بر او که آن نماز احتیاط را بکند و اگر وقت نماز بیرون رفته است قضا
بکند و اما اگر سهوا ترک کرده باشد پس هر وقت که بخاطرش آید بجا آورد و بر او معصیتی نیست و هرگاه
منسیه نماز را عمدا ترک کند نیز اظهر عدم بطلان نماز است هر چند گناه کار است و هرگاه
وقت بیرون رفته باز آن را ترک نکند و همچنین هرگاه فراموش کرده باشد نماز او صحیح است
و هر وقت بخاطرش آید بکند هر چند وجوب قضای آن در خارج وقت معلوم نیست دویم
آنکه هرگاه بعد نماز معلوم شود عدم احتیاج بنماز احتیاط یعنی یقین کند که نماز او تمام بوده
دیگر احتیاجی بنماز احتیاط نیست و هرگاه یقین کند که نماز او ناقص بوده یک رکعت یا دو رکعت
پس آن در حکم کسیست که سهوا سلام گفته باشد و یک رکعت یا دو رکعت را فراموش کرده باشد
و حکم آن پیش گذشت پس باید آن نقص را پیش از فعل منافی بجا آورد و دو سجده سهو بکند و هرگاه بعد نماز

احتیاط معکوس شود که احتیاجی بآن احتیاط نبود بر وجه چیزی نیست و ثواب نافله دارد و اگر معکوس شود
که نماز او ناقص بوده و احتیاج بآن بوده هم بر وجه چیزی نیست بلی اشکال بهم میرسد در وقتی که نماز
احتیاط موافق نقصان نبوده باشد مثل اینکه شک کرده بود میان سه و چهار و دو رکعت
نشسته کرد و بعد بخاطرش آمد که دو رکعت کرده بوده است و همچنین کسی که شک میانه دو و سه
و چهار کرده باشد و دو رکعت ایستاده احتیاط را اگر دو بخاطرش آمد که سه رکعت کرده بود
و احوط در این صورت اعاده نماز است و هر گاه در اثنای نماز احتیاط معکوس شود
که احتیاج بآن نیست نماز را بهم میزند و بر وجه چیزی نیست و دور نیست که به نیت نافله
تمام کند ثواب آن را داشته باشد و اگر بخاطرش آید که احتیاج بآن نیست و نماز او
ناقص بوده پس اگر پیش از رکوع اول بخاطرش آید شهید فرموده است دست بردارد
و نقص نماز خود را اتمام کند و زیادتی تکبیر احرام ضرر ندارد و این خالی از اشکال نیست چنانکه
خواهیم گفت اما بعد از رفتن برکوع بخاطرش آید پس در آن اشکال بیشتر است و احتمال
دارد که مجزی باشد مطلقا و اینکه مجزی نباشد مطلقا و اینکه مجزی باشد اگر موافق ناقص باشد
و مجزی نباشد اگر مخالف باشد و بنا بر مجزی بودن احتمال دارد که بآنچه تکلیف او
در اول بوده اکتفا کند و احتمال دارد که باید تصرف کند در نماز احتیاط بعد و زیادتی
و کم کردن رکعت و زیاد کردن رکعتی دیگر تا اینکه موافق قدر ناقص شود و این احتمال
دویم دلیلی ندارد و آنچه در نظر حقیر دور نیست آنست که در صورت موافقت نماز احتیاط

بنقص نماز

بنقص نماز بنحوی که در شرع وارد شده حکم بصحت بکنیم و بگوییم که نماز احتیاط را تمام کند هر چند ۱۳۳
پیش از رکوع بخاطرش آید و در صورت مخالفت اعاده کند نماز را و احوط آنست که در هر جا
که یقین بنقصان کند اعاده کند خواه بعد نماز و خواه در اثنای خصوصا در اثنا و روایت
عمار ساباطی دلالت دارد بر آنکه هر گاه بعد نماز بخاطرش آید نقصان موافق اعاده در کار
و در عمل بآن حرجی نیست سیم هر گاه بر مکلف نماز احتیاط باشد و قضای اجزاء نماز هم
باشد اظهر آنست که مختار است در تقدیم و تأخیر هر یک و اولی تقدیم چیزی است که سبب او
مقدم باشد و هر گاه دو نماز احتیاط بر او باشد مثل اینکه شک کند میان دو و سه و چهار و بنا را بر
گذارد و بعد از آن شک کند میان چهار و پنج در حال قیام مقدم دارد آن را که سبب او
مقدم است و همچنین اجزاء منسیه هر گاه متعدد باشند آنها را بترتیب بعمل آورد چهارم هر گاه
کسی بر او نماز احتیاط واجب شده جایز نیست که نماز را اعاده کند و ترک احتیاط بکند و اگر بکند
صحیح نیست بلی اگر کسی نمازی را که در آن شک کرده و موجب احتیاط شده هر گاه بهم زند و از سر گیرد
نماز او صحیح است هر چند گناهکار باشد پنجم اظهر آنست که اگر کسی نماز دیگر پیش از نماز احتیاط بکند
صحیح است بلکه عقاب هم ندارد بنا بر قول بفوریه گناهکار است بلکه بنا بر وجهی باطل است
و اگر نسیانا نمازی بکند پس بعضی گفته اند هر گاه نماز سابق است یا نماز واجبی است و محل عدول
نیست گذشته است نماز باطل است و اگر نه عدول نیت میکند و صحیح است و این قول دلیل
معتمدی ندارد و دور نیست که جایز باشد که نماز را اتمام کند و بعد از آن نماز احتیاط را بکند

یا نماز را خراب کند و نماز احتیاط را بکند پس گاه کسی احتیاط ظهر را فراموش کند و داخل
عصر شود میتوانند که عصر را بر هم زند و نماز احتیاط را بکند و عصر را از سر گیرد یا عصر را اتمام کند و
بعد از آن نماز احتیاط را بکند تتمه در کتاب احتجاج طبرسی روایت کرده از محمد بن عبد الله
جعفر حمیری اینکه او نوشته بود بسوی حضرت صاحب الامر ع در حالی که سؤال میکرد که اخبار
از مردی که نماز ظهر را گزارد و داخل شد در نماز عصر پس چون دو رکعت از نماز عصر کرد
یقین کرد که ظهر را دو رکعت کرده است چه میکند آنحضرت جواب فرمودند که اگر امری
در میان دو نماز رو داده باشد که نماز بسبب آن قطع میشود اعاده کند هر دو نماز را و اگر
امری رو نداده است میگرداند دو رکعت آخر را تتمه از برای نماز ظهر و بعد از آن نماز عصر را
میکند و شهید ثانی ره در روض الجنان اشاره باین حدیث کرده و این را از مواضعی شمرده
که زیادتی رکن در نماز ضرر ندارد و عمل باین حدیث مانعی ندارد مطلب ششم هرگاه یکی از طرفین
شک غالب شود و ظاهرتر باشد خواه در اول بار یا بعد از آنکه مساوی بودند رجحانی
ظاهر شود بنا را بر آن باید گذاشت و این را ظن مینامند پس هرگاه مقتضای آن صحت نماز است
بنا را بر صحت میگذارد و اگر بطلان است بنا را بر بطلان میگذارد و دیگر نماز احتیاطی در کار
نیست هر چند یک روایتی دلالت بر آن دارد مثل اینکه هرگاه شک میان سه و چهار
کند و گمان او بر سه باشد باید بنا را بر سه گذارد و یک رکعت دیگر بکند و هرگاه گمان او
به چهار باشد بنا را بر چهار میگذارد و بهمان اکتفا میکند و هرگاه گمان کند که پنج رکعت کرده

نماز او باطلست

۱۳۴

نماز او باطل است و همچنین بسیار مقامات مشهور و اظهر آنست که فرق نیست در این میان
دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی و دو رکعت اول و نماز دو رکعتی و سه رکعتی و همچنین فرق نیست
میان اعداد رکعات و اجزاء نماز و بعضی اخبار معتبره دلالت دارد بر اینکه در صورت
ظن سجده سهو بکند و عمل بآن بکند بنیت استحباب فایده بدانکه شهید ثانی ره
حکم کرده است بوجوب تروی یعنی هرگاه شک عارض شود فوراً عمل بمقتضای آن نکند
بلکه تامل کند و تفکر کند پس اگر بعد از این برای او گمانی حاصل شد بمقتضای آن عمل کند و اگر نه
عمل کند بمقتضای شک و این قول قویست و حدیث معتبری دلالت بر آن دارد چنانچه
در کتاب غنایم الایام بیان آن کرده ایم مطلب هفتم هرگاه امام شک کند در چیزی و ماموم
شک نداشته باشد امام رجوع میکند بماموم و همچنین ماموم هرگاه شک کند رجوع میکند
بامام مثل اینکه امام سر از سجده بردارد و شک کند که آیا سه رکعت کرده ام یا چهار رکعت
و ماموم را اعتقاد این باشد که سه رکعت کرده است و بفهمد از حال امام که سر گرداند
سه بار بگوید سبحان الله یا بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد که اشاره باینست که باید رکعتی
پس امام عمل میکند بقول ماموم و مثال صورت عکس واضح تر است و اشهر و اظهر آنست
که هرگاه یکی از آنها شک داشته و دیگری ظن هم شاک رجوع میکند بظان و مشهور آنست
که ظان رجوع میکند بصاحب الیقین و در این اشکال است مگر اینکه ظن صاحب ظن بسبب یقین
دیگری مبدل شود بظن بخلاف آن و هرگاه هر یک از آنها یقین داشته باشند بخلاف دیگری

هر یک بمقتضای خود عمل میکنند و همچنین هرگاه هر یک ظن داشته باشند بخلاف دیگری و اما هرگاه
هر دو در شک باشند پس اگر شک هر دو یکی است مثل آنکه هر دو شک کرده اند میانه
سه و چهار پس هر دو بمقتضای شک خود عمل میکنند و هرگاه شک ایشان مختلف باشد پس اگر رابطه
میان آنها هست رجوع میکنند بآن رابطه مثل آنکه یکی شک کند میان دو و سه و دیگری
شک کند میان سه و چهار پس هر دو بنا را به سه میگذارند بجهة آنکه یکی از آنها یقین به سه دارد
و یکی دیگر یقین بعدم چهار و نماز احتیاط بر هیچیک نیست و همچنین هرگاه یکی شک کند میان
سه و چهار و دیگری میان دو و سه و چهار حکم هر دو راجع میشود بشک میان سه و چهار و علی
هذه القیاس صورتهای دیگر و فرقی نیست میان آنکه یکی از شکها مبطل باشد یا نه مثل آنکه
یکی شک میان یک و دو و دیگری یقین دارد که دو است یا دیگری شک [illegible] دارد میانه
دو و سه بجهة احتمال سجدتین پس در هر دو صورت بنا را بر دو میگذارند و هر یک از امام و ماموم
بدیگری رجوع میکنند هر چند ظن بجهة او حاصل نشود بلکه هرچند ماموم که امام باو رجوع میکند
فاسق باشد و جایز نیست رجوع کردن امام و ماموم بغیر ایشان هر چند عادل باشد مگر
در صورتی که ظنی از برای او بسبب آن شخص حاصل شود و بدانکه اگر امام کاری کند که موجب
سجده سهو باشد بر او لازم است سجده هرچند از ماموم سهوی حاصل نشود و بر او سجده لازم
نیست هرگاه موجب سهوی از او حاصل نشود هرچند از ماموم سهو حاصل شود و اما ماموم پس در او
خلاف است و اشهر و اظهر آنست که هرگاه از او سهوی حاصل نشود بر او سجده لازم نیست هرچند

للامام

از امام سهو حاصل شود و احوط کردن سجده است و هرگاه از او سهوی حاصل شود بر او سجده لازم است
هرچند از امام سهوی حاصل نشود و بدانکه هرگاه ماموم مسبوق باشد بیک رکعت هرگاه امام سهواً
یک رکعت زیاد کند جایز نیست که ماموم رکعت آخر خود را باو وفق کند مطلب هشتم هرگاه کسی شک بسیار
کند در نماز بحدی که در عرف و عادت بگویند که فلان بسیار شک میکند و خود آن شخص هم از اهل
عرف است و بعضی [illegible] یافت [illegible] شخص [illegible] عمل بشک خود نمیکند و عمل بمقتضای آن
نمیکند بمعنی که بنا را بر صحت میگذارد پس هرگاه فعلی صحت نیست که آن فعل مشکوک فیه را
کرده انگارد باید که اگر کرده انگارد و اگر نیست که نکرده انگارد نکرده می انگارد مثل آنکه
هرگاه شک کند میان سه و چهار بنا را بچهار میگذارد و دیگر نماز احتیاط [illegible] نمیخواهد و هرگاه شک
میان [illegible] و پنج کند بنا را بچهار میگذارد و دیگر سجده سهوی هم نمیخواهد و همچنین هرگاه شک کند
که یک سجده کردم یا دو تا بنا میگذارد که دو تا کردم و اگر شک کند که دو تا کردم یا سه تا بنا را بر دو
میگذارد و همچنین و حق اینست که این رفتار واجب است حتماً و بعضی این را از باب رخصت دانسته اند
و آن ضعیف است و قول دیگر هم در مسئله هست که مخیر است میانه این رفتار و میانه بنا گذاشتن
بر اقل آنهم ضعیف است و بدانکه از ظاهر بسیاری اخبار و کلام جمعی از علما ظاهر میشود که حکم کثیر السهو هم
مثل کثیر الشک باشد و آن بغایت مشکل است و بعضی از علماء دعوی اجماع کرده اند که کثیر السهو را واجب است
برود که بجا آورد آنچه را فراموش کرده در محل خود و قضا کند آنچه قضا کردنی است هرگاه از محل خود
بگذرد و آنچه باطل میشود نماز هرگاه از محل بگذرد در رکن باشد و لیکن نقل کرده است از علما که سجده سهو

از و ساقط است و احوط آنست که سجده سهو را هم ترک نکند بلی از جمعی از علما نقل کرده‌اند که کثیر السهو
شک او اعتبار ندارد و این سخن بسیار دور نیست ولیکن احوط آنست که حکم مخصوص کثیر الشک
دانیم و لفظ سهو در اخبار و کلام علما حمل بر شک کنیم و در غیر آن عمل کنیم بمقتضای احکام سهو
که در محل خود گذشت و فرق نیست در مسئله کثیر الشک ما بین شک در رکعت اول یا دو
دویم و نماز دو رکعتی و سه رکعتی و در عدد رکعات و در اجزاء نماز و غیر اینها و کثیر الشک در وضو
و غسل و طهارت و نجاست و نیت عبادات همه این حکم دارد حتی در روزه مثل آنکه کسی
شک بسیار کند که چیزی در دهان من بود و بحلقم فرو رفت و از اینجهه مکرر آب دهان می اندازد
بلی اشکال در بعضی موارد هست مثل آنکه آیا کثیر الشک در نماز تنها در وضو شک او اعتبار دارد
یا نه و بالعکس و همچنین کثیر الشک در قرائت تنها حکم او در شک بسیار در اجزای نماز جاری است یا نه
اظهر آنست که اقتصار میکند بر آنچه کثرت در او ثابت شده و در غیر آن عمل بمقتضای شک میکند
و چنانکه در تحقق کثرت شک رجوع بعرف میشود در خروج از آنهم رجوع بعرف میشود و هر گاه
شک کند که آیا کثیر الشک شده‌ام یا نه بنا را بر عدم آن میگذارد دیگر آنکه باید که اینهم از کثرت غفلت
و در اینوقت سهو یا بکثرت شک میگذارد و همچنین هر گاه شک در خروج از کثرت شک کند بنا را
بکثرت شک میگذارد تا علم بهم رسد که کثیر الشک نیست و چون عقل و نقل دلالت میکند بر اینکه غلبه
شک و وسواس از شیطان است پس باید در علاج آن کوشید و یکی از معالجات آن تعجیل در آن استخفاف
بر آنست و بنا بر صحت گذاشتن چنانکه گذشت و از برای این معنی راههای دیگر هم هست از جمله

آنها

آنها تفکر در عظمت الهی و ذلت و خواری خود و آنکه حیات و موت و روزی و نفع و ضرر او
همه بمشیت و قدرت اوست و آنکه او دانای اسرار و نهانست و آنکه در اینحال با او مخاطبه
و مکالمه میکند و حیا و مهابت از او را در نظر داشته باشد و تفکر کند در فانی بودن لذات
دنیا و ابدی بودن نعمتهای اخروی و عظمت آنها پس در اینحال با سوی در نظر او مقرر شده دل او
متوجه عبادت میشود و شک کم میکند و یکی دیگر آنکه پناه برد بخدای تعالی از شیطان چنانکه در حدیث وارد شده
که هر گاه داخل نماز شوی انگشت شهادت خود را بر ران چپ بزن و بگو بسم الله و بالله
توکلت علی الله اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم چون چنین کردی شیطان از تو دور میشود
و در روایتی دیگر در وقتی که داخل بیت الخلا میشوی بگو اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان
الرجیم و معالجات دیگر هم وارد شده از جمله حساب نماز را بسنگ ریزه نگاه داشتن یا بانگشتری
باین نحو که از جای بجای میگرداند تا حساب سعی داشته باشد از جمله نماز را سبک کردن و سوره کوتاه خواندن
و تسبیحات را در رکوع و سجود دیگر یکبار گفتن است و تفاوت این معالجات بتفاوت مراتب اشخاص است
در قابلیت و معرفت مسئله نهم هر گاه کسی در عدد رکعات نافله شک کند جایز است که بنا را
بر اکثر گذارد و افضل آنست که بنا را بر اقل گذارد و اظهر آنست که هر گاه شک کند در اجزای نماز
نافله بنا را بر صحت میگذارد بنهجی که در کثیر الشک گفتیم و احوط آنست که اعمال شک را در او بجا
آرد دیگر آنکه در آنجا نیز کثیر الشک شود و هر گاه شک در عدد نماز کند نه در عدد رکعت مثل آنکه
شک کند که دو رکعت اول نافله ظهر است یا دو رکعت دویم اظهر در آن نیز جواز بنا بر اکثر است

واحوط بنا بر قصل است چنانکه افضل هم هست مطلب نهم هرگاه شک کند که نماز کرده است یا نه
اگر وقت نماز باقی است نماز را بجا آورد و اگر وقت بیرون رفته بر او چیزی نیست و شک
بعد از نماز اعتبار ندارد و بنا بر صحت نماز میگذارد و میرود مثل اینکه بعد نماز شک کند
میان سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و نماز احتیاط بر او واجب نیست و اگر گمان او
بیکطرف غالب شود پس اگر گمان او موافق صحت نماز است پس در او اشکالی نیست مثل اینکه
درصورت مذکوره گمان او بر چهار باشد و هرگاه گمان او این باشد که یکرکعت کم کرده است
احوط آنست که برخیزد و یکرکعتی دیگر بکند چنانکه در صورتی میکرد که یکرکعت را سهو کرده بود
ولیکن اظهر آنست که نماز او صحیح باشد و اعتنائی بآن گمان نمیکند و همچنین اظهر در صورتی
که گمان کند که یکرکعت زیاده کرده است هم صحت است و اعتنا بگمان نمیکند و اینجا احتمال
بطلان نماز هست و احوط اعاده است مطلب یازدهم هرگاه شک کند در عدد رکعات
نماز احتیاط یا در اجزای آن یا در عدد سجده های سهو یا در اجزای آن یا در اجزای تشهد و سجده
که بعد نماز قضای آنها را میکند به هیچیک اینها اعتنا نمیکند و بنا را بر صحت میگذارد و هر چند
از محل خود نگذشته باشد و سجده سهوی هم بر او لازم نمیشود و هرگاه شک کند در اینکه شک کرده
یا نه هم اعتنائی نمیکند و ثمره هم ندارد و اما اگر شک کند که آیا شکی که کرده بود ما بین دو و چهار
بود یا سه و چهار پس آن برمیگردد بشک میان دو و سه و چهار دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته
میکند و همچنین هرگاه شک کند که آن شک آیا میان دو و سه بوده یا سه و چهار و همچنین قیاس

کن

کن بر این نظایر آن را و هرگاه شک کند در فعلی از افعال نماز و هنوز از محل او نگذشته باشد شک کند
که آیا بعد از شک آن را بجا آوردم یا نه اظهر آنست که بجا می آورد و احتمال سقوط هم دور نیست
و همچنین هرگاه سهوی در نماز احتیاط یا سجده سهو یا اجزای منسیه حاصل شود و از محل خود گذشته
باشد اعتنا نمیکند و اگر بر جای خود باشد احوط بلکه اظهر آنست که آن را بجا می آورد و احوط آنست
که در نماز احتیاط افعال نماز را جاری کند پس اگر رکعتی را فراموش کرده باشد و از محل خود گذشته
باطل است و نماز احتیاط را اعاده کند اما وجوب آن معلوم نیست و همچنین سجده سهو از برای
سهو در امور مذکوره ثابت نیست و اما هرگاه شک کند که آیا نماز احتیاط را کردم یا نه پس باید
که نماز را بجا آورد و همچنین هرگاه شک کند که سجده سهو را کردم یا نه و همچنین اجزای منسیه را اما
هرگاه شک کند که آیا آنچه فراموش کرده بودم سجده بود یا تشهد بود احوط آنست که هر دو را
قضا کند و یک دفعه سجده سهو بعمل آورد و اگر شک کند که آنچه فراموش کردم رکوع بود یا سجده احوط
آنست که سجده را با سجده سهو بکند و نماز را هم اعاده بکند و دور نیست که بگوئیم که در هر دو صورت
نه قضای فراموش شده بر او هست و نه اعاده بلی سجده سهو در صورت اولی لازم است
باب چهارم در فوایت و احکام قضا است و در آن چند مطلب است مطلب اول واجب است قضا
بر کسیکه ترک کند نماز واجبی را با وجود همه شرایط یا اخلال کند بآن بسبب خواب یا فراموشی و
بر دیوانه و طفل نابالغ قضائی واجب نیست هر چند بالغ و عاقل شود و همچنین واجب نیست بر حائض
و نفسا قضای نمازی مگر اینکه در آخر وقت پاک شوند بقدریکه غسل بکنند و یکرکعت نماز یا بیشتر

گردد که در این وقت اگر ترک کرده باشند قضا واجب است بخلاف آنکه هرگاه در اول وقت بقدر طهارت
و یک رکعت نماز یا بیشتر پاک باشند و بعد از آن حایض و نفسا شوند که در آنجا قضا واجب نیست مگر اینکه بقدر
تمام نماز پاک بوده باشند و هرگاه کسی در وقت نه آب داشته باشد و نه خاک پس گفته‌اند که از او
ساقط است و لیکن اظهر وجوب قضا است و همچنین هرگاه کسی مست کننده بخورد یا چیزی بخورد که
او را خواب ببرد قضا بر او واجب است و اظهر آنست که هرگاه کسی او را به اغمی جبر کرده باشد یا ندانسته
خورده باشد هم قضا واجب است بر کسی که بیهوش شده باشد قضا بر او واجب نیست بلکه مستحب است
هر چند چندین روز بیهوش بماند و قضای روز آخر یا سه روز یا که بیشتر دارد و هرگاه خود کاری
کند که بیهوش شود اظهر عدم وجوب است و لیکن احوط آنست که ترک قضا نکند و واجب نیست
قضا بر کافر اصلی هرگاه مسلمان شود بغیر از غلیها و خارجیها و ناصبیها که حکم آنها حکم سنیان است
و حکم ایشان آن است که مادامی که بر طریقه خود باقی باشند نماز ایشان صحیح نیست و فایده
با ایشان نمی‌بخشد مگر اینکه بی‌تقصیر باشند و جاهل باشند بوجوب اجتهاد و تحقیق مذهب و اخذ عبادات
از اهل آن که ایشان ظاهراً معذور باشند و شاید که اعمال ایشان را هم ثوابی باشد و هرگاه
از طریقه خود دست بردارند و شیعه اثنی عشری شوند و اعمالی که کرده باشند در مذهب خود ایشان
صحیح بوده باشد پس دیگر بر ایشان قضا واجب نیست در هیچ عبادتی بغیر زکوة که بغیر شیعیان داده‌اند
و باید بمستحقان برسد و این بفضل الهی است نه از راه اینست که عبادات ایشان در واقع صحیح
بوده است و حق تعالی ایشان ثواب هم کرامت میکند بازای آن اعمال و اگر ترک عبادت کرده‌اند

با عبادات

١٢٨ یا عبادات ایشان در مذهب خود شان صحیح نبوده هر چند در مذهب ما صحیح باشد هر چند
در نزد آنها باطل باشد و این مشکل است و اما مرتد پس بر او واجب است قضای ایام رده
خواه نماز کرده یا نه و خواه بصورت صحیح کرده باشد یا باطل و اظهر آنست که مرتد فطری
یعنی مسلمان زاده که مرتد شده باشد توبه او در باطن مقبول باشد و هرگاه مانعی از قتل او
بهم رسد و تأخیری شود بعد توبه بدن او پاک شود و عبادت او قبول شود و قضا کند که
صحیح باشد و اگر نه تکلیف ما لا یطاق لازم می‌آید **مطلب دویم** نماز جمعه و عید قضا ندارد
و اما نماز آیات پس هرگاه علم بهم رساند بحصول آیات و ترک کند نماز را تا وقت بیرون
رود عمداً یا سهواً پس مشهور و اقوی وجوب قضا است هر چند در کسوف و خسوف تمام قرص
نگرفته باشد و در زلزله و سایر آیات غیر کسوفین اظهر آنست که در مدت عمر ادا باشد پس
مراد بقضا در آنها کردن بعد زوال آیات است و هرگاه علم بهم نرساند تا آیات منقضی شود
پس حکم کسوف و خسوف آنست که اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته بوده است و مطلع شده است
قضا بر او واجب است مثل صورت علم باشد و هرگاه تمام نگرفته بوده است اشهر و اقوی عدم
وجوب قضا است و اما زلزله و سایر آیات پس اظهر وجوب قضا است بعد از حصول علم بان
هر چند مقارن حصول آن آیات علم بهم رسد والله العالم باحکامه **مطلب سیم** قضای نوافل مؤکد
مستحب مؤکد است مگر آنکه بسبب آزار و مانعی از جانب خدا ترک شده باشد که در آن
تاکید کمتر است و عبدالله بن سنان بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است گفت که عرض کردم

بخدمت آن حضرت خبر ده مرا از مردی که بر وست از نمازهای نافله آنقدر که حساب آن را
نمیداند از بسیاری چگونه حضرت فرمودند که آنقدر نماز کند که از بسیاری نداند که چه قدر
کرده است پس گاه چنین کند بجا آورده است بقدر آنچه بر او است شاید این کنایه باشد
از اینکه آنقدر بکند که بمظنه خود مساوی آنچه فوت شده بعمل آورده باشد پس بعد از آن
گفت که عرض کردم بخدمت آن حضرت که آن مرد قادر نیست بر قضا پس فرمود که اگر
بسبب مشغول بودن به تحصیل معیشت ضروریه خود قادر نیست یا بر قضا مشغول بر آوردن
حاجت برادر مؤمن خود است پس بر او چیزی نیست و اگر بجهة مشغول شدن بجمع دنیا یا بسبب
مشغول بدنیا نمیتواند قضا بکند پس بر او قضا است و اگر قضا نکند ملاقات خواهد کرد خداوند خود را
در حالی که سبک و خوار شمرده است و ضایع کرده است حرمت پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله گفت
عرض کردم که قادر بر قضا نیست آیا مجزی است که تصدق کند در عوض آن پس آن حضرت
سکوت طولانی فرمودند پس فرمود که پس تصدق کند بصدقه عرض کردم که چه چیز تصدق کند فرمود
بقدر وسع و غنای خود و ادنای آن مدی است از برای هر مسکینی فرمودند از برای هر دو رکعت
از نماز شب یک مد و از برای هر دو رکعت از نماز روز یک مد پس عرض کردم که توانایی ندارد
پس فرمودند که اکنون از برای هر چهار رکعت از نماز روز یک مد بده عرض کردم که قادر نیست
فرمود پس اکنون یک مد از برای نماز شب بده و یک مد از برای نماز روز و سه مرتبه فرمودند
نماز افضل است و مشهور استحباب تخییر قضا است پس نمازی که در شب فوت شده در همان روز

قضا

قضا کند و نمازی که در روز قضا شده در همان شب بجا می آورد و ظاهر میشود که نافله شب را در شب
قضا کند و نافله روز را در روز و بعضی از علما قایل شده اند باستحباب موافقت در روز و شب یعنی
قضای نافله شب را در شب کند و روز را در روز و اول اقوی است مطلب چهارم هر گاه
چند نماز از کسی فوت شده باشد و ترتیب آن را دانسته باشد واجب است بهمان ترتیب قضا
بکند و قول نادری هست که مستحب است و آن ضعیف است و آنچه از احادیث ظاهر میشود حکم ترتیب
نمازهائی است که پیوسته باشند مثل اینکه نماز ظهر و عصر کسی از او فوت شده یا عصر و مغرب یا در
و همچنین اما مثل اینکه نماز ظهر یکروز فوت شده باشد و نماز مغرب روز بعد از آن و نماز صبح روز سیم
پس دلالت احادیث بر وجوب ترتیب در آن ظاهر نیست هر چند ظاهر کلام اکثر فقها بلکه
صریح بعضی در هر دو صورت وجوب است و مراعات ترتیب احوط است و همچنین ظاهر کلمات ایشان
آن است که ترتیب در روزها و ماهها و سالها همه معتبر باشد هر چند دلالت اخبار بر اینها واضح
و از اینجا معلوم میشود حال نماز استیجار که اگر آن اثر است پس هر گاه چند نفر استیجار نماز
یکنفر بکنند میتوانند همه یکبار بکنند و دور نیست که بجماعت هم توانند کرد که یکی امام باشد و باقی
ماموم هر چند احوط در اینها مراعات ترتیب است لیکن وجوب آن معلوم نیست و مؤید این مطلب
میشود اینکه در روزه قضا ترتیب را شرط نکرده اند هر چند در غیر استیجار هم باشد و اما اگر جاهل
بترتیب باشد پس اقوی عدم وجوب ترتیب است و بعضی قایل بوجوب شده اند و چون این حکم
کرده به تکرار نماز پس واجب دانسته اند تکرار تا آنقدر که علم بحصول ترتیب بهم رسد پس هر گاه کسی نماز

نماز ظهری از روزی ترک کرده باشد و نماز عصری از روز دیگر و گفته اند که ام پیش [illegible] است می‌گوید با
یک نماز ظهر میانه دو نماز عصر بکند یا یک نماز عصر میان دو نماز ظهر بکند پس باید سه نماز بکند تا ترتیب
حاصل شود و هرگاه بعلاوه آن ظهر و عصر مغربی هم از روز دیگر از او فوت شده باشد گفته اند که لازم
پیش است آن سه نماز را که گفتیم یکبار پیش از نماز مغرب بکند و یکبار بعد که هفت نماز می‌شود و هرگاه
بعلاوه آن سه نماز عشائی هم از او فوت شده برایش لازم است همان هفت نماز را یکبار پیش از عشا بکند
و یکبار بعد که پانزده نماز می‌شود و همچنین و این قول موجب عسر و حرج و مشقت عظیم است و امید از کرم
عمیم خداوند کریم آنست که ترتیب واجب نباشد و اما هرگاه غیر نماز یومیه فوت شده باشد مثل
نماز کسوف و خسوف و زلزله پس اظهر آنست که در آنها هم مراعات ترتیب لازم نیست هر چند
علم بترتیب داشته باشد و همچنین لازم نیست ترتیب بعمل آوردن میان آنها و نماز یومیه مثل
اینکه کسی نماز کسوفی و نماز ظهری از او فوت شده باشد لازم نیست که هر کدام که پیش فوت شده است
مقدم دارد مطلب سیم اختلاف کرده اند علما در اینکه قضای نمازهای فریضه مضیق است
یا موسع جمعی گفته اند مضیق است و نماز حاضره را نمی‌توان کرد تا اینکه وقت او تنگ شود بلکه بعضی
گفته اند که مشغول هیچ کاری نمی‌توان شد حتی آنکه خوردن و خواب را هم زیاده از قدر ضرورت
نمی‌توان کرد و باید مشغول نماز قضا باشد و بعضی با وجود این گفته اند که اگر نماز حاضره یا غیر از آن بکند
علاوه بر معصیت نمازش هم باطل است و اقوی آنست که وجوب آن موسع است چنانکه جمعی دیگر از علما
قائل شده اند و اینجماعت نیز دو فرقه شده اند بعضی مستحب می‌دانند که فائته را مقدم دارند بر

تا وقت

تا وقت حاضره تنگ شود و این دو واجب نیست هر چند ملاحظه کردن فوات وقت فضیلت حاضره را
از وقت فضیلت بیرون کردن هم خالی از قوت نیست و بعضی از علما گفته اند که هرگاه یک نماز
قضا در ذمه او است آنرا مقدم دارد بر حاضره و اگر بیشتر است لازم نیست و بعضی گفته اند
که فائته همان روز را مقدم می‌دارد هر چند متعدد باشد و این هر دو قول ضعیف اند لیکن احوط
عمل بمقتضای آنهاست و این اختلافات که مذکور شد در غیر صورت فراموشی است اما
هرگاه فراموش کند قضا را و مقدم دارد نماز حاضره یا غیر آنرا بر او چیزی نیست و نماز او
صحیح است اجماعاً و اگر در میان نماز حاضره بخاطرش آید نماز قضا پس عدول می‌کند بقضا هرگاه
ممکن باشد چنانکه در مباحث نیت گذشت و این مستحب است بنا بر قول بتوسعه و واجب بنا
بر قول بمضیق و هرگاه وقت عدول گذشته باشد نماز را تمام کند و بعد از آن نماز قضا را بکند
مطلب ششم هر که او را نمازی در سفر فوت شده باشد قضای آنرا باید قصر بکند هر چند در حضر باشد
و بعکس همچنین است و هرگاه از او فوت شده باشد در یکی از آن چهار موضع که مخیر است مابین قصر و تمام
احوط آنست که قضا را قصر بکند و هرگاه در سفر وقت نماز داخل شده باشد و نماز را قصر نکرده
و بیاید بخانه و وقت باقی باشد و نماز را فراموش کند باید قضا را تمام بکند و همچنین بعکس هرگاه در خانه
وقت داخل شود و نماز نکرده بسفر رود و نماز را فراموش کند قضای آنرا قصر می‌کند و بعضی علما گفته اند اعتبار
بحالت اول است و این ضعیف است و چنانکه سابق بیان کردیم در ادا که اعتبار بحال اول است
نه بحال وجوب قضای نماز هم همان حکم دارد مطلب هفتم هرگاه یکی از نمازهای یومیه از او فوت شده

چهار موضع که مخیر است در قصر و تمام نماز مسجد الحرام و مسجد پیغمبر [illegible] و مسجد جامع کوفه و حایر امام حسین علیه السلام

و بدانند که کدام بوده مشهور آنست که یک نماز صبح و یک نماز مغرب میکنند و یک نماز چهار رکعتی که هرگاه یکی از نماز ظهر
یا عصر یا عشا فوت شده باشد این در عوض آن باشد و مخیر است در این چهار رکعتی میانه جهر و اخفات
و بعضی واجب دانسته اند که هیچ نماز ترک نکنند و اول اقوی است و هرگاه مسافر بوده اقوی و اشهر آنست
که دو نماز میکنند یک نماز مغرب و یک نماز دو رکعتی که میتواند در عوض یکی از چهار نماز دیگر باشد و هرگاه
متعدد باشد و عدد آنها را ندانند خواه شخص نمازها را داند یا نداند باید آن قدر نماز کند که گمان
او غالب شود بر اینکه وفا کرده است و تحصیل علم واجب نیست هر چند ممکن باشد و در
بقدر یقین کند چنانکه بعض علما گفته اند یعنی آن قدر را که یقین دارد که در ذمه اوست بجا آورد
و آنچه را یقین ندارد بر او واجب نیست و این سخن قوی است نهایت اظهر و احوط اول است
مطلب ششم اظهر آنست که حرام نیست نافله کردن در وقت نماز واجب در غیر نوافل یومیه
و باطل نیست هر چند بر گردن او نماز قضا هم باشد و جمعی حرام و باطل دانسته اند و در مباحث
اوقات این مسئله مذکور شد **خاتمه** در احکام جنایز است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
در احکام احتضار است یعنی وقت جان کندن و در آن چند مبحث است **مبحث اول**
واجب است محتضر را رو بقبله کردن بنحوی که پشت او بر زمین باشد و کف پاهای او رو بقبله
باشد و بعضی سنت دانسته اند و آن ضعیف است و این از واجبات کفائیه است یعنی بر همه مکلفین
واجب است لیکن هرگاه یکی از ایشان بعمل آورد از دیگران ساقط میشود و خلاف کرده اند
در آنکه باید علم بهم رسد بوقوع آن فعل تا از دیگران ساقط شود یا گمان کافی است و اظهر در نزد حقیر آنست

که ظن کافی است

١٤١

که ظن کافی است خصوصاً هرگاه به خبر دادن عادلی باشد و خبر دادن دو عادل بطریق اولی
کافی است و بعضی در آنهم توقف کرده اند و همچنین بار احکام نیت که واجب کفائی است مثل غسل
و نماز و غیر آن و فرقی نگذاشته اند در نیت مابین صغیر و کبیر و شیعه و غیر شیعه از فرق مسلمین
و در تعمیم مسلمین اشکال است و هرگاه قبله مشتبه باشد این وجوب ساقط است و احوط و افضل
آن است که بعد از مردن هم بهمان هیئت باشد تا وقتی که بردارند برای غسل دادن **مبحث دوم**
سنت است تلقین میت در حال احتضار بشهادتین و اقرار بائمه اثنی عشر علیهم السلام
یکی یکی و اینکه محتضر هم همراه او بگوید و آخر کلام او لا اله الا الله باشد چنانکه فرموده اند که هرکه آخر
کلام او لا اله الا الله باشد داخل بهشت میشود و تلقین او کنند کلمات فرج و توبه و استغفار را
و این دعا را اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک واقبل منی الیسیر من طاعتک و مکرر شهادتین و
اقرار بائمه را بگویند تا جان تسلیم کند و هرگاه جان کندن بر او دشوار شود او را ببرند بآن محلی
که اکثر اوقات در آنجا نماز میکرد یا بر روی فرشی که جای نماز او بود و اگر هر دو در آن محل بهتر
خواهد بود و در بعضی اخبار وارد شده است که در حال نزع او اظهار جزع بر او نکنند
ضعف بسیار دارد و گاه است جزع باعث زود هلاک شدن او شود و همچنین او را حرکتی که بر او
دشوار باشد ندهند که گاه است باعث هلاک او شود و سنت است که بعد از مردن چشم و دهان
او را برهم گذارند و چانه او را ببندند و جامه بر روی او بپوشند و دستها و ساقهای او را
بپهلوی او بکشند و اگر در شب بمیرد چراغ در نزد او روشن کنند و در نزد او تلاوت قرآن بکنند خصوصاً

یس و والصافات را در حال احتضار روشن است که برادران دینی را خبر کنند که حاضر شوند در تجهیز
او و اینکه زود او را بردارند هرگاه اشتباهی در مردن او نباشد و هرگاه اشتباهی باشد واجب است
تاخیر تا اینکه علم حاصل شود بمرگ یا اینکه متغیر شود یا سایر علامات مرگ ظاهر شود یا سه روز بگذرد
و از جمله علامات کود شدن و فرو رفتن بناگوش او و کج شدن بینی او و کشیده شدن پوست
روی او و جدا شدن دستها از ساقهای و نرم شدن پاهای او که گویا استخوان ندارد و بالا رفتن
تخمهای او و [illegible] پوست آنها مجرب کرده است و جنب و حایض حاضر نشوند در نزد محتضر
که باعث متاذی شدن ملائکه میشود و اظهر آنست که جنب هرگاه تیمم کند با تعذر غسل رفع
کراهت میشود و همچنین حایض هرگاه خون او قطع شده باشد هر چند تیمم هم نکرده باشد و مکروه است
که آهن بر روی شکم او بگذارند بلکه غیر آهن را هم نگذارند و میت را در خانه تنها نگذارند مبحث اول
در غسل است و در آن چند مبحث است مبحث اول غسل میت واجب کفائیست بر همه مکلفین
و واجب است سعی در آن و هرگاه از یکی بعمل آید از دیگران ساقط میشود و مشهور آنست که هر کس اولی بمیراث
میت است اختیار غسل با اوست که اگر تواند خود بکند و اگر نه هر کس را که او رخصت بدهد بکند و در اینجا
اعتبار زیادتی را در حصه میراث نکرده اند و دور نیست که هر کدام که علاقه او بمیت بیشتر باشد مقدم
باشد چنانکه گفتیم پدر میت بر پسران مقدم باشد و هرگاه اولیا متعدد باشند و اولویه بمیراث شان مساوی باشد
باذن همه یا هر کدام که حاضر باشند بکنند و مشهور آنست که هرگاه مردان و زنان باشند اختیار با مردان است
هر چند میت زن باشد و جماعتی از اصحاب گفته اند که هرگاه ولی نباشد امام ولی اوست و اگر

غایب باشد

١٤٣ غایب باشد حاکم شرع ولی اوست و اگر غایب باشد حاکم شرع ولی اوست و هرگاه نباشد
مسلمانان اختیار دارند و شوهر زن اولی است بزن در جمیع احکام خواه دایمی باشد
و خواه متعه و خواه آزاد باشد و خواه کنیز و در غسل دادن هر یک از زن و شوهر دیگری را
خلاف است و اقوی اینست که جایز است غسل دادن هر چند برهنه باشد و افضل آنست
که جامه بر روی او بیندازد و غسل بدهد و اظهر آنست که ستر عورت هم واجب نباشد ولیکن
تاکید در استحباب پوشیدن آن بیشتر است و فرقی نیست که زوجه دایمی باشد یا منقطعه یا آزاد یا کنیز
و زنی که در عده طلاق رجعی است در حکم زوجه است بخلاف طلاق باین بلکه ظاهر آنست که هرگاه
از عدت رجعیه بیرون رود هم در حکم زوجه است هرگاه زوج او در بین عده مرده باشد
و مولا کنیز خود را میتواند غسل بدهد و در عکس آن خلاف است و دور نیست که آنهم جایز باشد
خصوصا هرگاه ام ولد باشد مبحث دویم واجب است غسل مسلمان کسی که مسلمان بوده باشد بشرط مماثلت
در ذکورت و انوثت یا آنکه ذو رحم باشد و هرگاه مسلمان مماثل یافت نشود و ذو رحم هم نباشد
مشهور علما گفته اند که کافر غسل میدهد مرد مسلمان را و زن کافره غسل میدهد زن مسلمان را
بعد از آنکه خود شان غسل بکنند و بعضی از علمای ما در این توقف کرده اند بجهة نجاست کافر و
عدم صحت نیت قربت از و هر چند اقوی قول مشهور است ولیکن احوط آنست که نیت را
مسلمان بکند و کافر با او غسل بدهد که دست بآن و بدن نرساند مثل آنکه بچوبی و مثل آن
میت را بگرداند و دیگری بسبوئی یا ابریقی آب بریزد و هرگاه بعد از غسل کافر مسلمانی بهم رسد

نتواند غسل داد در وجوب اعاده غسل دو قول است و اظهر عدم وجوب است و احوط اعاده است

مسئله سیم شرط است در غسل دهنده که مماثل میت باشد در ذکوره و انوثیه مگر در چند جا

اول محارم و در آن چند قول است اکثر علما بر آنند که هرگاه مماثل نباشد غسل میدهند از ورای

جامه یعنی چنانکه پیراهن پوشیده و در روی پیراهن آب میریزند و غسل میدهند جامه دیگر بدن او

می اندازند و غسل میدهند و بعضی قائلند که با وجود مماثل هم میتوانند غسل داد و بعضی از متاخرین

علما رفته است با آنکه با وجود مماثل برهنه هم میتوانند غسل داد بشرط ستر عورت و این قول

قویست و احوط قول اول است و اگر محرمی هم نباشد اظهر و اقوی آنست که غسل ساقط میشود

و تیمم هم ساقط است و بعضی گفته اند از ورای ثیاب غسل میدهند و بعضی شرط کرده اند چشم بهم گذارد

و مراد از محارم در اینجا کسی است که حرام باشد نکاح او همیشه خواه به نسب باشد یا رضاع یا خویش

او مندی پس خواهر زن محرم نیست چه آنکه همیشه حرام نیست و همچنین دختر زنی که هنوز با آن دخول

نشده باشد دویم خنثی مشکل هرگاه محرمی دارد محرم او را غسل میدهد که نه گذشت در محارم و هرگاه

محرمی نباشد پس در آن اشکال است مگر آنکه غسل بقرعه کنیم سیم جایز است که مرد دختر سه ساله را غسل دهد

برهنه و بالعکس بلکه دور نیست که کمتر از شش ساله را هم تواند غسل داد از هر دو طرف چهارم مشهور آنست که

واجب نیست غسل دادن هر کس که اقرار بشهادتین بکند مگر خوارج یعنی آنها که دین اهل نهروان دارند

و طریقه ایشان این دشمنی کردن با امیر المومنین و دشنام دادن آنجناب است علیهم لعنة الله والملائکة

والناس اجمعین و همچنین با ناصب یعنی هرکه اظهار عداوت یکی از اهل بیت را بکند و همچنین غالیها

١٤٣

یعنی آنکه علیه السلام خدا دانند یا پیغمبر را یا یکی از ائمه را بلکه هرکه احدی از مردم را خدا داند همه

داخلند و همچنین هر کس صریح انکار یکی از بدیهیات دین بکند مثل نماز پنجگانه و زکوة و روزه ماه رمضان

و امثال اینها را و شبهه در حق او راه نداشته باشد که تواند گفت که من نمیدانستم که این دین پیغمبر است و مجبره را

نیز از جمله اینها شمرده اند که غسل نباید داد و در آن اشکال است بلکه هرگاه تقصیری نکرده و فهم او

بهمین قدر رسیده و لکن اقرار بشهادتین دارد و مطیع دین است اظهر در نزد حقیر آنست که غسل بحسب شریعت

و نماز باو باید کرد و جمعی از اصحاب مخالفین را نیز اخراج کرده اند و میگویند غسل دادن آنها جایز نیست

و معقول خالی از قوت نیست و احوط آنست که ترک نکنند و بطریق ایشان غسل دهند و هرگاه کسی نباشد

که طریقه آنها را داند بطریقه امامیه غسل بدهند و مشهور علما آنست که با وجود مخالف کروه است مومن

غسل مخالف را پنجم و در حکم مسلمان است طفلی که از او متولد شود و دانکار ایشان و لقیط دار الاسلام

یعنی طفلی را که در بلاد اسلام بیابند و اظهر در طفل ولد الزنا آنست که ملحق بمسلمان میشود و احوط

لحوق است در غسل ششم کسیکه در جنگ کافر کشته شود باذن امام یا نایب خاص او او را غسل نمیدهند

و کفن نمیکنند و بر او نماز میکنند و با جامهای او او را دفن میکنند و ظاهر آنست که در هر جهاد جاری باشد حتی

باشد مثل اینکه کفار حمله کنند بر مسلمین و خوف آن باشد که اسلام برطرف شود در آنوقت اگر کسی به

و اجبست دفع ایشان و اذن امام شرط نیست و فرقی نیست در احکام مذکوره مابین مرد و زن و کوچک

و بزرگ کسی که بسلاح خود کشته شود یا آنکه حربه او برگردد باو و غیر آن و مشهور میان متاخرین آنست که پوستین

و سایر پوستها مثل چکمه را از او میکنند هر چند خون آلوده باشد و اما مثل کسیکه بطاعون بمیرد یا بار از شکم یا غرق

شود یا خانه بر او خراب شود یا زنی که در ولادت بمیرد یا کسیکه در سر اهل و مال خود کشته شود پس حکم
اینها این نیست هرچند که در ثواب با شهید شریک باشند مسئله کسیکه قتل او واجب شود مثل کسیکه
خواهند او را سنگسار کنند یا قصاص کنند او را امر میکنند که غسل کند مثل غسل میت بسدر و کافور
و آب خالص بعد از آن حنوط کند و کفن بپوشد و بعد از کشتن بر او نماز میکنند مسئله هرگاه پارهٔ از میت
مسلمان یافت شود پس اگر بعضو آن نصفی باشد که در او سینه است یا خود سینه است پس آن
مثل میت تمام است در غسل و کفن و نماز و دفن و هر عضو از اعضای حنوط که در آن باشد حنوط کنند
و همچنین هرگاه تمام استخوانهای میت یا استخوانهای میت که نصف بالای میت باشد یا استخوانهای
سینه میت باشد و بعضی دل تنها را هم مثل این میدانند و مراد از کفن کفن معهود است یعنی در سه پارچه
می‌پیچند و غیر سینه و غیر عضوی که سینه با آن است از اعضای میت هرگاه یافت شود پس اگر
در آن استخوان است آن را غسل میدهند غسل میت و در کهنه می‌پیچند و دفن میکنند و در الحاق
قطعه استخوان داری که از آدم زنده جدا شده باشد بآن دو قول است و دلیل واضحی در آن
ندیده ام و احوط الحاق است و هرگاه استخوان در آن عضو میت نباشد می‌پیچند در کهنه و دفن
میکنند و طفلی که در شکم چهار ماه شده باشد و سقط شود آنهم مثل سینه این است غسل و کفن و حنوط
و دفن میکنند نهایت نماز بر او نمیکنند و هرگاه چهار ماه کمتر داشته باشد او را در کهنه می‌پیچند و دفن
میکنند مسئله واجب است قبل از غسل از زایل نجاسات بدن میت را بشویند و تطهیر کنند هرچند نجاست
موت باقی میماند و رفع نمیشود مگر بتمام شدن غسل میت و این مثل غسل جنابت نیست که هر یک از اعضا را

و آن

توان تطهیر کرد و غسل داد و بعد از آن عضو دیگر را تطهیر کرد و غسل داد بلکه باید اول همهٔ اعضا را
تطهیر کرد و بعد از آن شروع در غسل دادن کرد مسئله واجب است غسل دادن میت بسه غسل
اول بسدر دویم بکافور سیم بآب خالص و کافی است در سدر و کافور آنچه مسمی بعمل آن
یعنی در عرف و عادت بگویند بآب سدر غسل داد یا بآب کافور پس باید بسیار کم نباشد
و باید که اگر برگ سدر خشک باشد آن را بسایند تا بآب ممزوج شود و اگر برگ تر باشد
آن را بمالد و در آب حل کند تا ممزوج شود و اگر چندان سدر یا کافور در او حل کنند که آب
مضاف شود و آب مطلق بر آن صدق نکند اظهر آنست که جایز نیست و مراد با آب
خالص آن است که سدر و کافور نداشته باشد اما اگر مثل کاه یا گل با آن ممزوج باشد غسل صحیح است
و واجب است ترتیب میان غسلها چنانکه گفتیم و همچنین مابین عضوها مثل غسل جنابت و اما ملاحظه
ترتیب اجزاء هر عضوی پس آن واجب نیست خواه اول از بالا بشوید یا از پائین هرچند
افضل آن است که از بالا بشوید تا پائین برسد و جمعی از علما گفته اند که جایز است میت را
غسل ارتماسی بدهند باین نهج که قدری سدر در حوضی مخلوط کنند و او را در آن آب فرو برند
و بعد از آن کافور و همچنین و در دلیل آن اشکال است و احوط بلکه اظهر آنست که چنین
نباید کرد و واجب است در غسل میت نیت و در هر یک از غسلها نیت آن غسل را بکنند مثل اینکه قصد
کنند که غسل میدهم این میت را بآب سدر واجب قربةً الی الله و همچنین در کافور و آب خالص
و هرگاه دیگری آب میگرداند و یکی آب میریزد نیت را آن میکند که آب میریزد و اگر چند نفر

بشراکت آب میریزند و میشویند همه نیت کنند و اکر یکی یک عضو را بشوید و دیکری
میخواهد که عضو دیکر را بشوید باید او هم نیت کند و نیت شخص اول کافی نیست و این شخص نیت
شستن عضو باقی را میکند نه تمام غسل را دهم هرکاه آب بقدر یک غسل باشد یا بقدر دو غسل
باشد پس اکر بقدر یک غسل است آب سدر غسل بدهند و اکر بقدر دو غسل است آب سدر و کافور
غسل بدهند و بعضی در صورت اول کفته اند که آب خالص غسل بدهند و در صورت دویم آب
سدر و آب خالص باحتمال اینکه در عوض سدر کافور را مقدم دارند و اول اقوی است
و احوط آنست که در عوض هر غسلی که مقدور نیست تیمم بدهند و وجوب آن معلوم نیست و هرکاه آب
بقدر سه غسل هست اما سدر و کافور نیست یا یکی از اینها نیست اظهر آن است که در عوض آن غسل
که مقدور نیست غسل با آب خالص واجب نیست و احوط کردن آن است پس هرکاه سدر و کافور
هیچکدام نباشد سه مرتبه با آب خالص غسل بدهد اول را بنیت عوض آب سدر و دویم را عوض آب کافور
و سیم را بنیت آب خالص و بنابر اظهر که بدل سدر و کافور ضرور نباشد آیا واجب است تیمم در عوض اینها
یا نه در آن نیز دو قول است و اظهر عدم وجوب است و احوط آن است که تیمم بکنند و هرکاه در صورتی
که آب کم بود و همین غسل سدر داده بود یا غسل کافور را هم داده بود و پیش از دفن آب بهم رسید باید همه غسلها را
بجا آورد و اما اکر سدر و کافور نبود و در عوض اینها غسل با آب خالص داده بودند یا بغسل با آب خالص یکمرتبه
اکتفا کرده باشند بنابر مختار ما پس وجوب اعاده غسلها بعد از آن معلوم نیست هر چند احوط است و بنابر
کردن غسل با آب خالص عوض آن غسلها یا یکمرتبه اکتفا کردن یا تیمم کردن در عوض غسل در سقوط غسل مس میت

هرکاه کسی مس چنین میتی را کرده باشد اشکال است و وجوب آن معلوم نیست و احوط آنست که غسل مس
میت بکند یازدهم هرکاه میت سوخته باشد یا آبله داشته باشد و مثال اینها و خوف آن باشد که
اکر غسل دهند پوست او برخیزد آن را تیمم میدهند بدل از غسل و همچنین هرکاه بالمره آب نباشد یا که میسر
نشود آن استعمال کردن یا غیر اینها در همه صورت باید تیمم داد و اظهر آنست که یک تیمم بدل همه غسلها کافی است
و قول به تعدد تیمم ضعیف است و تیمم را مکلف بدست خود بعمل می آورد نه بدست میت
دوازدهم سنت است میت را در وقت غسل دادن بر روی تخته بخوابانند رو بقبله بنحوی که در حال
احتضار میکردند در جای بلندی بطریقی که جای سر او بلندتر از جای پای او باشد تا بکل آلوده نشود
و آب در زیر او جمع نشود و بعضی رو بقبله کردن را واجب دانسته اند و اول اقوی است و سنت است
که در زیر سایه باشد مثل خانه یا خیمه و اینکه کودالی بکنند که آب غسل در آن جمع شود و مکروه است آب
در چاه خانه برود و در بالوعه یعنی آن چاهی که میزنند از برای آب باران و رخت شوی و امثال
آن باکی نیست و اینکه جامه او را بدرند و از زیر او بکشند به رضای وارث بالغ رشید حاضر و اما نقضت
که او را با پیراهن غسل بدهند و بعضی افضل دانسته اند برهنه کردن از جامه را و بعضی این را واجب دانسته اند
و اول اظهر است و از اینجا ظاهر میشود در فشردن جامه در اینجا واجب نیست و مستحب است و واجب
ستر عورت هرکاه غاسل ایمن نباشد از نظر کردن بعورت و هرکاه کور باشد یا ایمن باشد
از خود یا میت طفل باشد یا میت زوج یا زوجه باشد سنت است ستر عورت و سنت است پیش
از غسل انکشتان میت را بملایمت نرم کنند و هرکاه نرم نشود واکذارند و اینکه در اول سر او را

با کف سه مرتبه بشوید و اینکه فرج او را با سدر و اشنان بشوید و دستهای میت را قبل از هر غسلی سه مرتبه
تا نصف ذراع بشوید و غاسل هم دستهای خود را تا مرفقها بعد از دو غسل اول بشوید و شکم میت را
بنرمی و همواری بعد از دو غسل اول دست بمالد مگر اینکه زن حامله باشد و هر عضوی از اعضای او را
در غسل دادن سه مرتبه بشوید و اینکه غاسل میت را میان پاها نگیرد بلکه در طرف راست او بایستد
و غسل بدهد و سنت است بعد از مقدمات غسل میت را وضو بدهد مثل وضوی نماز و بعد از آن
شروع بغسل دادن بکند و مکروه است نشانیدن میت و گرفتن ناخن او و شانه کردن سر و ریش او
و خلال کردن ناخنهای او و تراشیدن سر او و زهار و زیر بغل او و گرفتن شارب او و اگر بکند کسی
از اینها را مو و ناخن که از او جدا میشود با او دفن کنند وجوباً و مکروه است غسل دادن با آبی
که به آتش گرم شده باشد مگر در فصل زمستان و سرما و از ابن بابویه ظاهر میشود که روایتی آمده است
باینکه نگاه داشت از آنچه خود را نگاه میداری یعنی از سرما او را هم محافظت کنند و سنت است
که غاسل هر گاه خواهد کفن کند میت را پیش غسل مس میت بکند یا وضو بسازد و بعد از آن کفن کند
مطلب سیم در کفن کردن میت است و در آن چند مبحث است مبحث اول واجب است کفن کردن
در سه جامه که یکی پیراهن است و یکی لنگ و یکی دیگر لفافه سرتاسری و زیاده بر این جبری او
و بعضی اکتفا کرده اند بیک جامه که میت را در او بپیچند هر چند پیراهن نباشد و بعضی واجب
دانسته اند که یکی پیراهن باشد و بعضی تأمل کرده اند در اینکه یکی از آنها لنگ باشد و اقوی
قول اول است مبحث دویم حرمت کفن کردن در کفن غصبی و نجس و حریر خواه میت مرد باشد

یا زن کوچک باشد یا بزرگ و جایز نیست کفن کردن در پوست حیوانات و اقوی اینست
که از مو و پشم و کرک جایز است بغیر از مو و پشم و کرک حیوانات غیر ماکول اللحم که در آنها کفن کردن
جایز نیست مبحث سیم واجب حنوط کردن میت مرد باشد یا زن کوچک باشد یا بزرگ و آن
اینست که بمالد کافور بر مواضع سجود هفتگانه و بعضی علما زیاد کرده اند بر این طرف بینی را که
در وقت سجود بخاک میگذارند و بعضی گوش و چشم و زیر بغلها و پیچ رانها را هم زیاد کرده اند و در
احادیث غیر اینها هم هست و اقوی قول اول است و مشهور اینست که مکروه است که در چشم و گوش
کافور بگذارند و این حنوط از برای غیر کسی است که احرام بسته باشد و در محرم حنوط جایز نیست
بلکه کافور در آب غسل او هم داخل نمیکنند و همچنین بار بوهای خوش را نزدیک او نمیبرند و سایر
احکام او مثل غیر محرم است و وجوب حنوط در وقت امکان است و در وقت تعذر
بی حنوط دفن میکنند مانند غسل و اقوی اینست که مسمی کافور در حنوط کافی است و بعضی گفته اند
اقل او یک مثقال است و بعضی بیشتر هم گفته اند و در وسط آن بعضی چهار مثقال گفته اند و بعضی چهار
درهم و اما اکثر آن که افضل است پس آن سیزده درهم و ثلث درهم است که هفت مثقال
صرافان است و اظهر اینست که این مقدار غیر کافور غسل است و سنت است که کافور را بکف
دست خورد کنند و بسنگ و هاون نکوبند و اینکه هر چه از مواضع سجود زیاد می آید بر سینه او بریزند
بلکه مطلق سنت است بر سینه کافور بگذارند مبحث چهارم سنت است از برای مرد زیاد
کردن جبره عبریه که در یمن میبافند بشرطی که طلا باف نباشد و بعضی گفته اند که ابریشم [illegible]

نباشد یعنی مخلوط بطلا و ابریشم نباشد و بعضی گفته اند که میت را در او نمی پیچند بلکه بر روی او می اندازند و آنست
که حبره سرخ باشد و جمعی از علما گفته اند که هرگاه حبره میسر نشود یک لفافه دیگر اضافه کنند در عوض حبره و سنت است
زیاد کردن قطعه دیگر برای ران بند که عرض آن یک وجب یا بیشتر باشد و طول آن سه زراع و نصف باشد
و بهتر در کیفیت پیچیدن آن آنست که یک سر آن کرباس را بطول دو نصف میکنند یا ریسمانی در دو طرف
آن سر قرار میدهند و بکمر میت می بندند بعد از آن آن کرباس را از زیر پای میت می آورند و از میان
رانهای او بالا می آورند و بعد از آنکه قدری پنبه بر عورت او گذاشته باشند این کرباس را بر عورت
او میکشند باستحکام و بالا میبرند و داخل میکنند در زیر آن کمربند و بیرون می آورند و بعد از آن می پیچند
آن پایین تکیه گاه را با رانهای او تا آنجا که تمام میشود سر آن را داخل همان جزء آخر میکنند و همچنین سنت است
زیاد کردن عمامه از برای مرد و آنکه تحت الحنک داشته باشد و کیفیت آن آنست که پارچه کرباس
طولانی میگیرند و میان آن را بر سر او می پیچند و زیادتی طرف راست را بر چپ میبرند و زیادتی
طرف چپ را بر راست و بر روی سینه او میکشند و در مقدار او حدی وارد نشده است همین قدر که
این کیفیت بعمل آمد کافی است و سنت است که از برای زن در عوض عمامه قناعی زیاد کنند و زیاده
بر آنچه در کفن مرد مذکور شد پستان بندی زیاد کنند و آن پارچه کرباسی است که پستانهای
او را بسینه او ضم میکنند و سرهای آن را به پشت او می بندند و بسیاری از علما گفته اند که نمط هم
از برای او زیاده بر کفن مرد مستحب است و بعضی اهل لغت گفته اند که نمط جامه ایست از ابریشم ساده میشود
و کرکهای زنگ دارد مثل مخمل و امثال آن و در روایتست که هرگاه میسر نشود لفافه دیگر زیاد کنند چنانکه در حبره .

نزکیدن

مذکور شد مستحب پنجم سنت است که کفن پنبه باشد و سفید باشد بغیر حبره چنانکه گفتیم و اینکه بکفن
و گران بها باشد و سنت است و خوشبو کردن کفن بکافور و زریره و حقیقت زریره الحال
معلوم نیست که چه چیز است و مکروه است که سایر بوهای خوش در کفن بکار برند و مکروه است
بوی خوش دود دادن کفن و همچنین مجمره بردن از پی میت یعنی آن چیزی که آتش در او
میکنند و بوی خوش در آن میریزند مستحب ششم سنت است که با او دو شاخ تر از درخت خرما
بگذارند که آن را جریده تان میگویند و اگر خشک شده باشد جایز نیست و اگر درخت خرما نباشد
اظهر آنست که از درخت سدر میگیرند و اگر نباشد از درخت بید و اگر نباشد از درخت انار
و اگر نباشد از هر درخت تری باشد خوب است و احادیث در فضیلت آن بسیار است
و فرموده اند که نفع می بخشد مؤمن و کافر را و بهتر آنست که یکی را در طرف راست بگذارند
باین نحو که سر آن برچنبره گردن باشد و بر پهلوی او بکشند تا هر جا برسد و ببدن او بچسبانند
و دیگری را هم در طرف چپ همین نحو اما بالای پیراهن بگذارند و سنت است که آنها را در میان
پنبه بگذارند و مشهور آنست که قد آن بمقدار استخوان ذراع باشد و قدری بقدر ذراع هم گفته اند
و بعضی چهار انگشت و بالاتر هم گفته اند و همه خوب است و هرگاه بنحو مذکور نتوانند گذاشت از جهة
تقیه یا فراموشی یا غیر آن بهر نحو باشد در قبر داخل کنند و اگرچه باین نحو باشد که بر روی قبر فرو کنند
و از برای کوچک و بزرگ همه بگذارند بجهة اقامه شعار مستحب هفتم سنت است که بر حاشیه کفن
خصوص سراسری بنویسد که فلان یشهد ان لا اله الا الله و بجای فلان اسم میت را بنویسد و این

مضمون احادیث بسیار که در حکایت کفن اسمعیل وارد شده که پدر بزرگوار او حضرت امام جعفر
صادق ع در حاشیه کفن او نوشت و علما زیاد کرده اند بر این شهادتین و اسامی شریفه پیغمبر خدا
و ائمه طاهرین یکی یکی صلوات و السلامه علیهم اجمعین را و شیخ در خلاف دعوی اجماع
بر این کرده است و همچنین علما زیاد کرده اند جریدتین و حبره و سراسری و پیراهن و عمامه را
که بر همه آنها بنویسند و سنت است که بتربت مقدسه جناب ابی عبد الله الحسین بنویسند و اگر
نباشد بگل دیگر بنویسند و بعضی گفته اند که هرگاه گل دیگر هم نباشد بانگشت بنویسند و مکروه است
که بسیاهی بنویسند بلکه بعضی علما رنگهای دیگر را هم منع کرده اند و در روایتی وارد شده که حضرت جناب
موسی بن جعفر علیه السلام را کفن کردند در کفنی که حبره او تمام شده بود به پانصد اشرفی
و قرآن تمام در آن نوشته بود و بهر حال ظاهر است که نوشتن قرآن و دعا و اسامی
متبرکه خوب است و همه اینها را در کفن نوشتن باکی نیست و مکروه است کفن کردن در جامه
سیاه بلکه بعضی علما سایر رنگها را نیز مکروه دانسته اند و مکروه است کفن کردن در کتان و سنت است
که کفن را بر شتهای خودش بدوزند و مکروه است که آب دهن بر کنند از برای دوختن و گره کردن
آب مانعی ندارد و مکروه است بریدن کفن باآهن و مکروه است که از برای کفن آستین قرار دهند
اما اگر در پیراهن میت یا پیراهن دیگری کفن میکنند کندن آستین ضرور نیست بلکه همین تکمههای
او را میکنند و مستحب است که اول جانب چپ لفافه را بر جانب راست میت بپیچند و بعد از آن
جانب راست لفافه را بر جانب چپ بعد از آن هر دو سر لفافه را از جانب سر و از جانب

پای میت

١٤٨ پا می بندند بعضی علما گفته اند که حاشیه بالای لفافه را پاره کنند و بآن می بندند مبحث هشتم
هرگاه از میت نجاستی از بول یا غایط یا خون بعد از غسل دادن ظاهر شود اعاده غسل لازم نیست
و ظاهر است که در این حال هم چنین است و واجب است شستن بدن او از آن نجاست و همچنین کفن
او که نجس شده باشد و هرگاه در قبر داخل کرده باشند و نجاستی بر کفن او ظاهر شود او را مقراض میتوان
کرد بشرط آنکه بسیار نباشد که مقراض کردن آن کفن را بسیار ضایع کند و ظاهر است این
مقراض کردن از باب رخصه باشد یا در وقتی باشد که باسانی نتوان کفن را در قبر شست و اگر
آسان باشد شستن پس جایز است شستن بلکه گاه است که واجب باشد و آن وقتی است که کفن
بسیار ضایع میشود از مقراض کردن و اگر بهیچ وجه نشود یا شستن حرج و عسری داشته باشد همان
حال بگذارند و از بعضی علما ظاهر میشود که بیرون قبر هم نجاست را باید مقراض کرد اگر مراد
او وجوب است مطلق پس آن بسیار دور است و اگر مراد رخصت است آنهم خلاف اکثر است
هر چند ظاهر بعضی اخبار دلالت بر آن دارد خصوصاً وقتی که کفن ضایع شود در جایی
که کفن را مقراض میکنند آن را بدوزند یا جمع کنند یا قطعه دیگر بر آن بکشند که بدن او را بپوشد
و هرگاه نجاست از خارج برسد به میت یا کفن او پس ظاهر است که ازاله آن نیز واجب باشد
مبحث نهم کفن میت از اصل مال او برداشته میشود و بعد از آن دین او را میدهند و بعد از آن
وصیتها را و بعد اگر چیزی بماند میراث میدهند بغیر زوجه و مملوک که کفن آنها بر شوهر و آقا است
چنانکه خواهیم گفت و سنتهای کفن را نمیتوان از مال میت برداشت مگر با رضای ورثه

بالغ عاقل مگر اینکه وصیت کرده باشد و از ثلث مال بردارند و همچنین بهاء سدر و کافور و سایر
ما یحتاج غسل که همه را از اصل مال برمیدارند و هرگاه میت مالی نداشته باشد بر مسلمانان واجب نیست
دادن کفن و سدر و کافور بلی مستحب است و ثواب عظیم دارد و در این صورت اگر کفن
نباشد و کسی هم تبرعاً ندهد عورت میت را میپوشانند هر چند به گیاه یا سنگ یا کلوخ باشد
و دفن میکنند و از وجه زکوة جایز است که میت را کفن کنند و بعضی واجب دانسته اند و وجوب
آن بر حقیر معلوم نیست خصوصاً هرگاه فقرا محتاج باشند همچنین جایز است برداشتن سدر
و کافور از وجه زکوة و بهتر است که زکوة را به اهل و عیال او هرگاه به وصف استحقاق زکوة
باشند بدهند که آنها کفن کنند و هرگاه میت زوجه باشد و زکوة را شوهر مستحق او بدهند که ملک
او شود در آنوقت واجب میشود بر او کفن کردن و همچنین هرگاه میت غلام باشد به آقای او
بدهند و آنچه گفتیم که کفن زوجه بر شوهر او است و کفن بنده بر آقای او است بشرطی است
که آنها قادر باشند یعنی زیاده از قوت یکشبانروز خود و واجب النفقه خود بقدر کفن داشته
باشند و جمعی ملحق کرده اند به کفن زن و بنده سدر و کافور و سایر مؤنه تجهیز را و آن دور نیست و
فرقی نگذاشته اند در میان زن دائمه و منقطعه و مطلقه و ناشزه و حره و امه و مطلقه رجعیه در حکم
زوجه است مطلب چهارم در نماز میت است و در آن چند مبحث است مبحث اول واجب است نماز
کردن بر هر میت مسلمانی که اظهار شهادتین بکند مگر جماعتی که انکار یکی از ضروریات دین بکنند
مثل کسیکه انکار کند وجوب نمازهای پنجگانه یا روزه ماه مبارک رمضان یا معاد جسمانی و امثال

اینها

اینها و همچنین خوارج و نواصب یعنی آنهائی که اظهار عداوت امیر المؤمنین یا یکی از ائمه معصومین
علیهم السلام بکنند و همچنین غالیها یعنی آنها که قایل باشند باینکه امیر المؤمنین خدا است یا پیغمبر خدا است
یا دیگری از ائمه را خدا دانند و اما مخالفین از اهل سنت که اظهار عداوت اهل بیت طاهرین
نمیکنند پس مشهور آنست که بر آنها باید نماز کرد و جمعی از علما واجب نمیدانند بلکه جایز میدانند
و احوط آنست که نماز را ترک نکنند و از کلام جمعی ظاهر میشود که بطریقه ایشان نماز بکنند و اما
در کیفیت دعا خواندن پس تفصیل آن مذکور خواهد شد و بر کفار دیگر از مشرکین و ذمی و غیر ذمی
هیچیک نماز نباید کرد و اطفال دیوانگان که پدر یا مادر آنها مسلمان باشد در حکم مسلمانانند و
همچنین طفلی را که در بلاد اسلام یافته باشند هر چند معرفتی باسلام پدر و مادر او نداشته باشند و مشهور
و اقوی آنست که طفل تا شش سال او تمام نشود نماز بر او واجب نیست و بعد شش سال واجب میشود
و بعضی میگویند که هرگاه زنده متولد شود و صدا کند واجب میشود و بعضی گفته اند تا مکلف نشود واجب نیست
و این هر دو قول ضعیف است و بعضی سنت دانسته که قبل از شش سال را نماز بکنند بجهة بعضی
احادیث که وارد شده و اظهر آنست که محمول است بر تقیه و احتمال استحباب هم هست لیکن
احوط ترک است مبحث دوم اختیار نماز کردن بر میت بر کسی است که وارث میت است یا
و یا او رخصت دهد هر دیگری نماز نمیتواند کرد نه از خویشان او و نه از غیر ایشان مگر شوهر زن
که او بر همه کس مقدم است و احوط آنست که هرگاه میت وصیت کرده باشد که شخصی نماز را بر او
بکند و آن شخص وارث نباشد و ولی نباشد آن وصی بدون اذن وارث نماز نکند بلکه

مشهور میان علما وجوب نیست و آنما تقدیم بعضی از وراث میت بر بعضی پس آن بعد از این مذکور میشود
و از جمیع اصحاب ظاهر میشود که مراد او لویت از پیشنمازی یا رخصت دادن ولی در پیشنماز شدن کسی است
نه در مطلق نماز پس هرگاه کسی بر میت نماز کند یا داخل صف ماموین شود بدون اذن
ولی باکی نیست و گمان حقیر اینست که مراد نمازی باشد که وجوب کفائی با آن ساقط میشود خواه
فرادی باشد که کسی باید اول بار بر میت بجا آورد یا امامی باشد که بدون رخصت همیش باستید
و جمعی باو اقتدا کنند بجهت آنکه اشخاص در حالت و صلاح و مظنه اجابت دعا مختلف میباشند
گاه هست که ولی میخواهد که فرض نماز بر میت بفعل آن کسی ساقط میشود که باو اعتماد دارد نه غیر او و اما
در صورتی که منعقد شده پس داخل شدن در ماموین یا فرادی کردن در اثنای انعقاد جماعت
ضرری و نقصی بخواهش ولی ندارد و بدون رخصت او جایز است و هرگاه وارث میت پدر باشد
و پسر او پدر بر پسر مقدم است و پسر مقدم است بر غیر او و هرگاه پدر و پسر هیچکدام نباشند اختیار
با مادر و دختر است و دور نیست که مادر بر دختر مقدم باشد و با وجود بودن کسی از طبقه اول میراث
هیچکس از طبقه دویم ولایت ندارد و بعد از آنکه طبقه اول که پدر و مادر و اولاد است نباشند
اختیار با طبقه دویم است برادر و خواهر و اجداد است و دور نیست جد پدری بر برادر مقدم
باشد و بعد از آن هر کس بمیت نزدیکتر است مقدم است پس هر که نسبت بمیت داشته باشد
از جانب پدر و مادر هر دو مقدم است بر کسیکه از یکجهت نسبت داشته باشد و دور نیست برادر
پدری تنها بر مادری تنها مقدم باشد و همچنین سایر طبقات میت مثل اعمام و اخوال و اولاد ایشان و غیر

ایضا در آنها ملاحظه دوری و نزدیکی باید بشود و در هر طبقه از طبقات هرگاه مرد و زن هر دو باشد
یا دیوانه باشد و زن کبیره و عاقله که در آن صورت ولایت با زن است و بنده را
در هیچ طبقه ولایتی نمی باشد خواه دور باشد و خواه نزدیک و خواه غلام باشد و خواه کنیز و
هرگاه در یکی از طبقات میراث شخص بالغ عاقلی نباشد دور نیست که ولایت ساقط باشد
و بطبقه دیگر نمیرسد بلکه مسلمانان میتوانند نماز کرد نهایت احوط آنست که بدون اذن اهل طبقه دویم
کسی نماز نکند و احتمال دارد که اذن حاکم شرعی کافی باشد در این صورت لیکن دلیلی بر وجوب
هیچکدام ظاهر نیست و همچنین هرگاه ولی حقیقی که وارث در آن طبقه است غایب باشد
اظهر آنست که ولایت ساقط است حتی از حاکم شرع و مسلمانان مساویند و احوط
اعتبار اذن حاکم شرع است و هرگاه اولیا در مرتبه ولایت مساوی باشند
در یک طبقه پس حکم پیشنمازی کردن ولی در اینجا ملحق است بنماز یومیه در تقدیم
افقه بر اقرا چنانکه بیان کردیم در محل خود و همچنین در سایر مرجحات و همچنین هرگاه
اولیا اذن بدهند بدیگری که امامت کند در آن شخص هم ملاحظه این مرجحات بکنند
و این معنی مستحب است نه واجب و سنت است که هرگاه هاشمی باشد که
جامع شرایط امامت باشد ولی او را مقدم دارد و سنت است در جماعت نماز
میت که امام پیش بایستد و ماموم عقب سر هرچند یک نفر باشد خصوصا هرگاه
زن باشد و زنان در صف جماعت عقب مردان بایستند و هرگاه حایضی باشد

[illegible]

از صف جدا بایستد تنها و جایز است امامت کردن زن از برای زنان
نهایت مکروه است که پیش بایستد بلکه مستحب است که میان زنان بایستد
و همچنین است حکم جماعت مردان عریان و اگر حکم این را ملحق کنیم بهیئه پس باید
نشسته نماز کنند بجهت آنکه در جماعت ایمن از مطلع نیست و احوط عدم ترک
قیام است مبحث سیم کیفیت نماز میت و آن بنا بر مذهب امامیه پنج تکبیر است
و سنیان چهار تکبیر میدانند و هرگاه کسی خواهد از شیعیان که بر ایشان نماز کند
چهار تکبیر بگوید چنانکه مذهب ایشان است و مشهور آنست که ذکر و دعا در بین تکبیرات هم واجبست
و جمعی دعوی اجماع بر آن کرده اند و مشهور آنست که آن ذکر و دعا چهار است یکی شهادتین و دوم
صلوات بر محمد و آل محمد و سیم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات و چهارم دعا برای میت و جمعی
بر اینهم دعوی اجماع کرده اند و مشهور آنست که واجبست بعد تکبیر اول شهادتین را بگوید و بعد تکبیر
دویم صلوات را و بعد تکبیر سیم دعای مؤمنین و مؤمنات را و بعد تکبیر چهارم دعای میت را
و بعد پنجم دعای واجب نیست و بعضی از علما گفته اند که همه این چهار ذکر را بعد هر یک از تکبیرات
بگوید و اگر چنین کند بهتر است پس بنا بر مشهور اقوی اقل واجب نماز میت همین است که نیت کند
و تکبیر بگوید و بعد از آن بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از آن تکبیر
دویم را بگوید و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن تکبیر سیم را و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
و بعد از آن تکبیر چهارم را بگوید و بگوید اللهم اغفر لهذا المیت را بگوید و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید



و خلاص شود و بنا بر قول دیگر همه این ذکرها را بعد از هر یک از تکبیرات بگوید این اقل واجبست و افضل آنست
که ادعیه که در احادیث و کلام علما ذکر شده بخواند پس بنا بر قول مشهور بعد از نیت بگوید الله اکبر
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا فردا صمدا حیا قیوما لم یتخذ
صاحبة ولا ولدا لا اله الا الله الواحد القهار ربنا و رب آبائنا الاولین و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة پس بگوید الله اکبر اللهم صل علی محمد
و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی
ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و صل علی جمیع الانبیاء والمرسلین پس بگوید الله اکبر اللهم اغفر
للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات
انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر پس بگوید الله اکبر اللهم ان هذا عبدک و ابن
عبدک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان
کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه واغفر له اللهم اجعله عندک فی اعلی علیین و اخلف
علی اهله فی الغابرین وارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین پس بگوید الله اکبر و فارغ شود و مستحبست بعد
تکبیر پنجم بگوید اللهم عفوک عفوک و هرگاه میت زن باشد بگوید اللهم ان هذه امتک و ابنة
عبدک و ابنة امتک نزلت بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا
و انت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها و ان کانت مسیئة فتجاوز عنها
واغفر لها اللهم اجعلها عندک فی اعلی علیین و اخلف علی اهلها فی الغابرین وارحمها برحمتک یا ارحم

الرحمین و هرگاه خنثی باشد خواه ضمیرها را مذکر گوید و خواه مؤنث و بجای عبدک و ابن امتک گوید
رعک و بجای این ذریت بگوید ولد و بنابر قول بعض علما که همه اذکار اربعه هر یک از تکبیرات میخوانند
بهتر آنست که چنانکه در روایات وارد شده بخوانند و جامع ترین آن روایات روایت سماعه است
و در آنجا مذکور است که بعد هر یک از چهار تکبیر این دعا را بخوانند اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی ائمة الهدی و اغفر لنا و
لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم اللهم اغفر
لاحیائنا و امواتنا من المؤمنین و المؤمنات و الف قلوبنا علی قلوب اخیارنا و اهدنا لما اختلف
فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم اللهم هذا عبدک ابن عبدک و ابن امتک و انت
اعلم به افتقر الی رحمتک و استغنیت عنه اللهم فتجاوز عن سیئاته و زد فی حسناته و اغفر له و ارحمه
و نور له فی قبره و لقنه حجته و الحقه بنبیه صلی الله علیه و آله و لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده اینها که مذکور شد
در وقتی است که میت مؤمن باشد یعنی شیعه اثنی عشری هر چند معلوم نباشد که اصول دین خود را با دلیل تفصیلی
اخذ کرده باشد بلکه همینکه در بلد شیعیان است و از جملهٔ ایشان است همین بخوبی دعا میخوانند هر چند
بخصوص احوال او مطلع نباشند و هرگاه میت مخالف باشد بعد تکبیر چهارم او را نفرین کنند و بهتر آنست
که آنچه در اخبار وارد شده بخوانند پس اگر دشمن اهل بیت باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اخز عبدک فی
عبادک و بلادک اللهم اصله اشد نارک اللهم اذقه حر عذابک فانه کان یوالی اعداءک و یعادی
اولیاءک و یبغض اهل بیت نبیک و از برای آنکس که منکر حق باشد هر چند دشمن اهل بیت نباشد

بگوید

بگوید اللهم املأ جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه الحیات و العقارب و هرگاه مستضعف باشد یعنی
مذهب اهل خلاف را داشته باشد لکن از روی ضعف عقل و نادانی اختیار کرده باشد
یا آنکه مخالف اهل حق باشد اما عناد با ایشان نداشته باشد یا کسی باشد که اهل بیت را
دوست دارد و از دشمنان ایشان تبری نکند هر یک از اینها که باشد برای او این دعا را
بخواند اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم و دور نیست مستضعفین
شیعه که از حال ایشان دانیم که بجهة ضعف عقل معرفت درستی بدین و مذهب خود ندارند
و امامهای خود را بالتمام نمیشناسند لکن اقرار بدین امامیه دارند و از جملهٔ ایشان محسوب نیز
همچنین باشند و هرگاه میت غریب باشد و حال او معلوم نباشد و بلد او هم معلوم نباشد از برای
او بگوید اللهم ان هذه النفس انت احییتها و انت امتها اللهم ولها ما تولت و احشرها مع
من احبت و هرگاه میت طفل باشد بگوید اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا و فرطا و اجرا و مراد
از طفل نابالغ است هر چند نماز بر او واجب باشد و هرگاه یکی از والدین او کافر باشد
دعا را مخصوص مؤمن از آنها بکند مثل آنکه هرگاه پدر او مؤمن است بگوید اللهم اجعله لابیه
و لنا سلفا و اگر مادر او مؤمنه است بگوید اللهم اجعله لامه و لنا سلفا و بدانکه اگر تکبیری از تکبیرهای نماز
پس هرگاه عمدا تکبیر را ترک کند یا سهوا ترک کند و بخاطرش بیاید تا مطلبی بمیان آید و وقت
تدارک بگذرد نماز او باطل است مثل آنکه پشت بقبله کند یا فعل کثیر کند و هرگاه بخاطرش
بیاید قبل از این تدارک کند و هرگاه شک در عدد تکبیر کند بنا را بر اقل میگذارد و اگر بعد از نماز شک کند اعتبار ندارد

در وقتی که اعتبار کنیم نیت و قصد هر یک از تکبیرات را چنانکه اظهر اینست و آنها را هر یک را امتیاز دهیم از دیگری باینکه این تکبیر اولست و این تکبیر دوم است و همچنین خصوص صاحب بر مشهور که هر یک از آنها دعای مخصوص در عقب او است و با وجود این سهواً یکی از تکبیرات را با دعای او فراموش کنیم و تکبیر بعد او را با دعای او بخوانیم و بعد از آن بخاطر ما بیاید که سهواً گذشته ایم بجهة آنکه اگر بر گردیم و تکبیر فراموش شده را با دعای او بخوانیم و بعد از آن تکبیرها بعد آنرا مرتبه دیگر با دعا بخوانیم تعدد رکن لازم می آید و اگر نکنیم نقصان رکن لازم می آید و اگر همان سهو شده را با دعای بعد از این که خوانده ایم بخوانیم دلیلی بر آن نیست و همچنین اگر خواسته باشیم عدول کنیم و تکبیر بعد را تکبیر ما قبل آن انگاریم هم دلیلی بر آن واضح نیست و احوط در اینست لانها اعاده است و اگر اعتبار نکنیم نیت و قصد هر یک از تکبیرات را ظاهر آنست که اعاده تکبیر و دعا در کار نباشد همین که عدد را تمام کند کافیست و بنا بر این بجهة دعای فوت شده تدارکی در کار نیست و بهتر آنست که همان دعا که فوت شده بعد از باقی تکبیرات بخواند و این اشکالی که گفتیم هم وارد می آید در صورتی که شک در عدد کردیم یا شک را اول و دوم یا دوم و سیم یا غیر آن کردیم

بنا را قائل کنیم

و بنا را قائل گذاشتیم و تمام کردیم و بعد بخاطر آید که کرده بودیم باز در بسیاری از صورتها تعدد رکن لازم می آید و فقها متعرض این تفصیلات نشده اند و احوط بلکه اظهر اینست که قصد مرتبه عدد در تکبیرات معتبر است خصوصاً بنا بر مختار که واجب که بعد هر تکبیری دعای مخصوص آن خوانده شود و باین سبب در صورتهائیکه اشکال کردیم همه جا اعاده کند و اما زیاد کردن تکبیر در بین تکبیرات و ادعیه بقصد ذکر نه بجهة تکبیر نماز پس ظاهر اینست که ضرر ندارد و اما دعاها پس آنها جزء رکن نماز نیستند و زیاد و کم آن باعث بطلان نماز نمیشود و دعاهای سابق که فراموش شود بعد تکبیرات لاحق بخواند

مبحث چهارم

واجبست در این نماز نیت و حقیقت نیت را اگر دانستی و حاصل آن اینست که قصد کنی که این فعل معین را میکنم قربة الی الله و قصد وجوب و استحباب واجب نیست لکن احوط است و همچنین قصد اینکه واجب کفائیست ضرور نیست و واجبست قیام با امکان و قیام هم رکن این نماز است و هرگاه عاجز باشد از ایستادن بهر نحو که ممکن باشد بکند بتفصیلی که در نماز یومیه بیان کردیم و هرگاه با وجود کسیکه قادر بر قیام باشد شخصی که عاجز از قیام است نماز کند بنحویکه ممکن او باشد و اظهر آنست که نماز از قادر ساقط نمیشود و واجبست تعیین میت در نماز هرچند باشاره باشد و واجب نیست تشخیص او و شناسائی او بلکه همین قدر هم کافیست که نیت کند که هر کرا که امام نیت کرده است که بر او نماز کند و هرگاه گمان کند که میت زید است و بقصد زید نماز کند و آخر معلوم شود که عمرو بوده است نماز صحیح نیست بلی اگر قصد دارد که بهمین جنازه حاضر نماز کند هر که خواهد باشد خواه زید و خواه

عمر و لیکن ملاحظه داشته باشد که زیر است و بعد معلوم شود که عمر و بعد است در اینجا نماز صحیح است و واجب است
که در حال نماز رو بقبله بایستد و اینکه سر میت بجانب راست او باشد اگر در ماموم که صف
آنها از سر میت بگذرد و باید که میت را در آنحال رو به بالا بخوابانند و هرگاه سر میت را
بطرف چپ مصلی گذاشته باشند و نماز کرده باشند باید نماز را اعاده کنند مادامی که او را در قبر
نگذاشته اند و هرگاه او را در قبر گذاشته دیگر اعاده در کار نیست و باید که میت پیش روی
مصلی باشد و بسیار دور نباشد که در عرف نگویند که بر این میت نماز میکند بلکه مستحب است که چندان
بایستد که هرگاه بادی بوزد جامه او را بر روی میت بیندازد و اما هرگاه دوری بسبب کثرت
صفوف و نماز گزارندگان باشد پس آن ضرر ندارد هر چند بسیار دور شود و در این نماز
قرائت و سلامی واجب نیست و مشهور و اقوی آنست که رجحان هم ندارد بلکه سلام را هم گمان
نیست کسی قائل بجواز بغیر این چند از برای امام نیست و احادیثی که دلالت بر جواز
دارد موافق تقیه است و احوط آنست که قرائت هم نکند اگرچه حکم بحرمت آن بلکه مرجوحیت
آن محل اشکال است و شیخ دعوی اجماع بر کراهت آن کرده و شهید منع اجماع کرده است
و در این نماز طهارت از حدث شرط نیست اجماعاً و جنب و حایض هم میتوانند نماز کرد
لیکن مستحب است که با طهارت باشد و اما پاکی بدن و جامه از نجاسات پس اظهر عدم وجوب
و همچنین کلام در لزوم ساتر و ملاحظه سایر احکام جامه و بدن و غیر آن از شرایطی که در نماز
یومیه ثابت است و احوط آنست که همه آنها را بعمل بیاورد و جایز است تیمم کردن برای آن

با وجود آب چنانکه گذشت و اما جهر و اخفات در نماز میت پس اظهر استحباب جهر است
در تکبیرات از برای امام بجهة اعلام ماموین و بهمین جهة میتوان گفت که در دعاها هم
اقرب جهر است در وقتی که ماموین دعا را نخوانند و باید متابعت امام کنند تا بخوانند
خوانند چنانکه غالب مردم چنین اند و بعضی گفته اند در دعا مستحب است اخفات بجهة آنکه
ابعد است از ریا و اقرب است باجابت و این سخن در صورتی که محتاج باشند ماموین
بجهر مشکل است و اما در غیر امام پس ماموین اخفات کنند چنانکه طریقه اقتدا اگر در نماز است
و منفرد مختار است و شاید اخفات بهتر باشد خصوصا در دعاها مستحب است که امام
برابر کمر مرد بایستد و برابر سینه زن یا برابر سر زن و سینه مرد بایستد و هر یک استحباب بعمل
می آید و هرگاه خواهد بر مرد و زن هر دو یکنماز بکند جایز است و سنت است در این وقت
مرد را نزدیک امام بگذارند و زن را پیشتر از مرد بگذارند بسمت قبله و سینه زن را برابر کمر
مرد بگذارند که امام در مقام فضیلت نسبت بهر دو بایستد و هرگاه مرد و زن و طفل با هم
جمع شوند و خواهد که بر همه یکنماز بکند جایز است و چنانکه گفتیم مستحب است اول مرد را نزدیک
امام بگذارند و زن را در پیش مرد بجانب قبله بگذارند و اما پسر پس اظهر آنست که اگر شش سال
دارد که نماز کردن بر او واجبست او را متصل بمرد بگذارند و زن را بسمت قبله پیش از او بگذارند
و اگر شش سال ندارد زن را متصل بمرد بگذارند و پسر را از طرف قبله بگذارند و او را از زن
بر بنده مقدم میدارند یعنی با امام نزدیکتر میکنند و از اخبار و کلام علما مستفاد میشود که اشرف

و سنت است که امام ملکه ماموین هم باستند بعد از فراق از نماز جنازه را بر دارند و اگر کسی
دیگر نباشد که بر دارد بعضی از ماموین جنازه را بر دارند و تتمه بایستند تا جنازه بر خیزد و بسنت است
که نماز کنند در جایکه همیشه در آنجا نماز میشود تا بر مردم آسان باشد و جمعیت بیشتر شود و در حدیث
صحیح وارد شده که هر گاه بمیرد شخصی و در جنازه او حاضر شوند چهل نفر از مومنین و بگویند اللهم
انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا یعنی خداوندا بدرستیکه ما نمیدانیم از او مگر خیر و
تو دانا تری باو از ما حق تعالی میفرماید قد اجزت شهادتکم و غفرت له ما علمت مما لا تعلمون
یعنی بتحقیق که من قبول کردم و روا داشتم شهادت شما را و آمرزیدم از برای او آنچه را میدانم
از گناهان او که شما نمیدانید و کروهست نماز کردن در مسجدها بغیر مسجد مکه مشرفه و خلاف
کرده اند علما در تکرار نماز بر میتی که بر او نماز تمام کرده باشند و ظاهر اینست که جایز بودن
آن اتفاقی است لیکن بعضی مکروه دانسته اند مطلق و بعضی مستحب دانسته اند مطلق و بعضی مکروه دانسته اند
تکرار کردن بجماعت نه فرادا و بعضی گفته اند که کسی که نماز کرده است از برای او مکروهست
نه برای غیر او و بعضی علاوه کرده اند بر این مسئله آنکه در وقتیست که خوف نباشد بر میت و منافات
با تعجیل دفن نداشته باشد پس اگر خوف بر میت باشد و منافی تعجیل باشد مطلق مکروهست و احادیث
در این باب هم خلاف بسیار دارد و علامه در مختلف کراهت مطلق را نسبت بمشهور علما
داده است و ظاهر اینست که چنین نباشد چنانکه از کلام شهید ثانی ظاهر میشود و اظهر در نزد حقیر آنست
که جایز است بدون کراهتی از برای کسی که بر آن میت نماز نکرده است خواه امام باشد و خواه

مقدم است یعنی بامام نزدیکتر باشد پس هر گاه جمع شود اصناف مذکوره و غیر آنها مرد آزاد را
پیش امام میگذارند و بعد از آن پسر شش ساله را و بعد از آن غلام را و بعد از آن خنثی را
و بعد از آن زن را و بعد از آن پسر کمتر از شش سال را و بعد از آن دختر نابالغ را و در صورت
معارضه آزاد بودن با مرد بودن مثل آنکه زن آزادی باشد یا غلامی اظهر آنست جانب مرد
بودن مقدم است و مستحب است که جنازها را اندرج بگذارند یعنی که مردی را میگذارند و سر مرد
دویم را پهلوی کفل مرد اول میگذارند و همچنین و امام در میان آنها می ایستد و هر گاه زنی هم با آنها
باشد سر زن را پهلوی کفل مرد آخری میگذارند و سر زن دویم را پهلوی کفل زن اولی و همچنین
و بعد از آن امام در میان مردها می ایستد و نماز میکند بر همه و به آنکه یکنماز بر همه جنازها کردن
جایز است و در وقتی که همه از یک صنف باشند یعنی که بر همه نماز واجب باشد
یا بر همه سنت باشد اشکالی نیست قصد میکند که نماز میکنم بر همه این جنازها واجب قربة
الی الله یا سنت قربة الی الله و اگر مختلف باشند مثل آنکه بعضی از اینها طفل باشد که
کمتر از شش سال داشته باشد و باقی بر ایشان نماز واجب باشد در اینجا قصد قربت کافیست
دیگر نیت وجوب و استحباب نمیخواهد و سنت است از برای مصلی که در تکبیر اول دستهای
خود را بر دارد اجماعا و در باقی تکبیرات خلافست و اقرب استحباب است در جمیع هر چند
اشهر خلاف آنست و سنت است کندن کفش از پا بلکه برهنه کردن پا که زمین برسد
هم سنت است و مکروهست نماز کردن با کفش و با چکمه باکی نیست هر چند کندن آنهم بهتر است

در اکرام

خواه ماموم و خواه منفرد و همچنین جایز است که امامی که بجماعت نماز کرده اعاده کند برای
برای جماعتی دیگر که نماز نکرده اند چنانکه امیر المومنین علیه السلام بر سهل بن حنیف کرد که هر جماعتی
که میرسیدند و عرض میکردند یا امیر المومنین ما نرسیدیم بنماز بر سهل حضرت جنازه را میگذارد
و برای ایشان بر او نماز میکردند تا پنج نماز شد و از برای غیر اینها که گفتیم مکروه است مثل منفردی
که به تنهائی نماز کرده باشد و خواهد ثانیا منفرد اعاده کند یا امام و ماموم که نماز کرده باشند
بجماعت و خواهند ثانیا بجماعت بکنند یا هر یک خواهند فرادی بکنند و همچنین و اما ماموم
که یکدفعه بجماعت کرده باشند و خواهند ثانیا با جماعتی دیگر بکنند که امام هر دو جماعت یکی باشد
لیکن نماز را از برای طایفه دیگر اعاده بکند یا منفردی که یکدفعه کرده است و خواهد ثانیا بجماعت
بکند پس کراهت آن معلوم نیست چنانکه استحباب آن نیز وضوحی ندارد و ظاهر آنست که
منافات تعجیل مضر نباشد در انجائی که گفتیم کراهت نیست با اگر خوف فساد میت یا تلف
آن باشد در انجا دیگر کراهت معنی ندارد بلکه جایز نیست **مبحث هفتم** جایز نیست نماز کردن
قبل از غسل دادن و کفن کردن با امکان آنها پس اگر کسی عمدا یا سهوا نماز را قبل از غسل و کفن
بکند باطل است و باید اعاده کند و هر گاه کفن نداشته باشد او را در قبر میگذارند و عورت
او را میپوشند هر چند بخشت یا سنگ باشد و بر او نماز میکنند و اظهر در نزد حقیر اینست که این
در وقتی است که در بیرون نتوان عورت او را پوشاند و نماز کرد و اگر ممکن باشد این معلوم است
و ستر عورت واجب است هر چند ایمن باشد از نظر کننده و اگر اتفاق افتد که بر میت نماز نکرده باشند

157

تا دفن شده باشد پس اقوی در نزد حقیر اینست که واجب است نماز کردن بر قبر او
تا دامی که بدن او باقیست بر او صادق است که میت آدمی است و بعضی گفته اند
واجب نیست اما جایز است اما میتی که بر او نماز کرده باشند و دفن کرده باشند
در نماز کردن بر قبر آن خلاف است و مشهور آنست که جایز است از برای کسی که
بر او نماز نکرده است اینکه نماز کند لیکن اختلاف کرده اند در مدت در جواز بعضی گفته اند
تا یک شبانه روز و بعضی گفته اند تا سه روز و بعضی گفته اند تا دامی که صورت میت
متغیر نشده باشد و بعضی اطلاق کرده اند جواز را و مشهور علما که در اینجا حکم بجواز کرده اند
کراهت را گفته اند و این مؤید آنست که نسبت کراهت بمشهور در مبحث سابق چنانکه
علامه کرده است غفلت باشد یا آنکه کراهت مخصوص ما قبل دفن باشد و بهر تقدیر
اظهر در نظر حقیر آنست که جایز است که کسی که نماز بر میت نکرده باشد بر قبر او نماز
کند تا یک شبانه روز بلکه تا سه روز هم بدون کراهتی و اما آنکس که نماز بر میت کرده باشد
پس دلیلی بر جواز تکرار او بر سر قبر نیافتم و در کیفیت نماز بر قبر معتبر است آنچه در خارج
قبر معتبر بود از حاضر بودن میت و بسیار دور نبودن و اینکه سر میت بجانب راست مصلی
باشد و امثال اینها **مبحث هشتم** جایز است کردن نماز میت بجماعت و فرادی و در این نماز
امام متحمل نمیشود چیزی را از ماموم چنانکه در نماز یومیه قرائت را متحمل میشد و از ماموم ساقط
میشد پس ماموم واجب است که تکبیرات را بگوید و ذکرها را بخواند و نیت اقتدا لازم است

و تا امام تکبیر للاحرام را نگفته است داخل نمیتواند شد و هرگاه ماموم در بین نماز برسد میتواند
اقتدا کند هر چند در بین دو تکبیر باشد و انتظار نمیکشد که امام تکبیر بگوید که بعد از آن داخل شود
پس هرگاه در بین دعا برسد نیت کند و تکبیر بگوید و این یک تکبیر برای او محسوب است
و باقی تکبیرات را با امام میگوید و هر چه باقی میماند بعد از فراغ امام میگوید و جمعی از علما
گفته اند که این تکبیرات بعد فراغ امام را متوالی بگوید چنانکه در حدیث صحیح مضمون
آن وارد است و جمعی دیگر از علما حمل آن کرده اند بصورتی که بترسد که جنازه را بر دارند
و نباید جنازه را در جائی که نتوان بر او نماز کرد و احتیاط را اگر نه باید ذکرهای باقی
مانده را هم بگوید و این اقوی است و هرگاه جنازه را بر دارند تمام کند نماز را
هر چند در راه باشد هر چند در نزد قبر باشد و هر چند بعد دفن باشد چنانکه در حدیث وارد
شده است و این اشعار وجوب دعا هم دارد چنانکه گفتیم ولیکن اینرا باید مقید کرد بانکه
جنازه بسمت قبله برود و شرائط نماز فوت نشود و الا تکبیرات باقی مانده متوالی
بگوید و باین تصریح کرده اند جمعی از متاخرین و بیان کیفیت دعا خواندن آن کس را
که در اثنای نماز میرسد در کلام علما بر نخوردیم و قاعده اقتضای آن میکند که بعد هر تکبیری
ذکر آن تکبیر را بگوید و متابعت امام در ذکر واجب نباشد و آنچه باقی بماند بعد فراغ امام
خود میخواند و هرگاه ماموم سبقت کند بر امام در تکبیر پس اگر تکبیر احرام است نماز باطل است
عمدا باشد یا سهوا و هرگاه غیر آن باشد اگر سهوا باشد مستحب است که اعاده کند تکبیر را و اگر

عمدا باشد پس جمعی حکم کرده اند بانکه باید همانجا بماند تا امام باو ملحق شود نماز باطل نیست هر چند
گناه کرده است و حکم بصحت خالی از اشکال نیست و هرگاه سهوا ماموم پس افتد یک تکبیر
یا بیشتر پس نماز او صحیح است و تکبیرات را میگوید یا اذکار آن و ملحق میشود و هرگاه
عمدا باشد در آن اشکال سابق است مسئله جایز است نماز بر میت کردن
و دفن کردن آن در شب بدون کراهت و شیخ در مبسوط گفته که گذاشتن بروز افضل است
مگر آنکه خوفی بر میت باشد از ماندن آن تا صبح و این دور نیست بجهت آنکه در روز کثرت
نمازگذارندگان بیشتر میشود و امر بر دم آسانتر میشود هر چند عمومات تعجیل و خصوص روایت
جابر دلالت دارد که در شب دفن کنند و نماز جنازه در هیچ وقتی از اوقات پنجگانه
که در نماز نافله و غیر آن مذکور شد مثل وقت طلوع آفتاب و غروب آن و غیر اینها
کراهتی ندارد و اگر اتفاق افتد نماز میت در وقت نماز فریضه یومیه پس اگر یکی مضیق
باشد و دیگری موسع مضیق را مقدم میدارند هر چند نماز میت باشد مثل آنکه بر میت خوف
و فساد یا تلف باشد و وقت نماز فریضه وسعت داشته باشد و هرگاه وقت هر دو
موسع باشد جایز است تقدیم هر یک لکن افضل آن است که نماز فریضه را مقدم میدارند
و اما اگر وقت هر دو تنگ باشد پس بظاهر اقوی آنست که فریضه را مقدم دارد هر چند
لازم آید که میت را بی نماز دفن کنند و در این صورت نماز را بر قبر او میکنند که بانکه ممکن
نباشد دفن میت و کسی دیگر نباشد که دفن کند و میسر نشود دیگر نماز فریضه را معارضه

با این نماز فریضه و دفن میت شبیه نه نماز میت پس در این صورت ظاهر نیست که دفن مقدم است
نهایت این صورت بسیار نادر است که ممکن نشود جمع با این نماز فریضه و دفن هر چند
با ایما و اشاره باشد زیرا که هرگاه ممکن باشد که نماز فریضه را با ایما و اشاره بکند و مشغول
دفن بشود باید جمع با این هر دو بکند بجهة آنکه احترام مسلم مقدم است بر احتمال وجوب
نماز با امکان و نماز مضطر اینست و ظاهر اینست که حکم سایر نمازهای واجبی حکم فریضه
یومیه باشد مسئله هرگاه جنازه را در اثنای نماز بر جنازه دیگر حاضر کنند جایز است
که هر دو را شریک کنند پس تکبیر اول را تکبیر اول دومی و دومی را دومی قرار میدهند و نیت نماز
بر دومی را میکنند و تکبیر را القصه هر دو میکنند و دعای هر دو رابعه تکبیر میخوانند و صلوات را
برای اولی میخوانند و شهادتین را برای دومی و همچنین تا باخر و همچنین هرگاه جنازه
سیمی بیارند او را با این دو جنازه شریک میتوان کرد و لیکن افضل آنست که نماز را
بر اولی تمام و برای دیگری از سر گیرد دیگر آنکه خوف باشد بر دیگری در قطع کردن نماز
و از سر گرفتن باعث رفع خوف از او بشود و منع ضرری هم بر اولی نشود پس در اینجا
قطع کند و از سر گیرد و هر دو را شریک کند و اما قطع نماز و از سر گرفتن بدون خوف
پس احوط ترک است در دفن میت و مقدمات آنست و در آن چند مبحث است
سنت است مشایعت جنازه یعنی با جنازه راه رفتن و در آن ثواب عظیم است
ابن بابویه در کتاب عقاب الاعمال روایت کرده است از رسول خدا که هر کس مشایعت
کند جنازه را

کند جنازه را پس از برای او است بهر گامی تا برگردد صد هزار حسنه و محو میشود از او صد هزار
سیئه و بلند میشود از برای او صد هزار درجه پس اگر نماز کند بر آن میت مشایعت
جنازه او خواهد کرد صد هزار ملک که همه آنها طلب آمرزش میکنند برای او پس اگر حاضر
در دفن آن جنازه موکل میکند بر او جماعت ملائکه را که طلب آمرزش میکنند برای او تا از قبر مبعوث
شود و شرط نیست در تحقق مشایعت که همراه میت برود تا دفن او را بکنند یا نماز را بکنند بلکه
هر قدر که با میت راه میرود همان قدر ثواب دارد و در پشت سر جنازه و در طرف جنب
و راست راه رفتن بهتر از پیش روی او است و از بسیاری از علما نقل شده است که در پیش
رفتن و بعضی گفته اند که مکروه نیست و بعضی گفته اند که هرگاه جنازه دشمن اهل بیت باشد واجب است
که عقب آن رود بجهة آنکه ملائکه عذاب استقبال میکنند او را با نوع عذاب چنانکه در احادیث
وارد شده بلکه در احادیث مطلق خلاف مذهب مذکور است و اقرب کراهت است مطلقا
و مکروه است سوار شدن در حال مشایعت مگر در عذر دیگر در حال برگشتن و سنت است که
در آن حال تفکر عاقبت و خاتمه امر خود باشد و خاشع و شکسته حال باشد و پند پذیر بشود بمرگ و مکروه است
خنده و لهو کردن و از بعضی اخبار بر می آید که مکروه است ترک ردا و بعضی حرام دانسته اند و این
در غیر صاحب جنازه است که او ردا را میگذارد تا فرق باشد میان او و سایر مردم بلکه مستحب است
که صاحب عزا مطلقا ممتاز باشد از دیگران بعلامتی که او را بشناسند و سنت است جنازه را بر دوش
کشیدن و در آن دنائتی حاصل نمیشود و منافی مروت و عدالت نیست و ثواب عظیم دارد و سنت است

که جنازه چهار گوشه   وبهر نحو که باشد و فضل در کیفیت این سنت بنا بر مشهور
اقوی که اول طرف راست جنازه را که دست چپ میت است از پیش بگیرد بدوش چپ
خود و بعد از آن پایه بطرف پای چپ میت که گوشه راست آخر تابوت است و از آن
بگیرد و بعد از آن گوشه چپ تابوت که پای راست میت در آن است بگیرد بدوش راست
خود و بعد از آن بر دو گوشه چپ تابوت را که دست راست میت در آنست بدوش
راست خود بگیرد و بعضی بر عکس این گفته اند و احادیث هم درین ظاهر است لیکن اقوی مشهور است
بجهه حدیثی که ابن ادریس در آخر سرائر نقل کرده که صریح است در این و ظاهر روایات علمای ما
سابق نیز همین است و این منافات ندارد با آنکه در روایت علما فرموده اند که مثل
دور آسیا بگردد و بجهه آنکه دور آسیا آنست که دور را قطع کند و حرکت از طرف راست
و چپ ملحوظ نیست و این روایت بر عامه که ایشان دور را قطع میکنند و بعد از گرفتن
دست و پای یکطرف جنازه میروند بجانب دست طرف دیگر و بعد از آن می آیند
بطرف پای طرف دیگر چنانکه روایت فضل بن یونس دلالت بر آن دارد و احوط آنست
که بمقتضای هر دو قول عمل کند   سنت است از برای کسی که جنازه را ببیند آنکه بگوید
الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی
تعزز بالقدرة و قهر عباده بالموت و در حدیث است از حضرت صادق ع بسند معتبر آنکه
فرمودند که هر که بگوید این را نمیماند ملکی در آسمان مگر آنکه میگرید از روی رحمت و رقت

او همچنین سنت است که بگوید الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم   دفن کردن میت
واجب کفائی است و بفعل بعضی از مکلفین از دیگران ساقط میشود و اقل واجب آنست که او را
در گودالی پنهان کنند که محفوظ نماند بدن او از درندگان و پوشیده باشد بوی او از بنی
نوع انسان و جایز است که او را در سردابی بگذارند و کافی نیست آنکه او را در تابوتی
از سنگ یا غیر آن بگذارند در روی زمین و همچنین کافی نیست که خانه کوچکی در روی زمین
بسازند که او را پنهان کند بلی هرگاه در تابوت بگذارند و در زمین دفن کنند جایز است
لیکن کراهت دارد و اینها که گفتیم در حال اختیار است و اما حال اضطرار از مثل آنکه زمین
بسیار سخت باشد که نتوان قبر کند یا برف بسیار باشد یا زمین یخ کرده باشد و نتوان
او را بجای دیگر نقل کرد بسبب دوری یا خوف فساد میت یا امثال اینها در اینجا هر
نحو میسر شود که خانه در روی زمین بسازند یا در تابوت سنگی یا امثال آن در روی
زمین پنهان کنند چنان کنند و لیکن بقدر مقدور ملاحظه آن دو حکمت را بکنند یعنی محفوظ
ماندن بدن او از درندگان و مخفی بودن بوی او از انسان و هرگاه هر دو بعمل نیاید هر کدام
که ممکن است بعمل آورند و کسی که در دریا بمیرد واجب است که او را غسل دهند و کفن کنند و نماز
را او بکنند و او را بخشکی برند بجهه دفن یا صبر کنند تا بخشکی برسد و هرگاه ممکن باشد و حرجی لازم
نیاید و فسادی بمیت رو ندهد و هرگاه ممکن نباشد در تاخیر یا یکی از این امور حاصل شود او را
در خمره یا آنچه شبیه آن باشد بگذارند و سر او را ببندند و در دریا بیندازند یا آنکه او را سنگین کنند

بایکه سنگی یا آهن بپای او بسته به جای دیگر او و یا ته بسته اندازند که فرو رود و احوط آنست که در حین
انداختن رو بقبله باشد هر چند وجوب آن ظاهر نیست بلی واجب نیست قبر و مردار خوابانیدن میت
بر دست راست در حالی که روی او بقبله باشد و همچنین در خانه کوچکی که برای او در روی زمین مباح
در حال اضطرار و هرگاه زن کافره بمیرد و حامله باشد از مسلمان او را در مقبره مسلمانان دفن میکنند و پشت
او را بقبله میکنند تا روی آن طفل بقبله باشد مبحث [illegible] سنت است که قبر را گود کنند بقدر قامت
انسان تا تجه چنبر کردن انسان و زیاده بر اینجا کرده است و فرقی در این باب میان مرد و زن نیست
و مستحب است که لحد بکنند از برای قبر و آن چنین است که وقتی که قبر تمام کنند در جانب قبله آن مکانی تسبیحی
بدیوار قبر میکنند متصل بزمین که میت را در آنجا بگذارند و شق که هست دارد و شق آن است که
در قبر گودی شبیه نهر میکنند که میت را در آنجا میگذارند و سقف بر آن قرار میدهند بلی هرگاه
زمین سست باشد که لحد نتوان کند شق کنند و اگر نتوانند شد که در اینجا شبیه لحدی در جانب
قبله از خشت و گل و مثال آن بسازند بهتر است از شق و سنت است که لحد وسیع باشد بقدری
که توان نشست مبحث پنجم سنت است که جنازه مرد را در نزد پای قبر بگذارند و از آنجا داخل
کنند و جنازه زن را به پهلوی قبر از رو قبله بگذارند بعضی گفته اند مستحب است که چون جنازه
نزدیک قبر برسد بر زمین بگذارند و لحظه درنگ کنند بجهه مهیا شدن از برای دفن و ساکن شدن
هول قبر بگذارند و بعد از آن دفن کنند و در این فرقی میان مرد و زن نیست و از کلام جمعی ظاهر میشود
که نقل کردن سه دفعه از برای مرد است و شهید ثانی در شرح لمعه نسبت آن را بمشهور داده گرچه
در اخبار حکایت سه دفعه مذکور نیست و در باب نجات حدیثی ابن بابویه در علل الشرایع نقل

کرده و آن حدیث شامل مرد و زن همه هست گویا ایشان باو برنخورده اند و ابن بابویه در من
لا یحضره الفقیه نیز فتوی بمضمون آن داده و کلام بعضی دیگر هم ظاهر در عدم فرق است و کلام بعضی
مشتبه است و مقصود ایشان وضوحی ندارد و بهر حال اظهر نیست که فرقی مابین مرد و زن نیست
و سنت است که مرد را سر او را از جانب پای قبر داخل کنند باین نحو که اول سر او داخل قبر شود
و بعد از آن باقی بدن بخلاف زن که او را بعرض داخل میکنند که سر و پای او یکدفعه داخل قبر
شود و مکروه است که ارحام میت او را داخل قبر کنند و هرگاه میت مرد باشد و هرگاه زن
باشد بهتر آنست که شوهر او او را به قبر بگذارد و بعد از آن ارحام محارم و هرگاه اینها نباشند
زن صالحه او را بقبر بگذارد و هرگاه ممکن نشود مرد بیگانه صالحی و اگر پیر باشد بهتر است و هر کدام
نزدیکتر باشند بزن خصوصا شوهر طرف پاهای او را بگیرد و سنت است که هرگاه میت زن باشد
جامه بر روی قبر بپوشانند تا وقتی که بر او خشت بچینند و فارغ شوند و سنت است آنکه کسی که میت را
داخل قبر میکند و خود داخل قبر میشود سر و پا برهنه باشد و همه بندهای خود را باز کند غیر بند ردا یا جامه
و سنت است که در وقتی نزدیک قبر میگذارد بگوید اللهم عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت
خیر منزول به و اگر زن باشد بجای عبدک در اول امتک بگوید و بجای نزل نزلت بگوید و همچنین
در مواضع دیگر از دعاها که بعد مذکور میشود و تفاوت مرد و زن را در کلمات و اعراب و ضمایر ملاحظه
کنند و در وقتی که میت را داخل کنند بقبر و بگوید بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم الی رحمتک
لا الی عذابک اللهم افسح له فی قبره و لقنه حجته و ثبته بالقول الثابت و قنا ایاه عذاب القبر و مبحث ا

که در وقتی که او را در قبر میگذارند بندهای کفن را از جانب سر و پا بگشایند و رو را باز کنند
و پهلوی رو را بر زمین بگذارند و از برای او زیر سری از خاک بسازند و در پشت سر او خشتی یا کلوخی
بگذارند شاید بهتر باشد سنت است که در وقتی که او را در قبر گذاشت بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و بخواند سوره حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد
و آیة الکرسی و آنکه بگوید بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله
اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم افسح له فی قبره و الحقه بنبیه صلی الله علیه و آله اللهم ان کان محسنا
فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه پس بگوید اللهم جاف الارض
عن جنبیه و صاعد عمله و لقه منک رضوانا آنکه بگوید اللهم عبدک و ابن عبدک و ابن امتک
نزل بک و انت خیر منزول به. اللهم افسح له فی قبره و لقنه حجته و الحقه بنبیه صلی الله علیه و آله
و قه شر منکر و نکیر بگوید اللهم هذا عبدک فلان و بجای فلان نام او را بگوید و ابن عبدک قد
نزل بک و انت خیر منزول به قد احتاج الی رحمتک اللهم لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم بسره
نحن الشهداء بعلانیته اللهم جاف الارض عن جنبیه و لقنه حجته و اجعل هذا الیوم خیر یوم اتی
علیه و اجعل هذا القبر خیر بیت نزل فیه و صیره الی خیر مما کان فیه و وسع له فی مدخله و آنس وحشته
و اغفر ذنبه و لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده و آنکه بگوید اللهم یا رب عبدک و ابن عبدک نزل بک
و انت خیر منزول به اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و الحقه بنبیه محمد
و صالح شیعته و اهدنا و ایاه الی صراط مستقیم اللهم عفوک عفوک و مستحب است تلقین شهادتین و اسماء

ائمه

١٧١

ائمه و سایر عقاید حقه و سنت است که در این حال دست راست را زیر شانه راست میت
بکند و دست چپ را بر شانه چپ بگذارد و حرکت بدهد میت را و شروع کند در تلقین و ذکر
شهادتین و اسماء ائمه به هر عبارتی که بگوید خوب است و جامع ترین صورتها تلقین آن است که بعض علما
ذکر کرده اند و آن این است که در اول سه بار بگوید اسمع افهم و اگر زن باشد بگوید اسمعی افهمی
یا فلان ابن فلان و بجای فلان ابن فلان نام او و پدر او را بگوید و اگر نام او را نداند بگوید یا عبد الله و ابن
عبد الله و اگر زن باشد بگوید یا امة الله ابنة عبد الله هل انت علی العهد الذی فارقتنا علیه من شهادة
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و سید النبیین و خاتم
المرسلین و ان علیا امیر المؤمنین و سید الوصیین و امام افترض الله طاعته علی العالمین و
ان الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و القائم الحجة المهدی صلوات الله علیهم ائمة المؤمنین و حجج الله
علی الخلق اجمعین و ائمتک ائمة هدی ابرار یا فلان بن فلان و نام آن شخص و پدر او را بگوید اذا
اتاک الملکان المقربان رسولین من عند الله تبارک و تعالی و سألاک عن ربک و عن نبیک و عن
دینک و عن کتابک و عن قبلتک و عن ائمتک فلا تخف و قل فی جوابهما الله جل جلاله ربی
و محمد صلی الله علیه و آله نبیی و الاسلام دینی و القرآن کتابی و الکعبة قبلتی و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب امامی و الحسن بن
علی المجتبی امامی و الحسین بن علی الشهید بکربلا امامی و علی زین العابدین امامی و محمد باقر علم النبیین امامی
و جعفر الصادق امامی و موسی الکاظم امامی و علی الرضا امامی و محمد الجواد امامی و علی الهادی امامی

والحسن العسکری امامی والحجة المنتظر امامی مولای صلوات الله علیهم اجمعین ائمتی وسادتی وقادتی وشفعائی
بهم اتولی ومن اعدائهم اتبرء فی الدنیا والاخرة ثم اعلم یا فلان بن فلان ان الله تبارک وتعالی
نعم الرب وان محمد صلی الله علیه وآله نعم الرسول وان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب واولاده الائمة الاحد
عشر نعم الائمة وان ما جاء به محمد صلی الله علیه وآله حق وان الموت حق وسؤال منکر ونکیر فی القبر
حق والبعث حق والنشور حق والصراط حق والمیزان حق وتطایر الکتب حق والجنة حق
والنار حق وان الساعة آتیة لاریب فیها وان الله یبعث من فی القبور پس بگوید افهمت یا فلان
ودر حدیث است که میت در جواب میگوید بلی فهمیدم پس بگوید ثبتک الله بالقول الثابت هداک الله
الی صراط مستقیم عرف الله بینک وبین اولیائک فی مستقر من رحمته پس بگوید اللهم جاف الارض
عن جنبیه واصعد بروحه الیک ولقه منک برهانا اللهم عفوک عفوک پس بعد از آن خشت در لحد
بگذارند وخشت را متصل بهم بگذارند واگر رخنه داشته باشد بگل ومثال آن مسدود کنند که خاک بر میت
نریزد ونشاید آجر هم میتوان چید لیکن شاید گل وخشت افضل باشد وبهتر آن است که از سر شروع کنند
بخشت چیدن ومستحب است که در وقت چیدن خشت این دعا بخواند اللهم صل وحدته وآنس وحشته
وآمن روعته واسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک للظالمین و
در روایت دیگر اللهم ارحم غربته وصل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته واسکن الیه من رحمتک رحمة
یستغنی بها عن رحمة من سواک واحشره مع من کان یتولاه ومستحب است آنکه بیرون آید از جانب پای قبر
خواه میت مرد باشد وخواه زن ودر وقتی که بیرون رود بگوید انا لله وانا الیه راجعون والحمد لله رب العالمین

اللهم ارفع

اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین واخلف علی عقبه فی الغابرین وآنکه بریزند حاضران خاک را
با پشتهای دستهای خود ودر آن حال بگویند انا لله وانا الیه راجعون وآنکه در این حال سه مرتبه بپشت دست
خاک بریزند وبگویند اللهم ایمانا بک وتصدیقا بکتابک هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله واگر
شکم دست را از خاک پر کند وقدری نگاه دارد وبریزد سه مرتبه بگوید ایمانا بک وتصدیقا ببعثک هذا ما وعدنا
الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما هم خوب است چنانکه در روایت معتبری وارد
شده وشاید اینهم مستحب دیگر باشد وریختن بپشت دست هم مستحب دیگر پس دو را بکند بهتر خواهد بود ومستحب نیست
از انجمله ارحام میت بلکه مکروه است بجهة ایشان خاک ریختن بعلت آنکه باعث قساوت قلب میشود ودوری
از رحمت خدا مستحب است که قبر را چهار گوشه بسازند ومسطح وهموار کنند وبلند کنند از زمین بقدر
چهار انگشت تا بقدر یک وجب واز این بیشتر بلند کردن خوب نیست وشاید اگر بقدر چهار انگشت گشاده
بهتر باشد وسنت است ریختن آب بر روی قبر وبهتر آن است که باین نحو باشد که در روایت سالم بن
مکرم وارد شده که بعد از هموار کردن رو بقبله بایستد وقبر را در پیش روی خود بگیرد وآب بریزد از جانب سر میت
از طرف قبله ودور دهد آب را بر قبر از چهار جانب تا برگردد بجانب سر میت وآب را قطع نکند تا دور
تمام شود وهر چه از آب زیاده آید بریزد در وسط قبر وسنت است بعد از آب ریختن که دستها را بگذارند بر قبر
وانگشتان را از هم بگشایند ودست خود را بر قبر فرو بگذارند که اثر دستها بر خاک بماند ودر آن حال
بگوید اللهم ارحم غربته وصل وحدته وآنس وحشته واسکن الیه من رحمتک ما یغنی بها عن رحمة من سواک
والحقه بمن کان یتولاه وهم بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا واسکن الی قبره

من رحمتک تغنیه بها عن رحمة من سواک و بهتر آنست که این دعا را در حالی که رو بقبله باشند
بخوانند و مستحب است که اثر دست در خاک بماند در غیر حال اول دفن معلوم نیست و دلیلی بر غیر آن
نیافتم و در حدیث صحیح است که هر کس بیاید در نزد قبر مؤمن خود و دست بر قبر گذارد و هفت مرتبه برادر
انا انزلنا را بخواند ایمن شود از فزع بزرگ یعنی فزع قیامت و این مضمون در چندین روایت نقل شده
و در بعضی از آنها فرموده اند که رو بقبله بخواند و سنت است که بعد از برگشتن مردم ولی میت
به بلندترین صدای خود او را تلقین کند بنحوی که گذشته است و اگر خواهد دیگری را امر کند که تلقین کند
و این تلقین سیم است و در احادیث فرموده اند که این باعث آن میشود که دیگر نکیرین از سؤال قبر
نکنند و بهتر آنست که در حال تلقین رو بقبله نشسته در نزد سر میت و هر گاه تقیه و خوف باشد هموار
بگوید و از برای اطفال تلقین نیست نهایت شهید رح فرموده است که ممکن است که بجهت اشعار آنها را
تلقین نمایند و مستحب است که در نزد سر میت علامتی بگذارند از سنگ یا چوب معلوم باشد بلکه
اسم او را بر لوح سنگ یا چوب نقش کنند و حکمت اینها اینست که معلوم باشد تا زیارت او بکنند و
ثواب بجهت زیارت و میت هر دو حاصل شود و مستحب نیست مکروه است فرش کردن قبر به تخته و چوب مثل
آن مگر ضرورتی باشد مثل آنکه زمین آب بر می‌آورد یا رطوبت بسیار دارد در آن وقت کراهت ندارد
بود اما فرش کردن قبر بجامه‌ها و فرشها پس ظاهر آن است که حرام است و همچنین است چیزی دیگر با او
دفن کردن از چیزهائی که قیمتی داشته باشد اما پوشیدن قبر و لحد به تختهای چوب پس دلیلی بر کراهت آن
نیست و مکروه است که در قبر بریزند از غیر خاک خود آن قبر و گلی که از غیر او باشد در او کار کنند بلکه باید

از خاک

از خاک او گل بسازند و ابن جنید از علما گفته است که این در وقت دفن است اما بعد از آن که
میت و اما خشت که بجهت لحد کار میشود و همچنین در آجر و گچی که روی قبر را بآن محکم میکنند ظاهر آنست که
در اینها کراهت نباشد خصوصاً در خشت لحد که جز ما کرده نیست بجهت عدم امکان خشت غالباً مگر از آن
گچ کاری کردن قبر یعنی گچ مالیدن و سفید کردن و بعضی گفته اند که این کراهت بعد از کهنه شدن
قبر است و نه در اول امر و اول اشهر و اظهر است و ظاهر آنست که کار گچ کردن با آجر و سنگ بجهت
ساختن قبر مکروه نباشد خصوصاً در بلادی که خاک آن زبون باشد و محتاج باشد باستحکام قبر بکار کردن
و همچنین مکروه است نو کردن قبر بعد از اندراس و کهنه شدن یعنی از نو صورت قبر را ساختن اما هر گاه
شکستی بهم رسانده باشد یا سوراخی شده باشد مرمت کردن و تصحیح آن معلوم نیست که مکروه باشد و بعضی
گفته اند که هر گاه مقبره وقف باشد و میت خاک شده باشد حرام است نو کردن قبر بجهت آنکه مانع میشود مردم را
از آن دفن کردن و بعد از خاک شدن میت را دیگر حقی در آن زمین نیست و این سخن در وقفی
که احتیاج مردم بآن زمین ثابت باشد خوب است و اگر نه حکم بحرمت مشکل است و مکروه است بنا کردن
جائی در سر قبر و مسجد قرار دادن آن و نماز کردن در آن و بدانکه علما استثنا کرده اند این امور را یعنی
گچ کاری و نو کردن و خانه ساختن و نماز کردن قبور انبیا و ائمه علیهم السلام را بسبب اجماع و اخبار
که از فضیلت تعمیر آنها و متوجه شدن آنها وارد شده و همچنین در نماز کردن در آنجاها و ثواب و فضیلت
بسیار داشتن نماز در آنجا بلکه چنین است قبور اولاد ائمه و علما و صلحا چنانکه همیشه در همه عصرها متداول بوده
در میان عامه و خاصه و مکروه است دفن کردن دو میت در یک قبر مگر در حال ضرورت و اما هر گاه

دفن کرده باشند و بعد از آن خواهند قبر او را بشکافند و میت دیگر در او گذارند اظهر در آن حرمت است اما
سردابها که متعارف است که بجهة اموات متعدده میسازند پس جمعی از علما گفته اند که مکروه است در آنها
گذاشتن دو میت و بیشتر و اما در اینجا قولی بحرمت در غیر دفعه اول نیست و در سرداب را گشودن و میت را
دفن کردن پیش قبر گویند که حرام باشد تتمه مکروه است نقل کردن میت از بلدی به بلدی دیگر که
مستحب است که او را دفن کنند و آن نقل کردن منافات ندارد با تعجیل و از این معنی استثنا کرده اند نقل باماکن
مشرفه را و ظاهر این مسئله اجماعی علماست بلی شرط کرده اند که باعث هتک میت و خواری او نباشد
مثل آنکه بوی بد او مردم را متاذی کند و خون و چرک از او روان باشد و مکرر او را از جنازه برآرند
و بار کنند و امثال اینها با وجود وصیت میت یا علم بحال او که با این منزلها راضی بوده است که آن را بآن اماکن
ببرند این شرط مشکل است بلی هرگاه معلوم شود که بردن او میسر نیست مگر باذیت جمعی از مومنین بلکه مریض شدن
ایشان یا فوت شدن بعضی بجهة عدم امکان مفارقت و لزوم رفاقت در این صورت با وجود وصیت
و علم برضای او هم میتوان نقل کرد و بعضی از علما گفته اند که جایز است نقل میت بغیر مشاهد ائمه در وقتی که آن مقبره
جماعتی از صلحا یا شهدا باشند که از برکت ایشان و برکت زیارت ایشان منقطع شود و این سخن بد نیست
و ظاهر است که اشکالی در مثل نقل کردن بدار المؤمنین قم نباشد خصوصا هرگاه مستلزم هتک و ناخوشی
منزلت میت نشود و این سخنها در وقتی است که قبل از دفن خواهند نقل کنند اما نقل کردن میت بعد از دفن
پس در غیر نقل بمشاهد مشرفه مشهور حرمت است و بعضی جایز دانسته اند اگر مصلحتی برای میت در آن باشد و بعضی
مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند در غیر مشاهد حرام است و در مشاهد جایز است و منقول در وصیت خصوصا در وقتی

که مرده هرگاه

که وصیت کرده باشد که او را باماکن مشرفه ببرند و از راه سهو یا عصیان در جای دیگر دفن کرده باشند بلکه در صورت
اظهر وجوب است و کلام در لزوم هتک و خفت و خواری میت همان است که مذکور شد که هرگاه وصیت ٧٤
نکرده باشد یا از حال او رضای او معلوم نباشد نقل نکنند در غیر این دلیلی بر منع و نبش نیست و اینها در وقتی است
که دفن حقیقی شده باشد و اما هرگاه در تابوتی عاریه دفن کرده باشند بجهة آنکه در وقت امکان نقل کنند امر
سهل است و اینهمه مذکور شد در غیر شهید است و شهید را در همانجا که شهید شده دفن میکنند و نبش است
جمع کردن اقربا و خویشان در یک مقبره که برای اهل آنها آسان باشد زیارت آنها تتمه حرام است شکافتن
قبرها و علما دعوی اجماع کرده اند بر آن و استثنا کرده اند از این چند مواضع اول آنکه میت که پوسیده
شده باشد و خاک شده باشد که جایز است شکافتن و قبر کردن آن بجهة میتی دیگر خواه زمین وقف
قبرستان باشد یا مباح باشد یا ملک کسی باشد و زمینها و هواها اختلاف دارند در بلاد و در بعضی بلاد زود
میپوسد و در بعضی دیگر دیر و هرگاه شک داشته باشند در پوسیدن میت رجوع باهل آن شهر و وقوف میکنند
پس اگر در این حال بشکافند و ظاهر شود که میت بحال خود هست باز قبر را پر کنند و بحال خود بگذارند
اما اگر بعضی از استخوانها در آن ظاهر شود همان استخوانها را ثانیا در آنجا دفن کنند و ظاهر آنست
که در آنجا میت دیگر را میتوان گذاشت خصوصا از بلادی که مقابر ایشان وسعتی ندارد دوم
در وقتی که میت را در زمین غصبی دفن کرده باشند و صاحب آن راضی نشود و میت را در جامه غصبی کفن
کرده باشند و صاحب آن بقیمت آنهم راضی نشود که در این دو صورت قبر را می شکافند تا مال صاحب
خود برسد و در هر دو صورت افضل از برای صاحب مال رخصت دادن و قیمت گرفتن است اما اگر

در جامهٔ حریر دفن کنند باشد معلوم نیست و جواب نگفته اند سیم دیدن وقتی است که خواهند شاهد گیرند بر موت
آن شخص یا او را نشناسند و زن او داند که او مرده است تا عده بدارد و تواند شوهر کند و ترکه او تقسیم شود و غیر اینها
از اموری که متعلق بمردن او میشود و این در وقتی است که ممکن باشد شناختن او پس اگر مدتی گذشته
باشد که صورت او متغیر شده باشد که نتوان شناخت جایز نیست شکافتن چهارم وقتی که در قبر چیزی
افتاده باشد که قیمتی داشته باشد و واجب نیست بر مالک قبول قیمت آن پنجم هرگاه میت را بی غسل یا بی کفن
یا بی نماز دفن کرده باشند یا رو بقبله نکرده باشند در جواز شکافتن قبر جهت تدارک این امور خلاف است
و اظهر آنست که جایز نیست خصوصاً با وجود آنکه پیش مذکور شد در حکم نماز میت بر قبر او ششم هرگاه در زمین
مملوکی قبر کنده باشند بعد از آن زمین را بغیر کشند در آن نیز خلاف است و اظهر عدم جواز است
مطلب ششم در ملحقات این باب و در آن چند بحث است بحث اول هرگاه زنی حامله باشد
و طفل او در شکم او بمیرد و یقین یا علم بمردن طفل حاصل شد هرگاه ممکن شود بدوائی و علاجی آن طفل را ساقط کنند
چنان کنند هرگاه میسر نشود بهر نحو که آسانتر باشد چنان کنند و اگر منحصر شود در اینکه طفل را پاره پاره
کنند و بیرون آورند باید بکنند تا مادر او محفوظ بماند و این امر را اولا باید زنان متوجه شوند و هرگاه
ممکن نباشد یا از زنان بر نیاید و شوهر او هم نباشد مردان محارم او متوجه شوند و هرگاه اینهم
متعذر باشد مردان بیگانه متوجه شوند و هرگاه زن حامله بمیرد و طفل در شکم او زنده باشد اگر توانسته
که بدون پاره کردن شکم آن زن طفل را زنده بیرون آورند چنان کنند و اگر ممکن نشود شکم او را
پاره کنند و طفل را بیرون آورند و بعد از آن شکم او را بدوزند و جمعی از علما گفته اند که طرف چپ

بشکافند

۱۶۸

بشکافند و هر چند حدیثی در این باب در نظر نیست متابعت ایشان باکی نیست و در اینجا تقدیم
نمودن شوهر را بر غیر تعین بسیار باید و همچنین تا امر منحصر شود در مرد بیگانه و احادیث و فتوی علما اطلاق
دارند و شرط کرده اند که باید معلوم باشد که آن طفل زندگانی ممکن است بکند یا به سبب علم
بحیات او هست باید او را بیرون آورند بحث دوم جایز نیست دریدن گریبان و پاره کردن
جامه از برای مردان بجهه مردن کسی مگر پدر و برادر و در زنان خلاف کرده اند که جایز است که برای غیر
پدر جامه پاره کنند یا نه یعنی جایز دانسته اند و از بعضی اخبار بر می آید که زن از برای شوهر جایز است که جامه
پاره کند و اما سیلی بر روی زدن و خراشیدن رو و بریدن مو اینها حرامند و اما نوحه کردن
به کلام راست که وصف میت را بکنند و فضایل او را ذکر کنند بنظم و نثر هر کدام باشد باکی ندارد
باطل و دروغ حرام است و گریه کردن جایز است پیش از بیرون رفتن روح از بدن میت و بعد از آن
بلکه گریستن بر مؤمن ثواب دارد و ابن بابویه روایت کرده است که در وقتی که رسول خدا صلعم
از جنگ احد برگشته بود بمدینه از هر خانه که کسی از ایشان کشته شده بود صدای نوحه و گریه می شنید
و از خانه حمزه صدائی نشنید پس آنحضرت فرمودند لکن حمزه کسی را ندارد که بر او گریه کنند
پس قسم خوردند اهل مدینه که نوحه نکنند بر میتی تا آنکه ابتدا بکنند بنوحه کردن و گریه از برای حمزه پس الی امروز
تا حال طریقه ایشان همین است و مستحب است که هر کس که مصیبتی باو برسد بگوید انا لله و انا الیه راجعون
که ثواب بسیار دارد بحث سیم مستحب است تعزیه اهل مصیبت یعنی تسلی دادن مصیبت زدگان و دلداری
کردن ایشان بآنکه نسبت کار را بخداوند مهربان بدهد و آنکه خداوند ظلم نمیکند و مهربان و رحیم و عادلست

پنه است و کار لغو و عبث نمیکند در آیه که خداوند دانا وعده داده است کسانی را که بر مصیبت صبر کنند
اجر عظیم و ثواب جسیم در جنات النعیم ایشان بدهد و دعا کنند از برای میت و از برای اهل مصیبت و
همچنین جایز است قبل از دفن میت و بعد از دفن افضل است و مستحب است که جمیع اهل میت را
تعزیه بدهد و مؤکد است استحباب در زنی که طفل او مرده باشد مگر زنان جوان با خوف ریبه و اگر
در اهل مصیبت طفل یتیمی باشد دست بر سر و روی او بمالد از روی ترحم و مهربانی تا بعدد هر موئی
حسنه از برای او نوشته شود چنانکه از رسول خدا صلعم روایت شده است و در حدیث است از حضرت
کاظم ع که هرگاه گریه طفل یتیم بحرکت می آید از برای آن عرش پس میفرماید خدای تعالی کیست آنکه
گریانید این بنده مرا که پدر و مادر او را از او گرفته ام پس قسم بعزت و جلال خودم و بلندی جایگاه خودم
که ساکن کند او را بنده ای مگر اینکه واجب میشود از برای او بهشت و اقل تعزیه آنست که در نزد صاحب مصیبت
حاضر شوی که او ترا ببیند و ظاهر آنست که تا سه روز از برای تعزیه نشستن کراهت نداشته باشد
و شیخ طوسی ره دعوی اجماع بر کراهت دو روز و سه روز هم کرده است و اظهر عدم کراهت است
خصوصا هرگاه مخصوص از برای تحصیل ثواب باشد از برای مردم و طلب دعا و فاتحه باشد از برای میت و
سنت است طعامی ترتیب دادن و بخانه اهل مصیبت فرستادن تا سه روز و این در حق نزدیکان
تاکید بیشتر دارد و طعام خوردن در نزد اهل مصیبت مکروه است و گویا این در وقتی باشد که چیز
خوردن در آنجا باین نحو باشد که اهل مصیبت از مشقت بیندازند بجهة ترتیب طعام و مهمانداری
علاوه بر آن شغل و هم و غمی که دارند و اگر نه طعام از همسایگان بیاورند و بسیار هم باشد که کسی نباشد

که بخورد

که بخورد یا آنکه رفتن و چیز خوردن در نزد ایشان باعث خوشنودی و دلآسائی ایشان باشد
آنکه معین در چیز خوردن ایشان باشد در این صورتها کراهت معلوم نیست بلکه در بسیاری از مواضع
رجحان دارد و همچنین دلیلی بر کراهت طعام دادن اهل مصیبت مردم را نیافتم خصوصا
هرگاه از برای خیرات میت باشد یا آنکه اهل مصیبت را ناچار باشد از آن یعنی جمعی که مردم از راه
دور بدیدن ایشان آمده باشند و کسی هم نباشد که اطعام آنها کند بلکه مستحب است که انسان
وصیت بکند که چیزی از مال خود را که در ماتم او صرف کنند و در حدیث است که وصیت را امام ع
بکند که متوجه باشند بهتر باشد بجهة آنکه ایشان مشغول مصیبت اند [illegible] مستحب است زیارت
اهل قبور از برای مردان و مؤکد است در روز شنبه و دوشنبه و دوشنبه و پنجشنبه و در
اخبار وارد است که مردگان میدانند آمدن شما را و خوشحال میشوند و انس میگیرند با شما
و باکی نیست از برای زنان هرگاه خوف فسادی در آن نباشد مثل خوف عدم ستر و کشف
در جوانان ایشان یا کثرت جزع و بیتابی و نظر بقضای خدا البته بجهة قلت صبر ایشان و مستحب است که سلام
کنند بر اهل قبور و بگویند السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انتم لنا فرط و نحن ان شاء الله
بکم لاحقون یا بگوید السلام علی اهل الدیار من المسلمین و المؤمنین رحم الله المستقدمین منا و المستاخرین
و انا ان شاء الله بکم لاحقون و مستحب است خواندن آیة الکرسی و ثواب آن را به اهل قبور
کردن که باین سبب حق تعالی قرار میدهد از برای هر حرفی ملکی را که تسبیح میکند از برای او تا
روز قیامت چنانکه در مجموعه ورام نقل کرده است و همچنین مستحب است خواندن سوره مبارکه

پس که مثل تخفیف عذاب اهل قبور است و از برای او هم حسنات بسیار است و همچنین مستحب است
خواندن یازده بار سوره قل هو الله و هر عمل خیری که از برای مردگان بجا آورند بایشان میرسد از صدقه
و قرآن و دعا و نماز و روزه و غیر آن و آن شخص خود هم اجری دارد و مشهور میان علماست
که راه رفتن بر روی قبر و تکیه کردن بر آنها مکروه است و دور نیست که مراد الحاق
بآنها باشد یا القبر قرار دادن باشد و اما راه رفتن بجهة زیارت آنها معلوم نیست که مکروه باشد
بلکه از بعضی احادیث بر می آید که راه برود بر سر قبرها که هرگاه صاحب قبرها مومن باشد راحت
باو میرسد و هرگاه منافق باشد متالم میشود و شاید که مراد از این حدیث پا گذاشتن بجهة زیارت ایشان
باشد و گاهست که حکمی نیست زیارت یکان یکان مردگان مگر پا گذاشتن بر قبور دیگران
مسئله جایز نیست که کافر را در مقبره مسلمین دفن کنند مگر زن کافره که حامله باشد از مسلمان
چنانکه پیش گذشت و اصل دفن کردن کافر جایز نیست بنا بر مشهور علما هر چند پدر آن شخص باشد چنانکه
روایت بسیار دلالت بر آن دارد و از سید مرتضی ره نقل شده است قولی بجواز آن هرگاه
کسی را بد داشته باشد که او را دفن کند و دلیل آن واضح نیست مسئله شیخ طوسی ره در مصباح فرموده است
در بیان نسخه کتابی که نوشته میشود با میت در زیر جریده فرموده است که میگوید یعنی که این شخص که بجا آورد
که مردم برای او شاهد شوند بر عقاید او که بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان الجنة حق و ان النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله
یبعث من فی القبور بعد از آن بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم شهد الشهود المسمون فی هذا الکتاب ان

اخاهم فی الله عز و جل فلان ابن فلان و بجای فلان ابن فلان اسم خود و پدر خود را بنویسد اشهدهم
و استودعهم و اقر عندهم انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله
و انه مقر بجمیع الانبیاء و الرسل و ان علیا ولی الله و امامه و ان الائمة من ولده ائمته و ان
اولهم الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن
علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و القائم الحجة علیهم السلام و ان الجنة حق و ان النار حق
و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و ان محمدا صلی الله علیه و آله رسوله جاء بالحق و ان
علیا ولی الله و الخلیفة من بعد رسول الله و مستخلفه فی امته مؤدیا لامر ربه تبارک و تعالی و ان فاطمة
بنت رسول الله و ابنیها الحسن و الحسین ابنا رسول الله و سبطاه و اماما الهدی و قائدا الرحمة و ان علیا
و محمدا و جعفرا و موسی و علیا و محمدا و علیا و حسنا و الحجة علیهم السلام ائمة و قادة و دعاة الی الله
عز و جل و علی حجته علی عباده بعد از آن میگوید باشاهدها ای فلان پسر فلان و ای فلان و ای
فلان که نام ایشان در آن کتاب نوشته میشود و ثبت کنید این شهادت را از برای من در نزد
خودتان و شاهد باشید تا آنکه ملاقات کنید مرا با این شهادت نزد حوض بعد از آن بگوید ای
شاهدها که ای فلان المستودع الله و الشهادة و الاقرار و الاخاء موعود عند رسول الله صلی الله
علیه و آله نقرأ علیک السلام و رحمة الله و برکاته یعنی ای فلان ما میسپاریم ترا بخدا و وعده میدهیم
شهادت و اقرار و برادری در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و میخوانیم بر تو سلام و برکات
خدا را بعد از آن می پیچد صحیفه را و سر او را مهر میکند بمهر شهود و مهر میت و گذاشته میشود در جانب

رهست میت با جریده شود صحیفه را کافور ودر نسخه مصباح که از آنجا نقل کردم چون معتمد نبود
بعضی از الفاظ تحریف یافته است نسخه که از شرح ارشاد اخوند ملا احمد اردبیلی قدس سره که در اینجا
اینحکایت را از کتاب منتهی علامه نقل کرده که علامه فرموده است که شیخ چنین روایت کرده
و غلط آن نسخه شرح ارشاد از حد تجاوز نموده بنا بر آنچه از آن مغلوط اخوند فهمیدم اخوند
میفرمایند که جهر کردن بهر مرتبه و هر شهود و نوشتن به کافور و خود میحاکت شرط نیست و آنکه
نوشتن به تربت مقدسه بهتر باشد تمام شد مضمون کلام اخوند ره و گویا اخوند چنین فهمیده اند
که آن کلام اشهدوا علی انه و الشهاده تا آخر را شهود در صحیفه مینویسند و اسم خود با اسم خود را
در آن ثبت میکنند که دیگر حاجتی بمهر کردن احدی نباشد و فهمیدن این معنی
از عبارت مشکل است و ظاهر نیست که در اعلام شهود الکف بهمان مهر شده باشد و آن کلام
اشهدوا علی انه عهد نیست و قول شهادت که در عهده گرفته اند نگاه داشته تا نزد
رسول خدا آنشهادت بدهند و آنچه درین روزگار متداول است مضمون این روایت
و شاید آن نیز به باشد و آن اینست صورت استشهاد را مینویسند صاحب صحیفه یا وکیل او
میبرد نزد چهل نفر از مومنین و از ایشان شهادت میخواهد و ایشان مینویسند اللهم انا لا نعلم
منه الا خیرا و انت اعلم به منا و بعد از آن اسم خود را مینویسند یا مهر میکنند یا هر دو را میکنند
و میتوان مفید بودن آن را از صحیفه عمرو ابن یزید فهمید و آن اینست که حضرت صادق ع فرمود
که هرگاه مرد مومن حاضر شود در جنازه او چهل نفر از مومنین بگویند اللهم انا لا نعلم منه

للاخیر

للاخیر او انت اعلم به منا میفرماید خدای تبارک و تعالی که من رد ادشتم شهادت شما را
و آمرزیدم برای او آنچه را میدانم از جمله چیزهائی که شما نمیدانید و بنا بر این قبل از مردن
و بعد مردن هر دو میتوان نوشت تمام شد جلد اول و بعد از کتاب مرشد العوام و بعد از این
انشاء الله الرحمن شروع مینماید در نوشتن کتاب زکوة و خمس و صوم و غیر آن حق تعالی توفیق
و اعانت عطا کند بر اتمام آن و خالص کند آن را از برای ذات مقدس خود و نفع بخشد
بآن این روسیاه گناهکار را و سایر مومنین را بحق محمد و آله الطاهرین صلوات الله

علیهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین کتاب الزکوة و توابعها بدانکه زکوة
بر دو قسم است زکوة مال و زکوة فطره و مشهور آنست که در مال مردم حقی واجبی بغیر از این دو قسم زکوة
و غیر خمس نباشد و شیخ طوسی ره در بعضی از کتبهای خود قایل شده است بوجوب حق حصاد و جداد
یعنی دسته دسته از زرع که در وقت درویدن بفقرا باید داد و مشت مشت از غله که در وقت برداشتن
باید داد و مشهور و اقوی استحباب است و بیان مسایل زکوة و توابع آن در ضمن چهار باب خواهد شد
باب اول در زکوة مال است و آن از واجبات مؤکده است و وجوب آن بدیهی دین است و منکر آن
مرتد میشود و مستحق قتل میشود و هرگاه بمیرد مال او در وقت بستن نطفه او مسلمان باشد و توبه از ظاهر
قبول نمیشود و اگر احتمال شبهه در حق او بدهد که ممکن باشد که بر او معلوم نشده باشد دور نیست فضیلت آن
و عقاب در ترک آن در قرآن مجید و احادیث معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از حد بیرون است
و احکام آن در چند مقصد مذکور میشود مقصد اول در بیان کسی که زکوة بر او واجب میشود شخص بالغ
عاقل آزاد مالک نصاب است که تواند تصرف در مال کند و در این چند مطلب است مطلب
اول زکوة در مال طفل واجب نیست اما در طلا و نقره باجماع علما واجب نیست بلی اگر ولی صغیر
در مال او از برای او تجارت کند مستحب است که زکوة آن را بدهد و بعضی نقل وجوب کرده اند و بعضی
گفته اند که نه واجب و نه مستحب است و اول اشهر و اظهر است اما در غلات و حیوانات پس مشهور
استحباب است و جمعی واجب دانسته اند و اظهر استحباب است خصوصا در غلات و شاید در حیوانات

ترک آن

ترک آن احوط باشد بجهة آنکه دلیل واضحی در آن نیافته ام هرچند نظر بشهرت و اشعار بعضی اخبار استحباب
دور نیست و فرقی مابین یتیم و غیر یتیم نیست و متولی اخراج زکوة پدر است و جد و بعد از ایشان وصی و بعد از آن
حاکم شرع و هرگاه یافت نشود هر یک از عدول مؤمنین میتوانند مباشر شوند و بدانکه هرگاه ولی مال
صغیر را قرض بردارد و بآن تجارت کند از برای خود آن در حکم مال التجاره است که بعد خواهد آمد
و زکوة در آن مستحب است و شرطست در قرض برداشتن ولی آنکه ملی باشد یعنی مال داشته باشد بمقدار
مساوی مال علاوه بر مستثنیات دین و قوت یکشبانه روز خود و واجب النفقه خود و دور نیست که مطلق قوت
پس دادن بس باشد مثل آنکه کسی پیشه داشته باشد یا آبروئی که تحصیل مساوی آن تواند کرد و کافی باشد
و فقها استثناء کرده اند پدر و جد را از این شرط پس ایشان هرچند پریشان و بیقدرت باشند قرض
بردارند و این دور نیست و ظاهر آنست که در قرض برداشتن سایر اولیا مثل وصی و حاکم شرع ملاحظه
مصلحت ضرور نباشد بلکه همینکه بجهة صغیر ضرر نداشته باشد میتوانند قرض بردارند اما در خرید و فروش اموال
صغیر باید ملاحظه مصلحت کنند خواه از برای خود بخرند یا بجهة غیر و بعضی اعتبار مصلحت در قرض برداشتن
هم شرط دانسته اند و وجوب این بر حقیر ظاهر نیست ولکن احوط است و بعضی رهن و اشهاد را هم شرط
کرده اند و دلیلی بر آن نیافتم و آیه شریفه دلالتی بر آن ندارد و رعایت مصلحت و لیکن با وجود امکان
احوط است و از اینجا معلوم میشود که هرگاه چند معامله ممکن باشد در مال صغیر که در همه مصلحت باشد لکن
مصلحت بعضی از بعضی دیگر بیشتر باشد واجب نیست بر ولی اختیار آنکه مصلحت او بیشتر باشد و آیه شریفه دلالتی
بر وجوب این ندارد و مثلا هرگاه مصلحت طفل در این حال باشد که مال او را شخص ثقه ملی بقرض بدهد

اگر بماند تلف میشود ولیکن کسی دیگر هم هست که با و توان داد و نهی که تجارت هم بجهة او حاصل شود وجوب ثانی زکوة معلوم نیست
و همچنین هرگاه کسی باشد که ثقه و امین باشد و بجهة طفل مضاربه معامله کند که نفعی عاید طفل شود و کسی باشد هم
بعنوان قرض و رهن و بر وجهی بر نهج شرعی آن مال را بگیرد وجوب استثمار ثانی معلوم نیست و حاصل آنکه بجهة دلیل
بر آن دارد دلالت میکند بر اینکه نصب ولی از برای حفظ مال صغیر است و رفع تلف نه از برای پیدا کردن
نفع برای او واجب نیست و هر تصرفی که در مال او از برای رفع حاجت او میکند همینکه ضرری با و ندارد کافی است
و واجب نیست بر نهج الانفع و الاصلح باشد هر چند مستحب باشد و اما هرگاه مال او را خواهند خرید و فروش کنند
از برای رفع حاجت او پس در آنجا البته باید مصلحتی منظور باشد و اگر نه جایز نخواهد بود لیکن دلیلی بر وجوب
بر وجوب اصلح و الانفع در آنجا هم نیست و اما خصوص بر داشتن ولی در صورتی که مصلحت طفل در آن نباشد
و مفسده هم نباشد پس آن سبب احادیثی است که در آن وارد شده است هر چند در آنجا هم احوط
احتیاط است و همچنین عدم اعتبار ملائت ولی او امانت در خصوص بر وجه بدلیل خارج شده است مع که
مشهور میان علما نیست هرگاه غیر ولی یا غیر ولی تجارت کنند در مال صغیر از برای خود ضامن مال صغیر است
بجهة آنکه غاصب است و هرگاه مال تلف شود باید غرامت بکشد و ربحی که از مال بهم رسد مال یتیم است و این
مضمون از اخبار هم مستفاد میشود لیکن باید حمل بر این کرد که هرگاه در آن معامله مصلحتی بجهة صغیر باشد و ولی در آخر
اجازه کند ربح مال صغیر میشود و اگر مقتضای قاعده بطلان معامله است و ربح تابع سرمایه است و نفع مال
هر کس عاید صاحبش میشود و بدانکه در این صورت زکوة متعلق بآن شخص متصرف نمیشود و در تعلق بطفل دو قول است
مطلب پنجم و واجب نیست زکوة در مال دیوانه بلی در بعضی عبارات او واجب دانسته اند مثل طفل و دلیل بر آن

پنجم

ثانیه قسم دوم در طلا و نقره خلافی نیست بلی اگر ولی در مال او از برای او تجارت کند مستحب است زکوة در مال التجاره
چنانکه بعد مذکور خواهد شد و دیوانگی هرگاه دائمی باشد حکم واضح است و اما هرگاه دوری باشد پس اظهر
آن است که باید از ابتدای تملک نصاب در طلا و نقره و حیوانات تا تمام شدن سال عاقل باشد
و هرگاه در بین سال دیوانه شود سال را بعد از عاقل شدن از سر میگیرد و همچنین طفل بعد از بلوغ اعتبار
سال میکند و دور نیست که بسبب اغما و بیهوشی در بین سال هم سال را از سر گیرد چنانکه علامه رحمه
در تذکره قایل آن شده و اما در غلات همینکه در حین تعلق وجوب وقت دانستن اعتبار عاقل
قایل باشد زکوة در مال او واجب میشود هر چند پیش از نصاب کردن غله دیوانه شود زکوة واجب نیست
در مال بنده خواه قایل باشیم باینکه بنده فی الجمله مالک مال میشود یا مطلقا مالک نمیشود یا هیچ مالک نمیشود و فرقی
نیست در اینکه بنده خالص باشد یا مکاتب باشد مکاتبی که بعض از او آزاد شده باشد پس هرگاه حصه از مال
او که بقدر جزء آزاد او باشد بحد نصاب برسد در آن زکوة واجب میشود و بدانکه هر چند قول بمالکیت
بنده قوت دارد لیکن بنده محجور علیه است یعنی اختیار تصرف در مال خود ندارد و بر تقدیر در خصوص
زکوة احادیث دلالت دارد بر عدم وجوب و اشکالی ندارد شرط است در وجوب
زکوة مالک بودن نصاب و اینکه ملکیت مستقر و تمام باشد پس هرگاه کسی مال کسی ببخشد قبض او بعد از
برا او زکوة واجب نمیشود و در جائی که گذشتن سال بر نصاب معتبر است مثل نقدین و حیوان ابتدای سال را
بعد از قبض باید اعتبار کرد و این در وقتی است که قبض را شرط صحت هبه دانیم و همچنین است حال در آنکه وصیت
کرده باشد بشخصی از برای شخصی زکوة واجب نمیشود و در سال حساب نمیشود مگر بعد مردن آن شخص و قبول کردن آن

شخص دیگر بنا بر آن قول که قبول شرط ملک باشد و همچنین هرگاه مال قرض کند و بماند تا یک سال نزد او
از حین قبض قرض حساب کنند بنا بر اشهر و اقوی نه از حین تصرف و همچنین هرگاه نذر کند در اثنای سال
که آن نصاب را تصدق کند یا نذر کرده باشد که صدقه در راه خدا بدهد و آن نصاب را در اثنای
آن بدهد زکوة از او ساقط میشود بجهة آنکه از مال او در میرود و اظهر آنست که هرگاه نذر کند نصاب را
و معلق کند بشرط حصول امری بعد از این باز زکوة ساقط میشود بجهة آنکه هر چند هنوز از مال او در نرفته است
نهایت ممنوع است از تصرف در آن و بعد خواهم گفت که تمکن از تصرف هم شرط است در وجوب
زکوة فایده شرط استقرار و تمامیت ملک در جائی ظاهر میشود که ملکیت متزلزل باشد مثل آنکه
هرگاه قبض را شرط لزوم هبه دانیم نه شرط صحت پس عدم وجوب زکوة بجهة آنست که هنوز تمام نشده است
و متزلزل است و مثل این است بیع در زمان خیار بنا بر اقوی که بمجرد صیغه ملک حاصل میشود اما
لزوم و استقرار آن موقوف است بر انقضای ایام خیار و مثال اینها مطلب پنجم شرط است در وجوب
زکوة که مالک متمکن باشد از تصرف در آن باشد و در آنچه که گذشتن سال در او معتبر است باید که در تمام
سال او را مانع از تصرف نباشد و اما آنچه در او سال معتبر نیست مثل غلات پس باید در وقت
تعلق وجوب متمکن از تصرف باشد که آن وقت دانه بستن غله است که بهمین زکوة در آن مال
واجب میشود هر چند بعد از آن مانعی از تصرف بهم رسد و قدرت بر ادای زکوة و رسانیدن
بمستحق بعد از آن شرط وجوب نیست یعنی که هرگاه مثلا غله در ملک شخصی باشد پیش از آنکه غله را
ببرند و بکوبند و صاف کنند غاصب کرد و مالک ممنوع شد از تصرف هرگاه قبل از خلاص شدن

مال از دست غاصب مالک بمیرد بر او عقاب نیست و لکن بر وارث واجب است هرگاه مال بدست او آید
زکوة را بدهد پس معلوم شد که ممنوع شدن از تصرف بعد تعلق وجوب مال باعث سقوط زکوة نمیشود
و تمکن از تصرف شرط وجوب ادای زکوة نیست و حاصل آنکه غیر غلات را هرگاه غاصب کرده باشد
تا بدست صاحب نیاید و سال تمام در نزد مالک بر او نگذرد زکوة واجب نمیشود و اما در غلات پس اگر
در وقت دانه بستن در دست مالک است زکوة بر آن مال متعلق میشود و واجب است ادای آن در وقت
امکان خواه خود مالک متمکن شود بدهد یا وارث او یا حاکم شرع اما هرگاه در وقت دانه بستن در دست
غاصب باشد و بعد از آن بتصرف مالک در آید زکوة واجب نمیشود و بعضی در صورت اخیر اشکال کرده اند در
بوجوب زکوة گفته اند و اقوی عدم وجوب است و ظاهر آنست که زکوة از مال مغصوب ساقط است بجهة
هر چند مالک قدرت داشته باشد که بعضی کارها بکند که آن مال را از دست غاصب خلاص کند بجهة آنکه
از تصرف به تحصیل مقدمات چند خصوصا هرگاه باید قدری مال صرف کرد تا او را بدست بیاورد
یا پاره از همان مال را بدهد تا باقی را خلاص کند خصوصا هرگاه بدادن پاره از همان مال از نصاب
کم میشود و همچنین است حکم در مال غایبی که صعب باشد رسیدن بآن و بعضی سقوط زکوة مشروط دانسته اند
بآنکه متمکن نباشد او را بدست آوردن مال هر چند بصرف کردن و دلالت بعضی از آن باشد
و اول اظهر است فرع اول بدانکه مال غایب از مالک هرگاه در دست وکیل یا ولی او باشد
در حکم حاضر است و در صورتیکه مال از صغیر یا مجنون باشد و قایل شویم بوجوب زکوة یا استحباب [illegible]
حکم متعلق بولیت و بر اوست که ادا کند و اما صغیر و مجنون که غایب باشد از مال پس اگر علم برای او [illegible]

که مالک نصاب شده است و در آنچه محتاج بگذشتن سال است هم سال گذشته است واجب حقی در زکوة را به
یا وکیل را ماذون کند که بدهد و اما هرگاه علم رای او بهم رسد بر او چیزی نیست مادامی که علم ندارد و در زکوة کیدم
واجب نیست ادا اگرچه اینکه وکیل مطلق او باشد و همچنین هرگاه وکیل در آن مال تعیین نکرده باشد به همان
تفصیلی که گفتیم که مادامی که علم بحصول نصاب و حلول حول ندارد بر او چیزی نیست و بعد حصول العلم
باید خود بدهد یا اصیر را تعیین کند که بدهد و آنچه از بعضی عبارات علما معلوم میشود که در مال غایب زکوة نیست
مراد مال غایبی است که تصرف در آن ممکن نشود و در صورتی که در دست وکیل باشد یا کسی که او را
ماذون کند در دادن آن در حکم مال حاضر است که ممکن باشد تصرف در آن فرع دویم هرگاه کسی
بقدر نصابی یا لااز مال بجهة نفقه در نزد عیال خود بگذارد و نه اند که زاید بر قدر حاجت ایشان است
و سال بر آن نصاب بگذرد اگر مالک غایب است زکوة از او ساقط میشود و اگر حاضر است واجب است چنانکه
از اخبار معتبره ظاهر میشود و بعضی گفته اند که اگر ممکن است از تصرف واجب است اگر نیست واجب نیست و ممکن است
که اخبار را حمل بر این بکنیم و این مشکل و اول اظهر است فرع سیم زکوة واجب نیست در دین هرگاه
تاخیر او از جانب مدیون باشد باتفاق علما و اما هرگاه طلبکار خود تاخیر کند هم بعضی عدم وجوب
و بعضی وجوب دانسته اند بسبب بعضی روایات ضعیفه و در این صورت استحباب بعید نیست و آن گفتار
در اقدنیست امور و لیکن بهیچ وجه زکوة بر آنها نیست فرع چهارم زکوة واجب نیست در مال وقف
مثل کسی که یک نصاب از حیوان را وقف کرده باشد در آن زکوة نیست بلی هرگاه نتاج و اولاد آنها
بقدر نصاب برسد و موقوف علیه یکنفر باشد یا حصه یکنفر بنصاب برسد در آن زکوة واجب است

فرع پنجم

١٧٢

فرع پنجم در مال گم شده زکوة واجب نیست مثل آنکه طلا و نقره را در جائی خاک کرده باشد و نداند که
یا مالک نصاب حیوان او ناپیدا شده باشد و همچنین هرگاه پاره از حیوان در عرض سال مفقود شود که
آن از نصاب کم شود که در عرف گویند که ممکن از تصرف در او نیست و اما مثل اینکه یک گوسفندی
از نصاب یک ساعت گم شود یا یکروز گم شود باز پیدا شود معلوم نیست که سال همین بر هم خورد و لازم باشد
که سال را بعد پیدا شدن از سر گیرد مستحب است که مال گم شده هرگاه پیدا شد زکوة یک سال آن را
بدهد هر چند یکسال یا بیشتر گم شده باشد مطلب ششم زکوة بر کفار واجب است مثل سایر عبادات و لیکن صحیح
نیست از ایشان بسبب آنکه نیت قربت در عبادت شرط صحت است و آن در کفار متحقق نمیشود
و مشهور نیست که هرگاه کافر مسلمان شود زکوتهائی که در حال کفر بر او واجب شده بود ضامن آنها
نیست و بر او لازم نیست تدارک آنها بلکه جمعی از متاخرین علما تصریح کرده اند بسقوط زکوة هر چند نصاب
موجود باشد پس هرگاه دانستن غله در حال کفر باشد و خرمن صاف شدن در حال اسلام زکوة واجب
نیست و همچنین هرگاه در بین سال طلا و نقره و حیوان مسلمان شود از حین اسلام سال را از سر میگیرد و آنچه
گذشته است محسوب نیست و جمعی در این اشکال کرده اند و اول اقوی است و اما در حال کفر پس مادامی
که نصاب باقی است زکوة را از ایشان میگیرند قهرا و اما هرگاه نصاب را تلف کرده باشند پس بعضی
گفته اند که دیگر امام و ساعی نمیتوانند زکوة را قهرا از ایشان بگیرند و بعضی در این اشکال کرده اند و اما مسلمین پس
ایشان هرگاه ممکن باشند از دادن زکوة اهمال کنند یا تفریطی کنند در محافظت مال و تلف شود
ضامن خواهند بود و در صورت عدم اهمال و تفریط هرگاه زکوة را جدا کرده تلف شده بر او چیزی نیست

و هر گاه بعضی مال تلف شده قسمت میشود بر حصه مالک و فقرا هر دو لیکن حصه فقیر از زکوة کم میشود و بعضی گفته اند
که تالف از مال مالک محسوب میشود و این احوط است و اول اقوی است و هر گاه مال از طفل یا مجنون باشد
ضامن تلف در آن در صورت تفریط و اهمال ولی است و بر مال آنها چیزی نیست مقصد دویم در بیان
مالی است که زکوة در او واجب میشود و در آن چند مطلب است مطلب اول واجب میشود زکوة در طلا
و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و سنت است در سایر آنها مثل برنج و نخود
و عدس و غیر اینها و در سلت و در علس خلاف است و مشهور آنست که واجب نیست و جمعی بوجوب قایل
شده اند بجهة آنکه اهل لغت آنها را از اقسام گندم و جو شمرده اند چنانکه جوهری در صحاح گفته که سلت بضم
سین نوعی است از جو که پوست ندارد و بگندم شبیه است و علس قسمی است از گندم که هر دو دانه
آن در یک پوست است و قول مشهور اقوی است بجهة آنکه در عرف آنها را میتوان گفت که گندم
و جو نیست و در بعضی احادیث هم سلت را با گندم و جو ذکر کرده اند که دلالت بر مغایرت میکند و بهر حال
اظهر عدم وجوب است و احوط دادن آن است و بهر حال شکی در رجحان دادن نیست و همچنین است
در مادیان و در مال التجاره و زکوتی نیست در سبزیها مثل خربزه و خیار و بادنجان و پیاز و مثال اینها
و بعضی در بعضی از آنها واجب دانسته اند و بعضی در مال التجاره واجب دانسته اند و این هر دو ضعیف است و
شرطها است در مذکورات رسیدن بحد نصاب و نصاب در هر یک از آنها بتفصیل مذکور خواهد شد
مطلب دویم در بیان نصاب حیوانات است و آن در شتر دوازده نصاب است پنج نصاب اول آن
دوازده نصاب پنج شتر است که در پنج شتر یک گوسفند میدهند و در ده شتر دو گوسفند میدهند همچنین

تا بیست و پنج

تا بیست و پنج شتر که پنج گوسفند میدهند و در گوسفندی که میدهند آن کافی است خواه میش باشد خواه بز و همچنین
در زکوة گوسفند که بعد مذکور خواهد شد و بعضی از علما گفته اند که اول آن جذع است از میش و ثنی است از بز
و این احوط است و در تفسیر جذع و ثنی اختلاف بسیار است و اصحاب یا جمعی بتفسیر گفته اند جذع آن میش که
داخل سال دویم شده باشد و بعضی با آنکه هفت ماه آن تمام شده باشد و ثنی را در بز جمعی گفته اند که آنست که داخل
سال دویم شده باشد و بعضی گفته اند که داخل سال سیم شده باشد و ظاهر آن است که ثنی که کامل است و از اینها کوچکتر
بس است و یکی شاهد آن این است که سال بچه های گوسفند را از حین نتاج حساب میکنند و حال آنکه در حدیث
فرموده اند در چهل گوسفند یک گوسفند است پس معلوم شد که بره هم گوسفند است و همینکه از بیست و پنج شتر
یکی اضافه شد آن داخل نصاب ششم است و در اینجا واجب است که یک شتر بچه ماده یک ساله یا در دویم
که آنرا بنت مخاض میگویند و هر گاه بنت مخاض نداشته باشد مجزی است که ابن لبون بدهد که آن شتر بچه
نر دو ساله یا در سیم است و اگر هیچیک را ندارد مختار است در خریدن هر یک از اینها بنا بر مشهور
و نقل قول شده است که متعین است خریدن بنت مخاض و این احوط است و نصاب هفتم سی و شش است
و در آن شتر بچه ماده دو ساله یا در سه میدهند که آن را بنت لبون میگویند و نصاب هشتم چهل و شش است
و در آن شتر ماده سه ساله یا در چهار میدهند که آن را حقه میگویند و نصاب نهم شصت و یکی است
و در آن شتر ماده چهار ساله یا در پنج میدهند که آن را جذعه میگویند و نصاب دهم هفتاد و شش است و
در آن دو بنت لبون میدهند و نصاب یازدهم نود و یک است و در آن دو حقه میدهند و نصاب
دوازدهم صد و بیست و یک است تا هر چه بالا رود و در آن در هر پنجاه یک حقه میدهند و در هر چهل یک

بنت لبون و علما اختلاف دارند در اینکه چهل و پنجاه در نصاب عوامل شتر آیا از باب تخییر است جایز
خواهد بود عدّ باعتبار چهل هرچند ممکن باشد یا اعتبار پنجاه و بالعکس یا معین است آنکه اعتبار کنیم آنچه را که بقدر
امکان مراعات فقرا بشود در زکوة را بدهیم هرچند باین نحو باشد که چهل و پنجاه هر دو را اعتبار
کنیم مثلا هرگاه صد و بیست و یک شتر باشد چهل اعتبار میکنیم و سه بنت لبون داده میشود که زکوة همه را
داده باشیم و همین یکی بر جا میماند و اگر اعتبار پنجاه بکنیم بیست و یک بر جا میماند که زکوة او بدر نرفته
و در صد و پنجاه را اعتبار میکنیم که سه پنجاه میشود سه حقه داده میشود و اگر چهل چهل اعتبار کنیم سی شتر بجا
میماند خالی از حق فقرا و در یکصد و هشتاد شتر اعتبار چهل و پنجاه هر دو میشود و در سه چهل بنت لبون
میدهیم و در یک پنجاه یک حقه و در دویست و چهار صد اختیار دارد میخواهد همه را چهل اعتبار کند
میخواهد پنجاه که در هیچیک چیزی از حق فقرا خالی نمیماند و اظهر و اقوی و احوط و اشهر قول دویم است
و بدانکه هرگاه بر کسی واجب شود یکی از فریضهای شتر که مذکور شد و نداشته باشد مخیر است مابین آنکه
بالاتر از آن را بیک مرتبه بدهد و دو گوسفند یا بیست درهم از فقیر پس بگیرد و آنکه پائین تر از آن را
یک مرتبه بدهد و دو گوسفند یا بیست درهم علاوه بدهد مثل آنکه بنت لبون باید بدهد و ندارد میخواهد
حقه بدهد و دو گوسفند یا بیست درهم پس بگیرد میخواهد بنت مخاض بدهد بعلاوه دو گوسفند یا بیست درهم
و همچنین باقی مراتب فرایض بر این قیاس است و بعضی سه گوسفند و ده درهم را هم بجای دو گوسفند
یا بیست درهم جایز دانسته اند و آن مشکل است و بدانکه اطلاق کلام علما اقتضا میکند که در دادن اعلی
و پس گرفتن فرقی نیست مابین آنکه قیمت سوقی فریضه آنچه از فقیر میگیرد و تفاوت داشته باشد

بانه

١٧٤

یا نه و این مشکل است در جائی که آنچه از فقیر میگیرد مساوی قیمه آن باشد که باو میدهد یا کمتر
و باید قوی را تخصیص داد بغیر صورتی که بر او فریضه از فرایض باشد و اعلی از او
بدو مرتبه داشته باشد یا اسفل بدو مرتبه مثل آنکه بر او حقه واجب شده باشد و بنت مخاض دارد او
یا دو بنت لبون پس آیا جایز است که بنت مخاض بدهد بعلاوه چهار گوسفند یا چهل درهم
یا دو بنت لبون بدهد و چهار گوسفند یا چهل درهم پس بگیرد در آن اشکال است و اظهر
عدم جواز است و همچنین جایز نیست عدول از آنچه ذکر شد هرچه بالاتر باشد حتی آنکه
یک شتر در عوض یک گوسفند مجزی نیست مگر بقیمه و در جائی که جذعه مثلا واجب شد یعنی شتر چهار
ساله شتر پنج ساله مجزی نیست و بنا بر آنچه خواهیم بیان کرد که در حیوانات قیمه آنها را میتوان
داد و واجب نیست که عین حیوان داده شود و در همه صورتها کافی است دفع بشود بقیمه دادن و هرگاه
نصاب همه از بنت مخاض کوچکتر باشند یا همه از جذعه بزرگتر باشند جایز است اکتفا بیکی
از آنها بلکه باید فریضه را بخرد یا قیمه را بدهد و اما **نصاب گاو** پس آن دو نصاب است
اول   و در آن گوساله یک ساله یا در دو که آن را تبیع گویند خواه نر باشد و خواه ماده
دویم چهل است و در آن مسنه واجب است که گوساله دو ساله یا در سه است پس در شصت گاو دو تبیع خواهد
بود و در هشتاد دو مسنه و در نود سه تبیع و در صد و بیست و سه مسنه و همچنین هرچه بالا رود بحساب
یکی از این دو امر خواهد بود و هر یک متحقق شود باید آن را بگیرد و اما **نصاب گوسفند** پس آن
پنج نصاب است اول چهل و در آن یک گوسفند واجب است دویم صد و بیست و یک و در آن

دو گوسفند است سیم دویست و یک و در آن سه گوسفند است چهارم سیصد و یک و در آن چهار
گوسفند است تا برسد بچهار صد پنجم چهار صد و در آن نیز چهار است و بعد از آن هر چه بالا برود
در هر صد گوسفند یکی باید بدهد و جمعی گفته اند که همینکه بسیصد و یک رسید دیگر در هر صد گوسفند یکی است
و قول اول اشهر و اقوی است و در اینجا بحث مشهوری است و آن این است که هرگاه در چهار صد
همان واجب است که در سیصد و یک واجب است پس چه فایده است در اعتبار زیادتی و از این جواب گفته اند
باینکه وجوب زکوة در چهار صد متعلق بمجموع است و هرگاه از چهار صد یکی کم باشد متعلق بسیصد و یک
باعتبار اینکه در مابین نصاب دو چیزی نیست و عفو است و همه هرگاه چنین باشد پس فایده
در وقتی ظاهر میشود که بعد از تمام شدن سال و بدون تفریط مالک یک گوسفند از چهار صد گوسفند
تلف شود پس چهار گوسفند که بفقیر میرسد در اینجا نمیتواند که یکجزو از صد جزو از یک گوسفند از فقیر کم کرد
بجهة آنکه هم شریک است و آنچه تلف شده و هرگاه از چهار صد گوسفند یکی یا بیشتر یا کمتر بسیصد و یک رسیده باشد
و سال بر او بگذرد و بدون تقصیر مالک یک گوسفند تلف شود و در اینجا هم چهار گوسفند بفقیر میرسد
و هیچ چیز از آن کم نمیکند و هرگاه نصاب خود سیصد و یک باشد و سال بر او بگذرد و بدون تقصیر مالک یکی تلف
شود در اینجا هم چهار گوسفند بفقیر میرسد و یک حصه از هشتاد و پنج حصه و ربع یک حصه از یک گوسفند را
کم میکند و بدانکه مابین دو نصاب زکوة با او متعلق نیست مثل آنکه کسی از پنج شتر تا نه شتر داشته باشد بیشتر نرسیده
بغیر یک گوسفند بر او چیزی نیست و همچنین از چهل گوسفند که بگذرد تا صد و بیست گوسفند هم که برسد همان یکی
واجب است همینکه یک گوسفند دیگر اضافه شد دو گوسفند باید بدهد و همچنین گاو و طلا و نقره چنانکه بعد می آید

واما در غلات که نصاب آنها یکی است همینکه بنصاب رسید دیگر هر چه باشد باید زکوة آن بدهد چنانکه
خواهد آمد و بدانکه مال دو شریک تا حد اجتماع نمیشود هر چند ممتاز و قسمت نکرده باشند پس اگر گاه دو برادر چهل
گوسفند داشته باشند بر هیچ یک زکوة واجب نیست و همچنین سایر اموال از حیوان و غله و نقد و هرگاه کسی در چند
موضع متفرق مال داشته باشد باید همه را با هم حساب کند و نصاب را حساب کند   شرط است
در وجوب زکوة حیوانات آنکه سائمه باشند یعنی در علف صحرا بچرند و معلوفه نباشند یعنی علف و کاه مالک را
نخورند و باید که در تمام سال بچرند و همینکه در عرف میگویند که در همه سال میچرد بس است پس هرگاه در عرض سال
اتفاق افتد که یکروز علف بدهند ضرر ندارد و ظاهر این است که معلوفه بودن حاصل میشود باینکه در زمین مالک
که در آن یونجه و شبدر و قصیل و امثال آن کشته باشند بچرند ضرور نیست که بدست بدهند و همچنین هرگاه در علف
باغ او بچرند و ظاهر این است که چریدن در حریم قریه و کوهها و تلها حوالی قریه که متعلق است بآن اراضی
نیست و آن داخل سائمه است هر چند غیر مالک قریه حیوان خود را باذن مالک قریه بچراند
هر چند هدیه قلیلی و برگ سبزی را برای مالک قریه داده باشد و همچنین هرگاه ظالم چیزی از صاحب
حیوان بگیرد بسبب چریدن در صحرای مباح و اینها همه داخل سائمه محسوب میشود و ظاهر این است که هرگاه
صحرای و [illegible] بخرد یا اجاره کند از برای چریدن حیوان آن هم منشأ معلوفه شدن حیوان نمیشود
باز سائمه است   آنکه علف صحرای خاص را بخرد بجهة حیوان و اما هرگاه غیر مالک حیوان حیوان را
علف داده باشد پس اظهر این است که داخل معلوفه محسوب است و وجوب زکوة در آن معلوم نیست و بعضی احتمال
و هر حال باید رجوع بعرف کرد و در هر جا که شک حاصل شود در تحقق سائمه بودن وجوب زکوة معلوم نیست